





کتاب الزکوٰۃ

زکوٰۃ در لغت بمعنی نما و تطهیر آید و زکوٰۃ موجب نما و زیادت و طیب و تطهیر است
و سبب نمای اجر صاحب آن و طهارت او از ذنوب است و زکوٰۃ را صدق نیز گویند بجهت آنکه
دلیل است بر صدق صاحب و می در دعوی صحت ایمان بدانکه در شریعت زکوٰۃ و سایر
صدقات مانند عشر و جزآن و در احکام و حدود آن حکمتها و مصلحتها مرعیت که در می یابند
از اهل خبرت و بصیرت و در همه احکام شرعی و فائق حکم لایعد و لایحیی است عادت حضرت
بنوی مسلم در زکوٰۃ و صدقات مراعات فقراء است و مواسات ایشانست چنانچه وصیت
کردی و ترغیب نمودی در رسانیدن آن بایشان بدیانت و امانت و غنبت
بی محنت و مشقت و بی من وادی و ایجاب انشی در ابل که منفعت انشی

در وی بیشتر از دگر است و نیز ازین باب است مراعات با صاحب اموال تا اعمال برایشان ظلم و تعدی و تجاوز از حد عدالت نکند
 و از اموال جیده و خلاصه انتخاب ننماید و زیاده بر قدر فرض از هدایا و ضیافات نستاند و شطرنما و حو لان حول که ناظر در سیر و رفتی است
 داخل آنست و هم از جهت رعایت حکمت و عدالت است که زکوة را در چهار صنف مال که دوران و وجود آن میان خلق بیشتر و احتیاج
 کسان آن فراوان تر است واجب گردانیده تا دادن آن باسانی میسر بود و از حقش آن بیشتر موجب دفع حاجت گردید که صنف زر و عمارت و ثمار چنانچه
 و انتر و ما و انکود و مانند آن نیشل قبول و خضراوات که در اندک زمانی تباه گردد و صنف دوم بهیمه الا انعام از شتر و گاو و کوه سفید شتر از طی و دبی
 که در قهه مذکور است سوم صنف زر و سیم که قوام و معاش عالمیان با اعتبار تقویم شاید نیست چهارم صنف اموال تجارت از هر صنف که باشد
 در هر سال یکبار فرمود و در روز و وقت حصا و کمال آن فرمود و نیز از رعایت عدالت است که بحسب سعی صاحب مال تحصیل مال و دست
 و مشقت وی و مقدار واجب تفاوت بیان فرمود و لاجرم پنج را یکی واجب کرد و در مالی که بی مشقت و تکلف بدست آید و همچو کجی که باید از کان
 یا از دهنه و آمدن سال بدان اعتبار نکرد بلکه در حال که بیا بدروی واجب شود که اخراج چنانچه کند و آنچه از اموال در تحصیل آن مشقتی و کلفتی است
 نیمه آن که ده را یکی باشد واجب کرد و چنانکه در روز و عمارت و ثمار که آب باران حاصل شود و نیمه آن یعنی بیت را یکی واجب کرد و آنچه زیادت تکلفی
 محتاج بود و از دولا بی که بآن از حوضها و جوئها آب بکشند یا از چاهی بجا و شتر و خر کشند و نیمه آن که چهل را یکی است واجب شود و آنچه محتاج است
 بعمل و تعب و اتم از ارتکاب مشقت اسفار و کوب بکار و زرق و انتظار قیام و مثال آن و دیگر از رعایت عدالت آنست که در هر نوعی از مال بحسب صحت
 حال و کمکی که جز علم شایع بدان نرسد نصیبت تعیین فرمود و چنانکه در قهه دوم و در بیت شغال و در کوه سفید چیل و در کاه و سی و در شتر و خر
 و در کتر ازین نصایب چیزی واجب نبود الفصل الاول عن ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم بعث معاذ الى اليمن فقال روا
 ابن عباس رضی عن آن حضرت صلح فرستاد معاذ بن جبل را بسوی یمن با مارت و قضا و آده سنت که آن حضرت نفس کریم خود مشایعت او کرد
 پیاده و معاذ و سوار بود و گفت شاید که باز در نیایی ما را تو یا معاذ و هم چنین واقع شد پس گفت آن حضرت معاذ اناک تاقی قوما اهل کتاب بدید
 قومی آتی قومی را که اهل کتاب اند تخصیص اهل کتاب بکرم بجهت ایتما هم محل ایشانست و کردند آنجا مشرکان غیر آن را اهل و مدبیر بود و معاذ هم
 شهادت پس نخست دعوت کن ایشان را بگو ای دامن ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فان هم اطاعوا الذلک پس اگر فرمان بردار گشتی
 ایشان را برای آن یعنی ادبی شهادتین کنند و مسلمان شوند فاعلمهم ان الله قد فرض علیهم خمس صلوات فی الیوم و اللیلة پس بایان
 ایشان را که بدستیکه خدای تعالی تحقیق فرض کرده است بر ایشان پنج نماز در روز و شب فان هم اطاعوا الذلک فاعلمهم ان الله قد فرض

عليه صدقة پس اگر ایشان فرمان برداری کنند بر نماز پنجگانه پس بدان ایشان را که بدینیکه خداوند تعالی تحقیق فرض گردانیده است بر ایشان صدقه یعنی زکوة تقدیم اعلام بصلوة بر اعلام
 بزکوة بمجتبایان و فضل اوست بر سایر اعمال که شرط آن باشد توخذ من اغنیاءهم فتوزع علی فقراءهم زکوة شود صدقه از تو اگلمان ایشان بآن حد که تو انگری را هرین باب نباده اند پس
 باز گردانیده شود در ویشان ایشان فان هم اطلعوا الذلک پس اگر ایشان اطاعت کنند صدقه را و بدین از اقایان و کوائم امور الهیه پس دورا خود از نفاس اموال ایشان که چیده
 چیده بگیری چنانکه شکم دار و فرجه و جز آن بکلیه هر چه مالک به بشرط سلامت از غیب و نقصان که در شرح جائز نیست و اتفق دعوة المظلوم و برین کن دعای ستم کرده شده با فائده لیس
 بینها و بین الله حجاب پس بدینیکه نیست میان عاگردن مظلوم و میان خدا پرده و البته حجاب صمدیت وی میرسد و حجاب میگردانند اگر چه کافر باشد چنانکه در بعضی اخبار آمده است
 متفق علیه و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من صاحب ذهب ولا فضة لا يؤدی منها حقها نیست هیچ خداوند زور و ستم کنی
 از آن حق آنرا زکوة است الا اذا کان يوم القيمة مکرر چون باشد روز قیامت صحبت له بر نشد زکوة شود و ساخته شود برای وی صفایح من ناو صفیحه از آتش و صفیحه آنچیزم شود
 از کوفتن مانند آهن و مس و صفایح الباب تختی در صفیحه ششیرینا و در سنگ پس بر این زکوة و صفیحه الوجب بشره پوست روی و صفایح آن زور و سیم ساخته میشود و من نار از جهت آن
 گفت که گویا زبس کرم کرد و زدن و سختی گرمی آتش میگردانند و چنانکه فرمود فاحی علیها فی ناو جهنم پس کرم کرده میشود بر آن صفایح در آتش و در زخ فیکوی به حجاب پس داغ کرده
 میشود بر آن صفایح پهلوانکس و جبین و پیشانی او را و ظهور و پشت او را و شخص این سه عضو داغ کردن بجهت آنست که جمع کردن مال و اسباب وی برای طلب بتری و جاه و بغا و
 تنعم بملک شمی و طالس بهیو بود و آنچه زوی گردانیدن از سالکان و اعراض کردن از ایشان و پشت دادن بایشان و اینها شرف اعضای ظاهر و دوشتم از اعضا میسر
 که داغ و دل و حکم را با کلمات اعدت له هرگاه که بر آورده شوند آن صفایح باز گردانیده شوند برای آنکس باری داغ کردن چنانکه آهن کرم بار بار در کوره آتشگری میگردانند
 میشود و بر آورده میشود فی يوم کان مقداره خمسين الف سنة در روزی که باشد اندازه وی پنجاه هزار سال که عبارت است از قیامت و این کنایت است از نهایت
 و سختی وی بر گناه کاران و این روز بر نیکو کاران جهان که زکوة و رکعت نماز کند از دنیا بطبع فلسفی حیران بود و بر خود پیچید و اطمینان یافت و منشعب بود و چنانکه هیچ تنگی و تیرگی را بیان
 راه نبود و الحمد لله حتی یقضى بین العباد ما لکم حکم کرده شود میان بندگان فیروی سبیل الله اما لی الجنة و اما لی النار پس دیده شود راه وی یار فیدوی راه خود را یا بسوی
 بهشت یا بسوی دوزخ و میری بضم ی و فتح آن و سبیل نصب لام و فتح آن هر دو حالت است قبل گفتن صحابه یا رسول الله فالایمل پس حکم شتر که حق آنرا داده باشد صحت و
 عذاب تارک زکوة در وی چگونه بود قال گفت آن حضرت صلح و لا صاحب لای بودی منها حقها نیست هیچ خداوند شتران که دانی کند از آن حق آنرا و من حقها حبلها
 يوم و در دها و حق واجب شتران اگر چه همان زکوة است لیکن از جمله حقوق شتران که مستحب و در طریقه شکر گذاری حق کویا که حکم واجب دارد و و شید شتران است روز و در کسر
 و او و سکون را یعنی فرو آمدن شتران بر آب برای آب خوردن که در دم از فرامی آیند و تشنه سیر می باشند و ظاهر حدیث آنست که تبرک این حق نیز عذاب شود و باجماع نیست هیچ صاحب شتران
 که دانی کند حق آنرا الا اذا کان يوم القيمة مکرر چون باشد روز قیامت بطبع ظاهر روی انداخته شود صاحب شتران شتران بر روی بکند نه پایمال کند بقلع قورق و بصحی فخرج عموک و
 وی که دانی باشد و قورق بفتح قافین و سکون را می خنیتن نیز یعنی قلع است و تکرار و صفت کاشته است و فرما کا مت در حال بودن شتران قورق و تمام نیست تریاگران تر و نوزند باشد
 لا یفقد منها فضیلا و اولی در حالی که نمی کند صاحب شتران از آن شتران یک بچه شتر یعنی بچای شتران باشد و احتمال دارد که در تفصیل این شتران باشد چه هر شتر شتر است و حق آن
 باشد که نمی کنند صاحب شتران از آن شتران کشته را و بدینست عبارت که در تفر و غم میاید تطال باخفاها یا مال میکند این شتران آنکس اسبهای خود و شتران و غم میکند و ستم کو منفه
 ظلف چنانکه باید و قصصه با خواها و میگردانند آنکس این شتران بدینانای خود کلام مر علیه اولیها و علیها خولها برگاه بکند بر روی طایفه نخستین شتران باز گردانیده شود
 بر روی طایفه پسین آنها یعنی هر بار که بکند تمام شوند باز یکبار از سر بر یعنی مکرر و دائم پایمال کرده باشند و درین عبارت سخن میگوید و میگوید که ظاهر آنست که گفته شود کلام علیه لولها
 رویدها اولها زیرا که در رجوع و رجوع دولی واقع میشوند و در آخری و در ولایت سلم برین بق و اقص است و در حدیثی از غیر همین است و توشی گفته که آنچه در کتاب واقع شده است شتر
 که بعضی داده واقع شده صاحب مصایح بی امل آنرا فعل کرده است و اگر تکلف کنند و از در و در و در رجوع فلا اشکال قائل فی يوم کان مقداره خمسين الف سنة حق
 یقضى بین العباد فیروی سبیل الله اما لی الجنة و اما لی النار قبل یا رسول الله فالقبور و الغنم قال و لا صاحب بقور ولا غنم لا یؤدی منها حقها الا اذا کان يوم القيمة
 بطح لها بقلع قورق و تعب این عبارت معلوم شد لا یفقد منها شیئا در آنیکه کم میکند از آن کا و این و کوسفندان چه سیر الیس فیها عقصاء و در حالیکه نیست در آن بقور و غنم
 پیچیده شاخا که زور آن کمتر رسد و عقصاء بفتح عین و سکون قاف و لا جملها و نیست و میان آن جملها بفتح تقدیم جیم بر جای ممل آن که شاخ ندارد و لا عصباء و نه
 شکسته شلخ قطع بقور و نه امیزندان کا و آن و کوسفندان و در اشباحی خود و تطال باظلافها و پی سپر میکند و اسبهای خود اظلاف جمع ظلف بکس طای عصب
 ستم کافه چون هم کا و کوسفندان و امثال آن و ستم شتران خ می گویند و اسب و خرافه کلام مر علیه اولیها و علیها خولها برگاه بکند بر روی طایفه نخستین شتران باز گردانیده شود
 سنه حتی یقضى بین العباد فیروی سبیل الله اما لی الجنة و اما لی النار قبل یا رسول الله فالخیل پس اسبان کلمه نیست قال گفت آن حضرت صلح و لا صاحب لای بودی منها حقها نیست
 پس اسبان سه قسم اند هر یک یکی دارد و هر یکی اسبان در دیر باز و بارگاه اند و در بکسر و و سکون زکراتی نزه و هی لرجل جبر و اسبان در دیر باز و در و موجب شتران
 تا مردم ندانند که حقیر و متعجب است و همانند که باز میدارند و از اظهار حاجت بزد و هی لرجل جبر و اسبان در دیر باز و در و موجب شتران تا مردم ندانند که حقیر و متعجب است و همانند که باز میدارند و از اظهار حاجت بزد و هی لرجل جبر و اسبان در دیر باز و در و موجب شتران

مردم را سبب بزه و بارگناهند فوج و بطها و باده پس ایسان مردی اند که بتاست آنرا بجهت فزون مردم تابانند که وی چهار و خازیت و در واقع نیت و فخر و مبتاست آنها را برای
 ناردین و زبکی کردنی و یا غیر خواست چه ریاد طاعت میباشد و واد کس فزون علی اهل الاسلام و مبتاست براسی عداوت کردن بر مسلمانان تا باریشان بخی کند و بیکت بر آید
 فقی له و فلا پس ایسان برای این چنین شخصی سبب بزه و بارگناهند و اما الی له هی ستر و اما ایسان که آن برای مرد پرده اند فوج و بطها فی سبیل الله پس ایسان
 که مبتاست آنها را در راه خدا یعنی در راه طاعت و بندگی نه در مصیبت و بیفرمانی وی چنانکه در قسم اول بود و خصوص جاد و فخر و راه خدا نیز مزاد نیت چنانکه در قسم ثالث بلکه
 بر او آنت که برای سواری خود مبتاست تا در حاجت های مشر و عسوار شود و تردد کند و فخر و احتیاج خود را از مردم بپوشد چنانچه در روایتی دیگر واقع شده است و در بطها غنی
 یعنی مبتاست برای اظهار رخا و توانگری خود و تعفا از طلبیدن اسپ از مردم نزد احتیاج سواری نه در نیت حق الله فی ظهور دها پسر و اموش نکرده است حق خدا را و طلب
 ثواب از وی در پشتهای ایسان که سواری میشود بر پشتهای ایشان در طاعت و امور خیر و عاریت میدهد و سوار میکند مردم را بر آن و لا و قابها نه فراموش کرده است حق خدا را
 در کردنهای ایسان که اولی کند حق آنرا در زکوة و شافیه میکند که حق در رق با ایسان آنت که غنیانی آنرا بکند بگاه دانه و اصلاح کند آنرا و دفع ضرر کند از آنرا و بنای نه
 در تفسیر اختلاف و آنکه زکوة را در ایسان زکوة است که اگر برون در صحرای بکشد و در خانه طاعت نیابد خدا و ندانست کسپ براسی را دیناری بدید یا قیمت کند آنها را
 و از هر دو نیت در هر پنج در هر پنج در هر پنج حساب زکوة است و نود صاحبین و شافعی و در مسپ زکوة نیت زیرا که در حدیث واقع شده که نیت بر مسلمانان در عباد وی و نه در
 فوس وی صدقه و دلیل امام ابو حنیفه قول آنحضرت است صلعم که فرمود در سر هر اسپ که برون بخرد یکدینار است و آنچه شافعی روایت کرده بر اسپ غازی محمول است که سواری
 میکند بر آن و همچنین عبد برای خدمت است و بتقویم فوس هر دینار از عمر رض و سخن در اینجا دراز است و در شرح سفر السعادت باره از آن مذکور است فقی له ستر پس این
 ایسان بر او را پرده و ستر حال اند و اما الی له هی اجی و اما آن که آن مردم را موجب اجر و ثواب عظیم است فوج و بطها فی سبیل الله لاهل الاسلام پس ایسان وی
 که مبتاست آنها را در راه خدا برای اهل اسلام بجا داند و دیگران را نیز در جاد و اعانت کند و سوار کرداند تا جاد کنند فی مرج یعنی بیم و سکون را و بجهت در چاکاه فوج و
 و وضه و بیک آب و کبابه دارد و اما اکل من ذلك المرح و الو وضه من شیء من نخورد آن ایسان از آن مرج یا در وضه چیزی را الا کلبه ما اكلت حسنات کرا
 نوشته شود و صاحب اسپ از بشمار آنچه خورده اند ایسان نیکو و ثوابها و کتب له عدد داد و اثها و ابوالها حسنات نوشته شود و او را بشمار سر کنای ایسان و کیز نای ایسان
 نیکو و لا تقطع طولها و بنزد سببهای خود را طول بکس طاه و فوج و او ریمان که بنزد یک طرف او را پیچ و دیگر را بای اسپ یا دست وی تا بگرد و بچود فاسلنت
 شرفا و شرفین پس بر آید یکت زمین بلند یا دوزین بلند را الا کتب الله له عدد دادها و او را اثها حسنات کرا که میزید خدا تعالی و ثابت کرداند مرآن مرد را
 بشمار کما سیکر اسپ میزند و بشمار سر کنای نیکو و لا میبها صاحبها علی هوف مشرب منه و میگذرد آن ایسان صاحب آن از آن جوی پس آب بخورد ایسان از آن جوی
 و لا یربدان شیعهها و نیزه ایسان که آب بخورد ایسان از آن جوی پس آب بخورد ایسان از آن جوی پس آب بخورد ایسان از آن جوی پس آب بخورد ایسان از آن جوی پس آب بخورد
 و اراده آن داشته باشد الا کتب الله له عدد ما شرب حسنات کرا که میزید خدای تعالی برای وی بشمار آنچه نوشیده اند ایسان نیکو و از اینجا معلوم میشود که کسی
 کاری میکند و در ضمن آن بی اختیار وی کارهای دیگر پیدا میشود در آنجا ثواب می آید و در اول کتاب در شرح حدیث انما الاعمال بالنيات اشارتی باین واقعه است
 تذکره قبل گفته شد و رسول الله فالحی پس خزان حکم آن صیبت و در ادای حق آنها و ترک آن چیزی وار د شده است فال گفت آنحضرت صلعم ما انزل علی فی الحشر شی
 فوفرت و نه شده است بر من در حکم خزان چیزی مخصوص الالهله الا یذا الفاذة الجامعة کرا این آیت تنها که جامع احکام تمام افعال است از خیر و شر فاذنه بخا نش
 خال مجتنب بعمل مشغال ذی غنیا و پاره پس یک عمل کند مقدار یک ذره بیک و یا بدی خجای آنرا و من بعمل مشغال ذرة شرا و پاره و یکیک کند مقدار ذره بدی می بنید
 خجای آنرا پس اگر چیزی کند خجای آن می باید تا چیزی مخصوص و خجای مخصوص نازل و وار د نشده و واه مسلم و عنه فال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من
 با ناه الله ما لا فله یذ ذکوة کسی که بد بدهد را خدا تعالی بای پس او کند زکوة آنرا مثل له ما له یوم الفیحة شجاعا مصور بر کرده شود و بای وی مال وی روز
 قیامت بصورت دارد و شجاع بفهمشین و کسر آن مار زبانتین زیر اسطیق مار زیاده افوج مار لک موی بر سر ندارد و این نشان از زهر و درازی عمر است و له و یفان
 بنمای و و بای وجوده بیان آنها سخت و بغیر قایم مرآن بار را د و نطفه سیاه است بالای و چشم او یا درون و چشم او و بعضی گفته اند که در دین وی بطوفه یوم الفیحة
 گردانیده میشود آن مار مانند طوق در گردن آنکس و نقیامت مرقا خاندن بلعیده پسر میکز اوق مار بر دو طرف نیت خود یعنی مشد جبهه یعنی بر دو کج و دین جزو
 فله منی بفتح لام و سکون و فوج زاده و استخوان بر آید زیر زنه کوشش و در شرح شیخ گفته اند نیت یعنی نیتیه ده استخوان و مان که ریش بر آن میرود و چون زد یکت نشاید
 بود تفسیر کرده بدان و بعضی ضمیر بر نیتیه راجع با فوج یا شجاع باشد و تواند که بشخص مال دار باشد یا زانده بود و چنی میکز آن مار هر دو و کرا کس را الله قبول انما الله
 پسر یکدیگر آن مار بر بجهت علی یا قال من مال توام که زکوة آن ندادی انما کتوک من کج تمام که زکوة جدا کرده نخا دی ثمر ثلثه و پسر خود ندان حضرت صلعم این آیت را و لا
 یحسب الله من یجول الا به تا آخر آیه که این است ما انا هم الله من فصد هر خبر هم بر هر شرم بی طوقن و تجلوا به یوم القیامة و واه المجاری و عن ابی ذرین
 النبی روایت از ابو ذر از پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال گفت آنحضرت صلعم ما من رجل یكون له اهل و اول و غنم لا یؤدی حقها نیست هیچ مردی که باشد

مرا و ایشان یا که انکه خداوند بخواهد تا آنکه حق آنها را الا ایها یوم النعمه اعظم ما یکون واسمه مکرر آورده میشود آن شران و کافران و کوفته
در حال بودن آنها برکت و نوبت نگاه با خفا فهای پیر میکنند آرزو ایشان پایای خود و بیخیلی بقوه و هفتاد و نه تنند کافران و کوفته ها و اینها خود کلما
جاذب اخوها و دلت علیه اولها هر بار که بگذرد طائفه پسین آنها باز گردانیده شود و تخمین آنها بن عبارت بر ظاهر واقع است بخلاف عبارت حدیث ابی هریره که
سابقا گذشت چنانکه اشارت بدان کرده شد حتی بعضی بین الناس تا آنکه حکم کرده شود در میان مردم متفق علیه و عن جری بن عبدالله روایت است از عرویه
عبدالله بن حبیل که از شاه صحراب است و بسیار جمیل و جلیل و بزرگ قوم خود بوده است قال قال رسول الله گفت گفتم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذانا که
المصدق چون باید شما را صدقه رساند یعنی از جانب امام برای گرفتن زکوة اموال باید که آنرا ساعی و عامل خوانند و دفعاموس گفته که صدق بروزن محدث گیرند
صدقه و متصدق بنا دهند صدقه فلصد و عنکم و هو عنکم واضح پس باید که باز گردد و مصدق از پیش شما و حال آنکه وی از شمار ضعیف و خوشنود است بانظر قی که
خوب پیش آیند بوی دادا کند صدقه تمام و کامل دو ماه مسلم و عن عبدالله بن ابی اوفی پدر و پسر و وصالی اند و این عبدالله آخر صحابه است که در کوفه از عالم
رفت قال کان البقی صلی الله علیه و سلم اذ افاه فوم بصدد قهم قال حکم چنان بود که مردم صدقات و زکوة خود را پیش آنحضرت می بردند آنحضرت صلعم در
مصارف آن صرف نمیداد و بدو آنحضرت که چون می آوردند نزد وی قومی صدقه خود را و عاید میکرد ایشان را و میگفت اللهم صل علی آل فلان خداوند بدرست
ورست کن آل فلان که صدقه آورده است یعنی بروی و بر کسان وی فاواه ابی بصدد قهم پس آوردند آنحضرت پدر من که ابو اوفی است صدقه خود را فقال پس
گفت آنحضرت صلعم اللهم صل علی آل ابی اوفی و حکم آنسی پنجین بود که بکیر صدقه ایشان را و صلوات بغوت برایشان چنانکه مطوق قرآن مجید است متفق علیه و فی
روایة اذا الخی کر حل البقی صلی الله علیه و سلم بصدد قهم قال چون می آوردند مردی نزد آنحضرت صلعم صدقه خود را میبرد آنحضرت اللهم صل علیه و سلم
روایت معلوم شده که مراد آل فلان همان فلائت و آل محرم است چنانکه آل و عون و آل داؤد و مراد ذوات آنها است و اتباع نیز تبعیت در آن داخل اند چنانکه اشارت
کردیم و عن ابی هریره قال گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم عمر علی الصدقه فتشاور آنحضرت کیباری عرب الخطاب را بر گرفت صدقه از مرد فضل
منع ابن جبیل بفتح جیم پس آمده گفتند آنحضرت صلعم که منع کرد و نداده زکوة را ابن جبیل که منافق بود و فقر بود و خدای تعالی او را غنی گردانیده و دفعه ابیاری گفته که وقت
نشدم بر نام وی در کتب حدیث و بعضی گفته اند که نام وی عبدالله بود و بعضی گفته اند حمید و گفته اند حمیل سابق بود بعد از آن توبه کرد از لعناق و قاضی حسین گفته که در
نازل شده است قول حبیجانہ تعالی و منهم من جاء بالآثار انما من فضل الله قد لا یاسی و خالد بن الولید که صحابی مشهور بود و وزیر نداد و العباس و عباس بن عبد
المطلب هم رسول الله صلی الله علیه و سلم و وزیر نداد دیگران همه دادند فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ما بنم ابن جبیل نعم یعنی شد
که راست است که بحمد خطا رسد و موجب کفران نعمت گردد و انتقام معنی بالعنه و عقوبت نیز از این باب است یعنی مکره نمی پذیرد ابن جبیل و کفران نعمت نمود زرد الا
اندکان فضلو فاعناه الله و در سوله مکر سبب همین که وی فقیر بود و هیچ چیز نداشت پس توانگر گردانیده او را خدا و رسول وی و این توانگری سبب بغی و طغیان وی
شد و کفران نعمت کشید و غنا بحقیقت از خداست و ذکر رسول بیت است که وی حلم و اسطاست در اخلاص خیرات و وصول نعمتا از جواب حق در تغیر کرد و منهن
ما هدا الله لئن انما من فضل الله قد لا یاسی و لنكون بن الصالحین آورده اند که آنحضرت صلعم و کاردار او را بنیا و ثروت بالتماس وی و عهد وی که شکر گذاری نعمت کند و
اما خالد فاکثر ظلون خالدا و اما خالد بن ولید که میکوشید وی نیز نداده زکوة سببش آن بود که مشاغل میکند او را و حال وی نیست که وی قدر احتیاج دارد و
اعلمه فی سبیل الله تحقیق وقت کرده است زره های خود و همه سازهای جنگ خود را و املاجا و چهار پایا در راه خدا بر غازیان و هر که حالش این باشد که چنین
خیرات فعل کند منع زکوة که واجب است چگونه خواهد کرد پس شاید که منع وی از جهت ظلم کردن شما است بروی و شجاع بر ظلم صبرتوان کرد یا مواد آنست که وی چیزی ندارد
که زکوة آن دهد و هر چه نزد وی بود از مال حتی سلاح جنگ و ساز آن همه را در راه خدا وقف کرده و فقیر شده نشسته است و اعتدل بفتح همزه و سکون سین و ضم تا و جمع
حقا بفتح بغی ساخت و آمادگی و اتقاد علم و اما العباس بن علی و اما عباس پس زکوة وی برین است و من خاص آنم و بیش آن بود که میکونید که آنحضرت صلعم بیشتر
گرفته بود و سال زکوة عباس را یکی زکوة این سال که از وی می طلبیدند دیگر زکوة سال آینده چنانکه فرمود و مثلها معها و مانند زکوة این سال مانند آنست که
زکوة سال آینده است و بعضی گفته اند که آنحضرت صلعم ملت داده و تاخیر کرده در زکوة و سال عباس رارض بالتماس وی بهر ضرورتی و احتیاجی که داشت و اما
جائز است که ملت دهد و تاخیر کند بوجه نظر و مصلحت و بعد از آن بگیرد یا آن از خصایص آنحضرت بود صلعم ثم قال پسر گفتم آنحضرت یا عمو اما شعرت ان عم الرجل مثله
ای هر زندانی و نه خمیدی که برادر پدر زمره مثل پدر او است پس عباس بجای پدر من دان و تقظیم دی کا دار و ایداکن فاصل غیر صاد و سکون نو آنست که وقت
دخت خوا از یک رخ بر آید و هر یک را منو کویند و هر دو را رضوان فی الصراح بمسیری از چند تن درخت که همزدیکت پنچ رسته باشند و برادر پدر متفق علیه و عن ابی حمید
بضم حا و فتح میم المساحدی منسوب بر بنی ساعد که قبلا است از انصار صحابی مشهور است حافظ صلوة آنحضرت صلعم فاختار در باب هفت صلوة گذشت قال اسئعل
البقی صلی الله علیه و سلم رجلا من الازد کنت عال کرانیدا آنحضرت مردی را از ازد و بفتح همزه سکون نا که از بلادین است و آنرا از دشمنه نیز گویند فقال له گفته

باشد و نام برده باشد از ابن اللبیده بضم لام و فتح آن و فتح ثناء و سکون آن نیز گفته اند و کسر موحده و تشدید یای نیست نام ما در اوست که منسوب است به نجیب
 بسکون تا قبله مشهور است و نام ابن اللبیده عباد الله است علی الصدقة عامل گردانید بر فرق صدقه فلما قدم قال هذا الکرم پس چون باز آمد ایمنه و از آن فرگفت
 بمسلمان این مقدار مال برای شماست که صدقه اموال است و هدیه اهدی فی و این مقدار دیگر پیشکش فرستاده شده است برای من و چون این سخن آنحضرت رسید
 ناخوش آمد فخطب البنی صلی الله علیه و سلم پس خطبه برآمد آنحضرت محمد الله و اشقی علیه پس حمد گفت آنحضرت و ستایش کرد بر ذات پاک و می تعالی چنانکه در خطبه
 ثمال پشرفت اما بعد فانی استعمل دجاله نکر علی امور و اما محمد و ستایش بدستی کس عالم میکردانم مردان از شمار کار را ما و لانی الله از حمد آن کار که
 ولایت اده و حاکم گردانیده است مرا خدا تعالی بنانی احدم بقول پس می آید یکی از شما از ثمال پس میگوید هذا الکرم و هذه هدی اهدیت لی این بر شما
 راست و این هدیه است که فرستاده شده است مرا خدا تعالی پس چنان گفت ایمنه در خانه پدر خود او بپشت آمده یا دو خانه مادر خود شک راوست
 یا تنويع است فنظر اهدی له ام لایس به بنید و می که آیا پیشکش فرستاده میشود برای وی یا نه یعنی این پیشکش که فرستاده شده است برای وی بسبب علمداری است
 اگر عمل داری بود و در خانه خود نشستی بودی میفرستادند پس این حکم مال اصل دارد و از اینجا معلوم میشود که اگر دوست شخص یا خویش وی باشد که همیشه برای وی
 هدیه میفرستادند از جهت این عمل جائز است که فرق او چنانکه در پاره قاضی و صیاف و می گفته اند و الذی نفسی بیده لا یاخذ احد منه شیشا نجا سوگند و
 هیچ یکی از آن مال مذکور چیز را الاجابه به يوم القيمة بحمله عقوبت که اگر کسی از ثمال را در روز قیامت برگردان کند یا اگر باشد ثمال را
 جش شریع باشد مراد از رافضی را و فین معی و ده آواز شرو و رک و گفتار و شتر مرغ و آواز کریم صبی و کریم تحت او بقوله خوار یا اگر باشد آن مال از جنس کا و
 می باشد مراد از آواز کا و خوار بضم خا آواز قمر و در ناموس گفته آواز کا و کو سفند و آهوا و شافه بصر یا اگر باشد ثمال از جنس کوسفند که آواز سبک بصر
 فتح آن بر وزن بغرب یا بر وزن یفتح و یعار بضم یاء آواز غم را گویند فرفع میدید برتر داشت آنحضرت هر دو دست خود را حتی و انما عفره البطیه تا آنکه بگوید
 ما سفیدی هر دو بغل آنحضرت و عفره بر وزن حمزه و صفرة بیاض و اعز بیض چنانکه هر و بیض ثمال پشرفت آنحضرت اللهم هل بلغت اللهم هل بلغت کرد
 بار خداوند آری رسانیدم حکم ترا بخل متفق علیه قال الخطابی و فی قوله گفته است خطابی در قول آنحضرت و هلا جلس و فی بدت لعه و ابیه فلنظر اهدی
 الیه ام لا دلیل علی ان کل امر میبندد به الی امر محظوظ و فیه محظوظ دلیل است بر آنکه هر کاری که وسیله کرده شود و وسیله شود بوی سویی امری حرام است
 و می حرام است زیرا که وسائل را حکم مصاد است پس هر چه وسیله امر حرام است آن نیز حرام است از جهت آمده است که هر قرضی که بآن منفعتی حاصل شود روا است و کل
 دخول فی العقود و این تیر لایم خطابی است که هر چیزی که در آمده است در عقد مثل عبدی و هبه و نكاح مثلا بنظر هل بکون حکمه عند الانفراد نظر کرده شود
 و تامل نموده شود که آیا است حکم وی زدا نفوذ یعنی پیش از دخل در عقد حکمه عند الاقتران همچون حکم وی زدا قران و اجتماع در آمدن وی در عقد ام لا یا
 نیست هکذا فی شروح السنه و این کلمه ثانی لانی بنده بسکسی است که از حیل منع میکند چنانچه امام مالک و احمد و امام ابو حنیفه و شافعی و غریبان که حیل را جائز
 میدانند نظر میکنند باین داخل کذا فی شرح الشیخ و عن عدی بن عجبیه و فتح مین و کسریم و سکون یا صاحبی است قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 استعملناه منکم علی عمل هر کسی که مال گردانیم ما و را از شمار عملی نکنم تا محیطا پس بشید و می از ما سوزنی را محیطا بکسریم و سکون و فتح یا متافوفه پس پوشید
 که بالای سوزن است در کی باز یا دی کان غلولا یا باشد این گمان خیانت و غلول بضم نین محرم خیانت و غشمت و بعضی مطلق خیانت نیز آمده بانی به يوم القيمة
 می آید آنکس باین فضل و زقیامت و عتاب کرده شود و را بران رواه مسلم الفصل الثانی عن ابن عباس رضی الله عنه قال لما نزلت هذه الاية گفت ابن عباس
 چون نازل شد این آیت که و الذین یکنزون الذی و الفضة یعمل مضمون آیت گفت که آنکس آنکه گنج میکند زر و سیم را و خرج میکند از راه خدا کرم کرده
 میشود آن زر و سیم و آتش و دوزخ و داغ کرده میشود بدان پشیمان و هلا و پشیمانیش از چنانکه در فضل اول گذشت بگوید لله علی المسلمین بزرک و کران
 آمد آن مسلمانان فقال عواقا اخرج عنکم من کنت عمر من کنت بکشی این اشکال را از شما تقبیح بجم و تشدید کشادن از فوج بعضی کشایش فافظی عمر پس رفت عمر
 فقال پس کنت با بنی الله که علی صحابک هذه الاية بدستیکر آن آمد بران تو این آیت فقال پس گفت آنحضرت ان الله لم یفرض الزکوٰة الا
 لیطیب ما بین من اموالکم بدستیکر خدا تعالی فرض نکرد اینده است زکوة را که برای آنکه پاک گردانید چیزی که باقی مانده است بعد از زکوة و دادن از مالها
 شما پس چون زکوة مال را گردانید ثمال پاک شد اگر جمع کنید و گنجینه بپازید باکی نماند و در آیت قرآن که بر گنج نهادن و عید فرو داده است بر تقدیر بیت که
 منع زکوة کنند و اگر زکوة بپزند و گنج نهند داخل و عید نیست و انما فرض الموائد فی فرض نکرد انید فی تعالی میراثها و ذکر کلمه و ذکر کرد آنحضرت علیه السلام انقول
 را ویت یعنی آنحضرت بعد از قول وی و انما فرض الموارث لکه ذکر کرد که من یاد ندارد آنرا و آنچه یاد دارم همین است که فرمود که تعالی که موارث فرض کرده است
 برای همین کرده است که لکن لمن بعد که تا باشد اموال هر کس از آن که بعد از شما نماند و از آنکه یعنی در حکم میراث است را بی سوزن جمع مال کرده که مال جمع شود
 و بعد از کسی باقی نماند میراث از کجا باشد فقال پس گفت را وی فکر عمر من کبر گفت عمر بخت تقبیل از منی و حمد و ستایش حق برگشته شدن که این اشکال و حاجت

شارع بر جمع اموال شد فال پیغمبر ما بکنز المود با خبرند هم ترای محرم بترین آنچه کنج کند مرد المودة الصالحة آن کنج کدام است زن صالح کنج
 نرسوده حق عمل کند و در رفاه برداشتی در ضایع شود باشد چنانکه فرمود اذ انظروا اليها سوله چون نظر کند مرد بسوی وی خوشحال و شادمان گرداند و او را بشماره حسن
 صورت و سیرت و روش و می و اندامها اطاعت و چون کار خرابید مرد او را فراموش کرد و او را غایب عنها حفظه و چون غایب کرد و مرد از آن زن
 نگاه دارد و حق او را و منزه مال و دوا بود او و دود و عن جابر بن عبد الله بنعت عین و کبرياء و سکون یا و انصاری صحابی بزرگست و در شهود و می بدر را اختلاف است
 و بعد از بدرتما مشایخ را حاضر شده فال رسول الله صلی الله علیه و سلم سببا بشکر و کبک تصغیر کب که جمع را کب است زود باشد که بایند شمارا
 سوار کان مبعوضون که دشمن داشته شده اند و کبر و اندر زود مردم حکم طبیعت زیرا که برای گرفتن اموال ایشان می آیند یا بجست آنکه کج خلقی میکنند و سخن می نمایند
 مصدقان اند که برای گرفتن صدقات می آیند فاذا جاءوا فوجوا بهم پس چون بایند شمارا تا جای فرسوخ کید برایشان و مرجا بگویند برایشان و خلوا ببنام و بین ما
 یبلغون و حال گردانید و تسی سازید میان ایشان و میان چیزی که می طلبند ایشان از اموال تا میان ایشان و آن چیز عالمی و انشی نباشد فان عدلوا خلا نفوسهم پس
 اگر عدل و رزندان ایشان و زور و ستم کنند پس برای خود میکنند که ثوب هدایت یابند و آن خلوا فعلهم و اگر ظلم و ستم و زور کنند پس برایشان است بزه و زیان
 آن و مراد آنست که اگر چه ظلم کنند باحق و زعم شما یا مراد غرض و تقدیر است مبالغه و الا اگر بحقیقت ظلم کند در ضایع ظلم چه صورت دارد و از صوم فانی مقام
 ذکر نکند و ضاهم و خوشد و گردانید ایشان را زیرا که تمام و کمال زکوة شما خوشد و می ایشان است یعنی اگر حاصل واجب زکوة با دای مال حاصل شود و لیکن اگر مصدقان نباشی
 و خوشد و روزگار و اعل است و لید عوالکم و باید که دعا کند مصدقان برای شما بتابت آنحضرت بحکم آتی تعالی بعد از اخذ صدقات دعا میکرد و دوا بود او و
 و عن جابر بن عبد الله صحابی مشهور است بحسن صورت و سیرت فال جلاء فاس یعنی من الاعراب الی رسول الله گفت آمدند بعضی مردم از بادیه نشینان
 بسوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم فقالوا اننا سامن المصدقین باقوا فظلموا پس گفتند بعضی مردم از مصدقان می آیند ما را پس ظلم میکنند و از اموال
 پس گفت آنحضرت ارضوا مصدقکم و راضی گردانید صدق کنندگان خود را قالوا گفتند آن مردم اعراب یا رسول الله و آن ظلموفا راضی گردانیم ما ایشان را
 اگر چه ظلم کنند ما را قال گفت آنحضرت ارضوا مصدقکم و آن ظلم را راضی گردانید مصدقان خود را اگر چه ظلم کرده شوید شما بهمان توجیه و تاویل که گفته شد و او
 بود او و دود و عن شری بن یزید بن کثیر بن الحصاصه بنعت عیسی بن جعفر و تخفیف صادمه و تشدید یا و تخفیف آن نام و در بیشتر است که صحابی است و مولای
 آنحضرت قال قلنا ان اهل المصدقه یبغون علينا کنت بشیئکم یعنی با آنحضرت که اهل صدقه که برای گرفتن صدقات را می آیند تجاوز می نمایند از حد اعتدال
 و اعتدال و ظلم میکنند بر افکنم من اموالنا بعدد ما یبغون و آن بپوشیم از اموالهای خود و بر اندازد آنچه ظلم میکنند قال لا کنت آنحضرت پوشید و صبر کنید
 آنچه میکنند و دوا بود او و دود و عن رافع بن خدیج بنعت عیسی بن جعفر و کسر ال انصاری صحابیت قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم العامل علی الصدقة
 بالحق کالغازی فی سبیل الله عمل کننده بر صدقه بر طریق حق و عدل و انصاف همچو کسی است که غزائنده است در راه خدا و یابنده است ثواب ناحی و جج
 الی بینه تا آنکه باز کرد و بسوی خانه خود و دوا بود او و دود و عن عمر بن شعیب عن ابيه عن جده عن النبي صلی الله علیه و سلم قال
 لا جلب ولا حجب روایت است از عمر بن شعیب از پدرش از جدهش از آنحضرت که روایت نه جلب و حجب هر دو و بحکم تحوکه الا وسط اول بلام و ثانی بخون
 مواد جلب آنست که فرو دادی ساعی در جانی او و او را کند خداوند آن مایه را که کشیده یا رند مایه خود را در جایی که فرو داده است و حجب آنکه خداوند
 مایه دور و دور از جایی خود و ساعی را تلف کند که بجانب او آورده و در دود و منی عیسی بن جعفر است از جهت حصول ثقیب شقت و دایمی بر صدق و در ثانی بر صدق و
 لا تؤخذ صدق فاعلم الای و دوم و گرفته نشود صدقهای مردم کرد در سر راه و جای ایشان این تیره و تا کنده کلام سابق است و شامل صورت جلب و حجب است
 بر دوا و دوا بود او و دود و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من استغاد ما لا فلا زکوة فیه حتی یجول علیه المول کیکه باید مالها
 پس نیست زکوة آن بروی تا آنکه بگذرد بروی یکسال و دوا النرمذی و ذکر جماعة انهم و قنوه علی ابن عمر و ذکر کرده است ترمذی جماعتی را از روایت را
 که وقت کرده اند این حدیث را از ابن عمر یعنی ابی بن عمر است نه حدیث آنحضرت و حدیث موقوف قول صحابی را گویند چنانچه مرفوع حدیث رسول را خوانند علم
 اما این چنین موقوف کنی سماع آنحضرت معلوم نتوان کرد حکم مرفوع دارد و چنانکه در مقدمه معلوم شد و عن علی بن المعباس و ضعیف الله عنهما سال رسول
 الله صلی الله علیه و سلم فی یجبل صدقة قبل من یحل روایت است از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که عباس رضی الله عنه را در شتاب داد و این زکوة خود را پیش
 آنکه تمام شود سال و فرو داد و وقت وی و تحمل کینه است از طول دین و محلول در مکان کبر و ضمیر و دواست که تا قالوا فخص له ذلک پس رخصت کرد
 آنحضرت عباس را در شتاب دادن زکوة و همین است مذهب زود ما و زود اگر اندر اجته و وجود سبب زکوة که نصابت و این حدیث مؤید توجیه و قول آنحضرت
 که دوا المعباس رضی الله عنه که در فصل اول از حدیث بی هریره گذشت و دوا بود او و دود و النرمذی و ابن ماجه و الدارمی و عن عمر بن شعیب عن
 ابيه عن جده ان النبي صلی الله علیه و سلم خطب الناس فقال الا من ولی بئنا مالنا بلین من خطبه و انما آنحضرت و شکر مردم را بگفت

آگاه باشد هر که الهی شده و نگاه داشت یثیمی را که در مال است پس باید که سوداگری کند در و لا ینزله حتی لا یصله الصدقة و نکذ و مال یتیم را بی تجارت تا آنکه بخرید مال او را
صدقه یعنی گم کرد و انداختن کرد و زکوة را زکوة و راه التماسی و قال فی اسناد و مقال روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت و اسناد این حدیث سخن است لان شیخ
بن الصباح ضعیف زیرا که شیخ بن صباح بشدید یکدیگر یکی از او این حدیث است اگر چه در مصالح و عبادت قویست اما حدیث وی نرمی دارد و مات سنة سبع و اربعین و ما فی الفضل
الثالث عن ابی هریرة و عن قائل ما قوی رسول الله صلی الله علیه و سلم و استخلف ابوبکر بعد ه گفت ابوبکر چه چون غارت یافت آنحضرت و خلیفه گرفته شد ابوبکر بعد
از وی و گفت من کف من العرب و کافر شد یکدیگر کافر شد از عرب با یکدیگر زکوة و حقوق بسیل که ابی نعنه انس پس را و بکفر حقیقت کفر باشد زیرا که چون وجوب زکوة قطعی است پس
انکار وی کفر باشد چنانکه نماز یا امتناع آورد و زکوة را و ان زکوة پس اطلاق کفر بطریق تغلیط و تشدید باشد و مرا و کفر ان نعت است چنانکه در حدیث من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر گفته
و در شرح شیخ گفته که شاید بعضی منکر شده و بعضی امتناع آورد پس اطلاق کفر و نفی هر دو جائز باشد و عمر رضی الله عنه بظاهر کرد و در کفر ایشان با شاعده در آخر چون حقیقت عمل در فیت
موافق شد با بنی برادر عارف کرد که حق با من است که ابوبکر بدان است چنانکه میفرماید قال عمر بن الخطاب لابی بکر رضی الله عنه ما کیف قاتل الناس و قتل قال رسول
چگونه کشش میکنی دم را و حال آنکه حقیقت گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم امتان قاتل الناس حتی یقولوا امر کرده شدم که قاتل کنم مردم را تا آنکه بگویند ایشان
لا اله الا الله فی قال پس کسی که بگوید لا اله الا الله عصم من الله و فضله نکادار از من مال خود را نفس خود را الا بحقه کفر حق اسلام و در روایتی صریح آمده است
الحق الاسلام چنانکه دین و قصاص و جزان و حساب به علی الله و حساب و بر خداست یعنی حکم و در ظاهر شیخ بن است حساب بطریق او را فرستاد علم الهی است چنانکه منقذ
باشد و زبان لا اله الا الله بگوید نه بصدق قال ابوبکر و الله لا قاتل من فارق بین الصلوة و الزکوة پس گفت ابوبکر بخدا سوگند هر آنکه قال میکنم کسی را که بدی کند و فرق بیند میان
نماز و زکوة که بوجوب نماز کامل باشد و وجوب زکوة را منکر کرد و میگوید اول عمل کند و از ثانی امتناع آورد فان الزکوة حق المال زیرا که زکوة حق واجب دلال است چنانکه بعد از حق واجب است
و موجب بود و اسلام است و الله لو متعونی عنهما فاسجدوا لک و منکر کردند اگر منع کنند مرا از نماز و عتاق بفتح عین انقی و لکن معز که یکسال بر سید دست زد و اینی عتاق را اگر منع کنی پس
بند شتر را و این میباید است و طلب حق واجب و در قاموس گفته است که عتاق کبیر عین زکوة یکسال از شتر و کوفت کافوا بقره و نهالی رسول الله بود و نهاده ای که زکوة بوجوب
رسول خدا صلی الله علیه و سلم لقا لکم علی منعها بر اینی قال میکنم ایشان را تا بر منع عتاق یا بجهت کفر و از زکوة اگر منکر شوند یا بری خطا شعار اسلام و صد باب گفته اگر منع کنند
بنی انما نفهم قال عمر فوالله ما هو الا وایت ان الله شرح صد و ابی بکر گفت ان الله صحت عین حق که همین است حق که قال باید کرد و در و ایت آمده است که صاحب ابوبکر
در و شن و هوید شد برین که خدا تعالی کس او سینه ابوبکر صدیق را بری قال فحقت الله الحق پس شانه من که همین است حق که قال باید کرد و در و ایت آمده است که صاحب ابوبکر
حتی علی مرتضی رضی عنک که در ابوبکر و گفتند که اول عهد خلافت من مخالفان جماعت کثیر اند و باطلی و فتنی در کار خانه اسلام راه باید و توقف و تاخیر لایق می نماید ابوبکر
گفت منی اند عمنه اگر تمام مردم یک جانب شوند و من تن تنها باشم قتال میکنم و این دلالت دارد بر کمال شجاعت ابوبکر رضی عنک علیه و عنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه و سلم یكون قتل احدکم یوم القیمه شجاعا اقروع میباشند کج یکبار شمار و ز قیامت تا بزرگ کل چنانچه در فصل اول گذشت بغیر منه حبیل
میگوید زان را صاحب بار که همین صاحب کج باشد و هو یطلبه و حال آنکه آن را میجوید و را حتی یلقنه اصابعه تا آنکه غمه میکرد و اند صاحب کج آن را در انکشان خود در چنگ
عادت که در وقت خوف از او ماندن دست را در دهن آن می اندازند و نیز اثر اعطا و منع در دست و انکشان ظاهر میکرد و راه احمد و عن ابن مسعود عن النبی صلی الله
علیه و سلم قال ما من رجل لا یودی زکوة ماله الا حیل الله یوم القیمه فی عنقه شجاعا نیست هیچ مردی که او را میکنند زکوة مال خود اگر آنکه میگوید و اند خدا تعالی
روزی قیامت در کرون می ایستد را غم قوع علینا مصداقه من کتاب الله ستر خواندن حضرت بر ما دلیل این سخن را که تصدیق میکنند از او موقوف است بان از کتاب خدا این
آیت را و الا یحبس الذین یخیلون بما اتهم الله من فضله الا ینه تا تمام آیت چنانکه در فصل اول گذشت و راه التماسی و التماسی و این حاجت و
عن عائشه و عنی الله عنها قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول کف عاشره شیخ من حضرت را که میگفت ما خالطت الزکوة ما لا یطو
الا اهلکته نیاخت زکوة پیچ مالی را که آنکه هلاک کرد زکوة بجهت بیرون نیامدن می زن مال انمال را بضعای شدن انمال یا بجهام کرد اندین آن و حرام چون نفع گرفته نمیشود
بان در حکم مالک و ضایع است و راه الشافعی و البخاری فی تا و یخیه روایت کرد این حدیث را شافعی و روایت کرد بخاری و تا پیچ خون و در صحیح خود و الحجدی
در روایت کرده است حمیدی و زاد و زیاده کرده است حمیدی و تفسیر خود را در خالطت زکوة مملکه قال گفت آن حضرت یكون قد وجب علیک صدقة یدباش
ایمکه تحقیق واجب شده است بوزکوة فلا یختر حیا پس بیرون نمی آری زکوة را فیها لاش الحجام الحلال پس هلاک میکرد و اند حرام حلال را بخرططت می آید بعد از امتناع
بمالک و ضیاع و قد اجتمع به من ین علی تعلق الزکوة بالین و تحقیق حجت گرفته است این حدیث با این تفسیر کسی که اعتقاد کرده و تعلق زکوة را بعین مال چنانکه شافعی
آمده و دیگر در ظاهر روایات ایشان و ایشان تجویز نمی کنند دفع قیمت در زکوة زیرا که این قریب است که تعلق گرفته است بحال پس او را نباید بغض آن چنانکه در ایا و ضمایا و تعلق زکوة بمال
نزد ایشان تعلق شکر است زیرا که منصوص علیه شایسته است مثلاً پس شارع مخصوص واجب کرده است من منصوص علیه را و ترک واجب کمالش نذر و در برقت بر تعلق زکوة
مال و در چنانکه نزد خفیه است مخالطت زکوة بمال صورت نذر و دلیل خفیه بر تعلق زکوة بزم است که امر با دای زکوة بسوی فقیر اصال است مرزوق و موجود و اگر شایسته

پس چون زیاده کرد و بر صد و بیست پس در هر چهل نیت لبون است و فی کل خمسين حقته و در هر پنجاه حقته است و من لم یکن معه الا اربع من الابل ویک
 نباشد با وی مگر چهار شتر فلین فیما صدقه پس نیت واجب در وی صدقه الا ان یشاء و بها مکرکه گواهد صاحب شتران که بطریق تبرع و تطلوع چیزی
 بکند فاذا بلغت خمساً پس چون برسد پنج شتر را فیهما شاة پس در وی یک کو سپند است و من بلغت عنده من الابل صدقه الجذعة و کسی که
 برسد نزد وی از شتران هفت دوی که صدقه در وی بدهد باشد که از شصت و یک تا هفتاد و پنج است و لیت عنده جذعة و حال آنکه نیت نزد وی بدهد و عنده
 حقته و نزد وی حقته است فانها تقبل منه الحقته و یجبل معها شاتین پس قبول کرده میشود از آن کس حقته و مکر و اندام وی دو کوسفند ان استیسر تاله
 اگر آسان شود آن دو کو سپند را و او عشرين درهما یا یکرب و بیست درسم را و من بلغت عنده صدقه الحقته و کسی که برسد نزد وی صدقه حقته
 و لیت عنده الحقته و عنده الجذعة و نیست نزد آن حقته و نزد او جذعه است که فوق حقته است فانها تقبل منه الجذعة پس بدستیکه قبول کرده میشود
 از وی جذعه و یعطیه المصدق عشرين درهما و شاتین و میداد و او صدقه سنانده بیست درسم یا دو کوسفند چنانکه بمصدق میداد و در قسم سابق و من
 بلغت عنده صدقه الحقته و لیت عنده الابل و کسی که رسید نزد وی صدقه حقته و نیست نزد وی مکر بنت لبون فانها تقبل منه بنت لبون
 و یعطی معها شاتین و عشرين درهما پس بدستیکه قبول کرده میشود از وی بنت لبون و بد هسره آن دو شاة یا بیست درسم و من بلغت صدقه بنت
 لبون و عنده حقته کیسه برسد صدقه و بنت لبون را و نزد وی حقته است فانها تقبل منه الحقته و یعطیه المصدق عشرين درهما و شاتین پس
 بدستیکه قبول کرده میشود از وی حقته و میداد و او صدق بیست درسم یا دو کوسفند بر عکس آنکه او بمصدق میداد و من بلغت صدقه بنت لبون و لیت عنده
 و عنده بنت مخاض فانها تقبل منه بنت مخاض و یعطی معها عشرين درهما و شاتین و من بلغت صدقه بنت مخاض و لیت عنده و عنده
 بنت لبون فانها تقبل منه و یعطیه المصدق عشرين درهما و شاتین ترجمه این عبارت نظر باینست ظاهر است حاصل آنست که اگر بمصدق یا
 کمتر از واجب ده چسبی می یگر با آن ضم کند و اگر بیشتر ده بمصدق چیزی بوی دهد فان لم یکن عنده بنت مخاض علی وجهها و عنده ابن لبون پس اگر شاة
 نزد وی بنت مخاض بطریق وی و نزد وی ابن لبون است و بنت لبون یعنی زن زاده فانه تقبل منه و لیس معد شیئی پس بدستیکه قبول کرده میشود از وی همان
 ابن لبون و نیست با وی چسبی می این دلیل است که فضیلت آنوقت بمخیر سیکر و بفضل من و فی صدقه الغنم فی سائمتها اذا كانت اربعین الی عشرين و مائة
 شاة و در صدقه کوسفندان در بیرون چندان این قید محبت آن کرده که در علف که در فاه علف میخورند زکوة میت از وقتی که باشد چهل تا صد و بیست یک کو سپند است
 فاذا اذنت علی عشرين و مائة الی مائتين فیهما شاتان پس وقتیکه زیاده شوند بر صد و بیست تا دو بیست در وی دو کوسفند بزرگ فاذا اذنت علی ثلثمائة
 کل مائة شاة پس چون زیاده شود نذر صد پس در هر صد یک کوسفند است فاذا اذنت سائمة الرجل ناقصة من اربعین شاتاً واحدة پس
 چون باشد بیرون چسبندگان مرد که در آنها زکوة است کم از چهل کوسفند یک کوسفند یعنی اگر چه یک کوسفند هم کم باشد از چهل فلین فیها صدقه الا ان یشاء
 و بها پس واجب نیت در آن صدقه مکرکه خواهد صاحب آن بطریق نقل چیزی بدهد و لا تخرج فی الصدقة هرة و بیرون آورد و نشود و داده نشود و
 صدقه دابل و غنم و بقره و گاو و الا ذات عوار و زغ و نه عیب و نقصان عوار و بقره عین و ضم آن عیب و نقصان ظاهر مراد عیبی خواهد بود که
 مر جبه نقصان قیمت کرد و لا تلیس و بیرون آورده شود و تلیس بقیع فو قانیه و سکون تختانیه در آخرین مصله بر آن را که گویند الا ما شاء المصدق گرفته
 خواستن صدقه سنانده بمحبت غرضی و مصلحتی این استثناء است از قیس یا از هر قسم که مذکور شدند و لا یجمع بین متفرق و جمع کرده نشود میان متفرق و لا
 یفرق بین مجتمع و تفریق کرده نشود میان مجتمع این هر دو احتمال دارد و در سماعی را مثال اول و دیت که مالک است چهل کوسفند داد
 واجب در وی یک شاة است پس رفت و خلط کرد بچهل شاة شخصی دیگر تا بگرد صدقه او از شاة بنصف شاة یا بود او را بیست شاة مخلوط بیست شاة دیگر پس
 تفریق کرد تا بحد صاب بود و مثال ثانی بود مردی را چهل شاة متفرق پس جمع کرد آن را سماعی تا واجب کرد و در وی زکوة یا مردیت که بود او را بیست و صد
 شاة و واجب در وی یک شاة است پس تفریق کرد سماعی چهل چهل تا صد شاة واجب کرد و در خشية الصدقة این جمع و تفریق از جهت ترس صدقه است که
 تقلیل و استفا یا بیکثیر ايجاب است چنانکه تصور کرده شد و ماکان من الخلیطین و نصابی که باشد میان ده و شریک فانهما یقر احب ان یفهما
 بالسوية پس بدستیکه آن هر دو شریک رجوع کنند بیکدیگر بر بری میانش آنکه مثلاً و مردانند و دیت شاة شریک یکی را چهل شاة است و دیگر بر صد و
 شصت پس واجب کرد و بر اول یک شاة و بر دیگر می یک شاة که واجب کرد و بر اول خمس یک شاة و باقی بر ثانی و فی الزکوة ربع العشر واجب کرد و در نقره چهل
 یک و دقه بکسر و تخفف قاف و هم چنین و رقی سیم سکه زده که آنرا در هم کشید و مرد او اینها مطلق سیم است فان لم تکن الا تسعین و مائة فلین فیهما
 شاة الا ان یشاء و بها پس اگر نباشد مکر صدقه نوذ یعنی کمتر از دو بیست اگر چه یک در هم کشید پس میت د آن چیزی مکرکه خواهد صاحب آن که بطریق نقل بدهد و لا یجوز
 و عن عبد الله بن عمر عن النبی صلعم فیما سفت السماء والعیون ذریه یک آب داده است آسمان و چشمها و او کان عشرين یا باشد زمین عشری بقیع عین مملو و

پس چون زیاده کرد و بر صد و بیست پس در هر چهل نیت لبون است و فی کل خمسين حقته و در هر پنجاه حقته است و من لم یکن معه الا اربع من الابل ویک نباشد با وی مگر چهار شتر فلین فیما صدقه پس نیت واجب در وی صدقه الا ان یشاء و بها مکرکه گواهد صاحب شتران که بطریق تبرع و تطلوع چیزی بکند فاذا بلغت خمساً پس چون برسد پنج شتر را فیهما شاة پس در وی یک کو سپند است و من بلغت عنده من الابل صدقه الجذعة و کسی که برسد نزد وی از شتران هفت دوی که صدقه در وی بدهد باشد که از شصت و یک تا هفتاد و پنج است و لیت عنده جذعة و حال آنکه نیت نزد وی بدهد و عنده حقته و نزد وی حقته است فانها تقبل منه الحقته و یجبل معها شاتین پس قبول کرده میشود از آن کس حقته و مکر و اندام وی دو کوسفند ان استیسر تاله اگر آسان شود آن دو کو سپند را و او عشرين درهما یا یکرب و بیست درسم را و من بلغت عنده صدقه الحقته و کسی که برسد نزد وی صدقه حقته و لیت عنده الحقته و عنده الجذعة و نیست نزد آن حقته و نزد او جذعه است که فوق حقته است فانها تقبل منه الجذعة پس بدستیکه قبول کرده میشود از وی جذعه و یعطیه المصدق عشرين درهما و شاتین و میداد و او صدقه سنانده بیست درسم یا دو کوسفند چنانکه بمصدق میداد و در قسم سابق و من بلغت عنده صدقه الحقته و لیت عنده الابل و کسی که رسید نزد وی صدقه حقته و نیست نزد وی مکر بنت لبون فانها تقبل منه بنت لبون و یعطی معها شاتین و عشرين درهما پس بدستیکه قبول کرده میشود از وی بنت لبون و بد هسره آن دو شاة یا بیست درسم و من بلغت صدقه بنت لبون و عنده حقته کیسه برسد صدقه و بنت لبون را و نزد وی حقته است فانها تقبل منه الحقته و یعطیه المصدق عشرين درهما و شاتین پس بدستیکه قبول کرده میشود از وی حقته و میداد و او صدق بیست درسم یا دو کوسفند بر عکس آنکه او بمصدق میداد و من بلغت صدقه بنت لبون و لیت عنده و عنده بنت مخاض فانها تقبل منه بنت مخاض و یعطی معها عشرين درهما و شاتین و من بلغت صدقه بنت مخاض و لیت عنده و عنده بنت لبون فانها تقبل منه و یعطیه المصدق عشرين درهما و شاتین ترجمه این عبارت نظر باینست ظاهر است حاصل آنست که اگر بمصدق یا کمتر از واجب ده چسبی می یگر با آن ضم کند و اگر بیشتر ده بمصدق چیزی بوی دهد فان لم یکن عنده بنت مخاض علی وجهها و عنده ابن لبون پس اگر شاة نزد وی بنت مخاض بطریق وی و نزد وی ابن لبون است و بنت لبون یعنی زن زاده فانه تقبل منه و لیس معد شیئی پس بدستیکه قبول کرده میشود از وی همان ابن لبون و نیست با وی چسبی می این دلیل است که فضیلت آنوقت بمخیر سیکر و بفضل من و فی صدقه الغنم فی سائمتها اذا كانت اربعین الی عشرين و مائة شاة و در صدقه کوسفندان در بیرون چندان این قید محبت آن کرده که در علف که در فاه علف میخورند زکوة میت از وقتی که باشد چهل تا صد و بیست یک کو سپند است فاذا اذنت علی عشرين و مائة الی مائتين فیهما شاتان پس وقتیکه زیاده شوند بر صد و بیست تا دو بیست در وی دو کوسفند بزرگ فاذا اذنت علی ثلثمائة کل مائة شاة پس چون زیاده شود نذر صد پس در هر صد یک کوسفند است فاذا اذنت سائمة الرجل ناقصة من اربعین شاتاً واحدة پس چون باشد بیرون چسبندگان مرد که در آنها زکوة است کم از چهل کوسفند یک کوسفند یعنی اگر چه یک کوسفند هم کم باشد از چهل فلین فیها صدقه الا ان یشاء و بها پس واجب نیت در آن صدقه مکرکه خواهد صاحب آن بطریق نقل چیزی بدهد و لا تخرج فی الصدقة هرة و بیرون آورد و نشود و داده نشود و صدقه دابل و غنم و بقره و گاو و الا ذات عوار و زغ و نه عیب و نقصان عوار و بقره عین و ضم آن عیب و نقصان ظاهر مراد عیبی خواهد بود که مر جبه نقصان قیمت کرد و لا تلیس و بیرون آورده شود و تلیس بقیع فو قانیه و سکون تختانیه در آخرین مصله بر آن را که گویند الا ما شاء المصدق گرفته خواستن صدقه سنانده بمحبت غرضی و مصلحتی این استثناء است از قیس یا از هر قسم که مذکور شدند و لا یجمع بین متفرق و جمع کرده نشود میان متفرق و لا یفرق بین مجتمع و تفریق کرده نشود میان مجتمع این هر دو احتمال دارد و در سماعی را مثال اول و دیت که مالک است چهل کوسفند داد واجب در وی یک شاة است پس رفت و خلط کرد بچهل شاة شخصی دیگر تا بگرد صدقه او از شاة بنصف شاة یا بود او را بیست شاة مخلوط بیست شاة دیگر پس تفریق کرد تا بحد صاب بود و مثال ثانی بود مردی را چهل شاة متفرق پس جمع کرد آن را سماعی تا واجب کرد و در وی زکوة یا مردیت که بود او را بیست و صد شاة و واجب در وی یک شاة است پس تفریق کرد سماعی چهل چهل تا صد شاة واجب کرد و در خشية الصدقة این جمع و تفریق از جهت ترس صدقه است که تقلیل و استفا یا بیکثیر ايجاب است چنانکه تصور کرده شد و ماکان من الخلیطین و نصابی که باشد میان ده و شریک فانهما یقر احب ان یفهما بالسوية پس بدستیکه آن هر دو شریک رجوع کنند بیکدیگر بر بری میانش آنکه مثلاً و مردانند و دیت شاة شریک یکی را چهل شاة است و دیگر بر صد و شصت پس واجب کرد و بر اول یک شاة و بر دیگر می یک شاة که واجب کرد و بر اول خمس یک شاة و باقی بر ثانی و فی الزکوة ربع العشر واجب کرد و در نقره چهل یک و دقه بکسر و تخفف قاف و هم چنین و رقی سیم سکه زده که آنرا در هم کشید و مرد او اینها مطلق سیم است فان لم تکن الا تسعین و مائة فلین فیهما شاة الا ان یشاء و بها پس اگر نباشد مکر صدقه نوذ یعنی کمتر از دو بیست اگر چه یک در هم کشید پس میت د آن چیزی مکرکه خواهد صاحب آن که بطریق نقل بدهد و لا یجوز و عن عبد الله بن عمر عن النبی صلعم فیما سفت السماء والعیون ذریه یک آب داده است آسمان و چشمها و او کان عشرين یا باشد زمین عشری بقیع عین مملو و

۷
۱۰۹
مختصر

و نه برای تجارت صدقه چنانکه گذشت و لافی الجبهة صدقه و نیت در جبهه صدقه قال الصقر الجبهة المخیل والبغال والعبيد گفته است متصرف کار از
روایتین حدیث است که هر دو یکجهت است و استراحت و نه مانند کیشانی دارند و او الله تعالی و عنی ماؤس ان معاذ بن جبل ای بوقص القبر روایت از ماؤس بن جابر که
از مشایخ تابعین است و در حدیث آمده که بوقص کلان تا زکوة آتیا باشد فقال لم یأمن فی فیما البنی علی الله علیه و سلم شیئی گفت معاذ از منکرده مراد وی آن حضرت پیغمبر است
نکته و او الله تعالی و الشافعی و قتل الوقص علم تلغ الغرضه و گفته است شافعی که قص میریست که بعد نصاب که در وی زکوة واجب کرد و رسید دست خواه ابتدا
خواه میان دو غرضه و گفته اند که مراد اینجا اول است زیرا که آنچه آورده بر وزن معاذین اول بود و الله علم و وقص در لغت یعنی شکست و نقصان آید باب صدقه
الغلو صدقه فطر فرض است و شافعی و هم چنین نزد احمد و ظاهر مذکور است که واجب است نزد مالک و واجب است نزد ما یعنی قابل فرض و در حدیث غیر چنانکه بیان
اطلاق لفظ فرض بر آن واقع شده پس شافعی و احمد بر ظاهر حمل میکنند و مالک میگوید فرض یعنی لغت ریاست و ما میگوییم در حدیث دیگر بجای فرض امر واقع شده و لغت
بدلیل قنی تعبد و جواب است و شرط واجب صدقه نظر نزد مالک نصاب فاضل از حاجت اصلی است بی شرط و اما و نزد شافعی هر که قادر است بر قوت یومی
خود و برای کسی که بر وی نفقه است فاضل از لباس مسکن و خادم و دین فرض است بر وی صدقه فطر و شرط نیست نصاب دیگر بدانکه واجب صدقه نصف
صاع از زره صاع از تمر و شعیر و در بعضی احادیث صاع از بر نیز آمده و در بعضی صاع از طعام واقع شده و در بعضی صاع مطلق آمده و غیر مقید پیغمبر و گفته اند
که واجب ندان نبوت همان نصف صاع بود و زیاده بطریق تقطوع بوده و واجب و بعضی گفته اند که واجب بدان زمان صاع از بر یا تمر یا شعیر بود پس مردم بعد از آن
نصف صاع از بر گرفتند که عادل بود و قیمت بصاع از تمر یا شعیر یا غنم و ذیاب در حکم بر است نزد ابی حنیفه و در حکم شعیر است نزد ابی یوسف و محمد و مرویست از
امیر المؤمنین علی رضی که در زمان خلافت خود فرمود که واجب نصف صاع است از بر یا چون تو سعه کرد و پروردگار تعالی بر شما تمام صاع و بهر اندازه و غیره و اینجا
معلوم میشود که زیاده بر نصف بطریق تقطوع است الفصل الاول عن ابن عمر و رضی الله عنهما قال فرض رسول الله صلی الله علیه و سلم زکوة
الغلو صاعا من تمر او صاعا من شعیر گفت ابن عمر فرض کرد انید ان حضرت زکوة فطر یا صاعی از تمر یا صاعی از شعیر درین حدیث ذکر بر نبوت و اینجا تو هم کرده اند
بعضی از مردم که اخراج نصف صاع از بر بعد از آن نبوت بود و از جهت معادلت وی بصاع از تمر یا شعیر و صواب است که نصف صاع از بر بود و تخصیص ذکر تمر و شعیر
در حدیث بجهت غلبه وجود این دو جنس باشد و گویند که این عسر از تمر میزد و چون وجود تمر و شعیر در مدینه کم شد از شعیر میزد و آن چیزی که بر نمود علی العبد و المحو و الذکر
والانثی و الصغیر و الکبیر من المسلمین بر بنده و آزاد و مرد و زن و غر و دکان از مسلمانان بنده چون ملک مذکور و واجب بر وی یعنی واجب بر مالک او خواهد بود و از جهت
وی و هم چنین واجب بر صغیر یعنی واجب بر پیدوست اگر مالک مال نبود و الا از مال وی خواهد بود و امام محمد گوید با وجود مال بر پدر واجب است و امر بهان تویدی
قبل خروج للناس الی الصلوة و امر کرد بصدقه فطر که اگر داده شود پیش از برآمدن مردم بسوی نماز ظاهر حدیث در این است که او بعد از نماز گفت لیکن آنکه اربعه
اتفاق دارند که او پیش از نماز مستحب است نه واجب و امر و اینجا برای احتیاط است و در اینجا تفصیل بسیار است در شرح سفر السعادت آنرا ذکر کردیم متفق علیه و عن ابی
سعید الخدری قال کانما خرج زکوة الفطر صاعا من طعام گفت ابوسعید خدری بودیم که می بردیم صدقه فطر را یک صاع از طعام بعضی گفته اند که مراد بطعام که می بردیم
که متعارف است و غالب قوت سفر و حضر آن بود و بعضی گفته اند که مراد است بضم و ال و بعد و تشدید را که متعارف در آن وقت نزد داخل حجاز و غالب اوقات ایشان آن بود و او
صاعا من شعیر یا بیرون می آوردیم صاعی از جو او صاعا من تمر یا صاعی از خرما یا خشک او صاعا من اقطا بفتح میزد و کسراف بطای صاعی از قوت که آنرا حاضر نزد
گویند و آن شعیر ترش که خشک میشود و مثل نمک میبرد و او صاعا من زبيب یا صاعی از انکو زشک که آنرا میخورند متفق علیه الفصل الثانی عن ابن عباس رضی الله
عنهما قال فی آخر رمضان اخرجوا صدقه صومکم گفت ابن عباس و آخر ماه رمضان برین آری صدقه فطر را که خود را مراد صدقه فطر است و در حقیقت آن صدقه صوم است
که صوم بی ادیان و ملایک باشد و چون او کرده میشود در محل قبول می افتد چنانکه در حدیث آمده است فرض رسول الله صلی الله علیه و سلم هذا الصدقه صاعا من تمر
و شعیر واجب کرد انید است این حضرت این صدقه که صاع از جو یا جو و نصف صاع من قمح بفتح قاف و سکون نیم یا نصف صاع از گندم علی کل حرا و مملوک ذکرا
و انثی صغیرا و کبیرا بر هر کس آزاد باشد یا بنده مرد باشد یا زن خد باشد یا بنده و او ابو داود و النسائی و عند قال فرض رسول الله صلی الله علیه و سلم
خزقة الفطر و هم انهم جاس رضی است گفت واجب کرد انید است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم زکوة فطر یعنی صدقه فطر را لظهور الصیام از جهت پاک کردن بدن روزه را
و در بعضی نسخ طریقه الصیام من اللغو و الوقت از سخن بیوده و لا یعنی گفتن و انداختن که واقع شده باشد در صوم و در فطر بفتح با و نا یعنی جماع و غش و آنچه میرود از سخن
بیان و در بعضی نسخ نیز خلاف و آنچه خطاب کند مردان از غش بعد از آن استعمال کرده میشود و هر کلام قبیح را مقصود است که مذکور شد و اما چه عجب و چه عجب و چه عجب
فصل الثانی عن ابن عمر رضی الله عنهما قال فرض رسول الله صلی الله علیه و سلم زکوة الفطر صاعا من تمر او صاعا من شعیر گفت ابن عمر فرض کرد انید است پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم زکوة الفطر صاعا من تمر او صاعا من شعیر گفت ابن عمر فرض کرد انید است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم زکوة الفطر صاعا من تمر او صاعا من شعیر

فطر و دست از کدم یعنی نصف صاع چه صاع چهار مد است او سواه میاخر کدم که زنیب باشد چنانکه مد سبب نام و بنیست او صاع من طعام اگر در او بطعام کدم
 باشد و اگر برای شکست راوی است و اگر خزان باشد برای توبیع و القومیدی و عن عبدالله بن ثعلبة و ثعلبة بن عبدالله بن ابی صعبیر بن صمیر صمیر صمیر صمیر صمیر
 عن ابیہ ایخنین است در نسخ مشکوٰۃ و صواب عبد بن ثعلب بن صعبیر بن ابی صعبیر و ثعلبة صمیری است را و ابی صعبیر است از آنحضرت در صدقه فطر و کاشف گفت
 ثعلبة بن صعبیر بعضی یکویند بن ابی صعبیر او از صحبت است و روایت میکند از وی پسرش عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم صاع من بر او قحش
 از دست بر و قحش هر دو معنی کدم است میفرماید صاع از کدم است عن کل الثین از هر دو کس نصف صاع از هر کس صعبیر او و کبر حوا و عبد ذکر او انشی اما غنیم
 فی زکوة الله اما تو انکر شاپس پاک میگرداند و او را و اما میبخشد مال او را خدای تعالی بسبب صدقه دادن و اما صعبیر که ضرر علیه اکثر نعم اعطاه و اما قحش شاپس
 و میرساند او را خدای تعالی بیشتر از آنچه داده است و غنی میگرداند او را برکت صدقه و مضاعف ثواب آن ماین معنی در غنی نیست خواهد بود تخصیص او و فقیر از برای تسلیه و ترغیب
 اوست و او را بود و باب من لا تحل له الصدقة باب در بیان کسیکه حلال نیست در او صدقه خوردن مال زکوة کره و کاهی عنوان باب این چنین میاثر نواب
 من لا یجوز دفع الزکوة الیه در بیان کسیکه روا نیست دادن زکوة و در او مال معنی هر دو عبارت یکیت اما در داده کا قرقاوتی میکند که عنوان ثانی در وی صادق است که دفع
 زکوة بسوی کافر جایز نیست مضطربانه و بحث کرده غنی شد از عدم حل آن بر وی و در بنی هاشم هر دو معنی صادق است ظاهر و باجمله کوة کافر قرقاوت و اختلاف صدقات
 دیگر مثل صدقه فطر و کفارات و فقرای مسلمانان حب و فضل اند و عدم جواز دفع زکوة به بنی هاشم ظاهر و روایتی از امام ابی حنیفه جایز است و نیز زمان و معنی جود
 زمان بود و روایتی از وی و از ابی یوسف جائز است دفع بعضی بنی هاشم بعضی و جائز نیست دادن زکوة به کسیکه مالک نصاب است و در روایتی ابی یوسف که حواج ایشان صعبیر
 جمیع کتب ایشان را در کار است بسیار است و بکیکه میان او و مرکی نسبت و لا دست است بخلاف دیگر اقربا اعلام و عحات و احوال خلافت املا و ایشان بکلیه اولی و فصل
 صله با صدقه منع میشود و بکیکه نسبت زوجیت دارد و بکاف خود و در بر و ام ولد خود نیستند به الفصل الاول عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم بقره
 فی الطریق کذا شئت آن حضرت بیک خرمای غنی سه ماد را داده بود نظر آن حضرت بر آن خرمای افتاد و فقال لولا انی لخاف ان یكون من الصدقة لا کذا لیس
 گفت آن حضرت اگر نمی بود که میرسد ملک باشد این خرمای از صدقه هر آنه میخوردم آن را و لیکن بخوردم از ترس آنکه مباد از صدقه باشد زنجی معلوم شد که صدقه بر حضرت
 صلح از جهت کرامت و طهارت جوهر شریف و حرام بود و با جادیت دیگر نیز معلوم شد که از بنی هاشم و موالی ایشان نیز حرام است و گفته اند که بر حضرت و صلح
 مطلقا حرام است چه صدقه واجب چه تطوع و بر ایشان صدقه واجب تطوع که قال الطبری و بعضی کتب فقه حنفیه صدقه نقل نیز حرام است بنی هاشم نه صاحبیه و زوالی
 حنفیه در روایت است نیز معلوم شد که بر دشمن طعام بزمین افتاده باشد اگر چاره ای چیزی باشد نیست است اگر بخورد نیز جائز است در کمال تواضع و تعظیم نعمت الهی است اگر چه قلیل باشد
 و نیز معلوم شد که رعایت احتیاط و مقام شهنش حرمت واجب است متفق علیه و عن ابی هریره قال الخلد الحسن ابن علی قومه من قومه الصدقة گفت ابو هریره
 امام حسن ابن علی رضی خدا از خرمای صدقه فجعلها فی فیه پس گردانید حسن رضی آن سه ما را در دهن خود فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم کخ کخ بفتح
 کاف و کسرن و کسرن و کسرن فای عجب و کسرن بالتسویین کلمه است که زجر و منع کرده میشود بوی صبی و بار و شتر میشود و از آنحضرت و زود اجتناب بر پیران زبیدی نیز گفته می شود
 لیطرحها گفت آن حضرت این کلمه را تا بنیداز حسن رضی آن خرمای و بان خورده بعضی گفته اند که کلمه انجم است و بنحاری بن ابی باب من ظلم بالفارسیه و در علم ظلال بیک گفت
 آنحضرت حسن رضی اما مشغوف انا لا ماکل الصدقة ایامی وانی فکله ما منی هاشم و اهل بیت طهارت بخوریم صدقه را ظاهر این عبارت شتر است بسا بقوله علم امام حسن بن علی علم
 و بعد نیست زیرا که وی رضی سخر عاقل بود و تحقیق تحمل کرد و این دو امام اجل احادیث رسول الله صلی الله علیه و سلم و در زمان وفات رسول الله صلی الله علیه و سلم هشت سال
 زیرا که بود و ولادت ایشان در سال دوم از هجرت متفق علیه و عن عبد المطلب بن دبیة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت است از عبد المطلب
 بر جارت بن هاشم قرشی که در زمان آن حضرت بن جریب رسیده بود و گفت گفت آن حضرت ان هذه الصدقات اغماهی او صاخ الناس بدستیک این صدقه با نیست که
 چه کمای مردم که اموال ایشان را و ایشانرا پاک میگرداند و انما لا تمکل المحمل و لا لال محمد و این صدقات این او صاخ حلال نیستند محمد و نه مال محمد اما دال اینجایی هاشم اند که
 حلال نیست ایشانرا زکوة و ال را چند معنی است که در جای خود تحقیق کرده شده است و او مسلم و عن ابی هریره قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم انانی
 بطعام سأل عنه اهل یدام صدقه گفت ابو هریره بود آنحضرت وقتی که آورده میشد نزد وی طعام می پرسید آیا بهیاست یا صدقه فرق میان صدقه و هدیه است
 که صدقه چیز است که اتفاق کرده میشود و بر فقر بطریق تملطف و مهربانی و داده کرده میشود بوی ثواب آخرت و در وی نوعی انفعاری است از آنکه داده میشود صدقه
 بوی هدیه مقصود بوی تعظیم و اکرام است و برده میشود و زداغینا و مکافات کرده میشود در وی نه در صدقه فان قیل صدقه پس اگر گفته میشود که این طعام صدقه است
 قال لا صلا به کلوا می گفت آن حضرت باران خود را بخورید شما و لم یاکل و خود نمی خورد و ان قیل هدیه و اگر گفته میشود که هدیه است صواب بدیهه میزد و در انجایی
 دست مبارک خود را بی تحاشا فاکل معهم پس می خورد با ایشان و ضرب بعضی ثوابی داده رفتن بعضی رفتن بطلب ندق آید و از اینجا معلوم شد که آنحضرت قبول نمیکرد صدقه را و
 میخورد از هدیه قبول میکرد و بر غایت میخورد آنرا متفق علیه و عن عایشة و صلی الله علیه و سلم قالت کان فی بیدة ثلاث منهن کلمه فایشه بود و بر هدیه بفتح با و کسری

خورد و کلام آن از او آمده و در آن

اولی سوره عایشه سه سنت یعنی سه حکم شرعی بقریب می دارد و شده ثابت گشت احدی السفن انها صفت فحشیت فی ذلک و جهای یکی از آن سه سنت آنست که بر برادر
شد پس بجز که دانیده شد در زوج وی که نام وی مخیث بود اگر خواهد در تحت آن زوج باشد و اگر خواهد بر او شود و وی و این خبیث است که علما اثبات کرده اند از ادنی که داده بود
چون آن را کرده و مخیر است که شوهر خود را اختیار کند یا مفارقت نماید ترش افغانی اگر شوهر او بنده کسی باشد و زوجه او خواه بنده بود خواه آزاد و این مخیث شوهر بر برادر بود و بر برادر
او را نخواهد است مخیث و عشق او و فراق او و والد و حیران می گشت و فریاد میکرد و می گریست و قال رسول الله و کنت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لولا
لمن یعق و لا مگر کسی راست که آزاد کرده است این سنت دوم است که در بر برادر بود میان ایشان آنست که بر برادر داده بود وی بود که او را احکامات ساخته بود و چون آزادی بداد
کتابت عاجز آمد نزد عایشه که مرضی که تا چیزی بدید که مدید که کتابت ممالک خود او را کند و آزاد کرد و عایشه فرمود اگر صاحبان خود بخوانی که ترا بدست من بفرود شد و من بفر
وی رفت و بصاحبان خود آنچه عایشه گفته بود گفت ایشان گفتند میفر و شیم المشرطه و لای وی یعنی میراث وی برای ما باشد عایشه با حضرت صلح عرض کرد که یهو چنین
میگویند آن حضرت فرمود که غلط میگویند الولاء لمن اعق و لا برای کسی است که آزاد کرده و تو وی عایشه بفر و آزاد کن و لای وی ترا خواهد بود و شوط ایشان باطل و
منتهی سیوم اینست که میفرماید و دخل رسول الله و دنا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یعنی در مدینه خانه عایشه و اللؤلؤة تفور و یلم و حال آنکه یک میجو شید بگوشت بر بر رخصیا
و سکون را و یک زانک که مشهور است مد بلا و مجاز و بین و الآن در جرین شریفین نیز مشهور است فقرب الیه خبز و ادم من ادم البیت پس نزدیک گردانیده شد بسوی حضرت
تا نماند خورش از آن خورش که در خانه بود و ادم بضم بجه و سکون ال و ضم ان مفرد و جمع هر دو آمد و چنانکه فلک و بعضی گفته اند که بسکون مفرد و بضم جمع است فقال المار
بر منة فیها لم یس گفت آن حضرت آیات نمی بینم و یکی را که در وی گوشت است قالوا بلی گفتند آری هست یکی که میجو شد در وی گوشت است و لکن ذلک لحم تصدق
به علی بویرة و لیکن این گوشتی است که تصدق کرده شده است بر برادر و انت لا تأکل الصدقة و لا تنخوری صدقة قال هو علیها صدقة بولنا هدیة
گفت آن حضرت این گوشت بر برادر صدقه است و برای ما بدیاست یعنی اگر کسی چسبیده فقیر بر وجه زکوة داد و آن فقیر کسی دیگر بدید که زکوة گرفتن او را جانیت
ان چیز بر کس حلال است زیرا که آن چسبیده ملک فقیر شد بدید که بدیرواست متفق علیه و عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم
یقبل الهدیة و یتب علیها بود آنحضرت که قبول میکرد و هدیه و او خرامید و مکافات میکرد و بان رواه البخاری و عن ابی هريرة عن قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم لودعیت الی کراع لاجبت اگر خوانده شوم من بسوی کراع بضم کاف یعنی پاچه که شمشیر است قبول میکنم و عورت را و
بعضی گفته اند که کراع نام مکانی است مشهور میان مک و مدینه که آنرا کراع الغنیم میگویند و معنی اول نظر است و انسب بقول می و گواهدی علی ذراع الضلالت
و اگر بدید فرستاده شود بسوی من یک دست کو سفند بر این قول میکنم اشارت است بغایت تواضع و شفقت و مهربانی بر خلق خدا و رواه البخاری
و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم للین المسکین الذی یطوف علی الناس ینت مسکین کسی که طواف میکند در دم
و کرد ایشان میگرد و قد ده اللقمة و اللقمة و باز میگرداند و را یک لقمه یاد و لقمه و التمرتان و یک خرام و دو خرما و لکن
المسکین الذی لا یجذل غنی فیضیه و لیکن مسکین حقیقی کسی است که نمی یابد تو انخری را که بی نیاز زکوة را و لا یفطن به فیتصدق علیه و در یافت
میشود و در سیده نمیشود و بحال وی بجهت تعفف تا تصدق نموده شود بروی و لا تقوم فیسأل الناس و بر میخیزد از کنج خانه و زانو بر غریب خود باسئول
کند مردم را و در ذکر فطانت که بمعنی زیرکی وجودت فهم است اشارت بخفا و کتمان حال وی بجهت تحف و تشکر که بدان زود نتوان رسید متفق علیه الفصل
الثانی عن ابی رافع ان رسول الله صلی الله علیه و سلم بعث رجلا من بنی مخزوم علی الصدقة روايت است از ابی رافع که مولی آن حضرت
بود که آنحضرت فرستاده بر کاشت مردی را در قبیل بنی مخزوم بر گرفتن زکوة فقال لابی رافع اصحبنی کیما نضیب منها پس گفت از تو که ای ابی رافع صحبت
و ام من و بیا سهره من بر سرسی از صدق و نصیب خود را و بدیم تو از ان چسبیدی فقال لا پس گفت او را رافع مصاحب نمیشوم و تو نمی ای سهره تو حقانی و رسول الله
نامی ای پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فاساله پس سؤال میکنم آن حضرت را که بروم همراه آن مرد یا نه فانطلق الی النبی پس رفت او را رافع بسوی پیغمبر
صلی الله علیه و سلم و آمد نزد وی فساله پس پرسید آن حضرت را که بروم یا نه فقال ان الصدقة لا تتحل لنا پس گفت آن حضرت بدستی که صدقه حلال نیست ما را که
بنی و شیم فان هو الی القوم من انهم هم و بدست که مولی قوم از اتمام ایشان اند و حکم ایشان اند و چنانکه ما را صدقه حلال نیست مولی ما را نیز نباشد و رواه
الترمذی و ابی داود و النسائی و عن عبد الله بن جعفر عن قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تتحل الصدقة لغنی یعنی طاعت نیست زکوة
بر غنی و لا الذی من صوی و نه طاعت حبه و اگر طاهر القوة باشد و لیکن عقل و سلیقه کسب نداشته باشد طاعت بود و در او زکوة و اخذ کرده است این حدیث امام شافعی
و قائل شده است بعد هم عمل زکوة بر قومی را که قادر بر کسب باشد زیرا که آن حضرت میداد صدقه را بفقیری صاحب خود که بر قومی و تند دست میبوسد و ندید این
بوده اند آنحضرت صلح علی بن ابی طالب و عایشه را و آنست که نمیباید و فرمود کسی را که او را قوت و قدرت باشد بر کسب راضی شود یا بر محنت و ذوات رواه الترمذی

و ابو داود و الدارمی و رواه احمد و النسائی و ابن ماجه عن ابی هريره و عن عبد الله بن عدى بن الحیار و کثیر بن جهم و تخفیف و تخانیزاد که
تابعین است و تولد او در زمان نبوت بود قال الخبر فی وجلان انهما اتيا النبی کنت خبرا و انما و مر که آن دو مرد آمدند پیغمبر را صلی الله علیه و سلم و هو
فی حجة الوداع و حال آنکه آنحضرت در جهت الوداع بود که عبارت است از حجی که آن حضرت کرد و بیان احکام فیه بود و در مع حیات نمود و هو تقسیم الصدقة
و آنحضرت قیمت میکرد و صدقه را فسادا منها پس سؤال کردند آن دو مرد و آنحضرت را از آن صدقه پس آن دو مرد میگویند که فرفع فینا النظر و خفضه پس چون سؤال
کردیم ما بر داشت و بلند کرد و انداخت آن حضرت در ما نظر خود را و پست کرد و انداخت یعنی بالا و پایین را از دست ما دید و نگاه کرد و فرمود الحمد لله پس دید و دانست ما را یک و ثلث
فقال ان شئتما اعطیکما پس گفت آن حضرت که خواهی شما به هم شمارا و لا حظ فیها لکما و حال آنکه نیت نصیب در صدقه موقوفه را و لا القوی ملک من
مرونا و اگر کسی بگوید که در معنی این حدیث بر مذہب شافعی آنست که صدقه خوردن بر شمارام است و اگر شماراضی شود به بر خوردن حرام میباشد هم شمارا و این بطریق شافعی
و تقریح است و تخفیر یا این معنی دارد که ظاهر حال شما قوت است و اگر در واقع تخفیر اید که تو کمزیرید حلال نیست شمارا و الا به هم شمارا و در مذہب مالک آنست که در صدقه خود را
خواری و زوال است اگر باین صنعت راضی آید به هم شمارا و درین نیز نوعی از تشدید و توجیح است و رواه ابو داود و النسائی و عن عطاء بن یداد و مسلا
از علماء تابعین و کما را ایشانست ثقة کثیر الحدیث معلى میمونه ام المؤمنین قال قال رسول الله صلعم لا تحلل الصدقة لغنی الا لخمسة حلال نیست زکوة بر
غنی را مگر برای پنج کس اگر چه غنی هم باشند میتوان داد و لغا فی سبیل الله یکی مخرج کنند را در راه خدا او لعامل علیها دوم مری که عامل است بر صدقات
و کما شئت سلطان است بر تحصیل آن او لغادم یوم مری که می یون است و دینی بر زنده می نشسته که غنای می با دای دین می و فایمکنند او را و جل اشتغال با مال
چهارم مری که لا غریه است صدقه را مال خود مثل صدقه که زکوة فقیری بود و غنی از از وی بخیرید حلال است او را و نسبت بوی صدقه نیست او را و جل کان لهما و کلین
پنجم مری که است مری را و همسایه مسکین فصدق علی المسکین پس تصدق کرده شد بر مسکین فاهل فی المسکین لغنی پس به یقین فرستادن مسکین بر این
غنی را از آن صدقه چنانکه در حدیث نبویه معلوم شد و استحقاق غازی غنی زکوة را مذہب شافعی است و نزد ما عامل و غارم را درست است زیرا که عامل محبت
عمل خود میکند و غنا و فقر در آن برابر است و غارم بسبب استحقاق غنی نیست افت که دین وی او ایام بدست نه غازی از حجت اطلاق حدیث معاوی بن جبل
که آنحضرت فرمود که از غنیها بگیر و بر فقرا بیاشان صرف کن و حجت حدیثان جعفر بن محمد صلعم حلال نیست صدقه غنی را و رواه مالک و ابو داود و فی و رواه
لابی داود عن ابی سعید و ابی السبیل و در روایتی مرالی و در از ابی سعید خدری و ابی السبیل نیز واقع شده است که بدان مراد مسافر است که از
وطن خود جدا افتاد است زیرا که مال وی از ملک وی برآمده و وی حکم فقیر دارد و با شارت قول وی تعالی للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من ديارهم و انما لهم
و عن زیاد بن الحارث الصدائی بضم صاد و مله و تخفیف و ال منسوب بشخصی که نام وی صد است صحابی است بمبايعت کردن آن حضرت را و از آن گفت
در پیش وی صلعم چنانکه در باب الاذان گذشت قال انیت النبی گفت آدم پیغمبر را صلی الله علیه و سلم فبايقتہ پس مبايعت کردم و بعد مسلمان
دست بوی دارم فذکرحل قیاطوللا پس ذکر کرد وی حدیثی را از زرافانه و حل پس آمد نزد آن حضرت مری فقال اعطنی من الصدقة پس گفت آید
با آنحضرت به مراد صدقه فقال له رسول الله پس گفت مر آن مرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان الله لم یرض بحکم نبی ولا غیره فی الصدقات
بدستیک خدای تعالی راضی نشده است نه بحکم پیغمبر و نه بحکم جزوی از علماء و مجتهدین در تقسیم صدقه که باید داد و حتی حکم فیها هو تانکه حکم کرده در صدقات و ما
تعالی خود در قرآن فخر نموده است اجزاء پس پاره پاره ساخت و تقسیم کرده از از هشت پاره یعنی قسمت کرده از از هشت طایفه که جزایش از انبیا و از چنانکه گوید
انما الصدقات للفقراء و المساکین یفصل بیان آن است و در کتب فقه سبع طوائف واقع شده و مکرر است فقر و مساکین یکی بی اعتبار فقر میان ایشان فاکت
من تلك الاجزاء اعطيتک پس اگر کسی تو را بخواند قسام میدهد ترا ظاهر حال می معلوم نمود و نزد وی و شتابی بود و از ابو داود و الفصل
الثالث عن زید بن اسلم فقیه عصری مولای عمر بن الخطاب رضی الله عنه عالم فقیه عابد زباده از چهل فقیه در حلقه درس او می نشستند و اما من بنی العابدین
پیش او میرفت و استماع میکرد قال مشرب عمر بن الخطاب لبنا فاعجبه نوشید عمر بن شیر بر این خوش آمد آتش را و مثال الذی سقاها من لبن
هذا اللبن پس رسید عمر بن شیر نوشانید و اگر از کجا بود این شیر فاحش و اذ و د علی ماء قل سماه پس خبر داد عمر بن شیر که وی غرور آمده
بود بر آنی که به تحقیق نام برد آن آب را و آن موضع را که آن آب از کجا رسیده و آمده بود فاذا النعم من نعم الصدقة پس ما که شتری چند از شتران زکوة
آنجا حاضر بودند و هم مستقون و ایشان آب میدادند شترانرا فخلبوا من البانها پس و ششید نه قدر می از شیرهای آن شتران فخلطه فی سقاکی پس کمزیر
و انداختیم آن شیر را در مشک خود و سقا بکرد و مشک شیر آب فمحو هذا پس این شیر که خوردن شیر بود که از آنجا آورده بودم فادخل عمر یل و پس ما که
آنکشانست خود را و دهان خود فاستقلاء پس زنده و تکلف می کرد و شیر که خوردن بود و از مشک بر آورد و این نهایت تقوی تو بود و الا اگر فقیه بکند یا بهیچان صدقه
خود و دست خوردن آن آنچه آنحضرت فرموده و حدیث بریره و حضرت بود که از برای بیان جزو فرمود که اقل رواه مالک و البیهقی فی شعب الایمان باب من لا یحل له

المسئلة ومن محل له باب در بيان کسی که حلال نیست مراد سوال کردن و کذا فی نمودن و کسی که حلال است مراد سوال کردن و گفته اند که نمی باید که سوال کند مگر نزد وی و قیوم است زیرا که سوال بی ضرورت حرام است و اگر قوت یوم نداشت باشد یا چیزی نداشت که بدان ستر عورت کند حلال است که سوال کند و فقیری که او را قوت یوم حاصل است یا قافداست بکسب حلال مراد احرام است سوال و حرام است زکوة و مسکین که چیزی ندارد که قوت یوم کند و قافدا نیست بکسب حلال حلال است مراد سوال و اتفاق دارند علماء بر این سوال بی ضرورت و اختلاف در این است که حرام است یا حلال با کراحت بشرط اول آنکه خوار نکند نفس خود و اولی الحاح نکند و سوال و انداختن سوال غنه را و اگر یکی از این سه شرط مفقود کرد و حرام است با تعاقب و منقول است از ابن المبارک که گفت خوش نمی آید مرا که سائل چون لوجه الله سوال کند داده شود بوی چسبیده زیر اگر و نیا خیس نیست چون لوجه الله طلبه تعظیم کرد چسبیده را که تخفیر کرده و اوراق تعالی پس داده نشود چیزی بجهت زجر و منع و اگر بگوید حق خدا و بحق محمد ص و واجب نمیکرد و پرسوئال غنه چیزی دادن بوی و کسی که گرفت با ظهار حاجت بدروغ ملک نمیکرد و همچنین اگر گوید بدروغ که من علوی ام و اگر یکی را بجهت مصالح بدهد وی در باطن را کتاب محبت میکند اگر بداند آنرا معطلی نداند نیز ملک نمیکرد و حرام است بکردار واجب است در وی بر ملک و همچنین کسی که داده شود او را چیزی بجهت بد زبانی وی یا شریعت وی حرام است بروی و اگر فقیری بیاید برای سوال و خواهد که دست سوال حنه بوسد یا چیزی بوی بد بگوید و دست و فضل آنست که رسول غنه دست بوی بد بپسند من و خبیه و نباید داد سائلی را که طبل زده بر در میگرد و دو مطرب را که از همه فحش است این مسائل همه در مطالب المؤمنین ذکر کرده بغل از کتب و الله اعلم الفضل الاول عن قبضه نفع قاف و کسر موصد و مسکون تخمنا و صداد مصلح بن محروق بضم نیم و خای محمد و کسر او قاف در آخر صحابی است معهود در اهل بصره قال گفت قبضه تحملت حمالة کفیل و فنامش شده بودم مرغی یا از جهت دیت و حمالة نفع حای حمالة مالی که بر میسازد و در خود میگیرد و آدمی از قوم بجهت دیت و جز آن و مدیون میگرد و بجهت اصلاح ذات این یعنی جماعت در میان خود جنگ میکنند و خون یکدیگر میریزند و شخصی دیگر در میان می آید و اصلاح میکنند و ویتها که برایشان لازم می آید بر خود میگرد و فنامش میگرد و بجهت آن غنی بر و غنی می نشیند و چون غارم یعنی مدیون یکی از مصارف زکوة است این مرد و نزد آنحضرت آمد تا از سال زکوة بوی بد بپسند چنانکه گفت فاقیت و رسول الله پس آمد تخفیر خدا را صلی الله علیه و سلم اساله فیها در حالی که سوال میگویم آنحضرت را در حالی یعنی در ایام حاله فقال قم پس گفت آنحضرت بایست و آرام کن نزد ما حتی تاقبنا الصدقة تا آنکه بیاید ما را مال زکوة قنا من لك بها پس میفرمایم برای تو بدان صدقه یعنی بفرمایم که از آن بوجهی بد بپسند که بدان از دین خلاصیابی ثم قال پشرفت آنحضرت یا قبضه ان المسئلة لا تحل الا لاجل ثلثة و جل برستیک سوال را و امنیت مگر یکی از سه مورد و محتمل حمالة یکی از آن سه مردی است که برداشته است حال را یعنی مال را که او را کنت از آنچه فنامش شده است بدان فخلت له المسئلة حتی یصیبها یا حلال شده است مراد سوال کردن تا برسد آن حال را لم یسک پس باز دارد و خود را از سوال بعد از ایام حاله و زیاده بر قدر حاجت سوال نکند و رجل فاضا حاجته لاجل مال و دوم مردیکه رسیده و حادثه و آفتیکه هلاک کرد و انید و از پنج برگند مال او را و جرح هلاک کرد و انید و از پنج برگند و با جرحه شدت و سختی که هلاک کند مال را از فحط و فتنه فخلت له المسئلة حتی یصیب قواما من عیش پس حلال شد او را سوال کردن تا برسد قوام را از زندگانی یعنی چیزی را که بی نیازی نشود و برپا شود بدان حاجت ضروری و وی از زندگانی او قال سدا دامن عیش یا گفت سدا دامن عیش بجای قواما من عیش یعنی چیزی که ببندد حاجت او را از زندگانی و قوام بکسر قاف چیزی که قائم شود بوی حاجت و قوام شئی یعنی چیزی که نظام و عماد و ملاک وی بود نیز آید و آن نیز قریب همین معنی است و اما قوام نفع قاف معنی مدد و وساطت چنانکه در متن ان مجید فرمود و کان بین ذلک قواما و سدا و بکسر سین چیزی که بسته شود بوی حاجت و هر چیزی که ببندد چیزی را سدا و است چنانکه سدا و قار و در و جز آن و سدا و نفع سین یعنی رستی و میان روی در قول و عمل و در ذکر قوام و سدا و مبالغه است و بدان آمدن از سوال کو یا تشبیه و ادسایل را بمضطر که حلاست او را اکل میست برای سدرت و قوام بدن اگر چه رسیدن باین مرتبه شرط نیست در حل سوال بلکه فقدان قوت یوم بدان کافی است و این کو یا ذکر حال سکین است و ذکر حال فقر این است که میفرماید و رجل اصابتة فاقاة و سیوم مردیکه رسیده و حاجت درویشی فاقاة حاجت و افتیاق حاجتمند شدن حتی یقوم ثلثة من ذوی الحجی من قومه تا آنکه بایستند و خبر دهند و بگویند که کس از خداوند عقل و فراست از قوم وی که بحقیقت حال میرسد و سخن به تخمین و قیاس نمیکند و محمی بکسر حمله و فتح سمع عقل لقد اصابت فلانا فاقاة بحقیقت رسیده است فلان کس را فاقاة فخلت له المسئلة پس حلال شد او را سوال نمودن و کذا فی کردن حتی یصیب قواما من عیش او قال سدا دامن عیش پوشده نماید که ظاهر مراد از قیوم است که شهادت دهند و گفته اند که آن مراد است بلکه مراد مجرد قول و خبر است و در روایت ابی داود و یقول آمد و در ذکر قیوم مبالغه است که چنانچه عین خبر دهند که گویا شهادت و در ذکر لایق اصابت نیز تاکید است و ذکر ثلث نیز برای احتیاط است و همچنین ذکر ذوی الحجی و این همه برای مبالغه است در منع و در بر سوال مسائل در آن فاسو اهن من المسئلة یا قبضه صحت با کلامها صاحبها استخار چیزی که جز این سه صورت است سوال کردن ای قبضه حرام است که میفرماید و هر مردی که دیت بضم نیم و سکون حای ملتین حرام و صحت و احکام و اصل یعنی هلاک و استیصال است و اولی مسلم و من ابی هر یوه قاتل و رسول الله صلی الله علیه

از باری تعالی که بهترین عطاهاست متفق علیه و عن عمرو بن الخطاب قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یعطینی الحطاً کف عیض بود آنحضرت میداد
 بخششی فاقول اعطه فقر الیه منی پس میگفتم آن حضرت به از آنجای ترین بوی این مقال خذ و فتسوله و تصدق به پس میگفت آنحضرت بیکر آنرا و مال ساز آنرا
 و تصدق کن آن فلجاءك من هذ المال و انت غیر مشرف و لا سائل پس چیزی که بیاید بر این مال و حال آنکه تو اشراف نمکنده و انتظار نبرنده و طمع
 نمکنده و نه سوال کننده آنرا خذ و پس بیکر آنرا و ما لا فلا فتعجبه نفسک و چیزی که در این چنین است پس بیکر آنرا نفس خود را یعنی در پی آن مرد و طمع کن و
 انتظار بر چنانچه در میان مردم مشهور است که لا رد و لا که متفق علیه الفصل الثانی عن سمره بن جندب صحابی مشهور است حلیف انصار بود و از خاندان کثر
 احدیث از رسول خدا صلعم روایت کرده اند از وی حسن بصری و ابن سیرین و شعبی مات بالبصرة سنة تسع و خمسين و ستین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم للسا
 کد و ح یکج بها الرجل و جمعه سواها فزانشما و جراحهاست که مجروح میکرد و اند با نهام در وی خود را فتن بشاء الحق و جمعه پس یکچ خواهد نگاه دارد و وی خود را از خراش
 و سوال نمکند و در بعضی نسخ ابقی علی وجهه و در بعضی النقی علی وجهه و من شئت ترک و کسیکه خواهد ترک کند از این نگاه ندارد و آب روی خود را و سوال کند اختیار بدست
 اوست و این تهدید است بر ارتکاب سوال کردن پس سوال نباید کرد الا ان یسأل الرجل فی سلطان مکر آنکه سوال کند مرد خداوند سلطنت را که امیر است آن
 امر لا یجبد منه بد یا سوال میکند در کاری که نمی یابد از آن چاره چنانکه احتیاج و کسکی و نایاقن قوت بوم چنانکه در شرح ترجمه باب گذشت رواه ابو داود
 و الترمذی و النسائی و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سأل الناس وله ما یغنیه فکسکس سوال کند مرد مرد را و حاکم
 آنکه او راست چیزی که بی نیاز کرد و اند و راجع بوم القیمه و مسئله فی وجهه می آید و ز قیامت و حال آنکه سوال در روی وی بود و خود را و حاکم و شرا
 کد و ح بعضی گفته اند که این الفاظ قریب المعانی اند و او بجهت شک را وی است و بعضی گفته اند که متباین اند و معنی خودش پوست کند و کجوب و خمش کردن بناخن و کج
 بدندان شارت بتفاوت احوال سالان در قلت سوال و کثرت آن و توسط قیل گفته شد یا رسول الله و ما یغنیه و چه چیزی نیاز میکند و اند و از این حدیثی حدیثی که سوال
 بآن حرام است چیست قال حمون درهما گفت پنجاه درهم او قیمتها من الذهب یا قیمت پنجاه درهم از طلا رواه ابو داود و الترمذی و النسائی
 ابن ماجه و الدارمی و عن سهل بن الحنظله بفتح حای سکون نون و فتح طای مجزما م ما در سهل است یا یکی از مردان اوست قال قال رسول الله صلی الله
 علیه وسلم من سأل و عنده ما یغنیه فکسکس سوال کند و نزد وی چیزی باشد که بی نیاز کرد و اند و از سوال فاما یستکثر من الناس پس نیست می گویند که میگوید طلب بسیار
 از آنش قال النبی فی کفته است عبد بن محمد فیلی بضم نون و فتح فاک شیخ بود او و سمعنا فی است و هو احدث و انه و فیلی یکی از مردان این حدیث است
 فی موضع آخر گفته است در جای دیگر در میان این حدیث و ما لغنی الذی لا ینبغی معه المسئلة و چیست غنا که روایت می شود سوال کردن قال قل و ما
 یغنیه و یغنیه گفت آن غنا که روایت می شود و وی سوال مقدار چیزی است که آن را قوت بدارد و اند و قوت شبانگاه که در اند یعنی هرگز قوت یکروز و شب حاصل باشد که
 بدان توام بدن شود و کفایت کند سوال کردن و وی حرام است چنانچه در شرح ترجمه باب گفته شد و قال فی موضع آخر و گفته است فیلی در موضع دیگر ان یكون له
 شیع بوم اولیله و بوم حد غنا که بآن سوال حرام است این است که باشد مرا و یا چیزی که سیر کرد و اند و از روز و از شب و روز و شیع تحقیق سیری و بکسر و فتح چیزی که بوی
 سیری شود و رواه ابو داود و بآن حدیث ابن مسعود که گذشت دلالت دارد بر آنکه حد غنا که مانع از سوال است ملک پنجاه درهم است یا قیمت آن و در حدیث آئینه عطاء ملک
 او قیه است که چهل درهم باشد و درین حدیث قدر تغذی و تغشی و شیع بوم بیلید پس شافعی اقتضای کرده و احمد و ابن المبارک و اسحاق ثالث و بعضی علما شبانی داخل کرده و بخیفه
 و صاحبی ملک و نیست دریم اگر چه نامی نباشد و درین باب حدیثی نیز وارد شده است که در کافی آنرا ذکر کرده و مضمونش آنست که هر که سوال کند و باشد و یا پنج اوقیه
 الحدیث و پنج اوقیه و نیست دریم است و طبعی گفته که این آسان تر است بر مردم و در کافی گفته که این مانع است مرا حدیث و دیگر را و اند علم پوشیده نماند که اینجا
 و چیز است منع از اخذ زکوة و منع از سوال و اعتبار را متی دریم نزد ابی حنیفه و اول است و در ثانی قدر تغذی و تغشی است و اند علم و عن عطاء بن سیدار
 عن رجل من بنی اسد قال قال رسول الله روایت است از غطاء بن سیدار که از مشایخ سیرایین است از مردی از بنی اسد که صحابی است که گفت گفت پیغمبر
 خدا صلی الله علیه وسلم من سأل منکم وله اوقیه او عدلها فتد سال المحاکا که سوال کند از شما و حال آنکه مرا و راست اوقیه که چهل درهم است ما
 مثل اوقیه باشد و قیمت پس تحقیق سوال میکند بطریق الحاف و الحاح که مذموم و منعی غم است و در قرآن مجید در مدح فقر گفته است لا تَسْأَلُونَ النَّاسَ فَكَا
 رواه مالک و ابو داود و النسائی و عن حبشی بضم حای ممل و سکون بوحده و شین معجم بن جناده بضم جیم و تحف نون قال قال رسول الله
 صلی الله علیه وسلم ان المسئلة لا تحل لغنی و لا لذی مرة سوی بدرستیک سوال کردن حلال نیست مگر تو اگر از آن مرد خداوند قوت سلیم الاعضارا
 الا لذی فقر مدقع و لیکن حلال است مرد خداوند فقر را که چنانچه است نجا که دفعه و نفع دال و سکون قاف خاک و دفع بر خاک خفیدن مدقع بضم میم و
 سکون مال و کسر قاف نجا که چنانچه کنایت است از شدت حاجت و فقر که در اینجا گفته است و نمیتواند بخواست و لیکن نیز ازین و گویند که طاقت حرکت ندارد و چنانچه در
 قرآن مجید میفرماید و مشکینا و امیرا و غرم مفلح یا عیالست بر خداوند و ام که در فطاعت شاعت گفته است غم بضم غین معجم و امه و ان فطاعت ربوانی و من سأل الناس شی

تعمیل عمل دادن قلت مثل قولك پس گفتم من مانند گفتن تو که میان کار برای خدا کردم من بر خداست فقال لی رسول الله پس گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا اعطيت شیئا من غیر ان تساله فكل و تصدق چون داده شوی تو چسبید بر این آنکه سئوال کنی تو و طلبی پس بخور و اگر خوردن زیاده ماند تصدق کن رواه ابو داود و عن علی رضی الله عنه سمع يوم عرفة رجلا یسأل الناس روايت است از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که وی شنید روز عرفة مردی را که سئوال میکند از مردم و گفت پس گفت علی رضی الله عنه فی هذا اليوم و هذا المكان اما درین روز که روز عرفة است و در این مکان که عرفات است محل مردی را که مسخرت و نزول نور رحمت است تسال من غیر الله سئوال میکنی از غیر خدا خفقه بالذرة پس زد علی رضی الله عنه را در آبرو بکسر دال و تشدید الت زدن و ضیق بخامی محمد و فاف و قاف بد زدن کسی را خفقه دره و به پنهان شدن زدن کذا فی الصراح و گفت طیب خنق بخیزی پنهان زدن داه و زین و عن عمرو بن قائل تعلیم ایها الناس ان الطمع فقر گفت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه یا بدیندی مردم که امید داشته باشند از مال مردم سلب فقر و زبادت حاجت است و ان الایاس بکسر زه غنی و بدیندی که نوا میدهند از مردم توانگری و بی نیازست و ان المرء اذا لم یس عین شیئ استغنی عنه و بدیندی که مرد و وقتی که نوا میدهند از چیزی بی نیاز میشوند از ان و از احتیاج بدان و معنی طمع نظر داشتن بر مالی که مشکوک است رسیدن آن یعنی که میدهند یا نمیدهند اما اگر کسی را حق یا اداری بر کسی لازم است با حکم محبت و گرم لقیق دارد بدیندی اینجا معنی طمع محقق نیست فیه رواه دزین و عن ثوبان مولای آن حضرت است حاضر درگاه و محرم گاه و بیگاه و ملازم غفور و حضرت و قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من کمل لی ان لا یسأل الناس شیئا قلت گفت آنحضرت کمیت که ضامن شود و عهد کند با من که سئوال نکند از مردم چیزی یافتگی له بالجنة پس ضامن شوم من و عهد کنم او را به بهشت غایت تا کید است بوقوع ان بحیث امر الله به ان و عهد صادق وی در ان انبیا صلوات الله علیهم کای ضامن میشوند ثواب طاعتی مخصوص باذن الهی تعالی و در بعضی که نام یکی از انبیا است هم چنین است که وی علیه السلام ضامن شده بود برای امت خود به بهشت که اقل فقال ثوبان پس گفت ثوبان انا من ضامن بشوم عهد میکنم که سئوال نکند فکان لا یسأل احدا شیئا پس بود ثوبان که سئوال نمیکرد هیچ کی را چیزی رواه ابو داود و النسائی و عن ابی ذر قال دعانی رسول الله صلی الله علیه و سلم و هو شقیط علی ان لا تسال الناس شیئا قلت ابو ذر خدما ان حضرت حال آنکه وی طلب شر و میکند بزم که سئوال کنی تو از مردم چیزی قلت نعم گفتم پس آن شرط کرد که سئوال نکند از کسی چیزی قال گفت آنحضرت و لا سوطك اذا سقط منك و گفت آنحضرت و طلبی آنکسی تا زیاده خورد و وقتی که بیفتد تا زیاده از دست تو حتی تنزل الیه فاختاره تا انکه فروانی تو از اسب بروی بسوی زبانه پس بگیری از او این کمال با نفاذ است و ترک طلب و سؤال رواه احمد باب الانفاق و کواهیة الامساك انفاق پسری کردن مال و خرج کردن و امساك نگاه داشتن مال بخلی کردن با ن و مسك بخیل را کوبیده و ظاهر آنست که مراد انفاق و امساك ان غیر زکوة باشد و لکن انفاق اگر است و اگر در بیان زکوة و احکام ان سابقا ذکر کرد و احتمال دارد که مراد مدح صفت انفاق و دم بخل و امساك باشد مطلقا خواه از فرض یا نقل و سوقی حادث مذکور و در باب اکثر ظاهر مراد شما و انفاق مال و باقی نکند اشتن چسبیدن از ان است الفصل الاول عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لو کان لی مثل لحد فها لرفی ان لا یمر علی ثلث لیل و عندی منه شیئ فرموا که میباید مرا مانند کوه حد ظاهر اینها میگرداند اما اینکه گذرد بر من سه شب و حال آنکه نزد من چسبیدن از ان باقی بهشت الا شیئ و صل له دین مکر چیزی که آگاهم و نگاه دارم از برای ام و در اینجا بیان نهایت سخاوت آن حضرت معلوم و ترغیب و تحریص امت است بر ان و الهیجا وی و عنده قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من یوم یصبح العباد فی الا ملک ان یزولان نیست هیچ روزی که صبح میکنند کان در وی مکر آنکه و فرشته فرود می آید از آسمان فقولوا لحد ما پس یکوید یکی از ان دو فرشته اللهم عظم منقلخا خداوند بده انفاق کنند و اخلف یعنی چیزی بجای می آید که انفاق میکنند یعنی عوض فریادت قال و یقول الاخر اللهم عظم مسکاة تلفه و یکوید فرشته دیگر خداوند بده بخل را تلف یعنی هلاک شدن مالی که نگاه میدارد متفق علیه و عن اسماء قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم روايت است از اسماء بنت ابی بکر صدیق رضی الله عنه و در بعضی العوام که از صحابیات است مناقب او بسیار است گفت آنحضرت انفق و لا یخصی انفاق کن و شمار کن که چند و چه و چه و چه فخصی الله علیه پس احصا کند خدای تعالی بر تو و شمرده دهد بتو مراد با حصای خدای تعالی قطع داده برکت و سبب بزیست نام حساب آخرت است معنی اول ظاهر است و لا تو می فو علی الله علیه و نگاه مدار مال را پس نگاه دار در خدای تعالی بر تو و اصل ایضا حفظ متاع در دعا است یعنی ظرف و مراد اینجا امساك و ترک انفاق است از شخصی ماست به آنچه میتوانی و وضع بشار و خای محب اعطای قلیل مراد آنست که به اگر چه چیزی اندک باشد و آن حضرت حالت قدرت سمار بر تصور کرده و دانست که تصرف دال و بوج ضرر شایسته تر خواهد بود متفق علیه و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قال الله تعا این حدیث قدسی است که آن حضرت از رب العزوجل جلالة روايت میکند که گفت ای تعالی انفق علیک انفاق کن ای سرورم انفاق کن یعنی فاضله و انتقام کن من بر تو حکم که انفاق کن نعمت مال است و شکر سبب بزی نعمت متفق علیه و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قال الله تعا ان تملک الفضل خیر لک ظاهر است که این حدیث قدسی است اگر لفظ حدیث مراد از ان نیست مستلزم آن هم نیست چه اگر چه حضرت رسالت پناه صلعم نیز با این لفظ خطاب کردند و گوید و در حدیث دیگر که در ان زیاد و قدر حاجت بهتر است تا بدل در باطن نگاه داشتن چیزی را و ان بمنسکه شالك و نگاه داشتن تو از آنچه کنی در ان بهتر است تا و لا ملا علی کفاف و گوید به نیشوی تو بر نگاه داشتن کفاف یعنی کفاف دینی که با زور و انجوع و سئوال این مختلف میشود باختلاف اشخاص و انان و احوال و ابدان و انجوع و انکار و انکار و انکار و انکار

چنین و این چنین یعنی هر طرف و هر جانب چنانکه تفسیر کرد بقول خود من بین یدیه و من خلفه و عن یمنیه و عن شماله از پیش خود و از پس خود و از راستی خود و از چپای خود و قلیل ماهم و اندک از این جماعت که این چنین میسند و میکنند و قال اینجا یعنی فعل است و عو با طلاق میکند قول را بر همه افعال چنانکه قال سید یعنی گرفت و قال بر طریقی رفت و مانند این بسیار است در احادیث متفق علیه **الفصل الثانی** عن ابی هریره قال قال رسول الله صلعم السخی قریب من الله سخی بزیاد از جناب رحمت و رضای حق قریب من الجنة نزدیک است از بهشت که در آید نزد قریب من الناس نزدیک است از دلهای مردم محبت بعید من النار چون نزدیک شد بهشت لاجرم بعید شد از دوزخ و النجیل بعید من الله بعید من الجنة بعید من الناس قریب من النار بر عکس حال سخی مدین حدیث با لغت است در معنی سخاوت و ذم بخل و ظاهر است که مراد سخا و بخل در ادای زکوة باشد یا مراد تصاف با من و وصفت است مطلقا و لجاهل سخی احب الی الله من عابد بخیل و تحقیق جاهل سخی دوست و شتر شده است بسوی خدا را عابد بخیل ظاهر مقابل اینرا اصطلاحی گفته شود جاهل سخی محبوب تر است از عالم بخیل یا کوی غیر عابد سخی محبوب تر است از عابد بخیل و گویند که سلوک این طریقی شایسته هر یکی از مقابل بر حکمت با مختص در عبارت فافهم رواه الترمذی و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی علیه و سلم لان یصدق المرء فی حیوته بل و هم خیر له من ان یتصدق بما له عند موته کفتم لی سعید خدری گفت آن حضرت سر آن تصدق کردن مرد در دنیا کافی خود بیکدریم بهتر است مراد از تصدق کردن وی بعد از مرگ و در دنیا چنانکه در حدیث ابی هریره معلوم شد رواه ابو داود و عن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی علیه و سلم مثل الذی یتصدق عند موته او یصدق مال کیک تصدق میکند نزد مردن خود یا از دمی کند بنده یعنی نزد مردن کالذی یهدی اذا شبع مثل حال کسی که بدین میفرستد طعام را بعد از آنکه سیر شد و او را حاجت بطعام نماند رواه احمد و النسائی و الدارمی و الترمذی و صححه و حکم کرد بر مندی بصحت این حدیث و عن ابی سعید الخدری رضی قال قال رسول الله صلی علیه و سلم خصلتان لا یجتمعان فی مومن النجیل و سوء الخلق و خصلت جمع نمی شوند در هیچ مومن که مسلمان است یکی بخیلی و دیگر بد خلقی از نفعی اجتناب چنان معلوم میشود که اگر یکی از اینها باشد و باشد و آنرا و گفته اند که مراد اجتماع این دو خصلت است یا رسیدن بدرجه نبات چنانکه انفسا که پذیرنا باشد و صاحبان بدان راضی باشد و اما آنکه کاسی بد خلقی کند و بخل و رزد و جو آن نادر باشد و بعد از وجود پشیمان شود و نفس را طاعت کند و با نفس در نزاع باشد منافات مسلمانی ندارد و چندین از مسلمانان باشند که بان گرفتار باشند مگر از تربیت و قبح فکرة در سیاق نفی که مفید عموم است مومن کامل باشد اگر چنانچه در این معنی درین عبارت خالی از بعدی نیست یا آنکه حقیقت معنی لاجع بنی از صد و افعال و آثار این دو صفت و ترغیب بر ازاله آنها است بر ریاضت و مجاهدت و ترهیب از ابقا و مضایق است یعنی آنکه آنها از شان مومن نیست و نمیباید که در وی موجود باشد و مراد بسوء خلق ان تصاف بد بخیر مخالف دین شریعت است نه آنچه متعارف است در میان مردم اربعین جانب مسأله در امور زیر که البعض بعد از قوی را کانی سلمانی است فافهم رواه الترمذی و عن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی علیه و سلم لا یدخل الجنة خب و لا بخیل و لا ممان در این انبشت این سه کس اول خب بفتح خا و کسر ن مرده فریبده که بر چنانکه در حدیث دیگر واقع شده است که المنافق خب لیم و بخیل که در ادای حق خدا و ماساه فقر تفصیل کند سیوم نشان تشدید در دمنند بعد از عطا و تواند که مراد از من معنی قطع و نقص باشد یعنی قطع حق و نقص آن که نجات دزدان و تو اندک قطع تو و در تحاب از دوی لازم و سایر مسلمانان از آنها که واجب است محبت و مودت آنها و امیل مثل این احادیث در اصول کلام معلوم شده است بحجت لایل دیگر که دلالت بر ایمان عصاة دارند و لیکن رسول خدا صلعم اقتضای کرد در انشال این مواطن بر قول بخل از حجت بقای خوف در نفوس مکلفین و تحذیر از آنچه موجب نقص است در دین با عقما را که علمای راسخ در دین ارجاع خواهند کرد از آنچه حق است از اصول دین رواه الترمذی و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی علیه و سلم مافی الرجل شیخ هال و جبین خال و جبین خال بدترین خصلتهای که در مرد است دو خصلت است یکی شیخ جریع و فرغ کننده بر آنچه حق در وی و طع خرو شدن بر آن مکره و معنی شیخ سابق معلوم شد دیگر بدلی و ترسندگی که می بر آرد و جاز از بدن از شدت خوف یعنی بخیل شدید و صحن سخت رواه ابو داود و مسند کرمش ابی هریره و سر انجام است که ذکر کنم حدیث ابی هریره را که اولش این است لا یجتمع الشیخ و الایمان فی کتاب الجهاد ان شاء الله تعالی **الفصل الثالث** عن عائشة رضی عن بعض ازواج النبی صلی الله علیه و سلم قلن للنبی صلعم روایت است از عائشه که بعضی از زنان آن حضرت گفتند مرا آن حضرت را و پرسیدند از وی اینا اسرع بل لحوقا کدام یکی از شما شب تر است پیوستن می تو و در یافتن می تر بعد از وفات تو یعنی کدام یکی از ما بعد از تو پیشتر خواهد مرد و قال اطولکن یداکت آن حضرت شتاب ترین شما از وی لحوق من در ازترین شما است از وی دست یعنی از شما شتاب تر من خواهد پیوست کی که در از دست تر است از شما فاخت و اقضه ید و عونها پس گرفتند زمان بی پاره را در حالی که میگردند دست هر یک را و کانت سوده اطولهن ید او بود سوده که یکی از ازواج طهرت است و از دست ترین این زمان فعلنا بعد از آنکه کان طول یدها الصلوة پس دستیم که بعد از آن نبود مراد بدست درازی از آن که آن حضرت خبر داده بود بسبب لحوق دوی که مکر صدقه و خیرات که دست وی در آن دراز تر و تیز تر بود یعنی اگر چه سخت حلول ید را بر ظاهر حل کردیم اما فرنگر قامل و نظایر بنیه و افعیه معلوم کردیم که مراد بطول ید کثرت قصد و انعام است و بدین معنی نعمت می آید و کانت اسرع عناه لحوق قاضیه و بود شتاب ترین از ما از وی لحوق آن حضرت صلعم زینت محبتش که در سال بیت یاسیت و یک از بخت در

زان عرض یافت و کانت تحب الصدقة و بود زینب که دوست می داشت صدقه و خیرات را و او الهجادی و فی رواية لمسلم قالت کنت عائشة
 رسول الله کنت پیغمبر صلی الله علیه و سلم اسر عکس لحو قابی اطول کن بد اشاب ترین شما زوی پیوستن من در از ترین شما است از وی است و کانت تطاول
 ایتمن اطول بد او بود نیز زمان که کردن کشتی و نزاع میکردند در آنکه کدام یکی از ایشان در از دست تر است قالت و کانت اطول ناد از زینب پس بود در از دست
 ترین از زینب لاینها کانت تغل بیدها و تصدق زیرا که وی بسیار کار میکرد بدست خود و تصدق میکرد در هر روز وایت صریح معلوم نمی کرد که تخت در طول بد نظر
 حل کردند بعد از آن در یافتند که مراد بد آن کثرت عمل و صدقه است و شاید که از اول همین مخفی نمیداد بعد از آن تحقیق کردند و معلوم کردند که آن زنی است فافهم بد آن
 از حدیث مشکوٰه معلوم شد که آنکه پیشتر لاقی شد با آن حضرت صلح زینب بود و همین است صحیح و معروف نزد اهل علم و متفق علیه میان اهل سیر و بعضی گفته
 که حضرت سوده بود و عبارت بخاری در صحیح موسم است بدان بلکه تصریح کرده بد آن در تاریخ صغیر خود و گفته اند این خطا است از بخاری و موت سوده در زمان معاویه بود
 در سند اربع خمین و در شرح این مخفی را بیشتر و بیان تفصیل داده شده است فدی و عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال قال رجل لا
 تصدق بصدقة کنت ان حضرت گفت مردی از بنی اسرائیل که بر آینه تصدق کنم نظر کرد یا سوزند خورد و فخرج بصدقة پس بیرون آورد صدقه خود را فوضعها فی
 یل سارق پس نهاد صدقه را در دست مردی فاصبحوا یجدون تصدق اللیلة علی سارق پس صبح کردند مرد در حالی که مخفی کند بطریق تعب و کما
 تصدق کرده شد شب بر مردی فقال اللهم لك الحمد علی سارق پس گفت از دوا رب یا مریز است حمد بر تصدق کردن بر دوا بطریق شکر گفت که باری تصدق
 بوجو آمد اگر چه بر دوا بیا بطریق تعب یا تسلی خاطر خود کنت باز گفت لا تصدق بصدقة فخرج بصدقة فوضعها فی یل زانیة پس نهاد صدقه در دست زانی
 زاناکا که اجرت میکرد بر زانی خود فاصبحوا یجدون تصدق اللیلة علی یل زانیة فقال اللهم لك الحمد علی زانیة باز گفت لا تصدق بصدقة
 فخرج بصدقة فوضعها فی یل غنی پس نهاد صدقه در دست تو بکری فاصبحوا یجدون تصدق اللیلة علی غنی و بعضی نسخ درینجا اللیلة نیت
 فقال اللهم لك الحمد علی سارق و زانیة و غنی فاتی پس آمده شدن مرد بعضی نموده شد و در خواب قتل له پس گفته شد مر او اما صدقت علی
 سارق اما صدقه تو بر زنی نافع است و بی فایده نیست فلعله ان لیتعفن عن سرقة پس شاید که وی پارسائی و زرد و باز آید از زدی خود در آن روز که قوتی پوی
 رسیده دیگر چه حاجت سرقه است و اما الزانیة فلعلها ان لیتعفن عن زناها پس شاید که وی عفت و زرد و باز آید در آن روز زان و اما الغنی فلعله ان یعترف
 پس شاید که وی عبرت گیرد و قیاس کند فیتفق مهابه الله پس اتفاق کند از آنچه داده است و او را خدا تعالی متفق علیه و لفظه الهجادی و عن النبی
 صلی الله علیه و سلم قال کنت ان حضرت بنیاد جل بقلادة من الاوص و دشنامی آنکه مردی حاضر و ستاده است بیابانی و صحرائی کشاده از زمین فسمع
 صوتا فی صحابة پس شنید آوازی در ابریکو میگویی استحق حلقة فلان آب دهستان فلان از حدیقه مغرار درختستان از خزا و غیره ففقی ذلك
 السحاب پس کیوشدن بر فافخ ماء فی حوة ففتح فامعه و تشدید را پس ریخت آن آب بر آب خود را در زمین شکستان فاذ اشترجه من تلك الشراج قد
 استوعبت ذلك الماء کله پس ناکاه آب را سی از آن آب را بهما و از گرفته است آن آب را بهمه و شجره ففتح ثمن حبه و سکن را و بحیم آب را از شکستان زمین زم شرح
 و شرج جماعت ففتح الماء پس پیروی کرد آن مرد که آن آوا شنیده بود آب را که کجا میروند و قادر باید که آن فلان که بحقیقه وی اب فرستاده است کیست و کجا است
 فاذ رجل قائم فی حل بقیه پس ناکاه مردی استاد است در حدیقه خود میجول الماء مصبها ته بحیریم و سکن سین و حاطمه میکرد و اذ اب را بیل آبی خود را
 له یا عبد الله ما اسمک پس گفت این مرد در ای بن ده خدایت نام تو قال فلان گفت نام من فلان است الاسم الذی سمع فی الصحابة ان امی که
 شنیده بود در بر فقال له پس گفت اینم که شناده بود در حدیقه من مرد را که پرسید نام او را و آوا شنیده بود در بر یا عبد الله لم تسألنی من اسمی ای بنده خدا
 ای چه میرسی مرا از نام من فقال انی سمعت صوتا فی السحاب الذی هذ ما اراه پس گفت از دکه من شنیده ام و آوازی را در بری که این آب و ست بقول
 استحق حلقة فلان می گفت ان او از یعنی کی که آوا میگرد آب ده حدیقه فلان را لا سمک نام ترا پس نام تو را میپرسم تا بد نام کن فلان تو فی فاضع فلان
 پس چه کار میکنی تو در حدیقه خود که این فضل یافتی که در عالم غیب نام ترا می برد و ابریکو میکند که برو حدیقه او را ب ده قال اما اذ اقلت هذ یعنی من خود بخوام
 که تحقیق حال را اظهار کنم و تو بگویم اما چون پرسیدی کفنی تو این را بگویم تو فانی انظرالی ما یخرج منها پس پیشیک من کجا همیکم نسوی چیزی کبر و ناید
 اذان و حاصل میشود در آن فالتصدق بثلاثة پس تصدق میکنم سوم حصه آن و اکل انا و عیالی ثلثا و یخرم من عیال من ثلث و یکران و ارمها ثلثه
 و باز میگردم و صرف میکنم در حدیقه و در زراعت و عمارت آن ثلث از یعنی همه حاصل از سه حصه میکنم کی فقرا میدهم و دیگر قوت خود و عیال خود میکنم و دیگر دباغ
 صرف میکنم و او مسلم و عنه انه سمع النبی صلی الله علیه و سلم یقول و هم زانی بر سر راست که وی شنیده از حضرت را که می گفت ان ثلثة من منی منک
 ابوس و افرع و اعمی بدستیکه کس بودند از قوم بنی اسرائیل کی میسی و و کل سیوم کور قاداد الله ان یبتلیهم پس خواست خدا تعالی که تبارک کن ایشان را و
 از ایشان نماید که شکر نعمت میکنند یا نه فبعث الله الیهم ملکا پس فرستاد خدا تعالی ابوس بن کس فرشته را فاتی ابوس پس آمدن فرشته نزد ابوس فقال ای

شئى احب اليك پس گفت فرشته بابرص که ام چیز دوست داشته شد ترست بسوی تو قال لو حسن و جلد حسن گفت زک نیک و پوست نیک و بید هب
 عنى الذى قل قد دنى الناس و اینک برودار من انچه تحقیق پلید و مکروه میدزدنم و دم یعنی این علت می برود و نذرست و پاکیزه شوم از ان و نه تبیر برفع با نصب
 آن و قد دنى بکسر ال زباب سمع سمع قال فمسحه گفت آن حضرت پس مسح کرده فرشته او را و دست برآورد بر اندام وی قد هب عند قلند پس رفت از وی پلید
 وی و علت وی فاعطى لونا حسنا و جلد احسنا پس داده شد او را زک نیک و پوست نیک فقال فای المال احب اليك باز گفت فرشته بسوی پس کلام مال
 محبوب تر است بسوی تو قال لا بل گفت محبوب تر بن مال نزد من شترانند و قال البقر يا كفت البقر بجای الابل شك استحق شك کرده است الحق بن ابرص که
 اقران امام احمد بن حنبل است و مجتهد و راوی این حدیث است و الابل و البقر الا ان الابرص او الاقوع لیکر ابرص یا اقوع قال لحد هما گفت بی از ایشان الا
 و قال الاخر البقر و گفت دیگرى البقر یعنی شک در تعیین است و گفتن یکی ابل را و دیگرى ابرص معلوم است که محبوب امری غیر این دو نیست و چون در اصل حد
 قرار بر روایت الابل است گفت قال فاعطى ناقه عشر ابرص داده شد او را ماده شتری حامل ده ماهه در قلموس گفته عشره بضم عین و فتح شین و ده انچه بر حمل ام
 هشت ماهه داده که گذشته باشند و بشیر اطلاق کرده میشود و ابرص و خیل فقال بآدك الله فیها پس گفت فرشته نزد کل پس گفت که ام چیز است محبوب تر نزد تو
 قال شعیر حسن گفت موی نیک و بد هب عنى هذا الذى قل قد دنى الناس و اینک برودار من این چیزی که تحقیق مکروه نباشد اندر امر دم قال گفت
 آنحضرت فمسحه قد هب عند پس مسح کرده فرشته او را پس رفت از وی کلی قال گفت فاعطى شعیرا حسنا پس داده بسوی نیک قال فای المال احب اليك گفت
 فرشته پس کلام مال محبوب تر است بسوی تو قال البقر و گفت بقر فاعطى بقر صاحب املا پس داده شد او را کاهوی باردار و حامله گفت از هبت بودن وی از صفات مخصوصه
 بنساء و در وی مذکور و مانیت هر دو جابر است قال دعا کرد فرشته و گفت بآدك الله لك فیها برکت و بها و خدای تعالی و امنه و ن کرد و ناما و ترا دین کا و قال
 گفت آن حضرت فاتی الا سمی پس آمد آن فرشته آن کور را فقال ای شئى احب اليك پس گفت کلام چیز محبوب تر است بسوی تو قال ان يرد الله بصرى
 گفت اینک باز کرد اند خدای تعالی بسوی من بینائی مرا فالبصر به الناس پس برینم بسوی مردم را قال مسح فود الله علیه بصره پس مسح کرده فرشته او را پس
 باز کرد و اند خدای تعالی بر وی بینائی او را قال فای المال احب اليك گفت پس کلام مال محبوب تر است بسوی تو قال الغنم گفت که سفند ان محبوب تر اند نزد
 من فاعطى شاة و الالباس داده شد که پسند زانید این برینش حامل است در جوارز که تا فاتیح هذان پس انباج کرد و نذین و یعنی صاحب ابل و صاحب بقر و
 تحقیق نفاذ انج در موضع دیگر کرده شد و است و ولد هذا و تولید کرد این یعنی صاحب غنم و انباج و تولید یک معنی است و غالب استعمال انباج در ابل است و تولید
 غنم و انباج و مولد معنی زانیده یعنی متولی ولادت چنانکه و ای ادمی راست و لابد مالک بیمار داری و ولادت حیوانات خود میکند فکان لهذا و ادم من الابل پس بود
 مرا این را یعنی صاحب شتر و اداوی ارشته و لهذا و ادم من البقر و مرا این را یعنی صاحب کاه و اداوی از کاهان و لهذا و ادم من الغنم و مرا این را یعنی صاحب گوسفند
 و اداوی از گوسفندان یعنی بسیار شد چنانکه و اداویا پر کرده اند قال ثم انه اتى الابرص گفت آن حضرت پسر برینست که آن فرشته آمد برص را فی صورته و هیئته در
 همان صورت و بیکر و نهاده خود که تحت آمده بود و این او را داخل است در شاعت منع و انکار وی فقال رجل مسکین پس گفت من دی مسکینم قل انقطع بی الحال
 فی سفری بخصی کسسته است برن اسباب طلب رزق در سفر من جمال موده جمع جعل است معنی رس و م اداویا ب سبب است و تجانبه نیز روایت است جمع جلد یعنی شاة
 و چاره امار و روایت یحیم و موده خطا و تقصیف است فلا بلاغ فی الیوم الا بالله پس نیت کفایت و رسیدن به امر را مکرر بخدا و توفیق و فضل وی ثم بک پیتر تو و ادا
 و اعانت تو و این بر وقت نیز نزل است بر وجه سببیت و مجاز و جابر است که گویند برداشته ام حاجت بخدا بعد از وی بود و امنیت که گویند بخدا و بنو که ا قالوا انساك
 بالذى اعطاك اللون الحسن والجلد الحسن والمال سوال میکنم ترا آن خدای که داده است ترا زک نیک و پوست نیک و مال بعد از ان تبلیغ به فی
 سفری سوال میکنم شتر را که رسم بسوی در سفر خود و مقصد خود را و کفایت کم در حصول مقصود و این بطریق استعطاف و طلب مهربانی است و تحقیق اخبار زیرا که واقع نیست
 که گفت فقال الحقوق کثیره پس گفت ابرص چها بسیار است یعنی جماعت کثیره و ارم که با نسا چیزی می باید و اداویست بوی رسد فقال انه کانی اعرف قلت پس گفت
 فرشته برینستیکشان این است که کو با من ترا می شناسم لم تکن ابرص بقدرک الناس فقیرا یا بنوی تو ابرص که پلید و مکروه میدشتند ترا مردم فقیر را می باخودند
 فاعطاك الله پس داد ترا خدای تعالی صحت و مال فقال انما و دنت هذا المال کابر اعن کابر پس گفت داده شد من این مال مگر میراث با عن جد فقال ان كنت
 کاذبا فاصبرك الله الی ما كنت پس گفت فرشته اگر هستی تو دروغ گو پس کرد اند ترا خدای تعالی باز کرده بسوی حالیکه بودی تو یعنی ابرص فیه قال گفت آنحضرت و اتی الاقوع
 فی صورته و آد فرشته تسرع را در همان صورت که تحت آمده بود فقال له مثل ما قال لهذا پس گفت فرشته مر آن اقوع را مانیت ایچ گفته بود مرا این ابرص را و در
 علیه مثل ما رد علی هذا و جواب داد و در کرد و روی مانند آنچه رد کرده بود برین فقال ان كنت کاذبا فاصبرك الله الی ما كنت قال گفت آن حضرت
 و اتی الا سمی فی صورته و هیئته فقال رجل مسکین و ابن سبیل پس گفت من دی مسکینم و مرا فرم انقطع بی الحال فی سفری فلا بلاغ فی
 الیوم الا بالله ثم بک اسالك بالذى و دعلیک بصرک شاة سوال میکنم از تو آن خدای که باز کرد اند بر تو بینائی ترا گوسفند را بک تبلیغ بها فی سفری فقال

برکت از خدا تعالی از راه برکت و محضرت امام احمد بن حنبل است و راوی این حدیث است و الابل و البقر الا ان الابرص او الاقوع لیکر ابرص یا اقوع قال لحد هما گفت بی از ایشان الا

پس گفت آنرا دعای بطریق شکر و اظهار نعمت و شکر آن و گفت اعی تحقیق بودم من کفر را و الله الی بصیری پس باز کرد و اندید خدای تعالی بوی من بنیای مرا فحشا داشت
و دعای ما شست پس بگریه و بجزای از کوفسندان و بکند از آنچه میخواهی و الله لا اجدک الیوم لشی اخلد له الله پس بخدا سوگند منع نمیکند و در شفت منی اندزم تر از امر و
بجزیری که بگیری تو از برای خدا و اجدک بضم سینه و کسر و فتح بجزیره و باز اجد معنی طاقت و شفت فقال پس گفت فرشته امسک مالک بخدا مال خود را فاما
اقتلتم جز این نیست که ابتلا کرده شده و دشمنان کس تا مصادق از کاذب و مخلص از منافق پس آید و شاکر از کافر فعد و صنی عنک و محتاط علی صاحبیک پس
تحقیق شنود و شد یعنی پروردگار تعالی از تو و ناخشنود شد و خشم گرفت بر آن و دیار تو و رضی و مخطا بود و بلفظ مجهول تیر و روایت است متفق علیه و عن ام محمد
بنعم با و فتح جیم نام او خواست صحابه انصار به نیت زید بن السکن اخت اسماء بنت زید بن السکن قالت قلت گفت گفتیم یا رسول الله ان السکین لم یقف علی
بابی بدستیکه سکین برانیه می ایستد بر در من حتی استیجی تا آنکه شرم میسر دهم من فلا اجد فی بیتی ما دفع فی یدیه پس نمی یابم در خانه خود چیزی که منم آن را
در دست وی فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ادفع فی یدیه و لو ظلفا صحی فابده و نه در دست وی اگر چه سم سوخته باشد
و ظلف بکسر ظا سم شکافته چون سم کاه و کوسیند و مثال آن یعنی شی محقر لا ینفع به و مقصود مبالغه است و راه احمد و ابوداود و الترمذی و قال اهله
حدیث حسن صحیح و عن مولی لعثمان رضی قال اهدی لام سلمه بضعة من لحم روایت از مولی که در عثمان را بود و گفت فرستاده شد مرام سلمه را گوشت
پاره و کان النبی صلی الله علیه و سلم یحب اللحم و بود آنحضرت که خوش می آمد و او گوشت فقالت للخدام ضعه فی البیت پس گفت ام سلمه مراد را که نه
آن گوشت را در خانه فی الصلح خادم چاکر و داند یازن لعل النبی شاید که پیغمبر صلی الله علیه و سلم یا کله بخورد آنرا فوضعه فی کوة البیت پس نهاد خادم آنرا
در طاقچه خانه و بچاء سائل فقام علی الباب و آمد فقیری سوال کند ه پس ایستاد در در فقال تصدقوا با دك الله فیکم پس گفت سائل تصدق کنید برکت کند
خدا در شما و انما دك الله فیلب پس گفت اهل خانه سائل را برکت کند و خدا در تو و این رو سائل است باطف جانکه آن میجوید نیفخ اند فذهب السائل پس
رفت سائل فدخل البیت پس دید پیغمبر صلی الله علیه و سلم یعنی در خانه فقال یا ام سلمه هل عندک شئ اطعمه پس گفت آنحضرت ای ام سلمه ایست نزد شما
چیزی که بخورم از آن فقال نعم پس گفت ام سلمه که می هست چیزی قالت للخدام اذهبی فاتی رسول الله گفت ام سلمه مراد را و بسیار نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه
و سلم بذلت اللحم آن گوشت را که در طاقچه نهاد بودی فاتی سکون سینه و کسرنا و جرم با فذل هبت فلم تجد فی الکوة الا قطعة مروة پس رفت و راه پس
نیافت در طاقچه کبر سنک پاره را و در ده سنک سفید براق و بعضی گفته اند سکی که از وی آتش بجبه یعنی سنک چاقم فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
فان ذلک اللحم عاد مروة بدستیکه آن گوشت کشت سنک لما لم تعطوا السائل ازجت تذون شما از سائل را و راه البیهقی فی دلائل النبوة و عن ابی
عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الا احبکم کبش الناس منزلا گفت آن حضرت ای خبر بدم شمارا به بدترین مردم از وی مرتب و منزلت
قبل نعم گفته شد آن خبر ده قال الذی یشال بالله و لا یعطی به گفت آن کیکه سوال کرده شود بنام خدا و نه بنام خدا گفت طبعی این شکل است مگر آنچه تمت کن رسا
بعدم استحقاق و کفتم من یا شمسئول عنه محتاج در نفس خود یا برای عیال خود و نباشد و را بجز آنچه در دست دارد و الله اعلم و راه احمد و عن ابی ذر و الله استاذن علی
عثمان روایت است از ابی ذر که وی طلب از آن در آمدن کرد بر امیر المؤمنین عثمان فاخذ له پس از آن کرد عثمان مرا بی ذر را و بعد عصاه و در دست ابی ذر عصای او بود
و کعب احبار نیز در اینجا حاضر بود فقال عثمان یا کعب ان عبد الرحمن توفی پس گفت عثمان ای کعب بدستی عبد الرحمن وفات یافت و ذلک مالا و کذا انت علی عظیم
فاقوی فیه پس چهر می بینی و چه اعتقاد داری تو دخی وی که اکثر مال و جمع آن و مالی بروی خواهد بود فقال ان کان یصل فیه حق الله فلا باس علیه پس گفت
کعب اگر بود عبد الرحمن که می پیوست و میدارد آن حق خدا را پس هیچ باکی نیست بروی فرغ ابو ذر عصاه پس برداشت ابو ذر عصای خود را فاضرب کعبا پس زد
کعب را و قال سمعت رسول الله و گفت شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یقول می گفت ما احب لوان لی هذا الجیل ذهابا نفقه و نقبل
منی و دست نمیدارم من که اگر باشد مرا این که طلا که انفاق کنم از راه خدا با وجود و انکه قبول کرده شود از من و درین مبالغه است یعنی با وجود و انکه قبول درگاه و فقید لیکن
دوست نمیدارم که اذ دخلنی منه مست اواق بکنارم پس خود از آن وقت شش و وقیة انشدک بالله باعثان اسمعته سوگند میدهم ترا بخدای تعالی ای عثمان
ایا شنیدی تو انرا قلت مرات گفت ابو ذر سه بار این سخن را قال نعم گفت عثمان ای شنیدی نام ابو ذر رضی الله عنه صحابه و را با و ایشان بودند و مذنب و ترک کل و احتیاج
تجربید و عدم ادخار بود و سلسله شرعی آن است که هر چه مالی او کرده شود کوه آن کفر نیست و بران و عبیدنه لایسا و قتی که صل کند در وی حقوق از صدقات ناطله و نزاع کنی
درین مسئله با معاویه در شام در زمان عثمان رضی مشهور و مذکور است و راه احمد و عن عقبه بن الحارث صحابی قرشی نقلی است اسلام آورد در روز فتح که قال صلوات
النبی صلی الله علیه و سلم بالمدینة العصر گفت قحطه که از دم پس این حضرت در مدینه نما عصر افعلتم تمام مسرعان پس سلام داد آن حضرت تیرا ستاد و شتابان فخطی و طاب
الناس پس و گذشت کرد نه ای مردم را الی بعض حموفنا که و رفت بسوی بعضی مجرای زنان خود فخرج الناس من سرعته پس رسیدند مردم و ثانی این حضرت که چه واقع شده است که
ایستد تیر رفت فخرج علیه پس بیرون آمدن حضرت از خانه بر صحابه و فی انهم قد عجبوا من سرعته پس دید که ایشان تحقیق شکفت کرده اند از ثانی وی قال فکرت شیئا

زوجین من شیء من الاشياء فی سبیل الله کیسکه اتفاق کند و وزیر اختیار دهد از چنانکه او در هم و در نیار و در و خا به و در و است بعضی گفته اند و جنس اشخاص و

و دنیا و دین و جامه و حدیث ابی زکریا در فصل ثالث بیاید صریح است و معنی اول و بعضی گفته اند که مراد از انفاق است زیرا که چون یکبار مثلاً ده هم انفاق نمود و بار دیگر نیز کرد انفاق زد و بین شدن این معنی حالی از بعدی نیست و معنی من ابواب الحجة خوانده میشود و یکس از درهای بهشت و الحجة ابواب و مرهبت رادها است متعدد و بعد از اعمال خیر من کان من اهل الصلوة پس یکبار باشد از اهل نماز یعنی آنکه غالب است بروی نماز و معنی من باب الصلوة خوانده میشود و از بهشت که مخصوص بابل نماز است و من کان من اهل الجهاد و معنی من باب الجهاد و یکبار باشد از اهل جاد و کازار با کافران کردن خوانده میشود و از جهاد و من کان من اهل الصدقة و معنی من باب الصدقة و یکبار باشد از اهل صدقه خوانده میشود و از در صدقه و من کان من اهل الصیام و معنی من باب الصیام و یکبار باشد از اهل روزه خوانده میشود و از در ریان و تشدید تخمیه مشق از روی یکسر زانمی سیرانی نام درست از درهای بهشت که مخصوص از بد آمدن از آن در و روزه داران قال ابو بکر ما علی من دعی من ثلاث الابواب من ضروریة پس گفت ابو بکر صدیق من نیست که یکبار خوانده میشود و از در ضروری یعنی بیج ضروری نیست که کسی از همه درها خوانده شود زیرا که اگر یکبار خوانده شود مراد آمدن بهشت است حاصلی است و با وجود آنکه از هر خواندن ضروری نیست فهل یدعی احد من ثلاث الابواب کلها پس ایها خوانده میشود و بیج کی از همه درها قال نعم گفت آن حضرت آری هست یکبار خوانده میشود و از همه درها و از جوان که در منضم و امید میدرم که با شش توای ابو بکر از آنکس که خوانده میشود از همه درها زیرا که تو جمع انواع خیرات و مبرات و اقسام خضای متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اصبحت معکم الیوم صائما پس آن حضرت از صبا بکیت که صبح کرد و از شام روز و روز و بار قال ابو بکر انا گفت ابو بکر صدیق من صبح کرده ام روز و روز و بار قال نعم من قبح منکم الیوم حنانه گفت آن حضرت پس کیت که پیروی کرده است از شام روز و روز و بار و از نماز گذارده است بروی و در نبال دی رفته قال ابو بکر انا قال گفت آن حضرت من طعم منکم الیوم مسکینا پس کیت که طعام خوراید از شما امروز مسکین را قال ابو بکر انا قال من عاد منکم الیوم صریضا پس کیت که پرسید از شما پیاری را امروز قال ابو بکر انا قال و رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ما اجتمعن فی امری الا دخل الحجة جمع نشو این چهار چیز یعنی در یک روز و بیج مردی که آنکه در آید و بهشت و واه مسلم و ازین حدیث معلوم شد که معنی نیست از آنکه گفتن و اثبات فضیلت برای خود بقصد طلب ثواب و طمع در آن کردن و آنکه بعضی صوفیه منع کرده اند و گفته اند که در ویش را که اناب زبان بر و مقید بان خواهد بود که بر قصد بکمر و عویستی و انانیت باشد والا وقوع آن در کتاب سنت و اثبات بیشتر از آن است که احصا کرده شود پس منع از آن چه صورت دارد و قول صدیق اکبر رضی الله عنه در تفسیر صلح من راحبت آن پس است و شیخ تهرانی درین باب بطا کرده و طیبی آن را نقل کرده است و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یا نساء المسلمات لا تحقن جادا و نقای زنا و سلمان باید که خوار و خور و شمرید زنی را که همسایه است به و تصدق را برائی نمی دیگر که همسایه او است و لوفوسن شاة اگر چه باشد سم که سفید فرس یکسر و او سکون را که سیرین و نون و آخر بر وزن بر ج خط بعید و کاهی در شاة نیز اطلاق میکند و اکثر ذرات طلف می گویند چنانکه سم سب و خرا حافری نامند و این شی را تیفیع است که به و تصدق روی نموده و ذکر وی برای مبالغه است و در حدیث دیگر آمده است و لا یطلف محرق اگر چه سم سوخته بود و این شی احتمال دارد که برای فی باشد که میباید و میفرستد بهما یا برای فی باشد که او داده میشود و فرستاده میشود و برای فی و تحمیرین بجهت آنست که کفران و سخط و طبع است متفق علیه و معنی جانب و حذل یقه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کل معروف صدقة و ایت از جابر و حذیفه که گفتند گفت آن حضرت هر کار نیک که در وی خیر و تقرب بدو الهی است و معروف است در شرح و منکر نیست خواه عطای مال باشد یا سخنی نرم و وی کشاده که از وی دلی بیاساید و خاطر می شاد و در صدقه است و صدقه مخصوص مال نیست متفق علیه و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تحقرون بفتح تا و سکون حامن المعروف شیئا خرد و خوار پسندارید نیکی را چیزی و لو ان تلقی اخال بوجه طلق و اگر چه باشد آن معروف پیش آمدن تو بر او خود را بروی کشاده و خوشی خوش و واه مسلم و عن ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم علی کل مسلم صدقة لازم است بر هر مسلمان تصدق کردن قالوا گفتند صحابه فان لم یجد پس اگر نیاید چیزی که تصدق کند چکار کند قال فلیجعل میده گفت آن حضرت پس اگر حاضر نباشد چیزی پس باید که کار بکند هر دو دست خود که حاصل شود از آن چیزی فلیغنی نفسه و تصدق پس بهر رساند ذات خود را و تصدق کند یا بجهت فاضل ماند قالوا فان لم یستطع گفتند پس اگر نتواند کرد آن عمل را که نفع رساند خود را و تصدق کند بر غیر او لم یفعل شک را و ایت و معنی هاست که نتواند کرد و قال گفت آن حضرت فلیحج الملهوفه پس باری دهد و خواند حاجت خود را و بجهت ستم زده و افواه قالوا فان لم یفعله گفتند پس اگر نتواند عانت کرد و ملوف را و در بعضی نسخ فان لم یستطع قال فیامر بالخیر گفت آن حضرت پس اگر نکرده دم زاید نیکی قالوا فان لم یفعل گفتند پس اگر نیکد و نتواند کرد و بخریه قال فیمسک عن الشر گفت پس باز دار خود را از اینها و این خبر بر دم چنانکه گفته اند از آن خبر تو امید نیست شمر رسان فانه له صدقة پس بدینکه اساک از شمر را و صدقه و خیر است خصوصاً که قدرت داشته باشد بر شمر متفق علیه و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کل سلامی من الناس علیه صدقة هر چند نتوان که از آدمی است بروی معنی بمقابله و می صدقه است و سلامی بنظم سید و تخفیف لام بمعنی ضمیمه و معنی نتوان معنی بند استخوان گفته اند و قول اخیر تراز است و درین آدمی سه صدقه و صدقه است چنانکه در حدیث آید بیاید و چون در پیش آنها حکمتهای بالغه و غنیمت های عظیمه است شکر از آن

[illegible]

طلق و بدستیک از جملہ خیر و احسان است که ملاقات کنی تو برادر خود را بروی کشاده طلق بفتح طاء و سکون لام معنی طلق چنانکه در فصل اول در حدیث ابی ذر مذکور بود و ان تفرغ
 من دلوک فی اثناء اخیک و از جمله معروف است که بریزی از دلو آب خود و او را در دلو و او را که در دلو تو فاضل ماند در ظرف مسلمانی بریزی مراد ظاهر این است یا کنایت است
 از فضل و احسان دوا و احمد و الترمذی و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تقسم فی وجه اخیک صدقة تبسم کردن تو در
 روی برادر خود صدقه است در صراح گفته تبسم لب شیرین کردن و امرک بالمعروف صدقة و امر کردن تو بمعروف صدقه است و نهیک عن المنکر صدقة و نهی
 کردن تو از منکر صدقه است و ادشادک للوجل فی ارض الضلال لك صدقة و راه نمودن تو در زمین گمراهی یعنی در زمین گمراهی که مردم در روی راه کم میکنند مژرا
 صدقه است و نصرك للوجل الودی البصر لك صدقة و یاری دادن تو در تباہ بینائی را بر تر صدقه است و دابة بفتح و هم و تباہ شدن و اما طلتک بفتح
 والشوک و العظم عن الطریق لك صدقة و دور کردن تو شک را و غار او استخوان را که در وی احتمال آزار مردم باشد از راه بر تر صدقه است و افراغک من دلوک
 فی دلو اخیک لك صدقة و ریختن تو از دلو تو یعنی آب را در دلو برادر خود بر تر صدقه است و دوا و الترمذی و قال هذا حدیث غریب و عن سعد بن
 عبادة قال روایت است از سعد بن عبادة نصاری که از شایسته صحابه است و مقبولان در کاه نبوت بود که گفت یا رسول الله ان ام سعد ماتت بشیکه
 ما در سعد یعنی مادر من مرده است فای الصدقة افضل پس کدام صدقه که بر روح وی گنم فاعلمه و بهتر است قال الماء گفت آن حضرت که آب بهترین صدقه است
 که برای منی چاه بکنی و بشکان بدی مخفوفتر پس بکنه سعد بن عبادة چاهی را بنام مادر خود تا خیر جاری باشد و قال و گفت هذه لام سعد این چاه برای
 ام سعد است و برای دوست تا ثواب این بر روح وی برسد و او ابو داود و النسائی و عن ابی سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 روایت است از ابی سعد خدری که گفت گفت آن حضرت ایما مسلم کسا مسلما ثوبا علی عری هر مسلمانی که بپوشاند مسلمانی و دیگر را جامه بر بپوشاند و عری بضم
 عین و سکون را بر بر بپوشی صد بس بضم لام کسا ه الله من خضر الجنة پوشاند و را خدی تعالی از طعمای سبزه است و خضر بضم خاء و سکون ضا و جمع خضر جمع است
 بقول عز و جل عالمه ثياب سندس خضر و ایما مسلم اطعم مسلما علی جوع اطعمها الله من ثمار الجنة و بر مسلمانی که بخوراند مسلمان را بر کسکی بخوراند و را خدی تعالی نیز میفرماید
 بهشت و ایما مسلم سقا مسلما علی ظما و بر مسلمانی که بنوشاند مسلمان را بر تشتی فی الصراح طعام یفخختین مهور تشنه شدن سقا ه الله من الریح الختم بنوشان
 و را خدی تعالی از شراب پاک خالص صافی که مکرده شده است ظرف آن از جهت نفاست آن و دو قرآن مجید فرموده میفون من ریح مخموم خمار مسک یعنی مکرده
 او را مشک بجای کل که او را را بدان هر میکند از جهت نفاست یا بعد از خوردن از آن بوی مشک می آید و او ابو داود و الترمذی و عن فاطمة بنت قیس
 صحابه قرشیة از مهاجرات ولی است قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان فی المال خمس سوی الزکوة بدستیک در مال حق است جز زکوة یعنی زکوة مال خود و غیر
 البتة باید داد و جز زکوة صدقه نفل بر مستحب است که می باید کرد و چنانکه نماز و روزه و حج هم فرض است و هم نفل ثم تلا بتر خواند آنحضرت برای اثبات و تأیید این مطلب
 این است که للیس البران تولوا و جو هم قبل المشرق و المغرب الاثما اخرايت و جه استدلال باین آیت بر ثبوت حق جز زکوة در مال آنست که حق تعالی مدح کرده است
 او لا مؤمنان را بدون مال بحجت وی خوششان و قیلان و مسکینان را بعد از آن مدح کرده است با قامت صلوة و ایتای زکوة پس معلوم شد که دادن زکوة غیر دادن مال
 و ان صدقة نفل است و دوا و الترمذی و ابن ماجه و الدارمی و عن بهیسه بضم موحده و فتح و سکون تختانیه و سین مملو نضایا است و حدیث و ما
 در بصیران است عن ابیها روایت میکند از پدر خود قالت گفت بهیسه که قال گفت پدر وی یا رسول الله ما الشئ الذی لا یحیل منعه چه چیز است که
 روا نیست بازداشتن و ندادن کسی را از آن قال الماء گفت آن حضرت آنچه است که منع نمیتوان کرد کسی را از آن چنانچه کسی را چاهی و جوی باشد و دیگر را از آن منع نماید
 کرد قال بازگفت یا نبی الله ما الشئ الذی لا یحیل منعه و دیگر چه چیز است که ملال نیست منع وی قال الملح گفت دیگر نمک است که منع آن روا نیست چنان
 نمک زاری دارد و مردم را از گرفتن نمک از آن منع روا نیست و در مسئله آب تفصیل است که ذکر آن در باب حایا و الموات و الشرب بیاید انشاء الله تعالی و در انجا
 اتش را نیز گفته که منع آن جایز نیست قال بازگفت یا نبی الله ما الشئ الذی لا یحیل منعه قال گفت آن حضرت ان یفعل الخیر خصک لک کردن تو خیر را
 بهتر است مژرا و این کلمه جامع است بر همه خیرات را یعنی بدیه هر چه بخوایی و هر چه از دست تو آید و سپاس از آن منع مکن و دوا و ابو داود و عن جابر قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم من لحيی وضا میتة فله فیها الجوزیکه زنده کرد و اندر زمین مرده را یعنی زمین افتاده را زراعت کند پس ثابت است مراد در آن ثواب و حکم
 ان در باب حایا و موات بیاید و ما اكلت العاقية منه فهو له صدقة و چه چیزی که بخورد کسی از حاصل آن زمین پس ثواب آن مراد است و عاقية هر طالب بری
 از انسان و بهیسه و طائر عاتی یکی و عاقیت جماعت و در روایتی العواقی نیز آمده و دوا و النسائی و الدارمی و بعضی نسخ و دوا و الدارمی و عن البواء قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم من مض مضعة لبن کیکه عطا کنه عطیته شیر یعنی ناله یا شاتی و ده بفقیر یا مد شیر آن را بخورد و باز زد کند بوی وی او و دق یا
 عطا کنه عطیته فقره و امثالا و در قشور بفتح و او کسر نام دایم معرو به است و مراد قرض دایم و ذنا نیز است و آنرا نمک نام کردند زیرا که در کرد و میشود بصاحبش و نمک معنی
 عطای مطلق نیز آید و هدی ذقا قاقا یا راه نماید که کسی را یا کوری رشتن از هدیه و ذقا بضم ذی جمع معنی کوچک که بخانه رود و معنی رتاز خرما که در سایه نشاند نیز آید برین تقدیر یا ز

رنج کرد و گو سپندی را فقال النبي پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ما بقی منها چه چیز باقی ماند از آن که سفند یافت ما بقی منها الا کفها کف عایشه
 باقی نماند از وی مگر شانه وی یعنی پشمی که بر سرش بود و فقیران دادند و بخانه همسایه ها فرستادند الا کف که در خانه ماند ظالم گفت آن حضرت عی کلها غیر کفها باقی ماند بر شانه
 جز کف و عی باقی آن است که آنچه برود و او دید که ثواب آن در دار بقا ثابت شد و آنچه در خانه ماند فانی است چنانکه در قرآن مجید میفرماید ما عندکم نیند و ما عندنا بق
 آنچه نزد شماست پسری میبرد و آنچه نزد خداست پانیده است و راه الترمذی و صحیح و عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 يقول گفت ابن عباس شنیدم آن حضرت را که می گفت ما من مسلم کسا مسلما ثوبا یستبج مسلما فی کبره شانه مسلمان را جامه الکسان فی حفظ الله که اگر
 باشد آن جامه پوشاننده در نگاهداشتند و پناه وی و در اکثر نسخ فی حفظ الله ما دام علیه منه خرقة تا آن وقت که باقی ماند از آن جامه پاره و راه احمد و
 الترمذی و عن عبد الله بن مسعود فی ربه روایت است از ابن مسعود در حدیث را میسرماند آن را بن حضرت قال ثلثة یجبههم الله
 سه کس اند که دوست میدارد ایشان را خداوند تعالی و جل قام من اللیل یلو کتاب الله یکی از آن سه مرد مردی است که بر خراست در پاره زشب در حالی که بخواند قرآن را
 در نماز یا در غیر نماز و ظاهر اول است و جل یتصدق بصدقة یمینه تخفیفها دوم مردی که تصدق میکند بصدقه بدست راست خود در حالی که پنهان میکند آنرا
 اداه قال کان میسر مردی که گفت من شماله یعنی تصدق میکند بدست راست در حالی که میپوشد صدقه را از دست چپ و این مبالغه است مدخا و جل
 کان فی سوره سیوم مردیست که بوده است در پاره زشب که فاشک فانهزم اصحابه پس شکست خورد و زیاران او فاستقبل العذل و پس روی آورد دشمنان بهین را
 و جبک فتح نمود و راه الترمذی و قال هذا حدیث غیر محفوظ را بهایت کرده است این حدیث را ترمذی و گفته است که این حدیث غیر محفوظ است معنی
 محفوظ و مقدمه معلوم شد احد و راه ابو بکر بن عیاش کثیر الغلط یکی از رویان این حدیث ابو بکر بن عیاش است به تخمین و شین محمد و روی ساری غلط میکنند
 حدیث این کلام ترمذی و از ساد خاص است از سانیان حدیث با ساد و دیگر صحیح است که از قبل و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ثلثة
 یجبههم الله و ثلثة یبخضهم الله سه کس اند که دوست میدارد ایشان را خداوند تعالی و سه کس دیگرند که دشمن میدارد ایشان را خداوند تعالی فاما الذین یجبههم الله
 پس آن کسانیکه دوست میدارد ایشان را خداوند تعالی فجل اتی قوم ما یکی از آن سه مردی که مذکور است درین قضیه که مردی سایل آمد که روی را فسالهم بالله پس
 سوال کرد ایشان را بجنف نام خداوند تعالی و از بخت رضای و لم یسالهم بقراة بینه و بینه و سئل انکر و ایشان را بقره خوشی که میان او و میان ایشان است
 فمنعوه پس ندانند ایشان او را آنچه سوال کرد و مختلف و جل با عیالهم تو ریشی در شرح این عبارت گفته است پس که داشت مردی ازین قوم این قوم را با ایشان
 ایشان نمی ترک داد این قوم را که ندانند پیش رفت و او را با سبقت کرد در ایشان این چیز پس انداخت ایشان فاعطاه سر اس و او از آنهای لا یعلم بعطیته الا
 الله و الذی اعطاه در حالی که نمیدانده او شده و او را که نمیدانست که داده است او را در روایت طبرانی من اعیانهم آمده و این روایت اشبه و انساب است بخلاف که
 بمعنی خاز است چنانکه میگوید تخلف کرد فلان از غره فلان یعنی متاخر شد و جدا گشت آن مرد از قوم و علوت کرد و باسل و او او را پوشیده که اقال التوشی پس آن مرد که دوست
 میدارد او را خداوند تعالی این مردی است که از میان قوم جدا شد و پنهان باسل داد و آن مرد که آمد قومی را و سوال کرد چنانکه ظاهر عبارت است فافهم و قوم ساد و
 الیهم و دوم مردیست که از میان قومی که راه رفتند تمام شب حتی از اکان النوم احب الیهم مما یجدل به تا وقتی که شد خواب دوست داشته شده تر
 بسوی ایشان از هر چه برابر کرده شود و عدیل ساخته شود و خواب بخوبی محبوب تر شد از هر چیز فوضعوار و سهم پس نباده این قوم سر پای خود را خواب فقام و جل هم
 پس ایستاد مردی از میان ایشان و در بعضی نسخ فقام احد هم بملقنی در حالی که مناجات میکند مرا و غایت تفرغ مینماید و یقولوا یا ایتی و میخواند آیات کتاب ما را و این
 حکایت قول حق تعالی است که آن حضرت کرده و فی الصراح تملق چالپوسی کردن و ملق بالتحریک دوستی و نرمی کردن و در ملق باز و نیاز است که میان محب و محبوب
 میکند و اسرار است که جز زبان وقت و حال شکل بیان آن توان شد چنانکه بزبان مجاز اشارت بدان کرده است و حال حقیقت عالیه از آن است نظم
 ای عاشق نازا رجمندان معشوق نیازستمدان چشم گرم تو عین ناز است نازی که در او دو صد نیاز است و لله المثل الاعلی تعالی و تقدس عز و علا شایع
 طریقت گفته اند که یکی از نشانه های بهشت که درین دنیا که نشاند و قی تلقی است که مجاز در مناجات وقت سحر می باشد اشارت باشد به طبعی که نمون ز و بر بصیرت که در عالم خواسته
 اللهم زقا و جل کان فی سوره قلقلی العذ و فمزموا فاقبل بصدقه سوم مردیست که بود و لشکری پس پیش آمد دشمنان را جنگ پس شکست داده شد و باطل را
 لشکریس اقبال کرد انیم و بنی خود یعنی روی آورد و جنگ و در اقبال سینه مبالغه است در قتال جرأت یعنی سینه کشاده بی تحاشی مقابل شد حتی قتل او افتح له تا آنکه کشته شود
 آن مرد یا کاشیش کرده شود و نصرت داده شود و راه ابو الیثمه الذین یبخضهم الله الشیخ الزانی و ان سه که دشمن میدارد ایشان را یکی پسرنا گفته است که شرم
 ندارد و پسر خود را و چه وضعف که و عدم قدرت بجهنم جنب باطن و کفاری شوت آوده میشود بدین و العقیق المختال و هم در ویش بگرفته است که با وجود اسباب
 غیث و نامادوی و شکلی بتویل نفس و شیطان غرور میکند و سرکش مینماید که بشت است از کدایان نشت تر روز برف و وقت سرد و جامه تر اما استغنائی فقیر و تعفف از سوا
 ناشی از عزت فقر و نیازان و عدم البقات بدینا و اهل آن مگر است بشیر جارت ایل المؤمنین علی عن اذ خواب یک گفت پند مرا ای ایل المؤمنین فرمود چنانکه است مدانی تو و لکرا

بر فقیران بطلب ثواب خدا و نیکوتر از آن بکسر فقر است بر اغنیایا بقاء و توکل بر خدا و الغنی الظلوم بفتح فاسم تو انحر فاعلم بفسد نفس و بر خلق که شکر نعمت حق نمیکند و باز بر سر
 مصافی نمی رود و بعضی گفته اند در مذکور آنکه است در ای حق از قرض و نه بر و راه الترمذی و النسائی و روایت کرده است این حدیث را از ترمذی و نسائی و طبرانی
 و ذکر کرده است نسائی این عبارت را که و ثلثه یبغضهم الله یعنی ذکر کرده است نسائی این عبارت را که و ثلثه یبغضهم الله یعنی ذکر کرده است نسائی این عبارت را که و ثلثه یبغضهم الله
 ان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما خلق الله الارض جعلت تمیل و قتیله یبکی و ذکر خدی تعالی زمین را شروع کرد زمین که میل کند و بجنبه خلق الجبال
 پس بید کرد و ای تعالی که بهار اقبال بها علیها پس زد که بهار زمین و قال یعنی حکم و ضرب هر دو آمده و فاستقوت پس قرار گرفت و حکم گشت زمین بزدن که بهار
 بران زمین از تنب لزه آید ستوه فرو گرفت بر دوش منج که فحببت الملائیکه من شدته الجبال پس شکست کردند فرشتگان از سختی که بهار اقبال و ایاد ب هل
 من خلقت شیئ اشد من الجبال پس گفتند فرشتگان ای پروردگار که آیا هست از آفرینش تو چیزی سخت تر از که بهار اقبال نعم الحدید گفت پروردگار تعالی
 آری پس سخت تر است از که که ریزه ریزه میکند آنرا اقبال و ایاد ب هل من خلقت شیئ اشد من الجبال پس گفتند فرشتگان ای پروردگار که آیا هست از آفرینش تو چیزی
 سخت تر از این قال نعم النادر گفت پروردگار آری آتش سخت تر است از آهن و غالب و قاهر بر وی قال نعم الماء گفت آری آب غالب است بر آتش که میکشد و سر میبرد
 النادر پس گفت ای پروردگار که آیا هست از آفرینش تو چیزی سخت تر از آتش و غالب و قاهر بر وی قال نعم الماء گفت آری آب غالب است بر آتش که میکشد و سر میبرد
 انرا اقبال و ایاد ب هل من خلقت شیئ اشد من الماء قال نعم الروح گفت آری باد غالب است بر آب که متموج و متحرک و متزلزل میکند آنرا اقبال و ایاد ب
 هل من خلقت شیئ اشد من الروح قال نعم بن آدم تصدق صدقه بمینه یخفیه من شما الله گفت پروردگار سخت تر از باد و شوار تر از باد صدقه دادن فرزند
 آدم است که تصدق میکند بدست راست خود و می پوشد آن صدقه را از دست چپ خود این از همه سخت تر و دشوار تر است زیرا که در وی مخالفت نفس و قوه طبیعت و دفع
 شیطان است این حاصل میشود و هیچ چیزی از آنچه مذکور شد و نفس آدمی مجهول است بر غار و طبایع که هیچ چیز قلع و قمع آن ممکن نیست مگر بر یا صفت و مجاهده و کمال تقوی
 الهی نماید و می سجانه و از طبع آدمیست آیه ستمعه و ریا و عجب و حبش و طلب تفوق بر امثال و اقربان پس دوست میدارد و اظهار نفقات را چون نمیکند نفس و طبیعت
 و غالب آید از ایشان غایت شدت و قوت و از جهت آنکه صدقه سر طفا میکند غضب پروردگار را و غضب پروردگار را و غالبیت میکند از هیچ چیزی در شدت و صفت
 و اگر فرض کرده شود زول عذاب می تعالی مثلا بریج و تصدق کند صدقه سر من دفع کرد و عذاب نکور و مشکف کرد پس صدقه سر اشد از ریج باشد و بعضی گفته اند که از جهت
 عظیم ثواب صدقه سر است بعضی گفته اند که از جهت آنکه حاصل میشود از ضایع الهی تعالی و وضو این را مذکور و راه الترمذی و قال هذا احديث غریب و ذکر حدیث معاذ
 و ذکر کرده شد حدیث معاذ که این است الصدقة تطفی الخلیقة فی کتاب الایمان در کتاب الایمان الفصل الثالث عن ابی ذر و قال قال رسول الله صلى الله عليه
 وسلم ما من عبد مسلم یفوق من کل مال له و یجین نیست هیچ بنده مسلمان که خرج کند از هر مالی که مراد است و دو چیز چنانکه واسطه یابد و شتاب و خوشی مثل اسپ شتر و
 دریم و دنیا را فی سبیل الله در راه خدا الا استقبلته بحبته الخیة مگر که پیش می آید او را پرده داران بهشت کلام بد عوده الی ما غلبه هر یک ایشان بخواند بسوی حق
 که نزد دست از نماز و نعمت که زبان بیان از شرح آن کوتاه است قلت و کیف ذلك ابو ذر میگوید که قسم من و پرسیدم از آن حضرت که چگونه است اتفاق زوجین از هر حال قال
 گفت آن حضرت در جواب آن انکانت ابلا و فعیرین اگر باشد اموال شتران پس اتفاق کند و شتر را وان کانت بقوة فقیرین و اگر باشد اموال گاو و این اتفاق کند گاو
 چون در نفس حدیث تفسیر زوجین با این واقع شده متعین است مگر مردان از آن همین خواهد بود و لیکن بعد احتمال لفظ بد و جنس نیز تفسیر کرده اند چنانکه گفته شد شاید که از جای دیگر
 فهمیده باشند و الله علم رواه النسائی و عن محمد بن یحیی میگوید سکون را دفع شلشد بن عبد الله از ثقات تابعین است و مفتی مصر بود در زمان خود و درین حدیث از زکوة
 استفسار میکند قال گفت مرشد حدیثی بعض اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم حدیث کرده ام بعضی از اصحاب پیغمبر خدا صلعم الله سمع رسول الله
 صلى الله عليه وسلم یقول که وی شنید از حضرت را که میگفت انفل المؤمن یوم القيمة صدقه بدستیکه سایه موسی پناه جایی می سلب بایشان نجات وی روز
 قیامت صدقه دوست که در راه خدا کرده و تواند که صدقه را متمثل بصورتی سایه بانی سازند که در گرمی روز محشر بر سر وی سایه کند و راه احمد و عن ابن مسعود قال
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من وسع علی عیاله فی النفقة یوم عاشوراء کیفر فرائض کند بابل و اعمال خود در فرج روز عاشورا و وسع الله علیه قسما
 سنه فرائح کرد و اند خدی تعالی بر وی در باقی سال وی قال سفیان گفته است سفیان ثوری نا قاطع جونا و فوجله که لکن الله بدستیکه از موسی پناه بایشان قیامت این را
 همچنین رواه و درین روایت که در این حدیث را از ابن مسعود و درین حدیث که از ابی هریره و از ابی سعید خدری و از جابر بن عبد الله و ضعف و حکم روایت بیعی ضعف
 عن ابی هریره و ابی سعید و روایت کرده است بیعی از ابن مسعود و از ابی هریره و از ابی سعید خدری و از جابر بن عبد الله و ضعف و حکم روایت بیعی ضعف
 این حدیث نیز گفته است که اگر چه طرقی ضعیف اند ولیکن چون هم کرده شوند بعضی از آن بعضی دیگر دو ضعف او بقوت بدلتها ثبوت رسیده است نزد محدثین از اعمال روز عاشورا
 موم است توسع طعام و حدیث موم صحیح است حدیث توسع ضعیف ولیکن تجدد طرق کثرتان بر تخریج سیده و مکتب ثابت باشد فی ایام حدیث وارد و در روز عاشورا
 صحیح و صحاح ضعاف و موضوعات تفصیل ذکر کردیم و الله علم و عن ابی امامه مجانی مشهور و ابی امامه از تابعین نیز هست اما صاحبی مشهور است ابی نیت قال قال ابو ذر

یا منی الله ایت الصدقة ماذا هی گفت ابو ذری پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خبر ده مرا که صدقه چه ثواب دارد و فضل وی چیست قال اصغاف مضاعفه گفت
انضرت ثواب صدقه چند و چند است و از احادیث معلوم میشود که ده چند است تا مقصد آیت کریمه کمل جبه اغبت سبع سابل فی کل سبله فانه تحبیر و لالت در
بر آن و عند الله المزیل و نزد خداست زیادت که اگر خواهد از مقصد هم زیاده کند چنانکه قول وی بسماز و الله یضاعف لمن یشاء در آخر کریمه مذکور است بآن و
ضعف بکسرها بمعنی مثل چیزی است چنانکه یکی بر یکی زیاده کند ضعف است همچنین نامی رود و واه احمد باب افضل الصدقة افضل صدقه عتبا
انست که این در حد ذات نافع است مردم را و بسیار است احتیاج ایشان بدان چنانکه آب و هر چه محتاج الیه است در وقتی و حال یا نسبت بقومی یا واقع است بر قاع
محموده که موجود است در تصدق مثل جبه قتل و بودن وی بر طریقی چنانکه در شرح احادیث معنی آن معلوم گردد و صدوران بر وجه اخلاص و صدق و انشراح صدر بآن
و ادنی و مانند آن یا بصفتی که در محلی است در تصدق علیه چنانکه بودن و استحقاق احسان و انعام و بودن وی عیال متصدق ذی حم و وی یا سوال کننده و بوجه و امثال
آن و اکثر احوال و یت که مذکورند درین باب از قسم اخیر است الفصل الاول عن ابی هریره و حکیم بن حزام بکسر حاء و زبیر صحابی مشهور است بر ادراک احوال
خدیجه است از اشرف قریش بود و میت سال عمر داشت شصت در جاهلیت گذرانده و شصت در اسلام قالا قال رسول الله گفتند این دو صحابی گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خیر الصدقة ما کان عن طهر غنی بهترین صدقه چنانچه است که باشد ناشی از قوت غنی که اعتماد کند متصدق بر آن و مستطاع
نماید بدان یعنی تقار باقی دارد و مطلق فقیر و محتاج نکرد اند یعنی قوت اهل و عیال را نگذارد و بجز زیادت از آن ماند تصدق کند و عیال را محتاج و گرسنه نماند چنانکه
فرد و ابله و من تعول و اما زکریا بن ابی انیس که غم خاری وی میانی عیال و بعضی گفته اند که مراد آنست که صدقه ناشی از غنا و سخاوت نفس باشد بتوکل و ثقه بخدا و
و عمل و در تصدق کردن از فقر ترسد و لهذا شایسته کرد آن حضرت ابی هریره و ابی هریره را چون برآمد تمام مال خود و پرسید که در باقی داشته برای عیال خود گفت اسیر فرمود
افضل الصدقة جبه المقل چنانکه در فصل ثانی بیاید و اما احادیث و معنی اول بسیار است و تحقیق آن است که اگر تو کل درست باشد و عیال نیزه او و تنگسند
به هر چه خواهد و اگر عیال دارد و جانب نفس عیال را و در جبه المقل نیز فرموده است و ابله و من تعول و رواه البخاری و رواه مسلم و ابی هریره و ابی هریره
و روایت کرده است مسلم از حکیم بن حزام و بخاری از ابی هریره و حکیم برده کرده پس این حدیث باعتبار روایت حکیم متفق علیه بود و از ابی هریره از ابی هریره بخاری باشد و عن
ابی مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما انفق المسلم نفقه علی اهله و هو محتسبها کانت له صدقة روایت است از ابی مسعود
انصاری که صحابی مشهور است و او را بدی گفته اند جمهور بر آنست که نسبت او به ابی هریره با اعتبار بکوت است که در انصاری بود و بجهت حضور خود آن و الله علم که گفت حضرت
چون اتفاق کند مسلمان نفقه را بر اهل خود و حال آنکه وی نیت ثواب و ادای حق کند در آن میباشند نفقه صدقه اگر چه بفقرا داده است باطل و عیال خود داده متفق
علیه و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم دنیا و نفقه فی سبیل الله یک دنیا راست که اتفاق کرده توان از در راه خدا یعنی جبار
و دنیا و نفقه فی رقبه و دنیا ری دیگر است که اتفاق کرده در آنرا گردوننده و دنیا و نفقه به علی مسکین و دنیا ری دیگر است که تصدق کرده
بدان بر مسکین و دنیا و نفقه علی هلاک و دنیا ریست که اتفاق کرده باطل و عیال خود اعظمها احوال الذی انفقته علی هلاک بزرگترین آن دنیا بازاری
اجران و دنیا ریست که اتفاق کردی آن را بر عیال خود و واه مسلم و عن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل دنیا و نفقه الرجل فاضلین
و دنیا ری که اتفاق کند از امر دنیا و نفقه علی عیاله دنیا ریست که اتفاق کند از ابر عیال خود و عیال مردوزن و فرزند و هر که در نفقه و مؤنت او باشد و دنیا و نفقه
علی دایم فی سبیل الله و دنیا ریست که اتفاق کند از ابر چار و ای خود داده خدا که برای جهاد است و اما چار و ای سواری که برای جهاد عیال نیست کو یا که حکم عیال
دارد و دنیا و نفقه علی عیاله فی سبیل الله و دنیا ریست که اتفاق میکند از ابر یا این خود در راه خدا که این سه محل افضل مصارف صدقه است از غیر خود
اما افضل یکی از اینها بر دیگری ازین حدیث معلوم نمی گردد و یارب مکرر تقدیم ذکر اشعار می بدان نمود و احادیث دیگر صریح است بدان و واه مسلم و عن ام سلمه
قالت قلت روایت است از ام المومنین ام سلمه که گفت گفتم یا رسول الله الی اجوان انفق علی منی ابی سلمه آیا مرا نزد و ثوابی است از جبه المقل میگویم پس
ابی سلمه انما هم نبی نیستند پس این ابی سلمه مکرر پس این من و ابی سلمه شوهر ام سلمه بود پیش از آن حضرت صلح و از کبا صحابه بود چون از عالم رفت ام سلمه در خانه آن حضرت نه
و از ام سلمه پس این نامه بود و ام سلمه بر ایشان اتفاق میکرد پس پرسید از آن حضرت که مراد از اتفاق برای ایشان ثوابی است که آنها چون پس این شوهر من اند کو یا پس این
و ام سلمه پس این ام سلمه اند و ام سلمه پس این ام سلمه نسبت آنها با ابی سلمه چندان فایده ندارد و آنها محروم و زین بود که در میان حضرت بود و نفقه بر فقال انفق علیهم
فلک اجروا نفقت علیهم پس گفت این حضرت اتفاق کن بر پس این ابی سلمه پس است اجر آنچه اتفاق کنی بر ایشان متفق علیه و عن زینب امراة عبد الله بن
مسعود روایت است از زینب زن ابن مسعود که صحابه است و متعلق بکرم و غایت آن حضرت بود و روح وی و ابی هریره و ابی مسعود خدی و عایشه از وی روایت
دارند قالت قال رسول الله گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در ترغیب نساکر اتفاق تصدق یا معشر النساء تصدق کنید ای گروه زنان و لو
من جلیکین اگر چه از زینب امی شما این باشد قالت خرجت الی عبد الله گفت زینب پس بر شتم از مجلس آن حضرت که این کلامی در آن شنیدم بسوی جبه المقل

انك وجعل خفيف ذات اليد پس كنتم بدستيك و مردی هستی بسك دست یعنی فقیر که گران مال نداری و ان رسول الله و بدستيك پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قلنا
یصلدقة تحقیق امر کرده است ما را بتصدق فاته فاساله پس بیای آن حضرت را پس پرسید در این کفایت میکند که بر تو بر او لا و تو تصدق کنم یا وجود اشترک و اختلافی و از دنیا
که ما باست فان كان ذلك یخرجنی یعنی پس اگر باشد آن یعنی تصدق کردن بر تو و بر او لا و تو که بسد کی میکند از من و اکتم انرا و صرف کنم بر شما و الا صرفها الی غیرکم و اگر
کفایت نکند صرف کنم بر غیر شما و یرم انرا بسوی غیر شما الی غیره کم و علی غیرکم مرد و روایت است قالت فقال لی عبد الله بل انثیه انت گفت زینب پس گفت مرا بگو
بلکه یا تو آن حضرت را یعنی تو خود برد و پرسید و در تکلیف کن که یا وی مدعی شرم داشت از رسیدن آن که محل جایا و حاجت قالت فانطلقت گفت زینب پس نفتم من نزد حضرت
فاذا امرأة من الانصار و باب رسول الله پس ناکاه و فی انصار ایتا ده است بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و حاجتی حاجتها ده عالی که حاجت
من حاجت او است یعنی آن فی نیز برای رسیدن این سخن و استغفای همین جمله آمده بود که یا اتفاق کند بر شوهر متعلقان و یا نه و كان رسول الله صلی الله علیه
و سلم قل القیت علیه المهابه و بود آنحضرت که تحقیق انداخته شده بر وی بزرگی و ترس و همت و عظمت که هر کس نمیتوانست در آمد بر وی بی آن و وی قالت فخرج
علینا بلال گفت زینب پس یرم آن مدبر بلال از نزد آنحضرت قلنا له ایت رسول الله صلی الله علیه و سلم فخرجهم ان امواتین بالباب پس گفتیم ما را
بلال را بی آنحضرت را پس خبر کن که در آن بردار استاده نه تسالانا ان التخرجی الصدقة عنهما علی ارجلهم و علی ایتام فی حجورهما سوال میکنند و وزن
ترا یا بسد کی میکند تصدق کردن از آن و وزن بر شوهران ایشان و بر یتیمان که در کنار ایشانند بظاهر آمدن بقصد سوال از اتفاق بر او و حاج بود ظاهر سوال از اتفاق بر یتیمان
دل مضمر و شتند بالان بخاطر ایشان رسید فافهم و لا تخبره من مخن و خبر کن آن حضرت که چه کسانیم یا یعنی نام ما را در حضرت وی خبر که مبادا بشنید که نام تصدیق است
شریف وی لازم آمد بدین بطلبیدن و حضور و از جهت عدم حاجت بدان قالت فدخل بلال علی رسول الله گفت زینب پس مد بلال بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
فساله پس پرسید آن حضرت را این مسئله فقال له رسول الله صلی الله علیه و سلم من هما چه کس اند آن و وزن قال امرأة من الانصار
و فطلب گفت بلال یکدن است از قبیل انصار و دیگری زینب است فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ای الزینب پس گفت آن حضرت کدام یکی از
زینبها است زینب نام چندک از صحابیات بود پس پرسید اینکه آمده است کدام یکی از آنها است بلال با تقوا و آنکه مشهورترین زینب امرأة عبد الله بود مطلق آورد یا
نام آن زن و دیگر را شنید و این را شنید قال امرأة عبد الله گفت بلال زینب زن عبد الله بن مسعود است فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم پس گفت پیغمبر خدا صلعم نعم ای
کفایت میکند اتفاق بر شوهران و یتیمان که در کنار ایشانند و بعضی نسخها نعم نیست بهمین گفت که لهما الجوان اجرا القوبة و اجرا الصدقة مزایه و ذری را بجز بخت
و خویشی است که شوهران و یتیمان دارند و اجر صدقه است پس افضل و اکمل باشد از تصدق بر غیر ایشان متفق علیه و اللفظ لمسلم و عن میمونة بنت الحارث
انها اعتقت ولیدة فی زمان رسول الله ر فایت است از ام المومنین میمونه که وی از او کرده و او خانه زاد در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فلما
ذلك لرسول الله پس ذکر میمونه آنرا رسول خدا صلعم فقال لواء عطيتها اخوالک کان اعظم لاجرک پس گفت آن حضرت اگر می دای توان داد اتعالم ان
خود که محتاج بودند بخدا و میمونه بزرگ تر از ثواب ترا از اینجا معلوم میشود که صدقه رحم افضل است از اخاق متفق علیه و عن عائشة رضی الله عنها قالت کنت
یا رسول الله ان لی جادین بدستیک مراد و همایه از فالی ایها اهدی پس بوی کدام یکی این دو پدر فرسیدم قال لی اقر بها منك باا کنت آن حضرت بفرست بوی
کسی که نزدیک تر است در وی از تو پس معتبر در همایه و دین باب نزدیکی در است اتصال خانه و قربان و او را الجادی و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم اذا طحنت مرة فاکثر ماءها و قتی که بزی شوری بای را پس بپار کن آب کن و نعا هک جیرانک و باز پرس کن همایه ای خود را بفرستادن شوری با نجا نجا
و مرق یعنی مسم و آشوبار و او مسلم الفضل الثاني عن ابی هريرة قال یا رسول الله ای الصدقة افضل کدام یکی از انواع صدقه فاضل تر است قال
جهل المقل گفت افضل صدقات صدق است که در قلیل المال مشقت کشد و آنچه در وسع و طاقت او است بهد و جبه بضم جیم و فتح آن هر دو لغت است و
بعضی گویند فتح بمعنی مشقت و بضم یعنی وسع و این بر بقدر صحت و تولد و قوت یقین و موافقت عیال است و اگر ایشان را ضعیف نباشد ر و هیت و لهذا فرمود
و ابد آمن تعول و بدایت کن بجایی که عیال ندی آنها میکنی و نفقه ایشان واجب است بر تو چنانکه گذشت و او را ابو ذر و عن سلیمان بن عامر بن جهم
در نسخ مشکوٰۃ سلیمان بن جهم سن و یای تهمانیه و گفته اند که ثواب سلمان است بفتح سین بی و یا سلیمان سلواست یا از کتاب یا از صاحب کتاب و در مخفی گوید که سلیمان
همی است مگر سلمان فارسی و سلمان ابن عامر و سلمان ابو عبد الرحمن بن سلمان که آنجا بی یا است و سلیمان بن عامر صحابی است و عذر وی مدعی نیست قال قل
رسول الله صلی الله علیه و سلم الصدقة علی المسکین صدقة تصدق کردن بر مسکین یک ثواب صدقه دارد و هی علی ذی الرحم ثلثا صدقة و صلة
و صدقه کردن بر کسی که قرابت ولادت و رحم دارد و ثواب دارد یکی ثواب صدقه دیگر ثواب صدقه رحم و او را احمد و الترمذی و اللسان و ابن ملجه و الدردک
و عن ابی هريرة قال جله و جل الی النبی صلی الله علیه و سلم فقال عندی دینا و کنت ابو هريرة آمده مردی نزد آنحضرت پس گفت نزد من یک نیابت قال
انفقه علی نفسک گفت آنحضرت من خرج کن آن در بذات خود قال عندی آخر کنت آن مرد من نیار دیگر است قال انفقه علی ولدک فرمود خرج کن آن را بر فرزند

خود قال غندی اخو گفت نزد من دنیا رو یکراست قال انفقہ علی اهلک فرمود اتفاق کن از برکسان خود جز اولاد و از زن و مادر و پدر و خویشان و صراح گفت اهل
کسان مرد و کسان ساری قال غندی اخو گفت نزد من دنیا رو یکراست قال انفقہ علی خادمتک فرمود اتفاق کن بر خدمتکار خود و کو با مرکب را در حکم خادم داشته
قال غندی اخو گفت نزد من دنیا رو یکراست قال انفقہ علی خادمتک فرمود اتفاق کن بر خدمتکار خود و کو با مرکب را در حکم خادم داشته
النسائی و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا اخبرکم بخیر الناس گفت آن حضرت ای خبر بکم شمار به بهترین مردم و محل
بعثت فرسه فی سبیل الله بهترین مردم مردیست که گاه دانه است همان اسپ خود را در راه خدای تعالی سوار شده منتظر جنگ با کافران باشد و همت و مردانست که او را خطبه
خیر الناس است والا شخصی که اعلم باشد و اقی و جشی و از هر در دنیا باشد و جهاد بر روی فرس نباشد بهتر خواهد بود و ازین شخص که قالوا الا اخبرکم بالذی یقلوه ای خبر بکم شمار بفر
که تابع و تالی دست در تبه و محل معقول فی غنمه له بودی حق الله فیها تالی وی مردیست که گوشه گیرنده است در کوشندگی چند که مردار است که او را میکند حق خدا
در آن کوشندگی از تصدق بر فقرا الا اخبرکم بکثیر الناس ای خبر بکم شمار به ترین مردم و مردیست که سوال کرده میشود
بنام خدا و نمیدهد بدین برین تعدیر سیال بلفظ مجهول است و لا یعطی بلفظ معلوم و بعضی سیال بلفظ مجهول ضمه کرده اند یعنی سیال
میکند بنام خدا و داده نمیشود بدین و باعث تنگ حرمت اسم الهی تعالی میگردد و واه الترمذی و النسائی و الدارمی و عن ابن مجید بنموده و فتح جیم و سکون
تحتانی در آخر دال صحابه انصار ریاست قالت قال رسول الله صلعم و السائل و لو بطلت محرق بازگردانید سائل را اگر چه بسوزند باشد و ظلف بکسر غای و محمد و کرم
لام سم شکافه که او کوشنده و این مبالغه است و در محرق زیاده مبالغه است و واه مالک و النسائی و ووی الترمذی و ابو داود و معناه و عن ابن عمر قال قال رسول
صلعم هر چه بخواهید بخواهید و کسیکه پناه طلبد از شر شما یا از شر غیر شما بنام خدا پس ناه و میدارد و من سأل بالله فاعطوه و کسیکه سوال کند و بخواد از شما چیزی بنام خدا پس
اورا و من دعاکم فاجیبوه و کسیکه دعوت کند شما را و بخواد بطعام پس اجابت کنید و قبول کنید دعوت اورا اگر مانعی نباشد حسی یا شرعی و من صنع الیکم و فافکفکتم
و کسیکه بکند بسوی شما نیکی پس پادش و میدارد یعنی شما نیز نیکی کنید با وی و صنع بضم نیکو کنی کردن یکی و معروف نیز نیکو کنی و صنع اینجا بمعنی فعل است فان لم تجلدوا
ما کفکفوه فادعوا له پس اگر نیاید چیزی که پا داشتن بیدار پس و کانید مرا و احتیجی تو را و قل کافکفوه تا کانید بدانید و کان برید که کفکفات کردید و او اگر برید حق
اورا یعنی مبالغه کردید و عار مگر کنید تا حاصل کرد و مثلث در نیکو کنی شیخ میفرمود که کفایت میکند درین باب قول جرک الله خبیثه او میفرمود که مبالغه در وی رنجبت رویت
عجز است از نفس خود در کفکفات و تفویض می بخشد بجهان تعالی و واه احمد و ابو داود و النسائی و عن جابر قال قال رسول الله صلعم لا یسأل لوجه الله الا بحیث
سوال کرده شود و طلبیده شود بوجه خدای تعالی بذات وی و بنام وی مگر بهشت و در اینجا دو معنی است یکی سنج سوال کردن از مردم لوجه الله زیرا که چون فرمود که سوال کرده شود بوجه خدا
مگر بهشت و بهشت خود از مردم سوال کرده نمیشود و لازم می آید که سوال کرده نشود و از ایشان چیزی بخواهد و او را که سوال کرده نشود و از مذهب چیزی بمنتفع دنیا از جهت سخاوت فکاف
و می و اگر سوال کنند بهشت سوال کنید که عظیم است باقی و مقصود مبالغه است و واه ابو داود الفصل الثالث عن ابن عباس قال کلن ابوطیحة اکثر الانصار بالمدينة ما لا
من نخل انش گفت بود ابوطیحة که از شما میر میوه است و روح ام انس بود و شیرین انصارانند و میال از دشمنان شما و کان لحب امواله الیه من حاد و بود محبوب ترین الهامی ابوطیحة
بسوی ابی طلحه میر میوه که نام بوستانی بود و تحقیق این لفظ اختلاف است و مشهور بکسر موحده و قصر و دست در اول کتاب گذشته است و کفایت مستقبلة المسجید و بود و بوج
مقابل مسجد نبوی صلعم و کان رسول الله و بود و پیچید اصلع بدین خلها می و آمدن بوستان و اویش ب من مافیها طیب و خور و از ابی که در وی بود خوش و شیرین
قال انش فلما نزلت هذه الآية گفت انس پس بر گاه که فرود آمد این بیت که قل لا اله الا انت تعالی تحقیقاً ما تحبون بر گزینی باید یکی را تا آنکه اتفاق کنند از آنچه دوست تر دارید از اقام طیحة
الی رسول الله ابتدا و ابوطیحة و رفت بسوی پیغمبر صلعم فقال پس گفت ابوطیحة یا رسول الله ان الله یقول بدرستیکه خدای تعالی میگوید که من تبارک و تعالی تحقیقاً ما تحبون
وان احب مالی الی ابیو حابیه بنیکه محبوبترین مال من بسوی من بر ما است که تبارک و تعالی و انما صدقة الله تعالی را حجب ها و بدستیکه این بیجا صدقه است
ای می و امید دارم یکی را بموجب این آیه کریمه و ذخرها عند الله و امید میدارم ذخیره نهادن از نزد خدا و فضعها پس بر آنرا یا رسول الله حیشا ذاک الله انما که
بنیاد ترا خدای تعالی و قرا بیدای تو بر این چنین بد و بهر که میخواستی و هر جا که مناسب الی فقال و رسول الله پس گفت پیغمبر صلعم منج منج ذلک مال را منج منج خوی
یعنی بره مالی سودمند است بر تو تحقیقاً و منج منج است که گفته میشود و نزد فقر و منج و رضا بخیری و خود در فارسی سخن او است و تکرار کرده میشود برای مبالغه و آخر وی سالک است و
چون وصل کند محمود و منور گردد و می خفت است و گاهی می شود و نیز آید و فرمود آن حضرت و قد سمعت ما قلت و تحقیق شنیدم و قبول کردم آنچه گفتی تو از نسبت خیر
و انی اودی ان یجعلها فی الاقربین و بدستیکه من می بینم و میدارم که بکرداری تو از برادر خویشان خود و تصدق کنی بر ایشان تا ثواب صدقه و صدقه جسی هر دو تر باشد فقال
ابوطیحة افضل پس گفت ابوطیحة بکم هر چه فرمائی و بگردانم از برادر خویشان خود یا رسول الله فقمهما ابوطیحة فی ما قادیله پس شتمت کردن را و ابوطیحة در خویشان خود
و بنی عله و در پسران عم خود این میان قرار بست یا از آنها بر خیر ایشان مراد است و آورده اند که معاویه در زمان مارت خود از ابی طلحه مال فراوان خرید و قصه های
بلند بنا کرد و متفق علیه و عنه قال قال رسول الله علیه و سلم افضل الصدقة ان تشیع کبد لجا بیا فاضل ترین صدقه آنست که سیر کردانی بجز کردن را طیبی گفته که بگویند

باشد یا کافر نامی باشد یا غیره روادیهی فی شعب الایمان باب عادت مولف است که گاهی ذکر میکند باب دینی ترجمه و ذکر میکند در آن تمات و تحتات
 باب سابق را در بعضی نسخ باب صدقه المرأة من مال الزوج واقع شده و بعضی باب نفقه المرأة من مال الزوج و احادیث باب مخصوص نیست در آن خادم را نیز شامل است
 الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنہا قالت قال رسول الله صلعم اذا افقت المرأة من طعام بقیها غیر مفسدة چون اتفاق کند و تصدق نماید زن از طعام خانه
 خود را آنچه خورده میشود و ذخیره نموده میشود در حالی که تباہ نکند و اسراف ننماید است کان لها اجرها بما افقت باشد مر آن زن را ثواب بجنب اتفاق کردن
 وی و از وجهها اجره بجا کسب و باشد مر شوهر را ثواب و بسبب کسب کردن آن مال را که ملک اوست و الخازن مثل ذلک و باشد مر کنیز و دارالکین طعام خود را که
 مانند آن ثواب که زن را و شوهر او است لا ینقص بعضهم اجر بعض شیئا کم شیکو و بعضی ازین سنن ثواب بعضی را یعنی همه را بجا کمال و ثواب تمام است و موجب نقصان
 متفق علیه و این حدیث مطلق است در جواز تصدق زن از طعام مرد و خواندن کند یا نه و بعضی میگویند که جایز نیست زن را تصدق هیچ چیز از مال مرد مگر باذن وی پس حدیث
 سوادیل میکند یا اینکه این حدیث بر عادت اهل حجاز که اهل و خادم را از زن کرده میکردند در اتفاق و تصدق از آنچه در خانه است بر سلطان ضعیفان حدیث آمدیم
 صحیح است در جواز بی امر دادن شاید که آن جماعت محل کنند از ابرار مدینه فافهم و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلعم اذا افقت المرأة من کسب جزو
 من غیر امره چون اتفاق کند زن از مال شوهر خود بی امر وی یا علم زن بر رضای زوج صحرا یا دالالة و چیزی اندک باشد که انی العواشی و توشی گفته که امر او را رابع است
 بعادت مرد و خواه شدری باشد یا روستائی مختار بمن قول است فلها نصف اجره پس مر آن زن را است نیمه اجر آن یعنی مشرک است میان ایشان متفق علیه
 و عن ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله صلعم الخازن المسلم الامین الذی یعطى ما امر به کنیزه و ارسلان امانت واره که میدهد آنچه امر او
 شده است و آن و حکم کرده است بدن مالک کاملا موقوفا بکمال و تمام طبیعت به نفس در حالیکه خوش است باین نفس می کر است نیده و و تنگی نماید قیل فله
 الى الذی علیه پس میرساند از بسوی کسی که امر کرده شده است مر او ایدان لحد المتصدقین یکی از ده تصدق کند کان است و مر او بدو تصدق کند و یکی
 مالک که کیفیت تصدق میکند دیگر بمن خازن متصف بصفات مذکور و تصدق است که در حکم تصدق کنند باست بظاهر و این عبارت از قبیل قول ایشان است که
 میکنند القلم احد السائین و الخال احد الابون مر در شرکت و است در اجر و ثواب المتصدقین بکسر قاف از خوانده اند متفق علیه و عن عائشة رضی الله عنہا قالت ان
 رجلا قال للنبی صلی الله علیه و سلم انی اقلمت فمها کنت عایشه که مردی گفت مر آن حضرت را که مادر من برده است بمن که گمانی و فله جمعی نگاشته من
 کاری و افلمات بعضی را بودن نیز آید و اظنهما لو تکلمت تصدقت و کان میبزم او را که اگر سخن میکرد و به شکاری بود تصدق میکرد و بجزی و وصیت میکرد بدن فعل
 لها اجران تصدقت عنها پس ایست مر او را ثوابی اگر تصدق کند کم از جانبی قال نعم گفت آن حضرت آری میرسد مر او را ثواب تصدقی که میکنی از جانبی متفق
 علیه و درین حدیث دلیل است بر آنکه ثواب صدقه میرسد بمیت و بچنین عا و استغفار برای میت و مذبح اهل حق که کل سنت جماعت اند این است و در عبادات بنیه
 اختلاف دارند مثل نماز و قرائت و محار و وصول ثواب تلاوت قرآن و در بخالم بر خلاف آن اقامه و اند المحبب الفصل الثاني عن ابی امامة قال سمعت
 رسول الله صلعم يقول فی خطبته عام حجة الوداع گفت ابوا مامه شنیدم آن حضرت را که میگفت و خطبه خود سال حجة الوداع لا تتفق امرأة شیا من بیت
 زوجها الا باذن زوجها اتفاق نکند زنی هیچ چیز را از خانه شوهر خود مگر باذن شوهر خود قیل گفته شد ما رسول الله و لا الطعام و طعاما نیز اتفاق نکند زنی
 شوهر بی اذن شوهر با وجود آنکه در مالیت آن قدر نیست که در هم و ذانی مر مثل الخال ذلک افضل اموالنا گفت آن حضرت یعنی طعام بهتر یا اموال است که افضل است بکثاف
 معیشت و بقای بنیه است مر او بطعام اینجا جویند است نه مطبخ و نه خواند عامتر باشد و بعضی نسخ افضل اموال الناس و و اما المق مذهب و عن سعد قال لما
 بايع رسول الله صلی الله علیه و سلم النساء کنت سعد بن ابی وقاص قتی که ما بیعت کردند آن حضرت ثوابا قامت امرأة جلیله کانهما من نساء منصر
 با شاد زنی بزرگ گوید که آن زن از زمان قبیلہ مضرست بضم میم و فتح ضا و محبة قبیلہ مشهور است از قبایل عرب را و اولاد مضر بن زار قالمت پس گفت آن زن ما بنی
 اما کل علی اما انا و اما انا و اما انا اما انا من اموالهم بدستیکه ما کریمیم بر پدران پس مر شوهر آن خود پس چه حلال است طار از اموالها
 ایشان و کل نفع کاف و تشدید لکم انی و عیال و گوی متعلق نیست در کار خود قال الوطی تا کلنه و نقل نمیده گفت آن حضرت حلال است شمار اموال ایشان
 تر از آنچه زود تباہ میکرد و مثل شرب و شیر و میوه و تره و امثال آن منجور شد آن را و بدید میکنید و می فرستید از آن برای هر که میخواستید و حاجت نیست بدان بستانید از غیر این حرف
 عادت جاریست بمساحت در آن الطعام خشک چاره نیست بدان از آن در رضا طایب سببی گفته که این در آبا و ابناء و اموات و در و اج و زوجات جایز نیست مگر باذن
 انتم و حدیث صحیح است در شمول از و اج و در بر عرف و عادت است چنانکه گفته شد و واه ابوداؤد الفصل الثالث عن عیور مولی ابی اللحم عیور
 عیور و فتح میم که صحابیت حاضر شده فتنخ غیر او روایت دارد از مولای خود که ابی اللحم است و از قدیمی صحابه و شایر ایشان است او حاضر شد بدو و شایر شد
 خیر و ابی اللحم لقب اوست بجهت بزرگواری او از گوشت مطلقا و بعضی گفته اند که در پیغور و در جاهلیت از آنچه در کعبه کرده میشد برهنام قال گفت عیور امی مولای من اقل

[illegible]

بجای

ثلثین پس اگر پوشیده شود ماه مبارک شمس تمام گردانید شمس روزی روایت می رسد در آن که او شمس روزی روایت می رسد رعایت حساب نجوم و منازل متفق علیه و عن ابی هریره قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم ما من صوموا و لم یغنوا فان غنم علیکم فاکملوا عدة شعبان ثلاثین متفق علیه و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما امه امیه لا تکتب و لا تحسب
فرو و یا یغنی عرب کروی یوم یوم حساب و کتاب را نمیدانیم شهر هکذا و هکذا و هکذا اما هم چنین است به چنین است بار بر این کتبت برود دست نمود و عقل لا یهاجم فی الثالثة و سبت
اکتبت در بار یوم بر این چنین عدد و سبت نه تم قال سکتت اخضر صلع شهر هکذا و هکذا و هکذا ابی انکر انکنت را عقد کند یعنی تمام الثلثین در حالی که میخاند حضرت تمام عددی یعنی
مرة تسع و عشرين و مرة ثلثین یعنی یکبار ماه سبت نه روز میباشد بار دیگر سی روز متفق علیه و عن ابی بکره بفتح موحده و سکون کاف شناه در آخر صبا می مشهور است از اخبار اصحاب سیر
صلی الله علیه و سلم وی نفع است بضم نون ففتح فاخوذ و لا یزالای طلع و زوالای از چاه نزه اخضر است از نخت پس کنیت ابوبکره و شد بکره بفتح با و سکون کاف چرخ چاه قال قال رسول الله صلی الله علیه
و سلم شهر ابد لا یقصر و ما و عید که کم نشود یعنی در حکم شریعت ثواب آخرت اگر چه در عدد کم نشود و سبت نه آید و ما که کم نشود و رمضان و ذوالحجه متفق علیه و عن ابی هریره قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یقصر من احکم و رمضان بصوم یوم او یومین باید که پیشی نگیرد یکی از ششای رمضان را بروزه یک روز یا دو روز الا ان یكون رجلا کان یصوم صوما کرنگ
باشد مردی که روزی را سبت نه روز را یعنی عادت وی بود که در روزی عیدین شل و شنبه یا سبته شلار و نه میباشد اتفاقا پیش از رمضان آن روز واقع شد فلیصم ذلك اليوم پس باید که روزه در روز آن
روز و بعضی گفته اند که این چنین مخصوص است بضعاف و اخضر صلی الله علیه و سلم جمع کرد است میان صوم شعبان و رمضان متفق علیه الفصل الثانی عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه
و سلم ان انصف شعبان فلا تصوموا و این نیز سید ما شعبان پس روزه نذر بدین نیز و حتی کسی است که توت نذر بدین پانی و شستن روز را و او را بود او و الترمذی و ابن ماجه و الدارقوت
و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم احصوا هلال شعبان لو رمضان ثمانینة و تسع و ان از این تحقیق ماه رمضان تا عدد دایم می شخصی کرد و معلوم کرد که سبت نه یاست
و او الترمذی و عن ام سلمة رضی الله عنها قالت ما دایت النبی صلی الله علیه و سلم یصوم شهرین متتابعین لا شعبان و رمضان گفت ام سلمه دیدم من آن حضرت را که
روزی را سبت نه و پیانی که شعبان و رمضان او را بود او و الترمذی و ابن ماجه و عن عمار بن یاسر قال من صام اليوم الذی یشک فیهِ فهدی عسی ایا
القاصم سبکه روزه دارد و روزی که شک کرد و میشود پس تحقیق سبغمانی کرد و ابوالقاسم یعنی محمد رسول الله و ابوالقاسم کنیت آن حضرت صلی الله علیه و سلم و او بود او و الترمذی و الشافعی
و ابن ماجه و الدارقوت می بدین یوم الشک عبارت است از روزی که احتمال دارد که از رمضان باشد و احتمال دارد که نباشد پوشیده شدن هلال را بر این چنین و شب و سبت نه هم و علماء اختلاف
در روزه آن مختار از امام و جفیف و مالک و شافعی و اکثر ائمه است که روز شک روزه ندارند و مکرر است روزه و شستن و آن را که روزه دارند بخت نفل دارند و ثانی احتمال کردن روزه از رمضان ثابت شود و روزه نیز
در رمضان واقع خواهد شد و سخت است نزد ما کسی که موافق افتد روزی را که عادت دارد و روزه و شستن و آن روز نیز خاص و غیر ایشان افطار کنند بعد از نصف نهار و امام احمد و جمعی از علمای سبکه که اگر در شعبان
باشد یوم شک نیست محاسب کرده میشود و روزه وی از رمضان این عروسی را می چوچ می کنند از شعبان سبت نه روز و طلب میکردند هلال را که می بیند از ایامی شنیده خبر از روزه می داشتند و او
سطح اگر صاف بی علت بودی فطاری بودند و اگر علت بودی روزه میداشتند و چهل کرده بدین را بصوم نفل و انکه و حدیث عمار بن یاسر که مراد بدین روزه به نیست رمضان میدارند و الله اعلم و عن
عباس قال جاء امر ابی الی النبی صلی الله علیه و سلم قال انی در آیت الهلال یعنی هلال و رمضان آمد عمار بن یاسر که حضرت گفت بر سبکه من دیدم هلال یعنی هلال رمضان را فقال
ان لا اله الا الله پس گفت آن حضرت یا کوهی میدی بود حدیث حق قال نعم گفت عمار بن یاسر که او می بیند هم قال تشهد ان محمد رسول الله گفت آن حضرت یا کوهی میدی که محمد فرستاده شد
خداست قال نعم گفت آن کوهی میدی هم قال یا بلال اذن فی الناس ان یصوموا گفت آن حضرت سی بلال نکر در مردم و علام کن ایشان را که روزه دارند و او بود او و الترمذی
و الشافعی و ابن ماجه و الدارقوت و در حدیث بلال است بلکه یکروز متواتر الحال یعنی یک تحقیق او معلوم نباشد مقبول است خبر وی در ماه رمضان و شرا طینت لفظ شهادت و تفصل نه است
که مذبح غنی و صحیح از مذبح شافعی مشهور از مذبح احمد است که ثابت میشود هلال رمضان خبر واحدی حمل و شرا طینت لفظ شهادت نیز که این امر دینی است که متعلق به لغت و جواب این صوم پس
مشابه است و ایت عادیث و اخبار را خبر واحد عدل و نزد مالک و در قولی شرا ضعیف را و در واتی از احمد و سخی شرا طینت شهادت و کس یا بگوید در شرا طینت و لیکر عیال خبر شرا طینت اتفاق
و طحاوی گفته قبول کرده میشود و عدل باشد یا غیر عدل را و غیر عدل متواتر است چنانچه ظاهر حدیث است و نزد بعضی مقبول است خبر اداء و عبد بن درهم است یا غیم و فطر یا غیم شرا طینت
شهادت و عدالت و حریت بی علت در هر دو شرط است جمیع کثیر و مکرر است عدد تواتر است نزد بعضی بل محل و و ایت از ابی یوسف نجاشی و در و عن ابی هریره قال تراشی الناس الهلال
بیکدیگر نبردند و ماه نو را یعنی جمع شدند بر دیدن آن فاحضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم انی دانسته پس خبر دادم من آن حضرت را که سبت نه ماه را فقام و امر الناس بصيامه
پس روزه داشت آن حضرت اگر کرد مردم بر روزه و شستن و او بود او و الدارقوت و الفصل الثالث عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یحفظ
من شعبان ما لا یحفظ عن غیره گفت عائشه بود آن حضرت که ایام می داشت ایام شعبان را و کاهانی میکرد و آنچه می کرد و از غیر شعبان یعنی تکلف میکرد و مبالغه می نمود و اینها و شعبان برای حفظ
صوم رمضان فی الصلح تحفظ بسیار و باید بودن و یکیک یاد کردن ثم یصوم و روزه و رمضان پسر روزه و یادت آن حضرت وقت دیدن ماه رمضان فان غنم علیه عدد ثلثین یوما ثم صام
پس اگر پوشیده میشد شمس یکروز روزه را پسر روزه و یادت آن حضرت و او بود او و دود و عن ابی النضر بن یساف بفتح موحده و سکون جهمه و فتح فیه از تابعین است امی و سید بن کوفی قال گفت
خزرجنا للعمرة بیرون آمیم برای عمره گزاردن فلما نزلنا بیطن بخلة پس چرخ دو آمیم باطن بخلة که موضع است میان کوه طایف و طایفنا الهلال جمع شدیم بر طلب هلال فقال بعض القوم هم
ابن ثلث پس گفت بعضی قوم که اینها سه شب است و قال بعض القوم هم ابن لیلین و بعضی از قوم گفتند که اینها دو شب است فلقینا ابن عباس فقلنا پس طاعت کردیم و ابن عباس پس گفتیم انما

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

احمد بن محمد ولد است حضرت در درود مشهور از اندر شد در حرم و عهده امیر علی در درود و در درود مشهور

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فی المسجد گفت بودم که نماز میکردم و محمد فل عاتی النبی پس خواند بر من صلی الله علیه وسلم فلم اجد حتی صلیت پس جواب ندادم آن حضرت اما خواند که از دم تم نیتیه پشتم را در نماز تمام کردن نماز قنلت پس گفتم بعد از آن ندانم جواب یا رسول الله انی كنت اصلى به رستیکم بودم که نماز میکردم این جواب ندادم قال گفت آن حضرت الم یقل الله انک انت صلیت تعالی استجبوا لله وللرسول اذاد اعلمک باسح و بهر مرد خدا و رسول را وقتی که خواند رسول خدا شما را و طاعت کنید فرمان او را که خواند و از جانب حق است طاعت و طاعت حق ثم قال پس گفت آن حضرت الا اعلمک اعظم سورة فی القرآن یا تعلمکم و فلما تم ترابر تر بر سر سور که در قرآنست قبل ان ینخرج من المسجد پیش از آنکه بیرون آید از مسجد فاخل بیدی پس گرفت دست مرا فلما اذ فنان ینخرج پس هنگامیکه خواستیم که بیرون آیم قلت گفتم یا رسول الله انک قلت لا علمک اعظم سورة من القرآن بدستیکه تو گفتی که بر اینید بدانم ترابر تر بر سر سور که از قرآن قال گفت آن حضرت اعظم سورة از قرآن الحمد لله رب العالمین هی السبع المثانی این سور ه سبع ثمانیست و القرآن العظیم الذی و طیه و این سور ه قرآن عظیم است که داده شده است بر شما راست بقول حق سبحانه و تعالی و لقد آتیناکم سحاسن المثانی و القرآن العظیم یعنی تحقیق او تیر الیها محمد صفت است که هر میشود و فلما قرأت فی یأسا که ده شده است بران بفصاحت و بجماد و شکوید که دست بر خدا میگیرید و سبحان اهل ان که در بدن افتاد است و او تیر از قرآن عظیم مراد بان نیز قائم است و مباهل فرمود که قرآن عظیم همین است و جزو عظیم قرآن است تحقیق فی کتب التفسیر و رواه البخاری و در حدیث ترمذی از ابی هریره آمده است که این قصه صفت باقی بن کعب است و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تجعلوا بیوتکم مقابله لیکرانیه غنای خود را خالی از ذکر و تلاوت و عبادت مثل مقبره که مانند مردی افتاده باشد بعد آن ذکر و چیزی که افضل و انفع است بر این اهل آن را که تلاوت قرآنست و فرمود ان الشیطان ینفیر من البیت الذی یقروءه فی سور البقره بدرستیکه شیطان یکبار از خانه که خوانده میشود و در سور البقره و او مسلم و عن ابی امامه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اقراءوا القرآن کنت ابوابا مرفوعة یسکت آن حضرت بخوانید قرآن فانی یوم القیامة شفیعاً لا صحابه پس بدستی که قرآن آید روز قیامت شفاعت کنند هر تلاوت کنند کان خود را که تلاوت میکند بر آن اقراءوا و الیها و من یخانیه سور و رثن و تبارک و العنقره و سور آل عمران آن دو سور که مذکور سور البقره و سور آل عمران فانهما آتیا یوم القیمة کانهما غنما متان پس بدستیکه آن دو سور هم آید روز قیامت و کویا که آن دو سور و در بر غنم بر دوش کشته غنم بر غنیه او غنایان به و یای تخانیه بر چسباید که بالا هر بر و جز آن او فرغان من طیر یا و جماعت نظیر به صواف منب زده و فرق کسوف و کویا و اصل کلمه است در تشبیه یکبار ازین سر چارست تحاجان عن اصحابهم احوالی که محبت میکنند از جانب خوانندگان خود و تلاوت کنند کان خود را تخصیص کرد بفعل سور البقره و فرمود اقراءوا و العنقره بخوانید سور البقره را فان لخلها جبرکله پس بدستیکه که رفتن این سور ه برکت و سبب بزیغمت و سعادتست و تو کله محسوسه و کذا شستن آن سبب بدین و تشبیه است و لا یقطعها البطلة و توانائی ندارد که از اهل بطالت و کسالت و کاهی بطله ساحران فاجران نیز بر او می افتد و رواه مسلم و عن النواص فتیخون تشبیه و او بن سمعان بنع من موط و کسرتن محالی است بر شام قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول یوتی بالقرآن یوم القیمة و اهله گفت شنیدم آن حضرت را که میگفت آورده میشود قرآن روز قیامت و اهل قرآن الذین کانوا یعلمون انکسانی که بودند که عمل میکردند با کراهت قرآن فقد مذهبهم ال سور البقره و آل عمران بشیرانی سرتن را سور البقره و سور آل عمران کانهما غنما متان کویا این سور ه و در بارند و طلتان سور و کویا و سبایان سیه و نصف سبایان نجت از دحام و ترکم و بر شمشیر بعضی بعضی است بدینهما مشرق در میان این دو سور ه و فرق است از جهت فصل تمیز به تشبیه و مشرق در اصل کلمه کویا کوسفند بعضی مشرق ایجا بمشقی مشرق و در تشبیه که گیرند و آن نیز تشبیه است او کانهما فرغان من طیر صواف تحاجان عن صاحبهما رواه مسلم و عن ابی بن کعب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ابا المنذر یمنعهم سکون نون کسره ال محبة کینیت ابی بن کعب است اندر دی ای آیه من کتاب الله محلک اعظم می در بابی که امایت است از کتاب خدا بنویزتر قلت گفتم الله و رسول الله اعلم خدا و رسول خدا دانایتر است قال باز گفت آن حضرت یا ابا المنذر و اندر دی ای آیه من کتاب الله محلک اعظم قلت این را بگفتم بزرگتر است از کتاب خدا الله لا اله الا هو الحق القیوم یعنی آیت الکرسی قال گفت ابی بن کعب فغروب فی صد دی پس زود آن حضرت دست بر خیزد و بعضی نسخ سیده ممر کا مذکور است و قال لم یهتک العلم و گفت آن حضرت که ابا با بر اعلم یا ابا المنذر و مدح کرد آن حضرت ابی بن کعب بدینا یافت آنکه بزرگتر از آیه الکرسی است اگر چنان دریافت بتصرف القای آن حضرت بود بدینک بنع تحمانیه و سکون و سکون و کویا و در بعضی نسخ بدینک بنع و اول من است بدینک تحفیف است و رواه مسلم و عن ابی هریره قال و کلنی رسول الله گفت ابو هریره و کل که را ندید بر من صلی الله علیه وسلم یحفظ زکوة و رمضان بخانه شستن زکوة و رمضان که مراد صدقه فطر است که بر وی رضی الله عنه سپردند و وقت یکبار میان من و شما بخش کنند فاتی آت پس آمد مرا آئینه یعنی شخص مد فجل محشون الطعام پس شروع کرد آن شخص آئینه که می گرفت بهر دو دست از ان طعام که صدقه فطریه و فاحظه پس گرفت پس آن شخص را و قلت لا دفعنک الی رسول الله و گفتم تر این بر من بر او میبرد بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم چنانچه خضم از تو حاکم میرند قال گفت آن شخص انی محتاج و علی عیال بدستیکه من فقیرم و بکردن بر عیال است ولی حاجه شدایک و مرا حاجی سخت است قال گفت ابو هریره فخلیت عنده پس برادرم و افا صبحت پس صبح کردم و در پیغمبر رفتم فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا ابا هریره ما فعل اسیرک الی حاجه چه شد بدی شیب تر قلت گفتم یا رسول الله شکى حاجه شدید و عیال لا اکره حاجت سخت و عیال را فرجتم و خلیت عنده پس بهر بابی کردم و او را برادرم و اقال اما انه فل کک گفت آن حضرت که با شکر و حق دروغ گفته است بود قول او که من محتاج و عیال دارم و حاجت سخت دارم و سیعود و زیکت که باز آید فخرت انده سیعود پس استمرد و می بانی که بقول رسول الله انجت کفتم پیغمبر صلی الله علیه وسلم الله سیعود که در می بانی آید فخرت انده پس شتر نشستم و ارجاء میخوشم الطعام پس آمد در عالمیکه میخورم طعام بر دوش و گفت دست خود فاحظه پس گرفت و اقلت لا دفعنک الی رسول الله پس گفتم من بر اینم برادرم و میرم بر اسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم قال عنی فانی محتاج و علی عیال لا اعود کفتم که با و بدستیکه من محتاج و برین عیال است یا تلمی فوجتم فخلیت سبیله فاصبحت فقال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ابا هریره ما فعل اسیرک الی حاجه قلت یا رسول الله شکى

ما جوی علی الغنیمۃ
الایمۃ یوسف بن ابی
احمد الالبوی
بنو ابی الکوی
ما جوی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰۰

سید محمد علی

۱۰۰

...

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

[illegible]

[illegible]

ذلک قالوا الله ما اجلسنا الا ذلک قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم اما انی لم استخلفکم قصه لکم لکنه انانی جبرئیل ولیکن آدم را جبرئیل فلخبر فی ان الله عز وجل
بیاهی بکم الملائکه یجسروا وادراک خدی تعالی سبابت و مغافرت میکند و می نازد شما فرشتگان را و او مسلم و عن عبد الله بن سمران رجلا قال روایت است از عبد الله بن
بن مسعود غریب و در فضل مانی گذشت که مردی گفت که یا رسول الله ان شرا ع الا سلام قل کثرت علی تحقیق شریعتی سلام و احکام آن تحقیق بسیار شده و بر من تحقیق
شستی انشئت به پس خبر ده مارا بجزئی که چکل در خم دور آوریم بوی یعنی خبر ده مرا بجزئی که مستحب ثواب کثیر باشد که لازم گیرم و در خود سازم آنرا بعد از ای فرائض و مستغنی شوم بوی
از سایر نوافل و او را و اینچنین تفسیر کرده اند اینکلام را قال لا یزال لسانک و طبا من ذکر الله گفت آنحضرت باید که همیشه باشد زبان تو تراز ذکر خدا معنی این عبارت در فضل مانی گذشت
رواه الترمذی و ابن ماجة و قال الترمذی هذا حدیث حسن غریب و عن ابی سعید ان رسول الله صلی الله علیه و سلم سئل ای العباد افضل و ارفع
در حدیث عند الله یوم القیمة روایت است از ابی سعید خدری بدستیکه آن حضرت پرسیده شد و کدامین بنده از بنده کان فاضله و بلند پایتر است نزد خدا و زیارت قال الذاکرون
الله کثیرا و الذاکرات گفت آن حضرت مردان و زنان ذکر کنند خدا را بسیار قبل گفته شد یا رسول الله و من الغارنی فی سبیل الله ذکر کنند کان فاضله و بلند پایتر است
نیز فاضله و بلند پایتر است قال گفت آن حضرت لوضرب بصفیة فی الکفار و المشرکین غازی اگر بزنده شمشیر خود در کاران و مشرکان حتی میکش و بختیض دما تا آنکه شکسته گردد و در
کیر و خون شمشیر با غازی فان الذاکر الله افضل منه در جبهه پس بدستیکه ذکر کنند و خدا را فاضله است زدی از روی و در بعضی و اگر خدا را در کار با غازی باین سر جبهه سبب باز ذکر فاضله است چه جای
مجد و جاد و کارزار و او احمد و الترمذی و قال هذا حدیث غریب و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الشیطان جاثم علی قلب
این آدم شیطان نشینده و چسبیده است بر دل آدمی فاذا ذکر الله خلص پس چون ذکر میکند آدمی خدا را پس می رود و جدا می گردد شیطان و از اغفل و سوس و چون غافل می گردد و ذکر
خدا و سوس می رسد و جاثم سینه بر زمین نهادن مرغ و آدمی و موش و جران از آنچه بر زمین میخیزد از جانوران و خوس پس ماندن و سپس چیزی پنهان شدن و سوس اندیشه بد دل فاضله است
النجادی تعلیم را وایت کرده است این حدیث را بخاری بطریق تعلیق که معنی خود کردن اسناد است از اول و بخاری این قسم حدیث در تراجم ابواب آورده است چنانکه در مقدمه گذشت و
عن مالک قال بلغنی ان رسول الله روایت کرده است که رسیده که اگر غیر خدا صلی الله علیه و سلم کان يقول بود که میگفت ذاکر الله فی الغافلین کا لقا قل خلعت
الغادرین ذکر کنند خدا را میان غافلان مانند قال گفته است از پس کبر بنده کان یعنی جماعت که نجات از بندگی می کنند و قال با کافران همیشه فضل دارد و خصوصاً بعد از آنکه جماعت
جماعت و ذاکر الله فی الغافلین کما یخصر فی شجر یا بس هم شواخ بنهر است در رخت خشک و فی رواية و در وایتی گفته مثل الشجرة الخضر فی وسط الشجر و مانند درخت
سبز است در میان درختان و ذاکر الله فی الغافلین مثل مصباح فی بیت مظلم مانند چراغی است در خانه تاریک و ذاکر الله فی الغافلین و ذکر کنند خدا را در میان غافلان بریده الله
مقعد من الجنة و هو حی یمتد و را خدا می تعالی جای نشست او را در بهشت در خواب یا در بیداری یا قیومی بخشنه چنانکه گویا می بنید و ذاکر الله فی الغافلین یعفوله بعد کل
فیصح و اعجم آنزیده میشود و او را کائنات بشمار هر کویا و الفصحیح فی آدم و مراد فیصح آید مانند و الا عجم الیهائم و مراد با عجم چارپایان اند و او در زمین و عن معاذ بن جبل
رضی الله عنه قال ما عمل الصلوة الا انی له من عذاب الله من ذکر الله گفت معاذ بن جبل رضی عن کبر بنده هیچ عملی بر سر کار می دهند و ترمز او را از عذاب خدا و ذکر خدا که از هر
عملها نجات دهند و راست بنده ملازم عذاب و او مالک و الترمذی و ابن ماجة و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله تعالی یقول
انا مع عبدی اذا ذکرنی بدستیکه خدی تعالی میگوید من باینده خودم بر جنت و اعانت و توفیق و قتی که ذکر میکند مرا و تحوکت بی شفا و می جنبه بگریمن هر دو لب و می مراد اجتماع و کفر لب
و لسان است و آن افضل است تا آنکه تفسیر کنی است چنانکه بعضی فقها میگویند که ذکر مختصر است مذکر لسان و او الهجاء و عن عبد الله بن عمرو عن النبی صلی الله علیه و سلم
انه کان يقول آن حضرت بود که میگفت کل شیء صقالة و صقالة القلوب ذکر الله مر مره خیرا از آنچه ذکر میکند و در و دودن است و در و دودن و دما ذکر است صقات زود و در شمشیر
آینه و جران و میقل زنده اند و شمشیر سیاقه جمع آن و مقفله بکسریم آلت زود و دودن کذا فی الصرح و ما من شیء انجی من عذاب الله من ذکر الله و نیست هیچ چیزی از اعمال نجات دهنده
از اعمال از عذاب خدا و ذکر خدا قالوا لا اله الا الله فی مبدل الله گفته صحابه و ذاکر را در کردن در راه خدا با وجود آن محنت و مشقت که در آنست قال گفت آن حضرت و لا ان یضرب
بسیغ حتی یقطع و ذاکر بنده شمشیر خود تا آنکه بشکند شمشیر یعنی اگر جاد باین مرتبه برسد نیز که زرافه را از آنست چنانکه در حدیث ابی سعید که گذشت و در حصن حصین و لا ان یضرب بسیغ حتی
تقطع بقوایه و در بعضی نسخ نبون و از اینجا معلوم میشود که این جاد خاص مستثنی است و این مخالف حدیث دیگر است پس چاره نیست از هیچ یک حدیث بدو یکرا قول بوم را و می اند و او یکی
که فی شرح مولانا محمد زینی با گویند که مراد بجاد مفضول جاد است که حالی است از ذکر خدا و اگر در جاد و نیز اگر باشد شک نیست که وی افضل خواهد بود و اسد علم و او اله البیهقی فی الدعوات
الکبیر کتاب اسماء الله تعالی باینکه اسماء تعالی توفیقی است یعنی موقوف است بر سماع و اذن شارع هر اسمی که در شرع اطلاق وی بر باری تعالی باشد همان اطلاق با دیگره و از شیخ
بحکم عقل نامی نباید نهاد اگر هر دو اسم یک نفعی باشد مثلا اسم تعالی که گویند ماعقل و جاد و گویند یعنی شافی گویند نه طبیب و نعمت امام محمد غزالی آن است که اطلاق با اسم العقل بطریق توفیق
جائز است اما بطریق تشبیه و نامور و این سخن بیانی دارد که در هر چه آورده شده است و آنچه میگویند که بنده متصف بصفات حق و متعلق با خلق و می تعلق هر یک و بعضی این سخن را آنست که بنده بعضی
صفات حق متصف گردد و حاشا یا صفات بنده مثل صفات وی سمانه میشود مثل آن را گویند که جمیع وجوه مشارک بود و وی تعالی پس کلمه شیئی است بلکه مراد آنست که بعضی از وجوه بر وی است
حق مناسب حال بنده بران می افتد چنانکه این اسم را بران اطلاق توان کرد و در حقیقت اصلا مشارک نیست جز اطلاق لفظ مثلا رحمت و قدرت و عزت که صفات حق تعالی در حقیقت دیگر دارند و گویا

در بند هفتم می شود مثل آنست تعالی اند عن ذلک و تعلق در غیر اسم است از اسمای صفات و آنچه تعلق در جمیع اسم است که اتفاقاً معانی آن کرده و بعد جهت متوجه بان باشد و حق عبودیت بدان ادا نماید
و در هر دو آن تعلق و تحقق بدان شوند چنانکه در ضمن شرح بیان یابد و اما در اسم تعالی تعلق است تعلق الفصل الاول عن ابی هوریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
لئن الله تعالی تسعة وتسعين اسماً بذكره تعلق قلبی تعالی را نود و نه نام است اگر گویند تحقیق ثابت شد باز نه سی و نُه و جماعت که تعلق تعالی را در حق صفت است پس این اسمای مکتوبه
از کجا است و نیز اسمای تعالی بیشتر از نود و نه است پس وجه تخصیص این عدد چیست جواب از اول آنکه اگر چه صفات هفت است ولیکن افعال بسیار است پس کثرت اسم از آنجا است و فی الحقیقه ارجح است که
از ثانی آنکه تخصیص این عدد و حصر دادن اعتبار این صفت است که فرمود من احصاها دخل الجنة شاید که این خاصیت مخصوص بان اسم است چنانکه پادشاهی که صد هزار سوار دارد گوید که مرا هزار سوار
که بر جا که فرمایم آنجا برسند و فتح کنند اگر چه سواران بسیار اند اما این صفت مخصوص باین هزار است که از اقالیم بعضی را منصفه گفته اند که هر نفسی از نفوس انسانی را نود و نه خصلت مندرم و ظلماتی است پس
آن حضرت صلی الله علیه و سلم نود و نه اسم از اسمای الهی را اختیار فرمود که از هر اسمی نوری مناسب از آنست که در وقت و ظلمت یکی از آن خصلتها فایز گردد و تا بانوار این اساطعات آن خصلتها زایل گردد و نور
الانوار برسد و الله عالم باقی الا و احلة و در بعضی نسخ و نسخه ای تأکید کم این تا یک است نود و نه را تا زیاده و کم خیال کنند یا در کتابت اشتباه نشود و تسعة و تسعين را سبعة و سبعين یا سبعة
تسعين یا تسعة و سبعين بخوانند من احصاها دخل الجنة کیسه احصا کردن اسماء را در آیه پشت الباقربان و سابقان و در ابا احصا حفظ است و بعضی گفته اند که علم بجای آن و ایمان بدان
و تعظیم اسمای آن و بعضی گفته اند که عمل بقتضای هر کسی حسب طاقت که معنی تعلق و تعلق و فی و یافند و روایتی این عبارت را زیاده کرده و هو و توجب الوقود و تعالی و شربت
دوست میدارد و تر و تر کبر و او فتح آن یعنی حد و طاق است چنانچه یکی و سه و پنج مثلاً و اطلاق این اسم بر حق تعالی یعنی خداست در ذات غیر قابل تجزئ و انقسام و در صفات یعنی مشابه و لا
در افعال یعنی لایعین له و لا شریک و عدد و فرد مشابهت بوی تعالی در بعضی این معانی و محبت و تر بمعنی ثواب و ادن بر آن و لندار عات کرده شده است عدد و تر در مواضع کشیده در
شرح متفق علیه الفصل الثانی عن ابی هوریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله تسعة وتسعين اسماً بذكره تعلق قلبی تعالی را نود و نه نام است من احصاها
دخل الجنة هو الله الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم ظاهر ادای عبارت آن بود که اسماء را بطریق تعدد ذکر میکردند ولیکن بطریق توصیف و اخبار ذکر کرد و نذر محبت و وصف کردن برخیها
یوحه نسبت و اخبار کردن از وی بصفتها کمال و تعلیم کردن طریقی احصا و ذکر کرد و اسماء را تا فا و ده که نقطه شوق و ذوق و لذت بتوحید خدا و صفات و میرا و اشعابا که از اسم ذات است و دنیا
صفات و نیز ثابت مراد و در ضمن این تعداد نیز حاصل می گردد و در هر کلمه مواضع است بذات مجزوه و هویت مطلقه و الله شار تست بربوبه جامع صفات و رحمة الرحمن الرحیم تفصیل صفات و احصا
ذات بآن مفصلا پس برای اتصال سرت و انتد برای مشابه روح و الرحمن الرحیم بر بی محاشقه قلب مر این قمر را شرح کلمه و کلمات عجیب اشارات غریب است که نطق میان از آن نکشند
الکون شوع کسیم توفیق الله و درم اند نام موجود حق جامع صفات الوهیت مفرد و جو و حقیقی است و هر موجودی که جزا است استفاده وجود از وی کرده و در ذات خود معدوم است و وجود وی
از آن جهت است که نسبت بوی دارد و در وی بآن جانب دارد و باین معنی است آید که کل شیء مالک الاوجه و درست بود که لا موجودی فی الحقیقه و بالذات الا الله و الله علم است مر ذات واجب الوجود
که موجود و حق است و الله یعنی وجود مطلق است حق یا باطل و در مفهوم وی جامعیت جمیع صفات تا خود است باقی اسماء و حالات می کنند که برای احاد صفات و این اسم بر غیری تعالی اطلاق میکنند
بحقیقت نه مجاز و اسماء و یکبار اطلاق میکنند اگر چه مجاز بود پس وی اعظم اسم باشد و اسمای دیگر را اسماء میگویند نه عکس و معانی اسماء متصور است که متصف شود بنده بان و تعلق کرد و بوجهی مذکور
شد و این اسم برای تعلق است نه خلق و نصیب بنده از این اسم تا است که تمام دل خود مستغرق یادی کرد و التفات با مساوی وی میکند و امید بغیری یازد و در اغیری ترسد و در وید
شهر و غیره از بنده بیت رفت از میان همین خدا ماند خدا الفقر اتم بولند نیست الرحمن الرحیم این مرد و اسم شمس از رحمت اند برای سالغ و رحمن المبع است که شامل رحمت دنیا و آخرت و
مخصوص است بذات تقدس وی تعالی و رحمت فاضله خیر است بر تمام جلال و ارات آن برای ایشان رحمت حق عام است متناول نعم دنیا و آخرت و شامل مفردات و حاجات و مزایا و خواص محض جو و رحمت
بی شائبه و محض نصیب بنده از این اسم است که چون شناخت که منعم حقیقی و ولی نعمت مطلق است باید که توکل بر وی کند و همه کارهای خود را بوی سپارد و ملکیت خود را بتوجه بجا
رحمت و باشد و در غیری مدد بخوید و بغیر و روی نیارد و این وجه تعلق باین دو اسم است و تعلق آنست که رحمت کند بنده کان خدا را و همه نظر بر این رحمت کند و دراز اندک مسحی کند و تا تواند حاجت
محتاجان برآرد بطریق حمایت و اراوت خیر بغیر و عوض اگر چه حقیقت رحمت از آدمی وجود پذیرد و بی غرض و عوض نباشد المملک پادشاهی که ملک و عالم در حیطه قدرت و تصرف او است
و پادشاه حقیقی او است و بر همه اشیاء غالب است و در همه چیز تصرف بایجاد و اعدام و احوال و اموات و منیع و عطا و اوار است و تفتی است در ذات و صفات خود از هر موجود و محتاج است بوی هر موجود و در ذات
و صفات و وجود و بقا و افعال و تأثیر هر چیز که مساوی است ملک و متقاد است و وی مستغنی است از هر چیز فقر است بقدر و تدبیر خود و بچکس نیست رد کند و حکم او را سر کشند و از اراوت
وی پس است پادشاه و حاکم علی الاطلاق و ملک اخضر المبع است از مالک و هر ملک مالک است و هر ملک ملک نه و چون بنده شناخت که پادشاه علی الاطلاق او است بنده در کار و ملک
گوی او باشد و طلب غرت از آستان خدمت و طاعت وی کند و چون آنست که هر چه مساوی حق است محتاج است بوی و متقاد و منعم است حکم ادا و قضای او و اوجب است که تعلق کند بحجاب
قدت و تصرف می بانی نیاز کرد و از مردم بالکلیه و ظاهر بیک و از احتیاج خود را بایشان بیم و امید ندارد از ایشان و تعلق باین اسم آنست که تصرف کند در ملک نفس و طلب غالب خود و مالک گردد و از
و قوی خود را و مسخر کرد از ایشان بر طاعت حق و حکم شرح تا پادشاه عالم وجود خود و باشد در طالبان و مرشدان نیز تصرف کند از بعضی شایخ و صییت خواستند فرمود پادشاه دنیا و آخرت باین معنی
قطع کن حاجت و شوق خود را از دنیا و بیک پادشاهی و ملک را بی نیاز از وی و بی نیازیت الهی و من بغایت پاک و منزه از اسما نقصان و لوازم حدوث و امکان بلکه منزه از هر صفتی
که در باین خاص و یا تصور کنند خیال و برسد بآن و هم با عا ط کنند بدن عقل چنانکه گفته اند کل ما یحس ملک او خطری نخواهد داشت و راه بیت هر چه اندیشی پند برای فناست و آنچه در اندیشه نایم

و بعد از این صورت دادن و شالینا که نخست اندازد میکند و بعد از آن وجودی آرد و بعد از آن صورت میکند که چو پدید کردن حق سبحانه هر سه معا وجودی آید ولیکن ترتیبی مقدم از دیگر است و هر چه از عالمی و خلقی انورتر باشد و وسیله ظاهر شود در ملک و ملکوت ظهور یافته و خواهد یافت بمخلوق تقدیر و ایجاد و تصویر است و آفریده کار همه عالم است تعالی شأنه که ترتیب حکم و صورت بجهت باطنیت حکم و مصالح دایم و وضع ترتیب خلق نموده قهار که اندک احسن الخالقین و بنده را باید که بر آفریده که نظر کند از آفریده کار او یاد آرد و بهر صورت که بخواهد تصور او را مشاهده کند و دائم در ذکر و استحضار و نظر و اعتبار باشد و خلقی که بعد از این اسما جز بسبیل مجاز نبود چه خلقی که بر اشیا پروردگار تعالی است مگر آنکه آدمی را کسی و مباشرتی در افعال خود نیست که بدان کسب کالات و اکتساب طاعات تحصیل شود علمیه انبیاء است و روحانیات در ذات خود کند و توجه و حضور متعرض نعمات الهیه گردد و بعضی گفته اند که خلق بنده باین اسما است که وقتی که از نادانی و ظانف عبادت پروردگار کسی و ملامتی کند که باین وجه معیشتی برای خود پدید کند خصوصاً کسی و کاری که از آن بعد از موت و یاقی ماند و فیض مردم برسد الخفا و مغفرت و غفران آمرزیدن و خدای تعالی آفریده که گمانان بنده کان است و غفای مباهله است در غاف و غفوف از آن مباهله تر است چنانکه در شرح آن بیاید و غفر معنی پوشیدن نیز آید و وی سجا به پوشیده گمانان است و در دنیا و آخرت و نیز سار قبیح و مظهر جمیل است و در ذنب و در علق قبیح است و از جمله تسروی تعالی بر بنده آنست که قبح ظاهر بدن او که در چشم قبیح نماید مثل آنچه در شکم است در باطن و بی کمال ظاهر پوشیده و خواطر مذمومه و اراوت قبیح که در دل است از علم خلق پنهان داشته باشد یکس را بر سر او اطلاع نباشد نه خود باند که اگر آنچه در دل آید میست از وسوس و خطرات و اراوت قبیح بر خلق ظاهر نشود و دست ترین خلقی نزد وی دشمن ترین ایشان بودی و مراد او همه دشمنی و هلاک و کوشیدندی و آنچه گفته شد معنی غفار و سناریکی اند ولیکن درین روایت سار مذکور نیست و خلیج بیابان فرق درین دو هم نه و اگر مذکور بودی غفار در غفر از نوب محل کرده میشد و سار بر سر عیوب چنانکه در بعضی آمده که یا غفار الذنوب و یا سار العیوب و بنده چون بداند که وی سجا به غفار الذنوب است از مغفرت و رحمت وی نا امید باشد و دست در بر سینه میزند و چون دانست که سار العیوب است از این نعمت غافل و فارغ نباشد ولیکن باید که بدان مغرور و مذموم و از توبه و انابت غافل نباشد و تا آخر دوران جان بزند که بر عمر اعتقاد نیست بیت لطف حق که چه مومنان کند یک چون از حد بشود سوگند نسال الله العاقبه و وجبت باین اسم ظاهر است که از جرم مردم درگذرد و عیوبهای ایشان را می پوشد القهار قهر غلبه کردن و چهره شدن بر کسی و وی تعالی غالب است که شکسته دست پشت جلال و مسکبران را و خوار گردانیده و هلاک کرده دست ایشان را و تمامه مخلوقات در تحت صولت قهر وی مقهور و مغلوب اند و عاجز و خوارند و در قبضه قدرت و عظمت وی حیران میگردانند و در دای قهر و جلال وی ملان الملک الیوم الله احد القهار و هر که شناخت قهاریت او را از هر چه که ناگهانی او ترسان و لرزان باشد از غایت خوف بطبیعی بجا لب لطف و کرم کردی که در دو قهار زنده گان آنست که بسطوت سلطان عزت و قهر و جلال بر بعد از این بین ارجح و انس و شیاطین غالب و چهره باشد و داخل ایشان بر روی وقت و حال خود برین ساز طریق حق بیرون نیارند و از سلوک آن مانع نمانند و عادی عدوی نفس است که میان دو پهلوی دوست که بنواخت قلب و سر و طمشت باشد و بطاعت و بندگی آید و کرد و خلق را بغیر و برتر و برتر که در و شرح و نفس با برتر آداب و سنن و اشتغال با الایمن و میوه و تادیب و سیاست نماید و از جمله قهاران مردانند که هر که با ایشان معارفت و معاومت بکند مقهور و مغلوب گردد و در دنیا و آخرت میگردانند از آیات قرآن نسبت بیک از او یاد میکند و میگوید آیت شریعی الیه بن عبد القادر این است و هر که از او فوق عباده الوهاب و هب و هب بخشد و عطا کردن به سبب بخشش و وی عطا کرد و هم نوال کثیر الهیه و دائم العطا است که بخشش او را پان نیست فیض او را لا تقطع فی و هر چه حق عطا میست که خالی باشد از غرض و عوین و معطلی بغرض و غرض که در برابر عطا چیزی نمی سانه و حقیقت و اهمیت بلکه با نفع است پس و اب جانی جو داده و هم جو درین روایت نیست وجود و بهر حقیقت منحصر است در ذات مقدس باری تعالی است که می بخشد هر حاج را هر چه احتیاج دارد و بیشتر از آن دنیا و درین دنیا غرض و غرض بی غرض و درین جهان و در آن جهان موافق حکمت و صلاح کار و بنده چون شناخت که و اب مطلق است تعالی همه از وی خواهد و از وی امید دارد و از وی طمع میرد و در وی بغیر میاید و توکل غله و خواش و چند و شور بود بلکه محال نماید و طلب آن چنان دارد و عاین بنده مسکین کاتب حروف در این حال تعقل که مشوب بنادانی و نا عاقبت اندیشی بود این بود که رب هب لی لکما فی غنی لا من بعدی اگر چه عموم و إطلاق این و عازم محلات نماید ولیکن نظر خصوصیت محل و ملاحظه تعدد نوعی از تاویل استجاب پذیر است ان شاء الله تعالی و اما مخلوق باین اسم آنست که بدل کند هر چه که در دست او است اگر چه جان می باشد در راه حق یا خطا خطا حاصل و ثواب آجل بی طلب جن صیت اگر چه حقیقت و سبب وجود از او بی زاری و نادیده که ممکن نبود تا فعل تددوی او کی اثر کرد و غرض و غایت در طلب ثواب اقدام بر آن نکنند و لکن افراد انسان در همه وجود و سید الشریعت علی اله علیه و سلم که چندان عطا نموده انعام کرده باذن خدا که غرض و عوض را در آن دخل نباشد بلکه بعضی متناهی امر الهی تعالی و تقدیر و تقدیر و تقدیر بر اینها و بر سلیس صولات الله و سلامه علیهم اجمعین و الوفاق روزی رساننده خلق را تا در میان و پریان و سباع و بهایم و سایر حیوانات چنانکه مناسب حال و موافق حکمت باشد و رزق دو قسم است محسوس و معقول محسوس این است که معقول ارواح را و نیز رزق معقول است که لطف باری تعالی بضمائم آن استاده و این شامل است تمامه جانداران ماک و مامس ذرات فی الارض الاعلی الله رزق و رزق و رزق موجود که برای متعینان بی تعب و مشقت آنگاه که گمان ندارند و عده کرده است که من قی الله بحیث لا یخیر و رزق مقسوم که آنچه قسمت کرده اند میرسد خواه رزق معقول باشد و خواه رزق معقول و چون بنده شناخت که رزق مذوق است انتظار رزق غباری نبود و توقع از غیر وی نداشت و کار خود را بوی گذارد و توکل بر وی کند چون دانست که روزی مقدار است از جهت بی ادنی تنگ نکردند و کله و شکایت از خلق نکنند و خلق باین اسم آنست که دست خود را بر رزق بطلان و زبان را از رزق غلبه کرد و اندوه اسطه باشد میان پروردگار تعالی و بنده گان و در اصول مذاق چنانچه و در طایفه با نفاق و تعلیم و ارشاد و مایه و نیز از رزق و خلق است که باطل و حلال و هر که در وقت و دست میبشت بکشا و کند و فقیر برایشان تنگ نکرد و از در وقت رسیدن همان روی ترش نکند که روزی خود بر خوان تو میخورد و در آن زمان و است باید بهر آنکه میخورد بر خوان انعام توان خوشتن الفتاح فتح کشاید و معنی حکم کردن نیز آمده است و تعالی شأنه که شایسته هدای رحمت بر احسان بریت و حاکم علی الاطلاق میان خلائق و کشایش همه کار دارد و است و فصل همه خصوصیتها از روز دنیا با اسطه سبب و در آخرت میواسطه و بی محاب و فتح معنی نصرت آید چنانکه از باب انصراف و الفتح و انانیت ملک قهرمینی و تحقیق کشا و است و بلیب فضل که اوست خود را بر دنیا و سلیس صولات الله و سلامه علیهم اجمعین و حکم و فصل کرده است میان ایشان و کفار و نصرت داده است

بیراث رسید گفت الهی ما باین راهیم تعلق آفریده اما محافظت این حضور قلب را تفرقه میرساند خداوند او خطی از برای من بجا دارد هر چه بود همه ربه و ایشان را پس هرگاه که او بجزی تعلق می یافت
تعالی آن را زنجیر بودی میرساند و چون بنده دانست که پروردگار او حفظ است باید که آنچه آفات و مخافات و از غلبه نفس و هوا پناه و حفظ و حمایت او بدو بیت هر کس بخند پناه آرد و او را بلا
دارد و تعلق آنست که در دو احکام شرح را بجا دارد و جواج را از معاصی و دل را از ذکر کاسوی و سر را از ملاحظه غیایر مخطوطا دارد و جمیع احوال را از خروج از حد استقامت و اعتدال حفظ نماید و فر
ماندگان و عاجزان را دست گیرد و محافظت نماید و محافظ قرآن و حدیث کرد و معانی آنها را در دل بجا دارد و مقتضای خلق اوقات و رسانده آن باین وقت خورشید کن خیریت که بجا
بر پایست بدن انسان از اطعمه و اوقات خورشید دادن و این قوت ابدان است و قوت رزق معرفت و ایمان است و تقویت معنی توانا و بجا دارد بنده و گواه و حاضر نیز آید قول تعالی و کان
علی کل شیا متقی ای مطلقا در پس وی جامع معنی علم و قدرت باشد پس بنده باید که قوت و قوت تن و جان را زوی و علم می گفتند از نسل تشریف پسند ما القوت قال ذکر الهی الذی لا یوت
و بعضی این چنین بگفت که از وی پرسیدند که قوت تو چیست گفت اندک گفته مقدری که از آن چاره نیست گفته از چیزی میسریم که قوام حبه با آنست گفت قوام حبه با آنست
اگر شایسته می شناسید و تعلق آن است که در سکن از طعام و بد و غافلان را ارشاد کند و از احوال نفس خود مطلع باشد و بر اصلاح حال خود اکتفا نماید الحسب کافی و بسنده و جمیع کار را
بسنده آمدن چیزی اجتنابی الی می گویند یعنی کفایت یعنی پسند شد این چیز پس حسیب یعنی محاسب است و این وصفی است که مقصود نیست ثبوت و هی حقیقه بر غیر حق تعالی را زیر که احتیاج به کفایت
جهت وجود دوام وجود و کمال وجود است و هیچ چیزی نیست که کافی باشد چیزی را که گفته تعالی زیرا که باو است وجود اشیا و دوام وجود و کمال وجود و انوار و حسابانی که آنها را دخل است در وجود اشیا و
کمال آن به تعلق او نیست پس اوست حسب مطلق و بعضی گفته اند که حسب یعنی محاسب است چنانکه جلیس و ندیم یعنی مجالس و منادام است و وی تعالی حساب میگیرد از خلق روز قیامت و
میشمارد بر ایشان انفس ایشان را در دنیا و آخرت و بعضی گفته اند که حسب یعنی شریف است از حسب یعنی فضائل و مناقب شمردن و چون بنده دانست که وی تعالی بکفایت باید که کفایت
کند بوی و بکسند بوی توکل کند در جمیع امور بروی و من توکل علی الله فحسبه و چون دانست که انفس او را می شمرد و بر آن حساب خواهد کرد و ضبط کند افعال خود را و نیک کرد و اندک احوال خود را و چون
دانست که او را است شرف و کمال ظاهر کرد و بروی خاست نفس و ذات آن پس بکسر بکند ذات خود و عجب نیاید با افعال خود و تعلق آنست که حسب کفایت حاجات محتاجان کرد و با نفس خود
محاسبه کند پیش از آنکه حساب گرفته شود از وی و نفس خود را بمعرفت و طاعت شریف کرد و اندک الحلیل الجلال و الجلاله بزرگی و بزرگ قدر شدن و اوست تعالی جلیل مطلق جامع نعوت جلال و صفات
کمال اما مغزانی گفته اند علیه کبر راجع بکمال ذات است و جلیل بکمال صفات و عظیم بکمال ذات و صفات جمیعاً منسوب با دراک بصیرت که محیط بان توان شد انستی و در اصطلاح قوم
انها صفات قریه را جلال خوانند و ظهور را انوار صفات لطیفه را جمال و جمیل نیز در اساطیر آمده اگر چه در روایت مذکور نیست و جمیل در اصل موضع است در صورت ظاهر مدک بصور آنچه بچشم و حلت
لائم بصیر و موافق آن باشد بعد از آن نقل کرده شد بصور باطنه که مدرک بصیرت کرد و در آنکه سیرت جمیل و خلق و جمیل مطلق او است تعالی چنانکه جلیل مطلق او است غرض از آنست که هر چه در عالم
حسنی و جمالی و کمالی و جلالی است پر تو از انوار ذات و آثار صفات اوست و چون بنده شناخت که جلیل حق و جمیل مطلق اوست تعالی و تقدس تعظیم کند که را در او دوست دارد و مکرر در او بندگی دهد و او را متعالی
انوار جلال و جمال و عظمت و کبریا و جل جلاله و عظم شأنه وجود و مجازی خود را در زبان و کلامش آرد و نیست مطلق کرد و تا هست مطلق بگوید شاعر شرقی غرضی از جزی من و طنی او را
تعبیت بدو آن بد آنست که منم درم کردن دین نیست نیستی از هستی آئین نیست تو درم که شو که بجز دین بود کم شدن کم کن که تفرید این بود و تعلق آنست که نفس خود را بصفت کمال و عفو
کرد و از صفات باطنه خود را نیک کرد و از اخلاق و سمیه را تند نیک کند تا جلیل جمیل کرد و در خدا و خلق همه دوست دارد و از الکرم بزرگ و غیر گفته اند که چون کسی را وصف بکرم کردی بر صفات نیک
اشات کردی و گفته اند که کرم آنست که چون تا کرد و عفو کند و چون عده کند و فکند و چون عطا دهد و پیش از امید دهد و هر که او بوی التجار و او را ضایع کند و او را جمع وسائل و شغالی بنا کرد و کرم
کرم نیز گفته اند چنانکه جلیل یعنی محمل داشته اند و معنی او نیز آمده و تمامه این معانی بر وجه کمال خاصه ذات کرم متعالی است نقل است که اعرابی از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم کرد که یا رسول
حساب ما روز قیامت که کند سولی فرمود که خدای تعالی خودی خود حساب کند اعرابی را خوش آمد و قسمی کرد پرسیدند که چرا تقسیم کردی گفت کرم چون عجب میزد چو شود چون قادر شود و عفو کند و بنده باید
که وظیفه شکر کرد و مکرر و عفو و کند و دوستی را چنین کرمی در دل گیرد و تعلق آنست که سعی کند در تحصیل آن و تحلف کند در انصاف بدان تا حاصل شود او را چیزی از آن یا بر آن بران و حکما
بشان او است و اغیا صلوات الله و سلامه علیه همه متصف اند بدان تم و اکل از کربان و سید الانبیاء علیه من الصلوات افضلها و من التقیات الکملها انعمه کالمکر و کرمیت او است کرم لکم الکریم
بعد از تعالی و تابعان او و انوار و لیا و علما همه اهل کرم اند علی حسب درجات و مراتب الوقیب فی الصلح رقیب نجبان و چشم دارند و مکرر طیبی گفته رقیب جنگه که رقیب باشد شیاد و ملاحظه کنند
پس غایب نکرد و از وی مقدرند در زمین و نه آسمان اما مغزانی گفت رقیب علیه خطا پس کسی که مراعات کند چیز را آنکه ملاحظه نکند او را ملاحظه لازم و دائم او را رقیب خوانند پس رجوع معنی یافت
بحکم و حفظ باشد ولیکن با اعتبار از روم و دوام و سبب آنست که همیمن را تقییر بر رقیب کرده اند لیکن آنکه کرده اند و مفهوم وی مبالغه در رقابت و این جو فرق بود میان هر دو و وجه تعلق ظاهر است و کتب
خود باشد خود را از غرض نفسی و طبعی از کرم و تغلب بجا دارد و در نظر حق باادب باشد و از ناشایسته پارسه رود و بنده که وی تعالی رقیب و شاهد است در محال ظاهر و باطن و بنده که نفس شیطان را بکسند
و فرصت بجا میزند و باعث اندر بر غفلت تا چون غافل گردد کار خود را بگذرد و کین خود بگذرد پیش نه پیش نه خود را از ایشان و بشیاد بود از ذکر و تمییس ایشان و بر بنده راههای و آدایشان خوی را رقیب نیست
اجابت جواب دادن و اجابت مکرر دانستن و اجابت جواب و همه مکرر را و خواند و اجابت کنند هر عمار عطا کنند هر سوال را و او است اجابت کنند و حامی مخطرتین بر زبان قال و حال بلکه اجابت
کرده است پیش از آنکه دعا کنند و او است پیش از آنکه می طلبند و از جمله اجابت اوست دعوت خلق و کفایت او حاجات ایشان را که تدبیر کرده است کار ایشان را
پیش از آنکه پیدا کند ایشان را به پیدا کردن اسباب از رزاقی و آلات در آسمان و زمین پس بنده را باید که اجابت کند دعوت حق را در امر و نهی و اجابت کند بنده که

اور باطنی مرام و برآیند حاجات ایشان آن قدر که تواند ممکن باشد و اگر عاجز باشد بملطف و سخن نرم و باجابت دعوت ایشان و قبول و پذیرایشان چنانکه رسول خدا میگوید صلی الله علیه و سلم الواسع
 سعت فراخی و فراخی کردن و همه را فرازیدن و سعت را انصاف علم میبخشد و میگوید که علم وی وسیع و مجمل است بمعلومات و باحسان میبخشد و میگوید باحسان وی وسیع و نعمت او بیستاست
 و بقدرت و ملک و غنای کند و واسع مطلق به جمیع این صفات است تعالی است و آنکه گویند سعت یعنی توانگری و توانائی و دوست رس است بهین علاقه است و حق است که کسی را که شناخت علم
 و فراخی علم و قدرت و ملک و غنای او را که باقی نماند در مضیق جمل و غیر فقر و احتیاج بلکه مستغنی گردد از همه و در همه کارها التماس نکند و در تنگیها پناه بیاورد و تخلق آنست که سعی کند در سعت علوم و معارف
 و اخلاق وجود و سخاوت و زور و وسیند را کشاده دارد و دل و دست را فراخ گرداند و از آنچه دارد و در وی از خود و از اشیای جاها و ملان تنگدل نکند و هیچ چیز از چنگش در نیخندارد و با همی که بر نوح
 کشا و باشد بهیت بند برادر خویش کشاد و ست دل کشا اگر خواهی بداد الحکیم حکمت بجای است انکال علم و حسن عمل و اقیان و احکام علم و عمل و حکمت علم که از آنکه گویند پس یعنی علیم باشد زیادت احکام علم
 گویند حکیم ماله حکم است و حکیم میگوید کسی که عالم باشد بخلق اشیا و نیک داند دقائق صناعات را و متقن و محکم کند صنایع آنرا و کامل بدین معانی جز خداوند و جل را نباشد و وی تعالی هر چند مقتضای
 حکمت و زهدی دانش و پیش کند و کارهای وی از زمین و دستی منزه و بر است و دانست بخلق و دقائق اسرار و کسی که شناخت که پروردگار تعالی حکیم است بروی لازم بود که راضی گردد و حکم او
 بداند که در ابدان حکمت بالغه خواهد بود اگر چه ظاهر نکند و بر وی پس اعتراض نکند و محاکمه و بر وی و بداند که وی فاعل مختار و حاکم علی الاطلاق است یعنی علیم باشد و باید که در فهم خقای متوجّه
 اسم حکیم باشد و تخلق آنست که اجتهاد کند در تکمیل قوت نظریه تحسین قوت علمیه و نیک داند دقائق و علوم و صناعات را از آنچه متعلق بشکل نفس خود بود و باید که از سخاوت و لغو سپریزد و وسیع کار
 بی باخته صفاتی و داعیه ربانی نکند یا مستحق اطلاق اسم الحکیم گردد و نقل است از ذوالنون مصری قدس الله سره گفت شنیدم در زمین مغرب مدی علم و حکمت معروف و مشهور است بزیادت وی شنیدم
 چهل روز بر در خانه وی افتاده بودم وقت نماز سجده می و همچنان والد و حیران بارتشتی و پس بیچ التفات نکردی این حال تنگ آمد کم قتم ای جوان مرد مرا چهل روز است که اینجا ایستادم هیچ اتفاقی
 بر من نیکی و خفگی نمی گوئی آخر این چه و حکمتی و نصیحتی باینروز تا یاد گیرم گفت بان عمل خدای کرد و قتم آری که خدا توفیق دهد گفت دنیا را دوست دار و فقر را خفاش و ملا را نعمت دان و منصرف را عطا گیر و
 با غیر حق انس گیر و محبت مراء و خوار یار غرت پندار و حیات را موت شناس و طاعت را حرمت بین و توکل را معاش خود ساز میت از سلیه محزون همه نام و نشان غیر الا کسی که سینه پلزد وی
 نشان ترا الود و در بضم و فتح و کسر و چشم بین و داد و بکسر و مودت دوست داشتن و بعضی گفته اند دوست داشتن قوی و اکید و وی تعالی دوست میدارد و مومنان او را یعنی طاعت میکند و تعلیم
 او را یعنی خود بخیم و بیکم و بیکم یعنی رحمت میکند ایشان را و خیرخواه ایشان را و نعمت میدهد و احسان میکند ایشان را و ستایش میکند ایشان را و دوست میدارد مومنان او را یعنی طاعت میکند و تعلیم
 میکند او را و محبت میدارد و ذکر میکند او را و فرمود و هو الغفور الو. و اسم غفور را بر اسم و دو مقدم داشت تا معاصیان که با پکاران که آلوده غبار معصیت اند نیز تامل نمایند باشد یعنی اول عباد
 است البغفو و مغفرت از خسار حال معاصیان می برافشانم و پاک میکنم و بحد ازان در دانه و محبوبان و مودودان خود می درآرم محبت از من کنه آید و من آنم و تو گرم آید و تو آنی و جو
 تعلق باین اسم ظاهر است و تخلق آنست که دوستدار اهل دین باشد و آنچه خود را خواهد پذیرد از مسلمانیان را نیز خواهد بکشد ایشان را بر نفس خود و کمال این اسم آنست که منع نکند او را از اشیا
 و احسان و غضب و حق و دینا پس بر پیوند یاهر که برادر قوی و عطا کند آنرا اگر محروم گرداند او را و عفو کند بر هر که ظلم کند بروی و فردا اعلای این آنست که در محبت محبوبان حق ثابت قدم
 باشد و در طریقه محبان بدل مجبور نموده استقامت و زور و دوستی و دوستان او را وسیله عظمی شناسد خصوصاً محبوب ترین محبوبان و محترمترین مومنان محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم که محبت
 و طاعت وی عین محبت حق و طاعت او است حکایت غریبی است یکی از دوستان آن حضرت را بعد از هزار دینار از میراث پدر رسیده بود تا که موی از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
 پیدا شد آنهم مال را داد و آن موی را بخرید میت جادوی چند دادم جان خریدم بجزند عجب از آن خریدم و گفته اند که علامت صحت محبت حق تعالی سرایت محبت است بحضرت مصطفی
 صلی الله علیه و سلم و نشان راستی محبت مصطفی صلی الله علیه و سلم محبت اهل بیت و منتدیان او است و دوستی را دوست داری و دشمنش را دوست دارد و دوست را برود و داور و دینا
 بر دوست دارد و کسی دوسه روز بر پی دوستان قدم زد صورت انسانی و نعیم جاودانی یافت آدمی چون ناامید باشد بر پیبری میفرماید قدس الله سره العزیز چون سنگ را بار است و سنگ را دینا
 بعد اندر را بانو میدی چکار التجبید مبالغه احب است فی الصراح مجذوبی که و مجذوب بزرگ و فی القاموس المحمد بنیل الشرف و الکرم و طیبی گفته مجذوب سحت کرم و امام غزالی فرموده که مجذوب کسی که شرف
 باشد ذات او جمیل باشد افعال او و جزایل باشد عطا او و نوال او و پس مجذوب جامع معنی اسم طویل و دو باب و کریم باشد و بنده را باید که و طیف صد شای حق بجای آرد و شکر نعمت و عطا او فرو
 نکند و تخلق آنست که شرف و بزرگی را تحصیل اسباب آن را علم و عمل و تهذیب اخلاق حاصل کند و بعباد نوال فاضله و فاده نماید الباعث بعث بر تحقیق میت از که و بیدار کردن
 نام از خواب و فرستادن کسی را برای کاری و او تعالی را بکنیز نه مرد و است از مقبور و بیدار کننده دلهای غافلان است از خواب غفلت و خور و باعث رسل است بسوی خلق و بعضی گفته اند
 که بر آنکیزه و جنبها است بر نیکو کاری پس بنده باید که از خواب غفلت بیدار شود و از میفرمائی رسول بزرگردد و از وز بعث و تشویر یاد آرد و خود را بکار آخرت مشغول دارد و تخلق آنست که دلها را
 مرد و را از کوب جمل که موت اگر است بر آنکیزه و بعلم که سبب خیره آبدی است زنده گرداند و غافلان را از خواب غفلت بیدار سازد و از روح خود اعمی خیر که حکم رسول دارد بسوی جوارح و
 قوای خود بفرستد و بسوی خلق تعلیم و ارشاد و رسل و رسائل ارسال نماید و محبت را بخریت و مبرات بر کار و الشهدا از شود است یعنی حاضر آمدن یا از شداد است یعنی گواهی دادن حق
 سبحانه حاضر و مطلع است بر ظاهر و باطن و بر غیب و شهادت و گواهی و دهنده است بر اعمال و احوال خلق در قیامت و تواند که مرادشاه برود و اینست خود باشد چنانکه فرموده است شده اند از
 الا هو یا شاهد است بر اخذ شایق و پیغمبران ایمان و نصرت دادن و رسول را گویا میباید از ایشان و مصدق آنچه ایشان است چنانچه قول وی تعالی و اخذ الله شایق النبیین الا ید و دل است بدان و بعضی
 گفته اند که شاهد یعنی مبین نیز آمده و وی تعالی بیان کننده است بکلام و طریق و می و الهام و احکام و دین اسلام را و شنیده یعنی مشهود و گفته اند که انبیا و اولیاء و علماء و اهل کواهی میدهند و

ذات و کمال صفات وی اگر چه از ادراک کائنات و صفات عاجزه و قاصده میت خطبه بر نام تو خوانند این همه از تو خرامی ندانند این همه که چه توحید تو میخوانیم یا تم تو میدانی که ما و انیم ما و انیم
 باید که از انرا فیه صوره و اطلاع حق و ارشادات وی بر اعمال غافل نباشد و بشهادت وی بر حق رسول و صدق وی مصدق بود و احکام دین اسلام را متبع و بر کمال ذات و صفات وی متحرف
 و مخلوق معنی اعلی با جمیع علم و خبر است و بمعنی ثانی سعی کند که تحصیل عدالت و ترکیه و تصفیه اناهل شهادت در دنیا و در روز قیامت و شهادت بر وحدانیت حق و بر شایق انبیا کرد
 و ملاخر اصل جبار و الله باشد الحق بمعنی ثابت و دست و در مقابل او است باطل بمعنی نیست و ناچیز و معدوم و ثابت و مثبت مطلق است تعالی است و سایر موجودات انجشیت امکان معدوم و بیجا
 و غیبه که در حد ذات ایشان از وجودی و ثبوتی نیست چنانچه گفته است الاکل شیء باطل الله باطل و تفصیل کلام آن است که اینجا سه چیز است حق مطلق و باطل مطلق و حق بوجبی و باطل بوجبی پس
 متعلق بالذات باطل مطلق است و ممکن لذات حق است بوجبی و باطل است بوجبی و اول از جهت ذات خودش وجودی نیست اصلا پس باطل است بذات و مستفید است وجود را از غیر خود
 از وجبی که بجانب عقیده وجود دارد و موجود است پس وی باین وجه حق است و این است معنی قول وی سبحانه کل شیء بالک لا وجه پس معلوم شد که حق مطلق همان موجود حقیقی است که
 بذات خود وجود است و هر چه وجود دارد وی میگرد و آن خداست غرض جعل تعالی و تقدس و حق بمعنی صدق و درستی که اقوال و اعتقاد است و مذاهب را بدان وصف میکنند نسبتی
 بوجود و حق دارد و با اعتبار ثبوت این جهت او را حق می گویند و حق بمعنی سزاوار نیز می آید و او است تعالی سزاوار الوهیت و اقوال و افعال وی از شایه بطلان و کذب منزه و مبرست و مخلوق
 آنست که مستحق گردد بنده و متابعت حق که شریعت نبوی است صلی الله علیه و سلم تا انان نوری و حضوری بر دل مستولی گردد که بدان مستغرق گردد و در وجود حق و ذکر وی و حضور وی میستغنی
 گردد و بمعنی حقانیت نام غزالی گفته رحمه الله علیه و استغنی که هر چه حق است و لیکن حق بذات خود نیست بلکه هستت مجزا و ذات وی تعالی بلکه بنده بذات خود باطل است اگر موجود است
 حق را و او را نمی بود پس خطا کرد کسی که گفت انا الحق مگر کسی از دنا و لیل یکی بخواند ادا دارد که وی حق است و میگوید این تاویل بعید است زیرا که لغت و دلالت ندارد بر آن و بکار آنکس این مخصوص بوی نیست بلکه
 هر چه با خودی است حق است تاویل دوم آنکه مستغرق گردد و در وجود حق تا آنکه در باطن وی محبت شود و کنجانش غیفا نه و هر چه کلیت چیز را و تمامه او را و کبر و در وی مستغرق گردد و میگوید و مبالغه
 میکنند که او است و از اینجا گفته است اناس من اهلوی و من اهلوی انما داد استغرق و استغناک داشته است انبی کلام الامام می موجود بحق و ای نور مطلق افاضه کن بر ما از حقانیت و فورانیت
 وجود خود تا مستغرق شویم در دریای عرفان تو و شود و تو و منور گردان نور اسم خود دل بنده خود را تا چنانکه اسما و صورته جلالت حق است و حقیقه و معنی تکریم و با وجود آن آگاهی و هویشاری پیدا
 آرد و از نسی و بخود نیکی دارد تا گوید انا عبد الحق بکمی اما الحق گفته است انا علی کل شیء قدیر الوکیل و کیل آنکه کار را با وی گذارد و تمام تصرف در دست وی دهند و وی تعلی و توحید
 کار با وی بند کار بر خود گرفته و قائم شده با او و معاد تحصیل هر چه بدان محتاج اند و کفایت میکند بغایت و کرم و کمالات همه را آنکه کسی توکیل و تفویض کند و کیل کاهی و فایز کند و قدرت
 قدرت وی با می که و کیل است در آن و کیل مطلق آنست که امور موقوف باشد بوی و وی کافی باشد بقیام آن و وفا بی بود با تمام آن و آن کرم و عنایت باری تعالی است پس بنده باید که بمساک
 خود را بحضرت وی سپارد و بتبیری و باز گذارد و بیکلیت خود متوکل گردد و بروی و بسندگی کند باستغاث و استمداد وی از غیر وی میت کار خود را بنده باز گذارد کت نمی نیم ازین بهتر کار
 و حقیقت توکل ثقه است بغضات حق و اکثر استعمال توکل در امر ذوق است و مفهوم او عام است و تعلق آنست که در کار بای ضعیفان و فروماندگان سعی کند و در کفایت مهم ایشان شمش
 نماید و در اینجا حاجت مارب و تحصیل مطالب ایشان چنان شود که گویا کیل ایشان است و کیل خدا کرد بر نفس خود و خصم نفس کرد در استیفا حقوق الی و اقتضای اوام و نواهی وی تعالی العفو
 المیتین قوی توانا منین استوار اما غزالی گفت قوت دلالت میکند بر قدرت تمامه کامله بالغه و منانیت دلالت میکند بر شدت قوت و الله تعالی ازین جهت که قدرت بالغه و کامله دارد و قوت
 و ازین حیثیت که شدید القوت است متین است که در قرآن مجید وصف کرده است خود را بنده القوه المتین و مرجع این معنی قدرت است و ذکر آن بیاید و وی تعالی از غرمانگی و ضعف فرو
 مانگی منزه و مبرست و بعضی گویند قوی متین بمعنی خالق قوت و منانیت است فعیل بمعنی مفعول پس دریم کار قوت و نصرت از خود را و خود را و همه کس را و همه چیز را و خود را و منقاد او دارند و در
 وقت جرات و بی ادبی از قوت و قدرت او هر سان باشد و تعلق آنست که بر بر او ای نفس قوی و جبره باشد و در دین مصلب و سخت بود و دقیق قوی و متین باشد و در لاهی احکام شریع و این
 و سستی با خود را و نه بدیت نفس کا و کشش را بر خویشین سلطان کن دشمن است او هر چه فرماید که آن کن آن کن الولی محب و امرو حق سجا به محب مومنان و متیقان است و نصرت میدهد
 ایشان را و وی تعالی دوست میدارد و مومنان را الله ولی الذین آمنوا ولی بمعنی متولی امور نیز آمده و وی حق سجا به متولی امور صالحان است بلطف و اصلاح که توکل کرده اند بروی و تفویض
 کرده اند امور خود را بوی و متولی امور تمامه خلاق است از آنچه محتاج اند بآن از امور محاش و معاد و بمعنی قریب نیز آمده و محبت وی تعالی قریب است بمحسان و اذاسالک عبادی عسی سمعتم
 قریب پس بنده باید که بتکمیل شعب ایمان خود را شایسته مزید دوستی سجا به گرداند و در همه کارها مدد و نصرت از وی جوید و بر تولیت و محبت وی شکر گوید و از قرب وی تعالی آگاه بود و التفات و انظار
 نکند و تعلق آنست که دوست دارد او سجا به را و دوستان او را و گوشش کند در نصرت دین او و نصرت دوستان او و سعی کند در تقضای حاجت خلق او و نظم مصالح ایشان تا شرف گردد و باین اسم و نامیده شود
 او را ولی الله یکی از نشان ولایت آنست که وی تعالی دائم دارد و توفیق و نصرت او را و محذور و مطرود ذکر اندازد و اگر قصد محصیت و بدی کند بکارها و اولادان و اگر ناکا و در آن بغیبه بتوبه و انابت
 زود باز آرد و در آن نگذارد اینست معنی اذ احب الله عبدالم یضربه و ذنب و از نشان ولایت است که او را در دل و دوستان خود جای دهد زیرا که دل ایشان بکل نظر حق است و چون او را در آغوش جای
 لایزال و توان بر وی نیز افتد بیت دل بدست آرد ولی داری در هر حاصلی داری اللهم رزقا للحمید حمد و محبت ستودن و ستوده شدن و او است ستانیده ذات خود و ستایش کننده صفات
 خود بکلام خود و در نازل و ثبت آیات بیانات و لایزال لا احصی ثناء طیک انت کما اثبتت علی غنک دلیل آنست و ستانیده انبیا و اولیا و مقربان است بغضلیت ایمان و احسان و موافق و
 ستوده شده است بتایش خود و ستایش جمیع آفرینش خود که و ان من شی الا یسبح بحمده یا حمید بمعنی تسبیح جمیع معاد است که توصیف بکل کمال و عطا کننده هر نوال است و هر حمد و ثناء را به ذات

مراد از اینها نیست و بی نظیر خصیصتی در خصلت مدتی اناوات با وجود آنکه در خصلت دیگر در وقت دیگر موجود است پس واحد علی الاطلاق نباشد و یکسان است که خداوند تعالی واحد است و صفات کمال که شریک ندارد و باید که متوجه نکرد و شریک نکرد و غیور دارد و مطلق بدان اسم آن است که کسی کند که متوجه و یگانا که در در فضل و کمال نسبت یکدیگر ممکن است و حد نسبت بوی و باید که متوجه باشد و دعوت چنانکه متوجه است و بی جانه و الوهیت و یکیت و یکوئی و یکدل متوجه حضرت واحد کرد تا بعضی وحدت مشرف شود و مستغرق گردد در در بطریق تجویب یکی کوید و یکی داند و یکی میند و یکی جویید و هر چه میندازد میند و اندامیت انبیا آن یکی و جهان و ملوک و امم با و عیب ممکن که حاصل هر دو جهان یکی است فعل است که شبلی قدس اند سر و العزیزند و کان قاعی که نسبت فرما و میکرد یکی میش نماز و قدس آمد و فرما صد که بود و جز یکی بداند که نه وایت ابی هر چه در جامع ترندی و دعوات بیقی و شرح الشیخ اسم الاحد نیامده است ولیکن در جامع الاصول الواحد الاحد هر دو آمده و فرقی نمی بیند میان این هر دو که احدا اعتبار ذات است و احدا اعتبار صفات و بعضی عکس این گفته اند و گاهی میگویند و احدا یعنی عظیم التخری که از ایزد دارد واحد عظیم الشانی که نظیر ندارد و الصمد سید است که قصد کرده میشود و باید که او جمیع مطالب در غایت کند و از صمد یعنی قصد و منزله است از جمیع نقائص و آفات و جامع تمام کالات از صمد یعنی مصدک میان نمی نباشد و نعمت است در صمدت پس بنده باید که همیشه بقصد درگاه وی تعالی بپوید و جمیع مقاصد و آرزوی جویید و او را از جمیع نقائص و آفات منزله داند و از وی استمداد و استکمال خواهد و روی بوی بجانب دیگر کرد و مطلق باین اسم آنکه در کار ساری نیاید و بر آوردن حاجات طالبان سخی نماید و از داخل اخلاق و از احتیاج لذات و شهوات نفور باشد تا مقصد و مرجع بنده کان خدا شود و جمیع حاجات و مخفوف و محصوم گردد از تمامه آفات و راسخ و صلب بود در حمایت احکام دین و متکین و مستقیم گردد و در طریق علم و تحقیق القاد و القنند در قند و قدرت و اقتدار و مقدرت تو همتی و توانائی و قادر و مقدر ربی خد و مذ قدرت و در مقدر ربی باطن است و قادر آنکسی است که اگر خواهد بگذرد و اگر نخواهد نکند و قدرت عبارت از این معنی که موجود میشود بوی ممکن بر وفق ارادت و قادر حقیقی آنکسی است که اختراع کند هر چه بود را اختراع می کند یا نه باشد بوی و مستحق باشد در انعام و انت خیر و آن خداست جل جلاله و اما عبادا قدرتی هست بقادر کردن و اندین حق مراد را فی الجملة بعضی اشیاء بعضی احوال قدرتی ناقص و محتمل عات بنده تابع است تحت حد پس منزه و ارادت که گفته نشود و او قادر بر هر صورت مجاز نیست پس نیست قادر علی الاطلاق مگر وی سبحانه پس کسی که شناخت که اوست علی الاطلاق قادر بر کمال بر هر چه خواهد بگذرد و نسبت است که داند و اگر خواهد نسبت را نیست که داند همیشه خائف باشد از قدر وی و امید دارد و بر ملطف و وی و تسلیم و بوجه و ارادت وی و نیز چون دانست که مولی قادر است بر انتقام ترک کند انتقام کشیدن از ترک ظلم کرد یا برنجند او با اعتقاد و آنکه قدرت حق و انتقام دمی باشد و اتم است از انتقام کشیدن و وی برای نفس و مطلق باین اسم آنست که قادر باشد بر کف نفس از مخالفات و بر شیخ طایفه از غم و غایت و باز داشتن طبع و موالات و انبیل بشهوات و لذات المقدم الموفق بحسب و ال و کسر خاتمه بر پیش کردن و تاخیر از پس افکندن او است و غلاک پیش کرده و دوستان خود را به نزدیک گردانیدن از درگاه غرت خود و راه نمودن و نجایا بر قبویش و پس افکندن دشمنان وین را به دور افکندن از لطف خود و پرده افکندن میان ایشان و میان شناخت خود و کسی را که نزدیک گردانید پیش کرد و او را کسی را که دور گردانید پس افکندن از مشرف و رتبه و تقسیم و تاخیر گاهی در مکان می باشد و گاهی در زمان و گاهی بشرف و رتبه می باشد و رتبه می باشد و رتبه می باشد و او علم السلام دارد وین جهان تقدیم کرد و محمد صلی الله علیه و سلم تاخیر و دران جهان بر عکس و همچنین حال ام سابقه نسبت بامت محمدی چنانکه فرمود سخن الاخر و السابقون و در قرآن مجید فرمود و السابقون السابقون اولئک المقربون و چون بنده دانست که تقدیم و تاخیر خداست از قول و قوت خود و متبری کرد و در بر عمل خود و اعتماد نکند و نظر بر فضل و کرم حق مقصود کند و مطلق باین اسم آنست که تقدیم کند خود را بمسابق و مسارعت بخیرات و قربات و تاخیر کند نفس و شیطان را و بعضی آدمی از که منافع خیر اند و نیز مقدم و مخظم دارد و هر که را خدای تعالی مقدم کرده و منسوب گردانید و موخر و محقر و او را هر که را وی سبحانه تاخیر کرد و دور افکندن اول الاخر و اولئک که وجود او را ابتدای و مستی و را افتخار می نیست و آخریت و ادبی ابی که بقای او را نمایستی و دور افکندن او را انتضای فی یاساقی است بر اشیاء بود کان اند و لم یکن معشی و آخری است باقی بعضی خلق کل من علیها فان و یقی و هر یک یا ایدل است بوجود و آخر است بسلوک و از بهت مبتدأ و اول و بسوی او است مرجع آخر یا اول است باحسان و آخر است بغفران یا اول است که بهدایت و احسان عارف از این یکی که خود شتاب شناسا گردانید و آخریت که با کمال لطف و اعتنائی کار ایشان تمام ساخت پس اولیت با تبدای عرف و آخر است با کمال لطف پس کسی که دایت کرد و رتبه او است که کفایت میکند در انتها الطاهر الباطن بکفایت که سید است وجود و رستی و آیات باهره در ارض و سما و باطنی است که محتجب است کند ذات مقدس او بحجاب جلال و کبریا با ظاهراست بخت و باطنی است بر حمت ظاهر است تقدیر باطنی است از قدرت ظاهر است بر بصایر باطنی است از ابعصار ظاهر است بی اقرب باطنی است بی حجاب چه خفای او از حجب شدت ظهور او است و ظهور او بسبب بطون او و نور او بحجاب نور او است منجانب من خفی الله ظهوره و جتنب نور ظهوره پس اوست ظاهری که نیست ظاهر تر از وی و باطنی است که نیست باطن تر از وی و خط بنده ازین اسم آن است که ابتها که بدیشان خود فکر کند و اول خود و تدبر کند و آخر خود و احوال حاکم ظاهر و باطن خود را در صورت عالم و فوای از باز دودل بران نهند و بتطبیق بر ظاهر اشیاء شناخت صانع بی برود و در کمال سابق و اول باشد و در کار دنیا پسین و آخر بود و با حکام شریعت ظاهر بود و با حقیقت باطنی و ظاهر با طلاق و باطنی با خدایا که گفته اند الصوفی کائن و باین است میت هو الاول هو الاخر هو الظاهر هو الباطن بغیر انبیا و امن بود که چیزی نمیدانم الولی و لایه بالک تصرف کردن و دست یافتن و ولایت بالفتح یا بی کردن و پادشاهی را ندن و وسیله میگفته که ولایت نفع صید است و کسب اسم و الی کسی است که متولی شود او را و ملک بود جمهوری و ولایت مشعر است بدین و قدرت و فعل این را حق جمیع نشو و نسام و الی اطلاق نکند و الی امور علی الاطلاق این است که الله سبحانه که متصرف است بدین اسم آنست دران ثانی و قائم است بوی با دامت و ابقا ثالث و بنده باید که طاعت امر و فرمان برداری باری تعالی لازم داند و ملک است و جو خود را بحسن تدبیر و تغذیه احکام شریعت مضبوط دارد و از غا و کثران شیاطین جن و انس محفوظ گرداند و با امر الهی و حکم وی و الی ملک است جو خود شود و حاکم دران باشد للمتعالی بلند بر جمیع ملا و الی از اینها نقائص و آفات مرتفع و عالی و متعالی الطیغ اعلی است و معنی تعلقی و متعلق آنچه آفریند که در شد الهی بکبریا نیکوئی کردن و نفع باینکوی کننده و بحقیقت نیکوئی کننده و احسان نماینده

نه چنانچه علی و اسما علی لما منع و بنده چون دانست که حق تعالی معطی و مانع است بعطای او امید دارد و در مانع و ی خایف و تعلق آنکه محالمان و متعذر از عطا کننده و طالبان مانع نماید بیا
 و روح را از انوار حضور و طاعت عطا کند و نفس و طبیعت را از انوار شهودات مانع آید و درین روایت ابی هریره که مکتاب مذکور است ذکر المعطی نیست و منع در این روایت تفسیر میکند بر سبب ملاک و
 نقصان در ابدان و ادیان بخلق عقل و وضع شرع و باین جنی راجع و آیل یعنی الحقیقه میشود چه منع از سبب ملاک از ضروریات حفظ و لازم او است و حاصل میشود حفظ ابی و لیکن منع از انصاف
 بسبب مملکت میکند و خطا را از انصاف بحدوس از ملاک فیما بیند و مقصود از منع و غایت و ی حفظ است پس هر چه در اسم الحفظ از معانی و در تعلق خلق مذکور شده در اسم الحفظ نیز ملحوظ خواهد بود و فرق
 میان این دو معنی آنست که منع معنی اول منع از عطا است و معنی ثانی منع از بلا لطف ظاهر است از خدا و او که ای منع از عطا نیز لطف میباشد و لیکن مخفی و منع میکند وی سبحانه از روی و شهود متدار
 از نفس کسی که میخواهد مخصوص میکرد و بفضول و کرامت خود و از اهل خصوص کرد و مانع از ادا و لغت و اعتبارات از اطلب یکیکه میخواهد خالص گرداند و در برای خود و مقام اهل خلوص از مرتبه اهل خصوص بلندتر
 و بنده چون دانست که مولی تعالی سبب و ملاک نقصان از وی منع میکند و در حفظ خود نگاه میدارد و دیگر که مخفی در این نعمت و تعلق آنکه مانع آید و در بلا شاد تعلق فساد و ملاک خود و اهل صلاح نگاه دارد
 دین ما و اهل دین را از آفات و فحاشات الصداق و النافع خالق خیر و شر و مانع و ضرر است تعالی و آفریننده در دود و اوبخ و شفا و کرمی و سردی و خشکی و تری و است تعالی کمان نبریده که در انا و مانع بند
 خود است و هر چه ملک بنفس خود و طعام بنفس خود و سیر سیر و آب بذات خود سیراب میسازد اینها همه اسباب عادی اند یعنی آنکه عادت بران جاری شده که وی سبحانه اینها را اسباب ساخته
 است و بواسطه اینها خلق میکند اگر خواهد اینها نیز پیدا کند و اگر خواهد اینها بکنده و همچنین کل اجزای عالم از علویات و دخیلیات و وسایط و اسباب و سحر قدرت کامله تا ندرستی تعالی اند و همه اینها نسبت
 بقدرت از اینها مانند قلم در دست کاتب اندلی توقف و قدرت معنوی است شامل اکثر صفات خصیصه صانع غفیل و فرق عجم و خصوص و حیثیات است بنده باید که نمرود و نفع عجز حق تعالی و
 و عالم سبب را مغلوب قدرت او شناسد و حکم قضای الهی تسلیم کرد و تعویض امور بوی کند و نه گمانی کند و ی خلی در راحت و خلق از وی مداحیت حکایت آورده اند که موسی علیه السلام از در و دندان بجزرت
 حق نبالید حکم شد که طایف کباب بر دزدان نه آزارم کرد و کیا بر دزدان مبارک نماند و آزارم گرفت بعد از حق باز دزدان در دزدان کباب بر دزدان نهاد و در دزدان کشت گفت الهی این بان کباب است که تو تعلیم
 فرمودی خطاب با عتاب و در سیدگان کثرت تو بجز عتاب ماکردی شفا و ایم و این کثرت تو بجز عتاب ماکردی در دنیا و دین و اندیم تا بدانی که شفا بنده ما یم کیا و تعلق آنست که با الهی و حکم شریعت ضرر رساند
 و زجر کند و دشمنان دین را و نفع رساند و یاری دهد و دشمنان را انا مقتضای ادا و ت و امر بر و عمل کند که جمیع میان حقیقت و شریعت این است انوار نور در عرف عام یعنی روشنی است و نور در کمال
 الهی تعالی معنی منوره و ی تعالی روشن گرداننده و سیارات و روشن گرداننده زمین با بنیا و اولیا و علما و مؤمنین و مؤمنات و بسایق و ریاحین و روشن گرداننده و لهای مومنان
 و عارفانست بنور ایمان و طاعات و اخلاق و محارف و خلائق نور علی نور میدی اند و نور منبسط و نور خواص نور عبادانست از خیریکه ظاهر تر بود و نور خود ظاهر گرداننده و غیر خود را چون متعالم گرداننده
 و جو در ابعدم ظهور و موجود را باشد و خفا هم در او و هیچ چیز را که نماند هم نیست پس کیس بری باشد از عدم بلکه از امکان عدم و بیرون آورده باشد با هیات و از ظلمت عدم سرزاده است از غیر خود
 که نامیده شود و او را نور وجود نور است که فاضل است بر جلالت و وجود همه از نور ذات اوست اند نور السموات و الارض و درین بسکام رساله تفسیر این کربیه بطهر آمده است که متعلق
 ابرار سرار و اظهار نوار شده است و با همه التوفیق و بنده باید که از ظلمات طبیعت و کدورات نفس برآمده و اقباس انوار شکست هدایت و مصباح شریعت نموده نور علم و عمل یک از بیز
 نماید و خاطر شیطانی و نفسانی را از ملکاتی در محانی جدا کند بزرگان گفته اند که هر حالی که توجیه علم نباشد اگر چنان حال عظیم باشد غمرا و بیشتر از نفع بوده و هر که رعایت ظاهر علم و آداب شریعت فرود آید
 کند حقیقت نور بدلی و فرود نیاید و تعلق آنست که منور باشد بنور ایمان و عرفان و غلبه باشد احکام دین را و بر یا صنت و مجاهده و تزکیه نفس و تصفیه قلب و تخلیه روح و فضا در نور انوار فاضی
 ظلمات بشریت نموده و تقابل نور الانوار حاصل کرده عین نور کرد و اللهم اعطنی نور و اعظمی نور و اوجلی نور و الهادی دمی هدایت راه نمودن و بمنزل مقصود رسانیدن راه نمایی همه راه دور
 او است هر که راه دنیا میرود راه غما و است و آنکه راه عقبی میرود در هر دو است و آنکه راه وصول به جناب قرب و ی میرود بادی خدایت است و است میت گزیده چراغ لطف تورا و نماید از کرم
 قافلهای شب روان بی نور و بمنزلی و انواع هدایت پروردگار تعالی را حاضر نیست الهی اعطی کل شیء خلفه ثم یدی چنانکه طفل را بجز در آمدن از شکم بکشد پستان هدایت کرد و جو را بجز در آمدن
 از فیض بچیدن و از راه نمود و کس شهنشاه بنامون خانه بزرگ کل مسدس که موافق ترین اشکال است بوی هدایت فرمود و شرح این دو در از است و فضل و عظم هدایت را هنوز دانست بجز
 که موصل بجنات نعیم و رویت و چه کرم است و ابداع کردن در باطن خواص عباد از انوار توفیق و اسرار تحقیق که سبب هدایت است بطاعت و معرفت و بهره مندترین بندگان بخلق و تعلق
 باین اسم اغیا و اولیا و علما اند که با دی خلائق اند بصراط مستقیم و طریق تویم خصوصاً سید بنیا و ختم رسل صلی الله علیه و سلم و علی الله و اصحابه و اتباعه هادیه طریق الحق و محیی علوم الدین اللهم فضا و
 اهنا الصراط المستقیم صراط الدین النعمت علیهم غیمه المغضوب علیهم و لا الضالین و ذو النون عری گفت قدس سره سه چیز از اخلاق عارفان است تکلیفی عز و کان را بکشا و با زار و ن و تنه
 حق تعالی را با غافلان سیاد و دان و بزبان توحید مسلما نماند راه نمودن یعنی روی دل ایشان از دنیا بدین و از معاش و معاد آوردن البید یج بمیل و مانند و هر که در ذات و صفات و افعال
 و مانند است آن در یج مطلق است و آن جزای تعالی کسی نیست و بدیع یعنی مبدع یعنی نویرون آورنده نیز دارند و بهر دو تفسیر کرده شده است قول وی سبحانه تعالی بدیع السموات و الارض بنده
 باید که در هر چه از بدایع و صنایع نظر کند دل بخدایی بی مثل و مانند مبدع او است بر دو انصاف و شواهد و وجود قدیم استدلال نماید و قول رسول صلی الله علیه و سلم در وقت دیدن توباه و نه
 قریب الحمد من لی اثر آن حرفت است و هر بنده که مخصوص است بخدا صفتی خاص مثل نبوت و ولایت و علم و بر وجهی و بی نظیری یا نوید آورنده است چیزی از امور خارج بصفت کمال جمیع صفات
 یا در هر خود را بدیع گویند و ابداع مخلوقات محمد رسول الله است صلی الله علیه و سلم و او است فرد کمال و احد در انصاف و صفات حق و تعلق با سبای وی تعالی علی الاطلاق که یکسکس او را
 مثل و نظیر نیست اللهم صل وسلم علی محمد بعد و کل ذرة شعر منزه عن شریک فی محاسنه فخره و محاسن فی غیره منقسم علم من الصلوات افضلها و من القیامات افضلها و اکملها الباقی و ادم الوجوه

[illegible]

اگر چه باشد که نام او مانند کف دریا در کثرت متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قال حین یصبح و حین یمشی یکبیر بگوید در پنجاه مرتبه
 کند و در پنجاه یکشنبه شام کند یعنی در صبح و شام که در سجده و سجده و مائمه مود باطلات احد یوم الفتنه با فضل ملجاء به نیار و بیچ کی روز قیامت علی فاضل از آن
 آورده است و ای آن عمل را الا احد قال مثل ما قال او زاد علیه کریم که گفته است مانند آنچه گفته است و ای یا زیاده کرده است بر آنچه وی گفته است متفق علیه اینها و کما
 می آید یکی آنکه از ظاهر عبارت این مفهوم میشود که هر که گفت مانند آنچه وی گفت و آورده مثل آنچه وی آورده باشد از فضل از آن و این ظاهر است اشکال دوم آنکه زیادت بر تعبدات
 شرع در عبادت جابر نیست چنانکه در چهار رکعت پنج رکعت کرار در مثل پس زیاده آوردن چون جائز باشد جواب اول آنکه تقدیر کلام و معنی وی آن است که نیار و مساوی آنچه وی آورده
 و نه افضل از آنچه وی آورده مگر کسی که گفت و ای آنچه گفت پس و ای مساوی آورد و یا کسی که زیادت گفت از آنچه وی گفت پس می افضل از آن آورده جواب از اشکال ثانی آنکه زیادت
 بر تقدیری جابر نیست که از شارع اجازت و تجویز زیادت نیامده است و در حدیث چون تصریح بر زیادت کرد و از آن معلوم شده پس این مثل پنج رکعت بجای چهار رکعت خبر است
 بلکه مثل آنکه در نماز تعبد یا وضعی هشت رکعت آمده است و اگر تا سیزده و دوازده و یکبار در نماز است بلکه افضل است و تواند کرد و با افعال غیر و یکبار باشد و نفس تسبیح فافهم و ضد قال
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کل من خفف فی اللسان ثقیلاً فی المیزان جبت فی الرحمن و کلامه سبک بر زبان کران در میزان اعمال دوست داشته شده بسوی حق
 آن دو کلام است سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم متفق علیه و عن سعد بن ابی وقاص قال کما عند رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال روایت از
 از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه گفت بودیم ما نزد آن حضرت پس گفت آن حضرت ایحضر احد کم ان یکسب کل یوم الف حسنة آیا عاجزی آید یکی از شما از آنکه
 کسب کند هر روز هزار یکی فقال له سائل من جلسنا به کیف یکسب احد الف حسنة پس پرسید آن حضرت را پرسند از بنم نشینان وی صلی الله علیه و سلم چگونه کسب کند یکی از شما هزار
 یکی را یعنی هر روز قال یسبح مائة تسبیحة گفت آن حضرت تسبیح کویده صبا رفیکت الف حسنة پس نوشته میشود و در او هزار یکی بحساب مشهور که هر یکی را ده حسنة است او محیط
 الف خطیئة یا فکند شود و از وی هزار گناه این نیز حکم کتاب هزار حسنة دارد و از آنچه گفته بر کرده شد غیر جلیله با حضرت رفت اما اطلاق این لفظ در حدیث مانوس و معهود نیست
 و تواند کرد غیر سبحان و قاص و دو این قول را وی سعد بود که کسی از بنم نشینان وی اضطراب کرد و پیش از تمام روایت حدیث از وی سوال کرد فافهم و او مسلم و فی کتاب فی جمیع
 من موسی الجهنی او محیط و در کتاب مسلم یعنی صحیح وی از موسی بنی بنیم جمیع وقع که از انفاة است او محیط آمده و بکار برای تردید چنانکه تفریر کرده شد قال ابو یوسف البرزقانی گفت ابو یوسف
 تبع با وضو کسر آن نسبت بر تان که نام قرینه است از نزد روایه و ابو عوانه و یحیی بن سعید القطان عن موسی روایت کرده اند از حدیث را این اند از موسی بنی مذکور
 که او محیط بغیر الف پس گفته اند و محیطا و ابی الف پس هم کتاب الف حسنة میشود و هم خط الف خطیئة و ظاهر همین است زیرا که حسنة در میگذر سیات را هکذا فی کتاب الحسنة
 هم چنین بیان کرده است حمید بن محمد بن یحیی و عن ابی ذر عن قال سئل رسول الله صلی الله علیه و سلم ای الکلام افضل گفت ابو ذر پرسیده شد آن حضرت را که کدام کلام است
 قال ما اصطفتی الله لئلا یکنه گفت آن حضرت فاضلترین کلام کلامیست که برگزیده و اختیار کرده است خدای تعالی از فرشتگان خود را که تسبیح و تحمید میکنند و با آن کلام تسبیح است بقول حق سبحانه و تعالی
 و نحن نسبح بحمک و تقدس لک زیرا که این تعلیم وی تعالی است و ایشان را ببل قول ایشان لا علم الا بالما علینا آن کلام کدام است سبحان الله و بحمده و رواه مسلم و عن جویزیه بنیم
 وقع و او سکون تخانیه که یکی از اقامات المؤمنین است ان البقی صلی الله علیه و سلم خرج من عند هابکوة روایت است از جویزیه که آن حضرت بیرون آمد از نزد وی در بارادی حین صلی
 الصبح پنجاه یکبار کرد آن حضرت نماز را و او همی فی مسجد هابکوة بنیم و حال آنکه جویزیه در سجده که خود بود یعنی در جای که نماز کرده بود نشسته ذکر و تسبیح میکرد و شاید که او مکانی است که
 ساخته بود در خانه خود برای نماز کرده و آنرا مسجد کاهی بنیم بنیم که در حج پسترا گشت آن حضرت و بر سر وی آمد بعد از آن صبحی بعد از آن که چاشت کرد آن حضرت یعنی در وقت
 چاشت و همی جالسته و حال آنکه جویزیه بنیم بود قال ما زلت علی الحال الذی فادک علیها گفت آن حضرت آیا همیشه متنی تو بر حالتی که جد شدیم از تو بر آن حال یعنی از وقت صبح تا آن
 که وقت چاشت است بر حال خودی داشته ذکر میکنی قالت نعم گفت جویزیه آری بر همان حال خودم قال البقی گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم لقد قلت بعدک اربع کلمات ثلاث اولها
 هر آنکه گفت من بعد از تو یعنی بعد از آمدن از پیش تو چهار کلمه سه بار و در وقت با حالت مندا لیوم اینچنین کلمات اند که اگر بر کشیده شوند و متقابل کرده شوند بخیر کی گفته و خواند تو نام و در پنجمین
 هر آنکه بر برمی آید این کلمات بآن تسبیحات و تحمیدات گفته تو سبحان الله و بحمده عدل خلقة و در حق نفسه و زنه عوشه و هذا کلماته چهار کلمه است که مفید باشد و کلام
 و تسبیح و تحمید مشترک است میان اینها و زیاده بر آن نیست یعنی تسبیح و تحمید یکبار از اشیا مخلوقات تو که بشمار و بی اندازه اند چنانکه موجب رضای تو شوند و بوزن عرش تو که عظیم است و قدر کلمات تو که در
 کلام است یا اسما و صفات او یا علم او است رواه مسلم و عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قال یکبیر بگوید لا اله الا الله و حله لا یطیک
 له له المملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر مائمه مود صبار کانت له عدل عشر رقاب باشد او را ثواب برابر و برده گزارد که عدل و عدل بحسب عین وقع آن هر دو روایت است
 بمعنی ش و بر جویزی و بنیم گفته اند تسبیح را بر جویزی غیر حق و بر جویزی جنس و کتب له مائمه حسنة و نوشته شود برای وی صدیکی و صحبت عنه مائمه حسنة و مکرر شود را وی صدیدی
 این حدیث مؤید آنست که در حدیث سعد بن ابی وقاص است و محیطا و ابی الف است و کانت له حوزا من الشیطان یومنه ذلک و باشد اینکلمات را و اینها از شیطان و شومی و در آن رفقه
 گفته است این کلمات را حق میسی تا آنکه شایان کند و در جبر کسرها و توفیق و ولما یات احد با فضل ملجاء به الا و حل عمل اکثر من ذلک و نیار و بیچ کی علی فاضل از آنچه آورده است او که در
 عمل کرد در بیشتر از آنچه ذکر و در جنس همین تسبیح یا در افعال و این حدیث از اشکال اول که در حدیث ابی هریره می آید سالم است متفق علیه و عن ابی موسی الاشعری قال کما مع رسول الله

صلی الله علیه وسلم فی سفر کفایت ابو موسی اشعری بودیم ما آنحضرت در سفری فنجبل الناس میجوین و بالکبیر پس در ایستادند و دم زدیم که او از غلبه نمیکند تنبیهی گفت رسول الله پس
گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا ایها الناس ادعوا علی انفسکم ای مردم نرمی کنید بر داناتهای خود و تعب نکشید ببلند کردن آواز دین ایشان را گفت که منع از هر برای ساقی و می
است نه از جهت نامشروعیت و ذکر جود حق آن است که ذکر جود شروع است بی شبهه که بعارض و این را در سال او را داشتند نمودیم پس آنان تکیه کردند منع را بقول خود آنکه لا تدعون اصم ولا غافلا
بدین تکیه شما میخواهند که از دین غافل را آنکه تدعون صمیعا بصیرا بدین تکیه شما میخواهند شنوای بنیاد را و هو معکم و او با شماست علم حضور و زیادت بصیرت بلکه حاجت ذکر و نیست مناسب است
هر دو و هر دو واضح معاند کوراند و با وجود آن اشارت بآنکه وی می بیند شما را و میداند احوال شما را از هر جهت شما و صورت شما و طبعی گفته که بصیرت آن زیاد کرده که در صمیع بصیرت را که کند
تر است از صمیع اعنی قافم و الذی تدعونہ اقرب الی احدکم من حق و احلته و آنکسی که می خواند شما را از دیکتر است یکی از شما اگر در شتر می قال ابو موسی و انما خلفه
گفت ابو موسی اشعری و من پس آن حضرت بودم بر شتر ایاده اقول میگویم لاحول ولا قوة الا بالله فی نفسی و نفس خود آهسته فقال پس گفت آن حضرت یا عبد الله بن قیس
اسم ابو موسی اشعری است الا اذ لعل علی کفر من کفر و الحجة آیاره تمام تر از کجی از کجیهای بهشت هفت جلی پس گفت من آری بنیاد رسول الله قال گفت آن حضرت لاحول ولا
قوة الا بالله آن کجی از کجیهای بهشت این کلمه است باین معنی که گفتن این کلمه بر کوفه خود را توانی می بخشد که مثل کجیهای دنیا است بلکه کجیهای دنیا و جنب آن لایس است و شیخ گفته اند که پیغمبر
صیحت و مدبر بر علی ازین کلمه نیست که معنی آن تبری از حول و قوه خود و عدم اعتماد و اتکال بر نفس است در وقتی که این فقیر را خدایت پیش حضرت شیخ عبد الوهاب میخواند و از کیفیت و حقیقت این
کجی پرسید فرمودند ما با ما معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی حاجت بهشت نیست متفق علیه الفصل الثانی عن جابر رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال
کیکوبه سبحان الله العظيم و بحمد و غوست له نخله فی الجنة نشانه شود برای او درخت خرما در بهشت رواه الترمذی و عن ابی هریرة عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم ما من صباح یصبح العباد فیه نیست پیچ صباحی که صبح نمیکند در وی بندگان الا منادی ینادی کربک کربک او آنکه او را کند یعنی فرشته او را بکشد سبحان
الملک القدوس تسبیح و تکریم کند خدا را که پادشاه مالک الملک پاک از جمیع نقایص است و بگوید سبحان الملک القدوس رواه الترمذی و عن جابر رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فضل الذکر الا لا اله الا الله فاضلترین ذکر الا الله است اگر چه اندک بسیار است و هر چه بداند یا خدا حاصل شود از افعال و افعال ذکر است
و لیکن این کلمه توحید است و ایمان بی آن صحیح نیست و اشتغال و مداومت این کلمه را خاص عجیب و اسرار خیر است و نظیر باطن و نصفیه قلب و ظهور سری که مودع است در دل و لهذا اختیار
کرده اند مشایخ آنرا در ترتیب بریدن و افضل الذکر الحمد لله و افضلترین دعا یا محمد است تسبیح محمد به حاجت است که شایر کریم در معنی دعا و سوال است و افضل از خجستان شایر
زیرا که حمد خدا که منم حقیقی است در معنی شکر است بلکه حمد اس شکر است و شکر موجب برکت است رواه الترمذی و ابن ماجه و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی
علیه وسلم الحمد و اس الشکر جبر شکر است زیرا که شکر تعظیم نعم است و فضل سان نظر و ادل است بر آن اما فعل قلب خفی است در دلالت افعال جوارح زیرا که شکر تعظیم نعم است
یا محبت و اشتیاق بدین یا شکر کردن بر زبان یا خدمت کردن با اعضا و در دلالت افعال جوارح تصدیق است یا شکر الله عبد الله محمد ه شکر کامل گفت خدا را بده که حمد گفت او را
کلام اشارت است بلکه آدمی باید که با جود و تصفیة باطن حفظ ظاهر نیز کند و با توبه طلب تکمیل آن فعل زبان نیز نماید تا ظهور و باطن یکدل و تمام پذیرد و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اول من یدعی الی الجنة یوم العتمة الذین یحمدون الله فی السراء و الضراء غلغلت کانی خوانده و برده شوند بسوی بهشت روز قیامت
آنکسانی اند که حمد و شکر بگویند خدا را در خوشی و ناخوشی کنایت است از جمیع احوال و رواها البیهقی فی شعب الایمان و عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول
صلی الله علیه وسلم قال موسی علیه السلام یا رب علمنی شیئا اذکوک به گفت آن حضرت گفت موسی علم ای پروردگار من یا منور از چیزی که ذکر کنم تا بدان چیز او را دعوت
به یا بخوانم تا بدان چیز شکر را و است که اذکرک به گفت یا دعوت که به گفت و در بعضی نسخ و دعوت که به است یا دعوت که به است و دعوت که به است و دعوت که به است و دعوت که به است
قل ای موسی بگو لا اله الا الله فقال پس گفت موسی یا رب کل عبادک یقولون هذا ای پروردگار من هر بنده تو میگوید این را اما اوید شیئا تختصی به من یا منور از چیزی که
که مخصوص و ممتاز کردی تا تو را بدان چیز یعنی ذکر می و دعای خاص فرمای که دیگران این شریک دران نباشند قال گفت پروردگار تعالی یا موسی لیوان السموات السبع و عامر من
غیری اگر ثابت شود که بهشت آسمان و آبا و اجداد کان آنجا جز من یعنی تمام اهل آسمانها از ملائکه و استثنای حق تعالی از عامر سموات بطریق مجاز و انقطاع است و عامر یعنی اصلاح بنده
و نکاه دارنده از خلل و اخلال نیز آمده و برین معنی استثنای می تعالی بر حقیقت است و الاضیاع السبع و هفت زمین و عامر زمین را ذکر نکرد و از جهت قلت الکفار ذکر عامر سموات و زمین
حق گفته نماده شوند این آسمانها و زمینها در یک پل ترازو و لا اله الا الله فی گفته و نماده شود و لا اله الا الله در یک پل ترازا و لا اله الا الله در یک پل ترازا و لا اله الا الله در یک پل ترازا
آسمانها و زمینها و اهل آنرا در هفتی شرح السنه و عن ابی سعید و ابی هریرة رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال کیکوبه لا
اله الا الله و الله اکبر صدق و به تصدیق میکند و هست که میگوید اندا و را بر سر کار او و قال و میگوید پروردگار لا اله الا الله و انما اکبر منیت لکرم من و من بکرم و اذا قال
و چون میگوید لا اله الا الله و الله وحده لا شریک له یقول الله میگوید خدای تعالی لا اله الا الله و انما اکبر منیت لکرم من و من بکرم و اذا قال و چون میگوید لا اله الا الله له
الملک و الله اکبر قال میگوید خدای تعالی لا اله الا الله و انما اکبر منیت لکرم من و من بکرم و اذا قال و چون میگوید لا اله الا الله له و الله اکبر منیت لکرم من و من بکرم و اذا قال
و در فضیلت است این کلمات را و کان بقول و بود آنحضرت که می گفت من قالها فی موضع کیکوبه یا ایستقامات را در بیماری خود شتم ما تبتغیر و دران بیماری لم تطعها الناس

در این کلمات را و کان بقول و بود آنحضرت که می گفت من قالها فی موضع کیکوبه یا ایستقامات را در بیماری خود شتم ما تبتغیر و دران بیماری لم تطعها الناس

[illegible]

بدگاه صمدیت حق میرسد و از طاعت سوئی و کالی نه بلکه سود و زیان ایشانست یا عبادی لوان اولکم و آخرکم و انکم و جنکم ای بندگان من اگر باشد اینک اول شما و آخر شما و آدمیان و جنیان
 شما که نوا علی اتقی قلب و جل واحد منکم باشد بر پیر که ترین دل یکم و از شما یعنی اگر فرض کرده شود دل یک کسی از شما که متقی ترین دلهما باشد و شما هر برین نعمت باشد ما از ذلک فی
 ملکی شینا زیاده نیکند آن در ملک پادشاهی من چیز یا عبادی لوان اولکم و آخرکم و انکم و جنکم که نوا علی اتقی قلب و جل واحد منکم ما نقص ذلک من ملکی شینا ای
 بندگان من اگر باشد اینک اول شما و آخر شما و آدمیان و جنیان شما باشد بر غیرمانی کننده و کنا و کندترین دل یکم و از شما که نیکندان از ملک من چیز یا عبادی لوان اولکم و آخرکم و انکم و جنکم
 اما موافی معید و احد ای بندگان من اگر باشد اینک اول شما و آخر شما و آدمیان و جنیان شما باشد بر غیرمانی کننده و کنا و کندترین دل یکم و از شما که نیکندان از ملک من چیز یا عبادی لوان اولکم و آخرکم و انکم و جنکم
 کل انسان مسئله پس به هم برآمیر خواست او را ما نقص ذلک ما عندی کم کرد از آن دادن از آنچه نزد دست از نعمت الاکمال نقص الحیاط اذا دخل البحر کما یحکم یکدیگر
 سخن یعنی آب دریا چون درآورده شود دریا یا عبادی انما هی اعمالکم احصیها علیکم ای بندگان من نیست آن علمهای نیک و بد که علمهای شما که میدانم و می شمارم بر شما شما و فیکم یاها
 پسر تمام میدهم شما را جزای آن اعمال را من و جل خیر اقلی الله پس یکدیگر یا بدی که یا نیک و علمهای خود پس باید که شکر گوید و ثنا کند خدا را که توفیق آن داد و جزای خیر بر آن ترتیب داد و
 و من و جل غیر ذلک فلا یلو من الا فنه و یکدیگر یا بدی که یا نیک و علمهای خود پس باید که شکر گوید و ثنا کند خدا را که توفیق آن داد و جزای خیر بر آن ترتیب داد و
 رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کان فی بنی اسرائیل رجل قتل تسعة و تسعین انسانا بود بنی اسرائیل مردی را کشت نود و نه آدمیرا ثم
 خرج یسأل پسر برین آمد در حالی که میرسد مردم را از قبول توبه خود یا سوال میکند خفرت را از خدا و استغفار میکند و معنی اول السب و الصبی است قبول وی فاتی و اها بنی الله
 توبه پس آمد راهی را پس رسید او را ایاست مر او را توبه و قبول می افتد از وی توبه و در بعضی نسخ الی توبه ایام است توبه و این اگر چه محبت معنی ظاهر است اما اول خبیثیت روایت صحیح
 تراست قال لا کفرت را به نیست ترا توبه هتله پس کشت آن مرد را به را و جل بیال و در اینها که سوال میکند مرد را فقال له و جل انت قریة کنا و کنا ابرکت
 مر او را مردی یا قریة چنین و چنین را که محل رحمت است و در بعضی روایات آمده که در وی عالمی هست یعنی در وی کسی است که محل شکل تو خواهد کرد و فاد که الموت پس دریافت او را امارات
 و علامات مرکب یعنی مرکب در سیه فنا بعد و پنجه ها پس میل کرد و آرزو بسید خود بجانب آن قریه یعنی در جهان حالت در رسیدن مرکب سینه را بدین کشید و با پنجاب رفت و در میل کردن و در یکی از
 فاحصمت فیه ملائكة الرحمة و ملائكة العذاب پس بیکار کرد و ندانند از خود در شان آن مرد فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب فرشتگان رحمت بران شدند که وی مرحوم و مظلوم
 و فرشتگان عذاب بران آمدند که وی مضطرب و مضطرب فاحی الله الی هذا فان مقولتی پس وی فرستاد خدای تعالی بسوی این قریه که منوجه شده بود بجانب آن نزدیک است
 والی هذا ان تبا حدی و وی فرستاد بسوی این قریه ظالمه که وی از آن هجرت کرده بود که در و از بیت فقال قیسو ما بدینهما پس گفت خدای تعالی فرشتگان را از آن که نیک و بد پدید
 مسافتی را که میان دو قریه است نسبت به بیت که کدام ازین دو نزدیکتر است نسبت به بیت فوجد الی هذه اقرب بشیر پس یافته شد بیت بسوی این قریه رحمت کرد و دیگر است یک بیت
 ففعل له پس آرزیده شد مر او را درین حدیث کمال مبالغه است بحسب رحمت الهی و امید واری بغفرت و بی تعالی و آن بعد قنیت و بود و توبه و استخار و متفق علیه و
 عن ابی هريرة و رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و الذی یفشی بیده و لو لم یزل یبذل الذی هب الله بکم سوکند خدی که تقای ذات من بدست
 قدرت است اگر کنا و نیکند شایسته بر خدای تعالی شما را و لحاء بقوم یذنبون و پیر آینه می آرد تو میرا که کنا و کند فیستغفرون و الله پس طلب آمرزش کنند از خدا فیخلفهم
 پس سارز و در ایشان را مقصود بیان محض و مغفرت الهی سجا است کنا با از برای اظهار تقضای اسم عفو و غفرت که جرم منب کان نیاید محض و جمال کی نماید و تا رغبت کند
 در توبه و استغفار رحمت بر سر ذنوب و عدم ملامت بدان زیرا که خدای تعالی نمی کرده است از ذنوب و فرستاده است پیغمبر را تا باز آید از آن فاقم و باسد التوفیق و رواه مسلم و
 عن ابی موسی و رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله یسبطید باللیل لیتوب مسی النهار و بدستیک خدی تعالی فراخ میکند
 دست رحمت خود را شب تا توبه کند بدی کننده در روز و یسبطید بالنهار لیتوب مسی اللیل و فراخ میکند دست خود در روز تا توبه کند بدی کننده شب و بسطید کنایت
 است از توسعه و بزرگان و اظهار کرم حتی تطلع الشمس من مغربها تا آفتاب از جانب مغرب خود که در آن وقت مردی توبه بستر کرد و بدین این در آخر کتاب ربیان
 علامات ساعت ییاید و رواه مسلم و عن عائشة و رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان العبد اذا اعترف بدستیک بنده و قنیت اقرار
 میکند یعنی بگناه خود ثم تاب پسر توبه میکند و رجوع می نماید بدگاه رحمت حق تاب الله علیه قبول میکند خدای تعالی توبه او را و رجوع میکند بر رحمت بروی متفق علیه و
 عن ابی هريرة و رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من تاب قبل ان تطلع الشمس من مغربها تاب الله علیه کیک توبه کند پیش
 از آنکه طلوع کند آفتاب از مغرب خود توبه کند خدای تعالی بروی و قبول توبه او واجب است بفضل الهی و کرم وی و رواه مسلم و عن انس و رضی الله عنه قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم الله اسئل فوجا متوبة عبد حین یتوب الیه بر آن خدای تعالی سخت تر است از وی شادمانی توبه بنده خود و رضای وی تعالی از بنده
 هنگامیکه توبه میکند بنده و رجوع میکند بسوی خدای تعالی من لحدکم کانت و اخلته با و من فلاة کما از شما که بود شتر سواری و بارکش وی بر زمین و مشت فاخلت منه پس رسید
 و کرجعت را حله از وی و علیها طعامه و مشرابه و برن را حله بود و خیش وی و آب و می فایس منها پس نا امید شد آنسان را حله فاتی مشجوره پس آنگاه رختی را فاصح
 فی ظله پس بپوشید و در سایه آن رخت بسبب کوفت و ملالت وی قلیس من و اخلته در حالی که تحقیق نا امید شده است از امل خود و فینما هو کذلک اذهو بها کامة

بدان پس میر و پیش از آن که صبح کند پس وی از اهل بهشت است و رواه البخاری الفصل الثانی عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی یا ابن آدم ما ذکرتک من نعمتی ووجعتک من غفرتک علی ما کان فیک کنت ان حضرت که گفت خدای تعالی ای فرزندان آدم بدستیکو تو را دادم که و ناگهی مرا با مزین و امید واری می آفرزم ترا بر هر عملی که باشد در توازن کنایان و لا ابالی و باک ندارم از اینکه بگوید چه کار کنی اگر ترا عتاب کنایان بخشد یا این آدم لو باغت ذنوب غنای السما ثم استغفرتک من غفرتک لا ابالی ای فرزندان آدم اگر بپرسند کنایان تو بر آسمان و نوحی از استر طلب گزینش میکردی تو مرا می آفرزم ترا و باک ندارم و غنای نفع عین ابر و اضافت به آسمان برای مبالغه در علو و ارتفاع او است و غنای بکسر عین نیز روایت است بمعنی آنچه ظاهر شود و ترا از آسمان چون بر داری سر خود را و بکنی بجانب آن و امانت بمعنی نوحی جمع من نیز روایت است یا ابن آدم انک لو لقتنی بقرب الادم خطایا ای فرزندان آدم هر سنگی که تو از پیش آنی ترازد یک بر پی زمین از وی کنایان ثم لقتنی لا تشک بی شکیا استریش می آئی مراد از یک شریک نکرد انی من چیزی را و کفر نیز می آید من لا یتک بقوا بها مغفوة هر انیمی آیم من ترازد یک بر پی زمین از وی آفریدن یعنی هر کس که کنایان تو را بپایزم من شریکایان من و ترا شتم و کسی چیزی که قریب مقدار چیزی باشد پس قریب ارض قریب پی زمین و در مشارق گفته که قریب بکسر طریقی است مثل بنان دراز که در وی شمشیر پانیا ماه کار و قنایان و مانند آن نگاه دارند و تو شمسوار که سبک باشد نیز در آن و بضم معنی قریب و در حدیث بضم است و بکسر نیز آمده است و رواه الترمذی و رواه احمد و الدارمی عن ابی ذر و قال الترمذی هذا حیث حسن غریب و عن ابن عباس رضی الله عنهما عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال قال الله تعالی من علم فی ذوق قدره علی مغفوة الذنوب غفرت له و لا ابالی روایت میکند ابن عباس از آن حضرت که گفت خدای تعالی یکید دانست که بدستیکو من خداوند قدرتم بر آفریدن کنایان می آفرزم ترا و باک ندارم عالم بشکلی فی شکیا ما دام که شریک نکرد از من چیزی را زیرا که چون میداند که وی تعالی قادر است بر آفریدن کنایان امید میدارد و او را و هر که امید دارد که بر او رحم و مکرر داند و با آنکه در ذکر قدرت است بجز از تعذیب نیز هست پس خوف نیز دارد و هر که ترسد قادر را رحم میکند و او نیز این شخص مومن است بخدا و صفات وی و مومن مغفور است پس ذکر عالم شریک و حکم تاکید است و واضحی شریک است و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اذ لم الاستغفار وجعل الله له من کل شیء مخرجا یکید لا یقرم که استغفار را میکرد و خدای تعالی را در راه از هر چیزی بیرون شدن یا جای بیرون شدن و من کل هم فرجا و دیگر داند از راه از هر کس که او کی و وزقه من حیث لا یحتسب و روزی میرساند و از آنجا که کان ندارد و امید ندارد و از هر کس که لازم است که استغفار را آفریزد مشیو و مرا در کنایان او پس در حکم شقی میباشد که هیچ کس که ندارد و حال مستقر این است که ذکر کرده شد و رواه احمد و ابو داود و ابن ماجه و عن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا اسومن استغفرا امر از نکرد نسک استغفار کرد و ان عاد فی الیوم سبعین مودة و اگر چه باز کرد و در بحیث روزی یغفار و بار اصرار و ایم بود و یقیم شدن بر حسب بی و اصرار بر کنایان و مذموم است و اصرار بر تغییر کبیره است پس تغییر یا دیگر که استغفار میکند از آنکه ای بر آید و بی استغفار و عسرت بعضی گفته اند که اصرار بر گناه است چنانکه در اول خود بی پای پس با استغفار اصرار نمود و رواه الترمذی و ابو داود و عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل من خطا اکثر من ذنوب آدم که در حکم کل اند خطا کنند و اندو میسر مبالغه با تعبیر و وجود کثرت فی الجمل یا برای مبالغه و خطای صواب و اثم و گناه و هر که مست از او یا جز اینها صلوات الله و سلامه علیه که معصوم اند از خطای نا باشد و اگر خطا را شامل صفات دارند بر قول کسی که ممد بر تغییر و لا انیشان جائز میدارد و این نیز و اهل این حکم باشند و خیر الخاطیین التواون و بهترین خطا کنندگان تو بکنند کانند و رواه الترمذی و ابن ماجه و الدارمی و عن ابی هریره و رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان المؤمن اذا ذنب کانت نکتة سوداء فی قلبه به سیکو مومن چون کنایان میکند پیدا میشود نقطه سیاه در دل وی و نکتة سوداء بضمب نیز روایت است یعنی میگرد و آن کنایان سبب پیدا شدن نقطه سیاه و نکتة بمعنی نقطه می آید و در اصل شوی که بدان زمین بکارند فان تاب واستغفر صقل قلبه پس اگر توبه کند و استغفار نماید روده و میشود دل وی و میرود سیاهی آن وان زاد ذات و اگر بیشتر میکند کنایان بیشتر میشود آن نقطه حتی تغلق قلبه تا تنگی آید دل او را و در میگرد و تمام دل را و سیاه میکند و دل فلکم الوان الذی ذکر الله تعالی پس آن رنگی است که ذکر کرده است خدای تعالی و فرموده است کلا بل وان علی قلوبهم ما کافوا یکسبون رنگ گرفته و غالب آمده است بر دلهای ایشان کارهای می کردند و رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یقبل توبه الصبد مالم یغفر به سیکو خدای تعالی قبول میکند توبه بنده را ما دام که غرغره نکند یعنی زسد روح در مخلوق غرغره آمد شد کردن آواز در کلو جان در خلق و غرغره در طبل تروید آب در خلق و وقت مردن در خلق آوازی مثل غرغره پیدا میشود و ظاهر این حدیث آنست که توبه بز حضور موت خواهد اگر چه یا محصیت قبول نمی افتد و ظاهر کریمه انما التوبة الآتیه نیز همین است و لیکن بعضی علما بر آن نهاده اند که توبه از محصیت صحیح است نه از کفر پس نزد ایشان ایمان یا غیر مقبول است و توبه باس مقبول و رواه الترمذی و ابن ماجه و عن ابی سعید و رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان قال وعزاک یا رب لا ابرح اغوی عبادک به سیکو شیطان گفت سو کند بغرت تو ای پروردگار من و بر من زنجای خود که مرا می کشم بندگان ترا مادم تا و واحهم فی اجسادهم و ما که جانهای ایشان در بدنهای ایشان است فقال الوب یکفین پروردگار غرغره جل و عزتی و جلالی و ارتفاع مکانی سو کند میخورد بغرت خود و بر کی و بلند میترسد لا ازال اغفولهم ما استغفرونی همیشه آدمی آفرزم بنده کار نام دادم که طلب آمرزش میکنند از من و رواه احمد و عن صفوان بن عسال یقع عین و تشدید بین محبتین صاحبیت ساکن کو فرموده و رواه و غرغره است و گویند عبد الله بن مسعود روایت دارد و از وی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی جعل بالمغرب بابا عروضا مسیورا مسجینا عالم التوبة به سیکو خدای تعالی

گردانیده است در جانب مغرب درمی که پنهانی وی مسافت بقفا و سال است مرتوبه الا یعلق مالم تطلع الشمس من قبله بسته میشود آن در دام که نمی بر آید قناب از جانب
 مغرب و ذلک قول الله تعالی و این است مابعد و بقول الله تعالی که فرموده است یوم یاتی بعض آیات و بآت لا ینفع نفسا لایها لم تکن امنتم من قبل و لیکن الله
 این آیت در عدم قبول ایمان است که توبه از کفر است و حدیث دلالت دارد بر عدم قبول مطلق چنانکه گفته شد و راه الترمذی و ابن ماجه و عن معویه و عن قال قال
 رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقطع الهجرة برید و نمیکرد و در طرف منبسط و حجت حتی تقطع التوبة تا اگر برید و نمیکرد و توبه و لا تقطع التوبة حتی تقطع
 الشمس من مغربها و برید و نمیکرد و توبه تا آنکه می بر آید آفتاب از جانب مغرب خود و در حجت اینجا حجت متعارف که آنکه بدین باشد نیست زیرا که منقطع شد طلبه مراد
 حجت از توبه و خطا بایست چنانکه در حدیث آمده است المهاجر من اوجر الذنوب و انحط یا یا حجت از قاضی که در وی قدرت برابر معروف و وی نمیکرد باشد و این قطع میکرد
 باقطع حکم آتی و شریعت و بی سعاد و تعالی قبول توبه که در وقت مذکور باشد و راه احمد و ابو داود و الدارمی و عن ابی هريرة و عن الله عنه قال قال رسول الله صلی
 علیه وسلم ان رجلین کان فی بنی اسرائیل متحابین بدستیکه و مرد بودند در بنی اسرائیل دوست کردند و یکدیگر را احلها محبت فی العبادة یکی از آن دو مرد کوشش کند
 بود و عبادت و الاخر قبول مذنب و مرد دیگر می گفت آنحضرت که آنرا و کنا کار است یا میگفت آن مرد من که کارم و معنی ثانی آنرا است بسباق حدیث فجعل یقول اقصر عما
 فیہ پس در ایستادن مرد که عبادت میکرد و آنرا و کنا کار بود و باز ای از آنچو توبه آن سنی آنرا که درون فیقول خلنی و رجب پس میگوید و یکدیگر را با پروردگار من حتی و جد
 یوما علی ذنب استعظمه تا آنکه یافت آنرا و در روزی بر کناهی که عظیم نداشت آنرا قال اقصر پس گفت خلنی و رجب یکدیگر را با پروردگار من و کار من بعت
 حلی و قیبا آموخته شده بود بر من بکجا و مومل کو یا آن مرد استخار میکرد و اعتذار می نمود باین اعتبار حدیث را در باب استخار آورد و ظاهر از بساق حدیث آنست که بعض فضل و رحمت
 خود و بهشتش و آورد پس مناسب آن بود که این حدیث را در باب استخار بیاورد که خواهد آمد می آورد و فقال پس گفت والله لا یعفو الله لك ابد ابدا سوگند نمی آنرا و خدا را بر پیش
 و لا یدخل الجنة و در وی آرد و ترا بهشت را عفت الله الیها ملکا پس فرستاد خدای تعالی بسوی آن هر دو فرشته را فقبض او و احبهما پس میرساند آن فرشته هر دو را و آفتاب
 عنده پس جمع شدند آن هر دو مرد و خدا فقال للذنب ادخل الجنة و حجتی پس گفت خدای تعالی مرا بکار را در وی در بهشت بر حمت من و فضل من و قال لا اقر استیض
 ان تحظر علی عبادی و حجتی و گفت وی تعالی مرا بکار که مستحب بود ایامی توانی که حرام کردانی بر بند من رحمت مرا فقال لا یا رب پس گفت نیت می نامی بر پروردگار من قال اذ هو
 الی الذل و گفت پروردگار تعالی بسلا کبریا و بسوی آتش از جهت عجب و اعتماد وی بر عمل خود و حکم وی بر کار کردیم بخار بعد مغفرت وی آن گناه کار را و شاید آنرا و نیز بخشیده و در بهشت آرد
 باشد حجت غافل مشکوک مرکب مردان مرد را در سنگلاخ بادیه پنهان بریده اند یعنی بسابقه شفا و برت ازلی رانده و در انداخته اند حجت نومیسیم مباحث که زندان بادیه نوش ناکه بیکم و شر
 بمنزل رسیده اند یعنی توبه کرده و قبول درگاه شده اند آخر همه امید و رحمت حق اند و رحمت او عام است و و قیامت است بیت ای سوخته سوخته سوخته سوخته و می آتش و در حق توفیق و فتنی
 تا کی کوئی که بر عمر رحمت کن حق را تو کشی که رحمت آموختی و راه احمد و عن اسماء بنت یزید صحابه انصار به طبله است از خدا و ندان عقل و دین و شجاعت حاضر شد مرتب
 و کشت زن تن را از کفر بچوب خیمه قالت گفت سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم یقرأ میخواند این آیت را یا عبادی الذین اسوفوا علی انفسهم
 لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً و لا یبالی و باک ندارد ظاهر این است که این قول رسول الله است صلی الله علیه و سلم یعنی خدای آمرزندگان را و باک
 ندارد چنانکه در فصل اول که شست غفرت لك و لا مای و احتمال دارد که قول راوی باشد یعنی آن حضرت میخواند این آیت را و باک نداشت و پنهان نمیکرد و در فصل ثالث بیان این
 در حدیث ثوبان بیاید و راه احمد و الترمذی و قال و الترمذی هذا حدیث حسن غریب و فی شرح السنة یقول بدل یقرأ و در شرح السنة لفظاً یقول استبحر
 یقرأ و یخین روایت کرده است که سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول یا عبادی الذین اسوفوا الا و عن ابن عباس و عنی الله عنهما فی قول الله الا الهم تمام آیت این است
 که الذین یحسبون کباراً الا هم و الفواش الا الهم ان ربک واسع المغفرة میفرماید آنکسانی که کیس میشوند و بریز می کنند گناهان بزرگ را و آنچه از بندای از حد گذرد و کفر لهم یعنی آنچه از گناه و صغیره و
 قلیل باشد بدستیکه بر و در کار توفیق مغفرت و فی الصلح لهم گناه صغیره کردند قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم درین آیت اینکارم را که ان اغفر اللهم اغفر جماعه
 می آمرزی یا خدا ای آمرز گناه بزرگ را جمیع جمیع و تشدید میم یعنی بر عظیم و ای عبد لك لا الما و کدام بنده است مرتز که گناه صغیره کرده است یعنی شان تو و فضل تو آنست که آنچه
 می بخشیش گناه کبیره را و صغائر خود را باشد و گیس از بند گناهان تو که صغائر را نمیکند و تو نمی بخشی بلکه بفر میگردانی محبت و این بیت امین بن ابی الصلت است که از شغری جاهلیت بود و درین نزد
 تین می نمود و حکم حکمت میکرد و الی حضرت شعروای شنید و خود نیز میخواند و احوال و در باب بیان الشعر بایدها است الله تعالی و صحیح آنست که منفی آن حضرت انشا و شعر است نه انشا آن رو
 الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح غریب و عن ابی ذر و عنی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول الله تعالی میگوید بخدای تعالی
 یا عبادی کلکم ضال الا من حدیث ای بنده ای که هر چه شما را هدایت کرد کسی را که راه نمایم من فسلونی الهدی اهدکم پس سوال کنید و در جوابه از من راه است لا یتما می شنایا
 راست و کلکم فخر الا من اغنی و همه شما فقراید و نیاز مندید مگر کسی که غنی کردم من او را و بی نیاز سازم فسلونی از تو حکم پس سوال کنید و در جوابه از من نه خود را و هم شما را
 گردانم و کلکم مذنب الا من عافیت و همه شما گناهان کننده مگر کسی که عافیت بخشم و سلامت دارم و لا از گناهان اینکارم اشعار دارد و با کافیت و در کما کما بایست و اتم و کما کما
 اوست من علم منکم انی قد رقت علی الخفوة پس کسیکه بداند که من خداوند قدیم بر آمرزیدن گناهان فاستغفر فی پس طلب آمرزش کند از من غفرت الله لا اله الا الله من می آید

[illegible]

عنه موقوفه و در شرح الطه روایت کرده است از ابن مسعود بطریق موقوف قال گفت ابن مسعود و النعم توبه ایشان شدن از گناه توبه است و غم بر عدم رجوع را نیز در غموم مذم داخل ساخته اند
والتائب یکن لادنب له و توبه کننده هیچ گسستی نیست که در باب دو ممتعات و لواحق ابواب سابقه و در بعضی نسخ باب فی سعة رحمة الله و این ترجمه مناسب ایشان
بست الفصل الاول عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما خلق الله المخلوق كتب كتابا و قد في كبره و قد في تعالى خلق ما و قد في
نمود و حکم و احکام خود نوشت کتابی را رفیع و عظیمه فوق عرشه پس آن کتاب تر خداست بالای عرش خدا و عظیم است بر تعظیم ابره جلالت شان آن کتاب آنست
سبقت غنیمی و در وایتیهای سبقت غلبت مذکور است و مقصود یکی است متفق علیه و معنی سبقت رحمت و غلبه دی بر غضب بعلیه از رحمت وجود و انعام و است تعالی که تا فخر و
در گفته است و غیر تناسلی است بخلاف اثر غضب که در بعضی نسخ آمده هر است بعضی وجه چنانکه فرموده و ان نعم الله لا تحصى با و فرموده غذای صیب بر من شاد و منی رحمت
کلی شی و نیز توان و تقصیر بندگان در ادای شکر نعمای حق جل جلاله هم نواز زیاده از حد و حد و احصا است چنانکه فرموده و لولا ان الله انزل الناس بطولهم ما ترك علي ظمرا من رايهم من رحمتي حق
است که باقی میدارد ایشان را و روزی میدهد و نعمت میرساند و عذاب نمیکند این مد دنیا و ظهور رحمت وی سجا در آخرت حدیث آینه مشکلی بیان اوست که فرموده و عنه و هم از
بریده است قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله مائة و خمسة و عشرين رحمة و قد في تعالى را مد رحمت و ظاهر آنست که کنایت از کثرت اوست یا مد انواع کثرت است که
در زیر پر نوعی افراد غیر تناسلی است یا حصرا بقراین و وصف است چنانکه ان الله تسعة و تسعين اسما گفته شده و الله اعلم اقول منها رحمة واحدة بين الجن والانس فرموده
است از ان مد رحمت یک رحمت را میان قراین و امیان و البهاثم و میان چار پایا و الهوام و میان بر خشنده بر روی زمین و میان متعاطفون پس ان رحمت مد بان می کنند
بر یکدیگر و بهایز احمون و بان رحمت می بخشاید بر یکدیگر و بهایز نصف الوحش علی ولد ها و بان رحمت بهایز می در زن جانوران و شتی بر فرزندان خود و تقصیر و خوش کنی
بجست آن است که انس و لغت و مد بان ایشان متغرب و مستبعد است و اخر الله تسعا و تسعين رحمة بر حرم بها عباد و يوم القيمة پس گذاشته و بی داشته است خدا
تعالی نو در رحمت را که رحم میکند و بخشایش میسرانید بان رحمتها بندگان خود را و در قیامت و چون مقرر است که بخشش و رحمتی و آخرت مخصوص بمومنانست و او بندگان مومن خواستند
متفق علیه و فی دواية لسلیم عن سلمان بنه و در وایتی مسلم از سلمان فارسی مانند این آمده است که در معنی متفق علیه است و در لفظا اختلافی دارد و فی آخوه و در آخر
حدیثی که بروایت مسلم از سلمان آمده این چهار رحمت است آن حضرت یا را و ای فاذا كان يوم القيمة اكملها بهذه الرحمة پس چون باشد و در قیامت تمام
و کمال میکند و اند خدای تعالی آن نو در رحمت را بان رحمت که در دنیا فرستاده بود بر جن و انس و جز ایشان را نیز و روایت لازم می آید که در روز قیامت این رحمت هم باشند و در
دیگر را بوی چشم کنند باجموع مد رحمت همه که خود کنند و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لوليعلم المؤمن ما عند الله من العقوبة اكره ان يكون خيرا
که نزد خداست از عذاب که بان سزا میدهد ما طمع بجنة احد طمع فيكند و امید نمیدارد در بهشت بعد از پیچ یکی از مومنان و لوليعلم الكافر ما عند الله من الرحمة ما قضا
من جنة احد و اگر بداند کافر جزیری که نزد خدای تعالی است از رحمت نا امید نمیکند و از بهشت او پیچ یکی از کافران و قضا فتح نون و کسیر نیز روایت است و در صرح او را از ضرر و
ضرب و همی گفته و در قاموس انضر و ضرب و حب و درم داشته متفق علیه و سیاق این حدیث برای بیان صفت لطف و قدر و رحمت و غضب است که پیچ یکی که آن نسبت
رسید پس مومنان که منظر رحمت و لطف خدا را که قدر او را تصور کنند پیچ یکی از ایشان طمع بهشت ندارد و کافران که منظر غضب و قدر او را ندیده اند و نمیشوند و این
مقصود و دیگر است که منافات بین و غلبه رحمت بر غضب بر وجهی که همین گشت ندارد و فافهم کویا درین معنی گفته است بیت تهدید بر یکدیگر کشد تیغ حکم مانند کرب و بیان هم یکم و کرده
یک صلائی گرم غزایل کو بیضی برم قدرت او بر دشمنان است و لیکن آنچه اوت او در قه همان میشود و بعضی اند ما یثا و حکم مایه و ان الله علی کل شی قدیر و عن ابن
مسعود و عنی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الحجة اقرب الی حدکم من شراك نعله بهشت نزدیکتر است یکی از شما از دال نعل و التائب
مثل ذلك فالتائب مائة و تسعين رحمة و تشبیه است برای قرب جنة و از اندر دم زیرا که سبب دخول جنة و ناسی بنده و حکم خداست و این
بر و با بعضی موجودان و حاصل اند و او الهجاری و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قال رجل لم يعمل خيرا قط اختلفت
که گفت مردی که نکرد و بود پیچ عمل خیرا هرگز لا الهه مگر کسان خود را و فی دواية و در وایتی اینچنین آمده است که اسرف و رجل علی نفسه ظلمه که مردی بر نفس خود اذند و گفتند
که ما نزالها حصنة الموت لوصی بنیة پس بنگامیکه حاضر شد و رسید او را مرکب اندر کرد و پسران خود را از امانات حقوقه و فقیه مبر و وی پس بوزید را شام داد و انصفه حق
البر و نصفه فی الجور پسر را بنده و بنده بنیة او را در و نشت و نیمه او را در و دیا و اصل زو و ذال صبح را بنده با و خزن و جز آنرا و ذاریات با وای پرانده و او را و اصل بنده و قطع آن
بر در وایت است و در و فی نتیج زوال و ضم آن و نشد به رانیز و ایت کرده اند از در پیجی نشتر و تفریق کو باین مردگان میرد که عذاب مخصوص یکی است که او را کردند و با وجود
آن گفت فوالله لان قل و الله علیه پس بخدا سوگند که اگر فراد شود خدای تعالی بروی لیغند بنده عذابا لا یعذب به احد من العالمین هر آنکه عذاب میکند او را عذابی که کند
آن عذاب پیچ یکی از جانیان را فلما مات ففعلوا ما امرهم پس بنگامیکه مرد آن مرد کرد و نکسان او و پسران او آنچه که امر کرده بود ایشان را فاما لله العفو فخرج ما فيه پس اگر کرد
خدای تعالی در بار پس فراموش آورد و در بار چیزی که در وی بود از اجزای خاکستر کرد و وی بود و او را العفو فخرج ما فيه و اگر کرد بر این مجسمه آنچه در وی بود از اجزای خاکستر
هذا پسر گفت خدای تعالی مگر مرد را بعد از زنده کرد و انیدن برای چکرده بود و این وصیت با قال من خشيتك يا رب گفت از ترس عذاب تو ای پروردگار من و انت علم

چنین است
که در بعضی نسخ
این حدیث است
که رحمتی است
که در بعضی نسخ
را و فی دواية
غلبت غنیمی

[illegible]

حوالهم ویکونوا کسائی که در ایشان اند از فرشتگان حتی یقولها اهل السموات السبع انکم میگردانید از کسان هفت آسمان ثم تعبدوا الی الارض پستخود آورده میشود رحمت بر کسی که
بسوی زمین و تبعاطها معلوم نیر وایت است بموافقه آمدن اسیا فود آوردن رواه احمد مثل این حدیث است آنچه آمده است در تفسیر قول سبحان الذین امنوا و عملوا الصالحات
سبحل لهم الرحمن و داد بدستی آن کسانی که ایمان آورده و عمل کردند صالحات را سر انجام است که آنچنان ایشان را خدای مهربان محبت دارد و تفسیر این آیه آمده است که چون دوست میدارد
خدای تعالی اینده را از بنده کان خود خبر میدهد خدای تعالی بجزئیل که من دوست میدهم فلان بنده را تو نیز دوست دار و او را خبر کن بلکه اگر که دوست دارد و او را بعد از آن می اندازد محبت او را
و الهامی و میان آیه دوست دارد و او را انتی این است بسبب قبول و شترت او و لیا و دوستان حق که همه دوست میدهند ایشان را و اگر بجهل و اسباب و مکر و تمییس طلب طلب عوام میکند و مکر و
ار د خارج از دایره اعتبار است اما دانه الصادقین عن ذلک و عن اسامة بن زید عن النبی صلی الله علیه و سلم فی قول الله عزوجل اساتین بن زید بن حارثه که محبوب و مکر
در راه نبوت بوده و او را احب رسول الله میخواندند و زید بن حارثه پدرش قبای آن حضرت بوده و رایت میکند از آن حضرت و قول خدای تعالی فمنهم ظالم لنفسه اول آیت این است که ثور را
الکتاب الذین اصطفین من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه الایه تفسیر این است که میفرماید پسر ایم را کتاب و شریعت آنچنانی را که برگزیده ایم از بنده کان ما بایمان و اسلام پس بعضی از این بنده کان برگزیده
کسی است که ظلم کند است نفس خود را بتغییر عمل و منهم مقتصد و بعضی از ایشان کسی است که میانه رواست و عمل میکند در اغلب اوقات اما آن مد و اعتبار که می باید کرد و نمیکند و منهم مفسد
بالخیوات و بعضی از ایشان کسی است که پیش رواست بخیارات که غایت جد و اجتهاد و در عمل و او را با وجود علم و عمل تعلیم و ارشاد دیگران میکند و بعضی گفته اند که ظالم جاهل و مقتصد متعلم و سابق عالم
بهمین قیاس در انواع خیرات و میراث مرتبه ادنی و متوسطه و اعلی میتوان قرار داد و این هر چه قسم بنده کان از برگزیده کانند قال گفت آن حضرت کلهم فی الجنة همه ایشان در بهشت اند بجز تفاوت
مراتب و درجات و اینجاست رحمت الهی معلوم شد رواه البیهقی فی کتاب العجث و الشهور باب ما یقال عند الصباح والمساءل و المنام صباح و صبح فجر و بول نهار و نهار
اقاب نیز اطلاق کنند و مساند صباح و او میگوید مذکور نزد صباح و مسایل است آنرا که خوانده شود پیش از صلوٰه فجر و مغرب و بعد از وی و منام یعنی نوم و زمان نوم و نوم ظاهر است که مراد نوم کل است
و شامل قلیل نیست و دلالت میکند بر این قول دومی در حدیث ثانی از اخذ منحه من اللیل فتر و الله اعلم الفصل الاول من عهد الله من معهود و رضی الله عنه قال کان رسول الله
صلی الله علیه و سلم اذا امسى قال بود آن حضرت چون شبانکه میگردید که امسینا و امسى الملك الله شب که دیم و شب که در ملک خدا را الحمد لله لا اله الا الله وحده
لا شریک له الحمد و ولد الحمد و هو علی کل شیء قدير اللهم انی اسئلك من خیر هذه اللیلة فتر و الله اعلم من سوال میکنم از تو بجز این شب و خیر ما فیها و نیکی کانیات و جود
کردن شب است و اعوذ بک من شرمها و شرمها فیها و پناه میجویم تو را بجز این شب و بدی چیز دیگر درین شب است اللهم انی اعوذ بک من الکسل فتر و الله اعلم و پناه میجویم تو را بجز این شب
و فتنه دنیا و پناه میجویم فتنای دنیا و پناه میجویم تو را بجز این شب و بدی چیز دیگر درین شب است اللهم انی اعوذ بک من الکسل فتر و الله اعلم و پناه میجویم تو را بجز این شب
و می گفت اصبحنا و اصبح الملك لله بحامی اسینا و امسى الملك لله و فی روایه در روایت آمده است که می گفت و بانی اعوذ بک من عذاب النار و عذاب القبر رواه مسلم
و عن حدیثه و رضی الله عنه قال کان النبی صلی الله علیه و سلم ان اخذ منحه من اللیل بود آن حضرت که چون میگرفت خواب را بخود او را شب بخیم بپوشانان و بر زمین و منحه
بفتح بیم و حیم جای بپوشانان و منحه میگوید و وضع ید و تحت خده می نهاد آن حضرت دست خود را زیر رخساره خود را دست راست است چنانکه در حدیث آمده است علی شقه الایمن
ثم یقول یشتریکت اللهم باسمک الموت و احيی خلدنا بنام تو می میرم و میزیم یعنی خواب میکنم و میدارم میثوم و توانم که مرا حقیقت موت و حیات باشد و از استغنیای و چون بیدار
میشد می گفت الحمد لله الذی احيانا بعد ما انا متنا شکر خدا را که زنده گردانید ما را بعد از آنکه میمیرانید ما را تا پس از عبادت در معنی اول است و الیه الشیور و بسوی او دست بگذرد
شدن بیدار شدن مادر و زرتیروز و اله النجادی روایت کرد این حدیث را از زید بن حارثه و رواه مسلم عن البراء و رایت کرد مسلم از ابن حارثه که گویند چون این حدیث را بخاری و
هر دو روایت کرده اند چنانکه متفق علیه گفت جوابش آن است که در حدیث متفق علیه بحسب اصطلح شراط است از یک صحابی روایت باشد و چون بخاری از حدیثی که در مسلم از باریا حدیث متفق علیه بود
که قال الشیخ و عن ابی هریره و عن الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا وای احدکم الی فراشه چون پناه آرد و باشک کند یکی از شما بسوی بساط
خود که گفته است برای خواب اوی بفرماید یعنی پناه آورد و اوی بفرماید یعنی پناه داد و گاهی بعضی یکدیگر نیز آید و اول اکثر و انصح است پس اینجا بفرماید و بدین روایت است و او را که در حدیث
انس بیا بدست میفرماید چون بیا بدی یکی از شما بخامد خواب خود و قلبه بغض فراشه بد اخله از او پس بیا بدی بفرماید فرارش خود را بجا میبرد و فی تلك خود و ان اطراف انرا که متصل است
فانه لا یدوی ما خلفه علیه زیرا که وی دنی بیا بدی که چرخیز از وی آمده است و افتاده است بر فراش یعنی تخت بیا بدی بفرماید بجا میبرد خود فرارش را پس انان تحبب شاید که گرمی و خنسی و
خاشاکی روی افتاده باشد ثم یقول یشتریکت بعد از بپوشانان این دعا را با اسمک دخی و صنعت جنی بنام تو می پروردگار من نهادم بپوشی خود را و ملک او خد و بنام تو بپوشید
آنرا ان امسکت فتنی فارحمها اگر باز داری و قبض کنی فتنی را یعنی روح مرا پس رحم کن او را و ان ارسلتها فاحفظها و اگر باز فتنی را پس بنگاه دار آنرا بجا متحفظه بعبادت
الصالحین بخیر که بنگاه میداری آن چیز بنده کان خود را که صالح اند آدمی چون بخواب می رود حکم مرده دارد که حق تعالی روح او را میتا غنپس انان بیا خد میدارد روح او را می میراند و بپوشی
فرستد و میزاید پس دعا می کند خداوند اگر بنگاه داشتی میزاید سیامر و اگر باز فتنی داری و زنده داشتی محفوظ دار چنانکه بنده کان صاحب خود را میداری و فی روایه و در روایتی چنین آمده
که چون بیا بدی یکی از شما فرارش خود را بفرماید ثم لیضطجع علی شقه الایمن پسر بیا بدی که بپوشانم در جانب رهنای خود و تمیقیل پسر بیا بدی که بپوشد با اسمک تا آخر متفق علیه و روایه و در روایتی

[illegible]

نه کان يقول ان اولى الى فراشه روايت ميکنه ابوهريره از آنحضرت كه ميگفت كه چون مي آمد بسوي فراموش خود اللهم رب السموات ورب الارض اي خداي پروردگار آسمانها و پروردگار
 زمين اشارت است باصول اسباب كليۀ بقاي عالم و رب كل شئ و پروردگار هر چيزي تعميم ربوبيت است نسبت به چيزي از چيز در ميان آسمان و زمين است از غنا صوماليه و افراد و جزئيات
 ان فائق الحب والنوى شگافه دانه و خسته اشارت است بازراق جسامتيه كه بان بقاي اجسام است. حب در طعام استعمال يابد و نوي در شتر و مانند آن منزل التوريه والاخبيل
 القوان فرو فرستنده اين سه كتاب بزرگ جليل الشان اشارت است بازراق روحانيه متعلق به ديوار آخرت و ذكر نوبت ذكر و از حيث عدم شتمال آن بر احكام و شرايع چه اكثر آنچه در ديوار
 مذکور است اذكار و دعوات و مناجات است و بحقيقت وي جزوي از توريه است كه قالوا اهو ذاك من شر كل ذي شوائف اخذ بناصبه پناه ميچوي بر پاي بر خداوند
 بدى كه تو كينه موي پشيانى او را و مسخره اى او را بقدرت خود انت الاول فليس قلبك شئ توئى اول پس نيست پيش از تو چيزي وانت الاخر فليس بعدك شئ توئى آخر نيست
 پس از تو چيزي وانت الظاهر فليس فوقك شئ توئى ظاهر و پيدايست نيست بالاى تو چيزي وانت الباطن فليس دونك شئ توئى باطن و پنهان پس نيست زير تو چيزي و بر چاه
 ظاهر يابا شده هر چه يابا نيست باطن پس نفي تو فاعني مناسب ظهور باشد و نفي و نفي مناسب بطون و دون اينجا بعضى ضد فوق است اقصى عن الدين بگذاردن ايام يعنى برى كرا
 از ان و توفيق و كه كذا كنتم انما اعطاي اسباب و قضا و امكند را دن و رسانيدن در و گردن حاجت و لغنى من الفقر و غنا و ملا فقر و من بختي بعد است رواه ابو داود و الترمذى و ابن حبان
 و رواه مسلم مع اختلاف سبور و روايت كرد آن را مسلم با بذكر اختلافي و الفاظ و عن ابى الا وهوا الانما دى بفتح نيمه و سكون نون صحابي است كه ساكن شام بيدان رسول الله صلى الله عليه
 عليه وسلم كان اذا اخذ مضجعه من الليل بود آن حضرت چون بخواب ميرفت در شب قال ميگفت بسم الله وضعت جنبى بنام خدا نامم پهلوى خود اللهم اغفر لى ذنوبى
 ز اخسا شيطاني و بران و دور كن شيطان مرا و در قرين اوست يا هر كه قصد غواي او كند و خا رانن سك است و فك دهاني و بران و بيرون اگر و مراد و خلاص كردن نفس است كه
 بخراى عمل خود و در كرمي باشد چنانكه در قرآن مجيد ميفرمايد كل نفس بما كسبت ربيته و فك خلاص كرون و بيرون آوردن از كرون و بران بكسر را كرون و اجعلنى فى الهدى و بجزاى مرا
 به مجلس اعلى كه ملايكه را هم مقررين اند و ندى بفتح نون و كسر وال و تشديد يعنى مجلس است و اهل مجلس را نيز خوانند و آن حضرت كرم در مرتبه غوت و فضيلت و كرامت اعلا و الكلى از ملايكه است اما
 شوق تعالى قرب درگاه علو و ارتفاع مقام ملكوت او را بران ميدارد كه همیشه در آنجا ميا باشد و از مباشرت و مخالفت ماسوت كه بكم بشرية را نجا است مبر او معلما باشد فافهم و باسند التوفيق رواه
 ابو داود و عن ابن عمر رضى الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا اخذ مضجعه قال الحمد لله الذى كفىنى و اوائى و اطعنى و سقانى شكور و عظيم
 در كفایت كرد مرا و حاجي پناه و داد مرا و خوراند مرا و نوشانيد مرا و الذى من على فافضل و آن كسى كه نغمت داد مرا پس زياده و افزون داد مرا و الذى اعطانى فاجزل و آن كسى كه عطا كرد
 مرا پس بيا كرم در قريه بقره اولي است آن با اعتبار كيفيت است و اين با اعتبار اكيت الحمد لله على كل حال حمد خداي است بمرحال فقر و غنا و شدت و رخا و نعمت و بلا و كرم و نعمت
 نطف وى ظاهر با حى شامل حال بنده است اللهم رب كل شئ و ملكه و الله كل شئ اعوذ بك من النار رواه ابو داود و عن بريد بن بصره با صحابي مشهور است قال شكى
 بن الوليد الى النخعي صلى الله عليه وسلم فقال كرم و خالد بن الوليد بسوي آن حضرت پس گفت يا رسول الله ما انا م الليل من الاوق خواب غميتا كرم در شب از بيداري و بخت
 بفتح نيمه و اوقاف علتى است كه خواب مي برد فقال نبي الله پس گفت يا نبي الله صلى الله عليه وسلم انى فواشك فقل و قمي كرميالي تو بفراش خود پس بگو انما اعطاني
 اللهم رب السموات السبع و ما اطلت اى خداي پروردگار سموات آسمان و پروردگار هر چيزي كه سايه افكند آسمانها بران چيز رب الارضين و ما اطلت و پروردگار زمينها و بارها كه بر دلا
 زمينها آزار ارض را كسى مفرد مى آرد با اعتبار انك طبقات وى همه بكم يك طبقه دارند و كاهي جمع نيز مى آرد كه مسعد و اندك كاهي تاويل ميگفت لفظا جمع را با فاق و تا ليم و اسد علم و رب الشيا
 و ما اطلقت و پروردگار شيطان و كسى كه كراه ميگردد شياطين را و جنود شيطانند تا شامل جن و انس باشند كن لى جاد و من شر خلقك باش مرا همسايه و پناه از شر خلق خود كلام جميعا
 همه ان مضبوط على اهل منهم ما برين كه پيش رستي كند و بكنند و بشتابند بر من يكي از ايشان اوان يعنى يا انيكستم كند بر من و از حد كند و ديني بفتح نون و عجمه عز جارك غالب و تو نيست
 همسايه تو و زنهار و دانه تو كه در پناه و خوت و قدرت تو آرد و حاجي گرفته است و جعل شاءك و بزرگ است ستايش تو كه كسى پس جز تو نتواند كه بجاء آرد و لا اله غيرك لا اله الا انت تا كيد
 فقر تو جدي است و از اينجا معلوم ميشود كه ارق انصرفات شيطان و من است رواه الترمذى و قال هذا حديث ليس اسناد به بالقوى والحكم بفتح نون بن طهيز بن عمار
 مجمر و فتح الراوى كرمي اين حديث است قل ترك حد بشد بعض اهل الحديث تحقيق ترك داده اند حديث او را بعضي از اهل حديث اخچين گفته است بخاري و ابو ذر و عثمان
 و ابن ابى حاتم و گفته است ابن معين كه وى چيزي نيست و ابن عدى گفته كه اكثر احاديث وى غير محفوظ است و در بعضي نسخ الحكميها است و در عا شيه نوشته كه صواب حكم است بي بخاري و در ترتيب
 و كاشف و جزآن مذکور است الفصل الثالث عن ابى مالك روايت است از ابى مالك اشعري و بعضي گفته اند اشعري صحابي است كه در نام وى اختلاف است اشعري است كه
 نام وى كعب بن مالك است ان و رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا اصبح لحدك فليقل اصمحا و اصبح للمالك لله رب العالمين اللهم لى اسالك خير هذا
 اليوم خداي من بوال ميگيرم ترا نيكي اين روز را و بياي كرم و جنسه را بقول خود فقهه كشايش او را كه ابواب خيرات در وى كشاده كرد و وضوء و يارى دادن تو مرا درين روز كه بر نفس و شيطان طلق
 مرا يارى دهى و نصرت بخشي و محمد و نكر داني و فوره و روشنائى دل كه بر نوايان و طاعت و معرفت نوراني باشد و بركت و فزوني لطف و كرم و فضل تو كه برسد مرا درين روز و هله و راه
 راست كه در عمل و اعتقاد و برقى و ثواب باشم و اصل همه بركات و شامل خيرات اين است و اين جز برفيق و مايد آتيم ميسر كرد و در زقا اند و اعوذ بك من شر ما فيه و پناه ميچويم
 ز بدى چيزي كه درين روز است ذكر اين مبالغه و تا كيد است از خدا اين خصال مذكوره و مشوما بصند و پناه ميچويم بتر از شر چيزي كه بعد از اين روز است ذكر اين مبالغه و تا كيد است كه تمام عا

[illegible]

تکلیف میگردند و آن بحجت آنچه حاصل میشد از ذلت و انحسار و تنزل پس تزیین میکردی تعالی را از آن چنانچه ظاهر میشود و قول وی ثم يقول تيسركم لا اله الا الله وحده لا شريك له للملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير آتون مائون عابدون ساجدون لربنا حامدون صدق الله وعده راست کرد خدا و عده خود را در تعهد و تائید دین اسلام و نصر عبد و یاری داد بنده خود را که عبارت از ذات شریف خودش است و هزم الاحزاب و حده و شکست داد که و همای کفر را تنها که پیغمبر را چنان کردند و شکست دادند و لیکن بحقیقت همه بقدرت و است تعالی و احتمال دارد که مراد با خراب کرد و همای است از طوائف مشرکین و قائل بود که در غزو خندق که از غزو مرزبان نیز میگویند جمع شده و لشکر ساخته و در محاربه رسول خدا صلی الله علیه و سلم اتفاق نموده بودند و پروردگار تعالی با داور فرستاد و لشکرهای مایه را شکست داد و از آنها برآورد و قول وی و عده تبلیغ است بقول سبحانه و کفی الله المؤمنين القتال و کان الله قواهم و انفق علیه و عن عبد الله بن ابی اوفی نفع بن عمر و سکون و او و بنام صحابی مشهور است و آن کسی است که مراد کوفه از صحابه رضی الله عنهم قال کنت دعاء رسول الله و عاکر و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یوم الاحزاب علی المشرکین فقال دعای دیگر از آن حضرت روز غزو احزاب که غزو خندق است بر مشرکان پس گفت اللهم منزل الکتاب ای خدی فرستنده کتاب یعنی قرآن یا منیر کتاب ساوی سورع الحساب تبارک کیرنده حساب ازندگان بحجت علم و احاطه تمامه اعمال بندگان قلیل و کثیر اللهم اهزم الاحزاب خداوند شکست ده این که و همای کافر از الله اهزمهم و ذلهم خداوند شکست ده ایشان را و بندگان ایشان را و بجزان پامی ثبات ایشان را متفق علیه و عن عبد الله بن بسر بن عمر موصوفه و سکون و معله صحابی مشهور است که او را پدر و مادر و برادر و خواهر و همه را در آن حضرت در خانه ایشان آمد و طعام خورد و و عاکر و ایشان را چنانکه درین حدیث آمده که قال نزل رسول الله صلی الله علیه و سلم علی ابی کنت نزل که در آن حضرت آمد بر پدر من فقلنا البیه طعاما پس نزدیک کرد و اندیم پیش آوردیم بسوی آن حضرت طعامی را و وطیقه فاکل منها و پیش آوردیم و طبعه را پس خورد آن حضرت از و طبعه این اقطار و روزه متعدده و روزه کرده اند و اختلاف کرده اند از اصح که ام است قاضی حیاض در مشارق الانوار در عرف و او گفته که وطیقه کسر طایفه و مدوده بعد وی تراست که خنده از آبرو نند و در شریف خبر کنند و ابن مسعود گفته که وطیقه حصیر تراست و اختلاف و و هم درین اقطار بسیار است و صحیح این است و در عرف را گفته است که سمرقندی بضم را و فتح طایفه احدی را و طبعه یعنی خرمای تر و ابی کنت که و و وطیقه کون الطایفه و وی بای موصوفه است و نقل کرده اند از نووی که روایت اکثر نواد و اسکان طایفه بای موصوفه است و موجود در نسخ مشکوٰه همین است و معنی وی مشک شیره و اسد اعلم ثم اتی بتمیز بستره شد خرمای خشک فکان یا کله و یاتی النوی بین اصبعیه پس بود آن حضرت که میخورد و خرمای را دمی انداخت خسته را میان دو انگشت خود و و جمیع السبایه و الوسطی و جمیع میگردان و انگشت را و فی و وایقه و در وایتی چنین آمده است که فجل علی النوی علی ظهره اصبعیه السبایه و الوسطی پس گردانید که می انداخت خسته را بر پشت این و ده انگشت خود و هم معنی بلسواب مشرب به پسته آورده شد آب خوردن پس نوشید و ارفقال ابی پس گفت پدر من آن حضرت و اخذ الجمام و اقبه و گرفت بکلام چار پاییه او را که بر وی سوار بود و ادع الله انما و عاکر خدا را برای ما فقال پس گفت آن حضرت اللهم بارک لهم فیا و زقمهم خداوند بکرت و ده را ایشان را در چرمی که رزق داده ایشان را و اغفر لهم و ارحمهم و بایز ایشان را و رحمت کن ایشان را و او مسلم الفضل الثانی عن طلحه بن عبید الله روایت است طلحه رضی الله عنه که از خشره مشرب است ان النبی صلی الله علیه و سلم کان اذا وای الطلال قال بود آن حضرت چون میدید ماه نور امیخت اللهم اهله علینا بالامن و الایمان خداوند ماطالع کردن طلال را بر ما و بنما با من از آفات نفس و مخافات و هروب و ثبات ایمان و السلامة و الاسلام و سلامت قلب و احوال اسلام و مستسلام احکام آتی یعنی تفرق کردن ران رویت آبرای ما باین اشیا که اصول عطا و عطا نمیم است بلکه شاکل تمامه نعمتنا را و طلال مشهور است که تاسه شب اول ماه است و بعد از وی فمکونید و در قلموس گفته که طلال غره قمر ماه و شب یا تاسه شب یا هفت و دو شب که از آخر ماه بیت و شش و هفت و هفت و در جران فمکونید یعنی وظا هر است که معتبر در عا و اول شهر باشد و آنچه مشهور است از اقوال و اسد اعلم و بی و و ملک الله پروردگار من و پروردگار توای طلال خداست که تزیین است مرا که خالق است از شرک و در است بر هر چه و در حدیث تنبیه است بر سحاب و عاکر و ظهور آیات و تغلب احوال و عبور شبانه و مصالح بنظر مصنوعات و واه الترمذی و قال هذا حل یث حسن غریب و عن عمر بن الخطاب و ابی هریره و عن الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من رجل ذی مبتلی فقال منیت بهج مردی که دید شخصی را که ببلای گرفتار است پس گفت الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به شکر خدای را که عافیت داد مرا از آنچه مبتلا گردانیده است ترا بدان و فضلی علی کثیر من خلقی تفصیلا و فضیلت و او و زیاده و تزیین بسیار از کسی که پیدا کرده است فضیلت و ادنی الالم نصیبه ذلك البلاء مکر آخر رسد و آن طاکان ناما کان هر طایفه باشد و لیکن گفته اند که این گفتن و خطاب کردن بریدن کسی است که متبلا است بفسق و معصیت و مجاهرست بان تا تا شرف منبر گردد اما اگر عیاری و ناقص الخلق را بنید یا فاسق متبلا طلال یا به نیز خطاب کند و بلند نکند بلکه در اول گوید و پس تا تا ذی و منکر بکرد و واه الترمذی و واه ابن ماجه عن ابن عمر و قال الترمذی هذا حل یث غریب و عمرو بن دینار الواری لیس بالقوی و عن عمرو بن العاصی عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من دخل السوق فقال لیکه و آید و ربنا پس بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك وله الحمد یحیی و میمیت و هو حی لا یموت بید و الخیر و هو علی کل شیء قدير کتب الله له الف الف حسنة بنویندند که تعالی ما را هزار هزار یکی و می عافیه الله الف سینه و بستر و پاک کند و وی هزار هزار یکی و دفع له الف الف حجه و بلند میگرداند برای آن شخص هزار هزار پامی و بی له بقیاتی آ و بر آبرای وی خانه و بهشت طیبی در تفریق این حدیث طایف و بیان گانی کرده حاصلش این است که اینهم ثواب از جهه آنست که دفع میکند از اهل بازار که محل زور و سوزند بای و دروغ است طاعت خلعت را و چون در خلعت طایف خلعت و شدت است ابر در آن نیز کثیر و عظیم شد بحجت و جود و اهدا و هدایت که اعلی مرتبه کمال است و واه الترمذی و ابن ماجه و قال

اسافرواوصی بنحویم که مسافرت کنیم پس وصیت کن مرا قال علیه السلام بتقوی الله فرمود لازم گیر خود تقوی را و التکبیر علی کل شرف و لازم بگیر کبریا و بجزای بلند روی فلما لی
الرجل پس بنحایت شگفتی وادامه و قال گفت آن حضرت و دعا کرد اللهم اطوله الجسد خذو له بریجان برای وی دوری را هر او هون علیه السع و آسان کن بر وی سفر را و اه التزم من
وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سافر فاقبل علیه اللیل بود آن حضرت چون مسافرت میکرد پس روی می آورد بر وی شب قایل
میکشت یا ارض دبی و ربك الله ای زمین پروردگار من و پروردگار تو خداست اعوذ بالله من شوك پناه میجویم بخدا از شر تو یعنی شری که در ذات تو حادث کرد و مثل خف و تخیر
و میا بنما و شوما فیک و از شر چیزی که قرار کرد است در تو از حیوانات و حشرات و جن و انس و شر ما خلق فیک و از شر چیزی که پیدا کرده شده است و زنده گانی میکند درون تو در غارها
و مخا کما و شوما فیک علیه و از شر چیزی که می چنبد و میرد بر تو از تمامی حیوانات که بر زمین میروند و اعوذ بالله من اسد و اسود و پناه میجویم بخدا از شیر و مار سیاه که بدترین
مار است و من الحیة و العقرب و از هر جنس مار و کژدم و در بعضی من الحیة بی با و است و من شوساکن البلد و از شر سکونت کننده شهر را و آدمیان اند و بعضی گفته اند مراد
جانیانند که در شهری و هرگز ریزی می باشند و اگر سر و مراد دارند نیز رجوی دارد و من والد و ما ولد مراد بواله المنس است و بما ولد نسل وی و حمل وی بر عمو م ولی است تا بمجد شامل
باشد الله اعلم و او بود او و عن انس رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قال چون جنگ میکرد بکافران میگفت اللهم انت
عصدي و نصیری نهاده ای تو بازوی منی و یاری دهنده منی عصه یعنی عصا و نصیر یعنی یار و در عرف بنی ناصرو معین آمد پس قول وی و نصیری تفسیر و بیان
او است بلک احوال بقدرت تو جلای میکنم در دفع کردن اعدای تو می جنم از عالمی بحال و بلک اصول و بقوت تو حمله میکنم بر دشمنان دین و بلک اقاتل و بتباید و نصرت تو کار را از من میکنم و
التزم منی و او بود او و عن ابی موسی رضی الله عنده ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا خاف قوما قال بود آن حضرت چون می ترسید که روی را میگفت اللهم
انا بمخلف فی خود هم خداوند امیر و انیم تر از شما ای ایشان بخیر ما بالای سینه است که محل فرج است و منحای قربان عرب یکیند جعلته فی خیر العده و کروانیدم و در آخر عدو و قتی که او را در
مقابل عدو بر کار می اقبال کند از جانب تو و حامل کرد میان تو و میان عدو و تخصیص بخیر کند زیرا که عدو و خیر استقبال میکند از استادان قتال با آنکه درین اشارتی ندیج و قتل و نیز سبب
نعوذ بک من شر و هم و پناه میجویم تر از شما ای ایشان در اه الحمد و او بود او و عن ام سلمه رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا خرج من بلدیه قال
بود آن حضرت وقتی که بیرون می آمد از خانه خود میگفت بسم الله توکلت علی الله اللهم انا نعوذ بک من ان نزل خداوند پناه میجویم تر از شما بکلیه لغزین پای در راه و فتن
بیفته یا نینفند گناست است از وقوع ذنب بی قصد او فضل بکرا شوم و راه راست بگذاریم و راه کج رویم کنایت است از ضد و زنب با اختیار او نظم یعنی نغمه و کسلا م و نظم بنم
نون و وقع لام یا ظلمکم کسی با ظلم کرده شوم و کسی که بر ما ظلم کند این نیز گمراه و مذمومست بسبب ذلت و اهانت و زبونی اگر چه امری باشد در وی آفتی دیگر است که مباد عادی بکنند بر ظلم و از
حد تجاوز نماید و مجازات آن زیادتی کند و ظلم بوی خود کند سلامت و دین است که ظالم باشد و نه مظلوم او بجهل یا جهل کنیم کسی و مثل کارهای جاهلان کنیم از اید و اضرار
او بجهل علیما یا جهل کرده شو در ما و مراد را اندکند و راه احمد و الترمذی و اللسان و قال الترمذی هذا حدیث غریب حسن صحیح و فی روایة ابی داود
و ابن ملجه و در روایت ابن دو کس تخمین آمده است که قالت ام سلمه مخرج رسول الله بیرون نیاید پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من بلدی قط از خانه من بجز از این
طوفه الی السحار که بخبر داشت نظر خود را بسوی آسمان طوف بسکون چشم و نکریستن فقال پس گفت اللهم انی اعوذ بک من ان اضل پناه میجویم تر از شما که گمراه شوم من
او اضل بکرا کرده شوم کسی را یا بکرا کرده شوم یعنی بکرا کرده اند کسی او ظلم او اظلم او اجهل او بجهل علی دین روایت از برای نیست و اصل بصیغه مجهول زیاد و است و دعا بلفظ
مفرد است و عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا خرج الرجل من بلدیه فقال چون بیرون آیدم از خانه خود پس بگوید بسم الله توکلت
علی الله لا حول و لا قوة الا بالله یقال له حینئذ گفته میشود آن مرد در این هنگام که این کلمات گفت هدایت راه راست نموده شدی تو یعنی بعد از آنکه گمراه روی و گمراهی
بر وفق صواب و سدید مرا دانست که این نام خدا گرفتی و توکل بروی کردی و از حول و قوت خود برآمدی هدایت یافتی راه راست و راه راست این است که بنده در یاد خدا باشد و کارهای
خود را بوی سپارد و بیت کار خود را بخدای باز گذارد گت نمی بینم ازین بهتر کار و کفایت و وقیت و کفایت کرده شدی و جمیع ملمات و گناه داشته شدی از جمیع شر و فتنی که الشیطان پس
یکو میشود شیطان برای وی و باز ایستد از اضلال و اغوا و انیای وی و یقول له شیطان آخر و میگوید شیطان دیگر آن شیطان که یکوشد و خاسر و غائب شد از اغوا و اضلال وی آنس
و تحسیرت از برای تسلیم وی که یقال له بکرجل قد هدی و کنی و وحی چگونه میشود تر از تعرض و تسلط بر وی که تحقیق هدایت و کفایت و وقایت کرده شده است بفرستی
اینست و میتوان گفت که شاید آن شیطان بعد از تحسیر و خسارت و اغوا و اضلال میگوید باشد و در فکر مری دیگر و حیل دیگر شده باشد که برگزید و کار خود و گناهان شیطان
روی میگوید از این خیال برگردد و در بنیان برساند که بی فایده است فافهم و او بود او و در وی الترمذی الی قوله له الشیطان و روایت کرده ترمذی تا قول فتی لا الشیطان و قول
شیطان و دیگر بای روایت نموده و عن ابی مالک الاشجری و عن قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اوج الرجل ببلدیه فلیقل و قتی که آیدم از خانه خود پس بگوید
لجوبه اللهم انی اسالک خیر المولج خدا من سوال میکنم ترا بیک راه آمدن دین خانه و خیر المخرج و یکی بآدم از آن خانه که برآمدن و در آمدن همراه نیک باشد و متقین یکی که رود و مخرج
بکسر لام است و مخرج یعنی بسم الله و لجنابنا م خدا آمدیم و علی الله و نبا تو کننا و بر خدا که پروردگار ما است کار و بار گذاشتیم ثم لبسنا علی اهل بیت ما که سلام کند کسان خانه
خود و گفته اند اگر در خانه کسی نباشد نیز سلام گوید باین عبارت السلام علی عباد الله الصالحین نیت ملائکه که در آنجا اند و او بود او و عن ابی هریره رضی الله عن ابی هریره رضی الله علیه

[illegible]

[illegible]

زیادت شرک و یا اشارت بآن است که در غنی و فقر ابتلا التبت بهست بی مدخلیت آن نیست استعاذه از شر آنست که بسبب غنی در فقر و اسراف و بسبب فقر در جوع و فقر غنی و من شوقند استعاذه
 اللہ جل بیان این نیز در اوایل کتاب کرده شده است و در علامات سماعت نیز بیان شأ الله تعالی اللهم اغسل خطایای ما الشیخ والبر و خداوند بشوی کنایه مرآب برف و زلال
 و در بعضی روایات بآلما و الشیخ والبر و آب و برف و زلال و فوق قلبی کاینقی الثوب الالبغین من الدنس و پاکیزه گردان دل مرا چنانکه پاکیزه گردانیده میشود و جامه سفید از چرک مخصوص
 بجامه سفید بجهت آنست که نظافت و زراعت مدوی بیشتر ظاهر میشود و در وی اشارت بصغای فطرت و طهارت آن و دنس عارض است بر آن و باطل بدینی و بدین خطایای کما باطل
 بین المشرق و المغرب و در وی انداز میان من و میان کنایه آن چنانکه دوری فکده میان مشرق و مغرب شرح این نیز در کتاب الصلوة و در باب ما تقرأ بعد التکبیر واقع شده است
 متفق علیه و عن زید بن ارقم مجالی انصاری است با حضرت علی علیه السلام و بعد مغزوه حاضر بود و از خواص امیر المؤمنین علی است رضی الله عنهما قل کان رسول الله صلی
 علیه و سلم یقول بود آن حضرت که می گفت اللهم انی اعوذ بك من العجز و الکسل و الحزن و الغل و الهرم و عذاب القبر اللهم آت نفسي تقوئها خداوند به
 نفس مرا تقوی و پر میرا که ری حاصل شود و از او رها کن خیر من در کاهها و پاکیزه گردان او را تو بی بهترین کسی که پاکیزه گرداندا و انا انت و لیها و مولیها توئی متولی امر و صاحب قصر
 وی و خداوند یاری گردن اللهم انی اعوذ بك من علم لا ینفع خداوند من بنایه میجویم تو از دانشی که سود نکند چنانکه علمهای که تعلیق بدین ندارد و دارد و عمل بدان بکنم و من قلب
 لا یخشع و از وی که ترسد و غرتی نکند و من نفس لا تشبع و از نفس که سیر نشود از دنیا و من دعوة لا یتجاب لها و از دعائیک اجابت کرده نشود و از دوا واه مسلم و عن عبد الله
 بن عمر قال کان من دعا رسول الله صلی الله علیه و سلم بود از جمله دعای آن حضرت اللهم انی اعوذ بك من زوال نعمتک خداوند پناهی میجویم تو از زور شدن
 نعمت تو که عطا کرده و تحویل عافیتک و از برکتش عافیت تو که روزی کرده و فجاءة نفقتک و ناگهان غاب کردن تو فجاءة بضم فاء و دهمه و بفتح فاء و سکون جیم بی مدخلیت
 کرده اند ما که گرفت و نعمت نفیقون و کسر آن و جمیع مخطک و پناهی میجویم تو از بیهوشی رفائی خشم گرفتن تو و دوا مسلم و عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول
 صلی الله علیه و سلم یقول گفت عایشه بود آنحضرت که می گفت اللهم انی اعوذ بك من شروا عملت و من شروا ما لم اعمل خداوند پناهی میجویم از بدکاری که کرده ام و از بدکاری
 که نکردم یعنی در مستقبل کاری میگویم که راضی نباشی تو از آن یا نپذیرم ترک قیام با وجود عدم ترک آن دوا مسلم و عن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله
 علیه و سلم کان یقول اللهم صلک اسلمت خداوند مرا ترا اسلام دردم و انقیاد و اطاعت کردم و بک امنت و بتو ایمان آوردم و بتو بگردیدم و علیک توکل کردم و تو
 توکل کردم و کار خود را بتو گذاشتم و الیک امنت و بسوی تو باز گشتم و روی آورددم و بک خاصمت و بقدرت تو یاری داد و تو پیکار کردم اللهم انی اعوذ بعزمتک خداوند
 من پناهی میجویم بعلیه قوت تو لا اله الا انت نیست اگر تو ان فضلنی از آنیکه که گفته تو ما را انت انھی الذی لا یموت توئی زنده که نمیرد و الحزن و الانس و یمیتون و
 پیران و آدمیان هر میمیرند متفق علیه الفصل الثانی عن ابی هريرة رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول اللهم انی اعوذ
 بك من الاربع خداوند پناهی میجویم تو از چهار چیز من علم لا ینفع و من قلب لا یخشع و من نفس لا تشبع و من دعاء لا یسمع آن چهار اینها اند از علمیک نفی نکند و از
 ترسد و از فسیک سیر نشود و از دعائیک شنیده نشود یعنی متجرب نکرد و دوا احمد و ابوداود و ابن ماجة و دوا الترمذی عن عبد الله بن عمر و النسائی عنهما
 انهم حدثوا احمد و ابوداود و ابن ماجة و ابی هريرة روایت کرده اند و ترمذی از عبد الله بن عمر و ابن العاص و نسائی از هر دوی و عن عمرو رضی الله عنه قال کان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم یقول من خمس بود آن حضرت که پناه محبت از پنج چیز من انجذب العجل و سوء العجم از بدی سمر و در زنی آن چنانچه تو بی خاص و قوت طاعت
 و بندگی نما و فتنه الصد و از فتنه و ابتلا میبندد که روی اخلاق و نمیرد و تقاید باطله جای کند یا تنگی از و از قول حق و تحمل بلا و عذاب القبر و دوا ابوداود و النسائی و عن ابی هريرة
 رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول اللهم انی اعوذ بك من الفقر و الفقری است که روی عسر نباشد و در حقیقت استعاذه از فقره فقر است و از غمی خیرت
 و مبرات و الذل و کسر زال و از خوری نفس که نزد خداوند در باب دین غرقی که اشارت میکند بدن قول حق سعاد و الله العزة و لرسوله و المؤمنین نما و اعوذ بك من ان الظلم و الظلمین و
 یجویم من این که ظلم کنم یا ظلمم کرده شوم چنانکه در باب سابق گذشت دوا ابوداود و النسائی و عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یقول اللهم انی اعوذ بك من الشقاء
 بکثرین پناه میجویم خصوصیت و عدالت دین و التفیق و از تفیق اصل غنی تفیق در دین انما کفر است و اطهار ایمان و شاید که مراد اینجا عامتر از آنست شامل بر یا و علامات خفاق از کذب و خیا
 و خلف و عده و انظار آنچه خلاف ضمیر است یا احباب و اصحاب و سوء الاخلاق و پناهی میجویم از بدی اخلاق و دوا ابوداود و النسائی و عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
 کان یقول اللهم انی اعوذ بك من الجوع خداوند پناهی میجویم تو از گرسنگی فانه بئس الضعیف پس بدستیک بدستم خوا به است گرسنگی استعاذه از گرسنگی از حبست نصر انسان است این
 بدین و قوی و حواس ظاهره و باطنه و حصول قنور و جمعیت و حضور و منع و ی از طاعت و خدمت و لذت تعبیر کرد و از وی بضمیم که سفید معنی لزوم و محبت است و درین اشارت که رجوع بخدا
 است که طاهر حال انسان و مورد ضرب باشد و بکنه و اعدا و در تراض و در اعتدال موافق حال گردد و غرض نیست بلکه موجب صفای باطن و نورانیت دل و صحت و سلامت بدن است از اراض و لغراض و
 اعوذ بك من الخيانة و پناهی میجویم تو از بی وفایی و بی دینی فی الصراح خیانت نامرستی و کم کردن حق کسی را فانه بئس البطانة پس بدستیک بدباطن است خیانت بطان بکسرا
 حاصل یعنی اشترک علیه ضد ظهاره ایره جامه را که نینداستخاره میکند برای صیرت انسان که در باطن مضر دارد و دوستی مدونی خاصه را نیز گویند و دوا ابوداود و النسائی و ابن ماجة
 و عن ابن عباس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یقول اللهم انی اعوذ بك من البرص بفتح با و ارمی و میبشدن و سفیدی که در ظاهر بدن پیدا

[illegible]

ینامه و مراد و غفران آنها است بر تقدیر وقوع و ملا اسرور است و اعلمت و چیزی که پنهان کرده ام انگنان و چیزی که آشکار کرده ام و ممانعت اعلم یعنی و چیزی که تو دانستی بآن اضرع امت
 المقدم طانت الموقوتی پیش کنده هر کسی را که خواهی توفیق و قرب درگاه خود و توفیق پس افکنده و هر که از او بهی و تحقیق این جنی در باب اسما و معلوم شد و انت علی کل شیء قدیر و تو بر
 چیزی قادی متفق علیه و عن ابی هریره و رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اللهم صل علی دینی الذی هو عصمة اموی خداوند تو را که
 برای من مرا که آن نگار داشت کار من است زیرا که عصمت و نفس مال و غرض بدین حاصل میشود و باعث بر عصمت از ذنوب و امان از عذاب آخرت ایمان کامل است و اصلح لی دنیا
 التی فیها معاشی و نیک کردن برای من دنیا می را که در وی زیست و زندگی برای من است و اصلح لی آخرتی التی فیها معاد می و نیک کردن برای من آخرت مرا که در وی با نیکت و جاهی
 قرار منست و اصلح لی من بعد فساد و اصلاح دنیا حصول کفاف است از وجع حال نامم کرد و آن امریست و حاصل کرد و چون بر طاعت و سلامت از آفتی که مورت غل و تشویش در وقت
 کرد و اصلح آخرت توفیق بخیری که سبب نجات از عذاب و نور سعادت آن جهان بود و جعل الحیوة زیاده لی فی کل خیر و بگردان حیات را سبب زیادت برای من در هر چیزی که بسیار بخیر
 و کارهای خیر بسیار کنم و خود کار خیر سبب زیادت برای من است و بگردان است و جعل الموت راحة لی من کل شر و بگردان موت را سبب آسایش و برای من از هر بدی یعنی اگر قنید که در دگر است
 بر انتخاب گناه و بیرون آمدن از دین و احکام ایمان کرد و در دگر امر پیش از آنکه در بلا نقیم اشارت بقول وی صلی الله علیه وسلم و انذار بقوم فتنه فتنی غیر متون رواه مسلم و عن عبد الله
 بن مسعود و رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان یقول اللهم فی اسالك الهدی خداوند ایخواستم از تو راه راست و التقی و پرستگاری و الخفاف و باز داشتن از آنچه
 حلال نیست و محمود و زحمانه سوال کردن و خوار شدن فی الصلح غنث پرسی و باز آیتان از هر چه رسول و الغنی و توانگری ببال و بدل و اصل و توانگری ببل است و بی نیازی از سوا می حق و روا
 مسلم و عن علی و رضی الله عنه قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم قل گفت لیرمین علی رضی الله عنه گفت ما آنحضرت عزم بوالله الهدی خداوند راه راست نما و مسند
 و راست کردن مرا فی الصلح سدا و مستی کرد و گفت و اذکرا الهدی و یاد کن و تصور کن در معنی هدایت هدايتك الطریق راست رفتن و نمودن تو راه راست را چنانکه راهی باشد تا
 و میان راههای دیگر یعنی چون بگوئی اللهم هدنی این معنی را در دل بگردان این تشبیه و تقسیم محقول است بحسوس و بالسلال و سداد السهم و یاد کن در طلب سستی رستی تیر یعنی
 آنچه تیر است کن مراد و مسلم و عن ابی مالک الاشجعی عن ابیه روایت میکند از پدر خود رضی الله عنه قال کان الرجل اذا سلم علیه النبی گفت بود و چون اسلام می داد
 تعلیم میکرد و این غیر صلی الله علیه وسلم الصلوة نماز را ثم امره ان یدعو بهو لاء الکلمات یستمر میگوید و او را که عاکن باین کلمات اللهم اغفر لی و ارحم فی و اهدک
 و عافنی و ادرقنی رواه مسلم و عن انس قال کان اکثر دعاء النبی گفت انس بود بیشتر دعای پیغمبر صلی الله علیه وسلم اللهم اتقانی اللیل حسنة و فی الآخرة
 حسنة و ما عذاب النار این دعا جامع خیرات و حساست طالب صاوق اگر در وقت حضور و مناجات در خلوت و صفای باطن هر یکی از افراد و حیات دنیا و آخرت ظاهر و باطن
 تصور نموده در خواهد اند که چه ذوق و جمعیت و نورانیت و سعادت در کار روی کند و اشرف و اجل افراد است که مراد عنه دنیا اتباع و تحصیل کامل آن حضرت عزم باشد و بجهت آخرت حصول
 رویت جمال وی صلی الله علیه وسلم و رویت حق سبحان و تعالی را آنجا تم و اکل است اللهم از قنا متفق علیه الفصل الثانی عن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان النبی
 صلی الله علیه وسلم یدعو و یقول بود آنحضرت که دعای میکرد و می گفت و باین سخن پروردگار یاری و مراد بر دشمنان من در دین و دنیا انفس و شیطان و جن و انس و لا تقن علی و یاری
 ده ایشان را بر من و انصرنی و لا تنصر علی و فتح و طهره مراد ایشان و مده بر من ایشان را و نصیر منعی یاری داد و است و حمل بر اثر و نتیج آن کردیم تا مغاثر شود با عانت و در صراح نصیرا یعنی
 عطایه گفته و امکولی و لا تمکر علی و مکرک با اعدای من و نتیج یاری داد و من و مکرک من مکرک یعنی خدای است و مراد بکبر خدا فرستادن بلا بر اعدای من از آنجا که نازد چنانکه در معنی است
 گفته اند فی الصلح کمر جلیه و بد سکا لیدن و فریقین و اهدنی و سیر الهدی رواه راست نما مراد آسان کردن راه راست رفتن مرا و انصرنی علی من هجی علی نصرت و مراد بر کسی که تم
 کرد و بر آید بر من و ب احبب لی لك شاکرا ای پروردگار من بگردان مرا شکر گوینده را بر تمام نعمتهای خود و لك ذاکرا بگردان مرا ذکر کننده را بر تمام نعمه احوال لك و اهابا بگردان مرا ترس
 مر تر از ترس محبت و تعظیم است که باعث بر افتقاد و اقبال امر است نه وحشت و نفرت که باعث بر فرار و فراق بود و در و ایت و دیگر شکار از دگر اور با با بصیرت عبا لعد و اقع مستد
 مطو اعا بسیار اطاعت و فرمان برداری کنند و مر تر لك محبتا تواضع و فروتنی کنند و مر تر اذنبت و اصل زمین سبت نرم بچنانک البیک اولها مینبیا آه و ناکند و ذنوب کنند و
 در جوع آرنده بسوی تو و او اهد بشد میدا و کثیر التا و ه از ذنوب و هر کلامی که دلالت بر عز و کثرت آوازه گویند و او اهد یقین کنند و در دعا و عبادان و نرم دل و فقیه و مؤمن و فروتنی کنند و مر تر
 گویند رب تقبل توبتی خداوند این پذیر توبه مرا و اغسل حوبتی بفتح ما و بضم آن و بشوی گناه و بزه مرا و اوجب دعوتی و قبول کن دعای مرا و ثبت حجتی و بر جای دار دلیل بر ما
 مرا و سد دلسانی و راست و درست کردن زبان مرا و اهد قلبی رواه راست نما مراد مرا و اسل سخیته صد می و بکش ساهی دل مرا تا از دخل و خد و حسد و سایر صفات
 و زیمه سفید و پاک گردد و رواه الترمذی و ابوداود و ابن ماجه و عن ابی بکر رضی الله عنه قال قام رسول الله گفت ابو بکر رضی الله عنه است و پیغمبر صلی الله علیه وسلم علی
 المنبر بر منبر شریفی پیش بکر بیت فقال پس گفت صلوا لله العفو و العافیه بخوابید از عفو و کثرت و سلامت از قن و بلا فان احدکم لم یطع بعد الیقین خیرا من العافیه زیرا که هیچ
 یکی را داده نشده است بعد از یقین ایمانی یعنی بهتر از عافیت و کویا که بر آن حضرت سبب وقوع فتن و ابتلا و امت بود از عوب و قتال و شهوات و حرص و غلبت و تقصیرات و سایر
 خصائل زیمه و اسما علم رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث من غریب اسناد او عن ابن رضی الله عنه و ارجح ان رجلا جلیا الی النبی صلی الله علیه وسلم
 فقال روایت است از انس که مرید آمد نزد آن حضرت پس گفت یا رسول الله ای الد عا افضل کلام عافا من عافا و مراد از آنست که در منعت قال گفت آن حضرت سل ربك العافیه

[illegible]

[illegible]

میں نے اپنے

فرستاد و بعد از آن حضرت پیش از هجرت مدینه و بیست و نهار عادت قریش است که در جاهلیت حج میکردند و جمهر بر آنند که در سال ششم هجرت و طایفه یمن که در آن
 هم است و همدین سال حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم تجیزا سبب سفر حج مشغول شد و لیکن سبب اشتغال با مرغوات و تشدید احکام شریعت و تعلیم و فواید سرشار است
 امیر حاج ساخته مکه فرستاد تا حج بامر و مکه بگذارد و از عقب ابی بکر صدیق علی مرتضی رضی الله عنه را فرستاد و چون علی را بخار سید ابوبکر گفت امیر و امور علی گفت بل با من و علی مرتضی را برای مصلحت حج
 فرستاد و بودند که خواندن سوره توبه و نقض عهد منافقین بود زیرا که عهد و نقض آن با اهل بیت مرد مغضوب میباشد الفصل الاول عن ابی هريرة رضي الله عنه قال خطبنا
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا ايها الناس قد فرض عليكم الحج اى مردان تحقیق فرض گردانیده شده است بر شما حج بخیر پس بخیر حج را فقال رجل اكل عام بکفرت
 مردی که نام وی اقرع بن حابس بود آیا هر سال حج کنیم یا رسول الله که یارین مرد قیاس کرد بغراض یکدیگر که اگر اندک فکرت حتی قاتلها ملأها پس خاموش ماند آن حضرت تا آنکه گفت از این کلمه راسه باز
 پس گفت آن حضرت لو قلت نعم لوجبت اگر میگفتم من آری هر آنکه واجب میشد حج هر سال ولما استطعتم و هر آنکه نمی توانستید که در ظاهر این حدیث در آن است که احکام مغضوبان حضرت
 چنانکه مذکور است و بعضی است و لئلا بعضی روایات آمده است که آن مرد و فرمودند که ترا و با جواب میدهند که قول عام است و حی باشد یا از پیش خود فم شتم قال ذرونی ما توکنتم پس گفت حضرت
 بجزارید ما و میرسد زن که چنانست و چون است که ما و امیک ترک و هم شمار او بیان کنیم که چنانست و چون است یعنی هر چه من گویم بکنید که مطلق حکم کنی من قید بعد می علی باطلاق آن کنید و اگر
 بیان کنم که چندین بار بکنید همچنان چند بار کنید زیرا که مرابری بیان شریع و رسانیدن احکام فرستاد و نه هر چه هست من خود بیان خواهم کرد و حاجت بسوال شما ندارد و ناها هلك من كان من
 قبلکم بکثرة سؤالهم پس هلاک نشد آنکسانی که پیش از شما بودند مگر بسبب بیار رسیدن ایشان و اختلا ففهم علی انبیا فهم و بسبب خلاف کردن ایشان بر پیغمبر ایشان چنانکه از قوم
 بنی اسرائیل منقول است فاذا امرتکم بشئ فاقوامنه ما استطعتم پس چون امر کنم شما را چیزی پس بیا ریدان و بکنید آنچه می توانید و در طاعت شماست و این تاکید و مبالغه است
 در اتقان امور و بذل طاقت محمود در آن و یا اشارت است تیسیر و رفع حرج چنانکه در نماز و ارکان و شرائط و جز آن چون عاجز باشد از اتیان بعضی بجای آورد آنرا که تواند و این در امر است
 اما در نهی باید که احتیاط کرده شود و ترک آن و بذل محمود نماید چنانکه تواند چنانکه اشارت کرد بدان بقول خود و اذا نهضتکم عن شئ فلعوه چون نهی کنم و باز دارم شمار از چیزی پس بکنید
 آنرا تا تمام و کمال و واه مسلم و عنه قال سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم پرسید و شد پیغمبر صلی الله علیه و سلم اعی العمل افضل کدام کار افزون تر است در ثواب قال
 ایمان بالله و در سوله گفت آن حضرت فاضلترین عمل ایمان آوردن بخدا و رسول خدا است قبیل ثم ماذا گفته شد پس بعد از ایمان کدام عمل فاضلتر است قال الجهاد فی سبیل الله
 گفت بعد از ایمان فاضلتر کارزار کردن است در راه خدا که فرض باشد قبیل ثم ماذا گفته شد پس بعد از ایمان کدام عمل فاضلتر است قال الجهاد فی سبیل الله
 در کتاب منهای نکند و سمعه و ریان باشد و این صحیح است و واضح آنست که مراد بدان حج است که بدرگاه حق مقبول افتد و اگر چه سبب قبول همانست که گفته اند ولیکن فضل خدا واسع است
 قبول میکند از بنده و میکند از دار تقصیرات و می و غفور میکند و گفته اند نشان حج مبرور آنست که بهتر از آنکه رفته است بر کرد و دو بیاید راغب در آخرت و زاهد در دنیا و بعضی خود بخندند تینا حدیث
 در بیان افضل اعمال آمده و وجوب توفیق اختلاف جهات و حیثیات و مقامات و احوال سائلین و مخاطبین است چنانکه در اول کتاب الصلوة بدان اشارت کردیم فکند و عنه قال قال رسول
 صلی الله علیه و سلم من حج الله فلم یرفث و لم یفسق و حج کبیر و ولد له امة کبیرة کعبه کعبه برای خدا برای ریا و اغراض و یکس فکند و فسخ نورزد باز کرد و پاک از کثافات و نجاسات بود
 او از کثافات و در دوزی که زانیده است و او را در او و مراد بر رفتن را و جامع و خش و سخن کردن با زبان در جماعت و در نهایی گفته رفت منی خدا آنست که خطاب کرده شود آن زن را و اگر بی
 شنیدن زن گوید رفت نبود و مراد بفسوق خروج از حد و شرعت با کتاب حرام و در قرآن مجید نهی از بدان نیز کرده و مراد بدان جنگ و جدل با رفیقان و خدا و ان و دشنام کردن یکدیگر است و
 در حدیث دیگران ذکر دو کما آن را داخل فوق داشت متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم العجرة الى الحجرة كفارة لما بينهما عثرة و مکر فافترقت
 مرگنا باز که واقع شد میان و دهم چنانکه در وضو و نماز و رمضان و ارشاد شده است و علماء از آنجا مخصوص بصغائر داشته اند و ظاهر آنست که اینجا نیز همین مراد خواهد بود و کفارت از تبار مخصوص
 بحج است فذبر و الحج للبر و للیس له جزاء الا الجنة و حج مبرور نیست مراد از آنکه مبرور است متفق علیه و عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 علیه و سلم ان العجرة فی رمضان تعدل حجة بمرستی که عمره بجا آوردن در رمضان برابر حج گذاردن است در ثواب و بعضی روایات آمده که حج که همراه آن حضرت صلی الله علیه و سلم
 گذاردند و این مبالغه است بطریق الحاق ناقص بحال چنانکه در مثال این واقع شده است متفق علیه و عند ابن النبی صلی الله علیه و سلم القی و کانا بالو حاد و هم را بن عباس
 که آن حضرت پیش آمد سواری چند را و حافض را و سکون و او و حای مملکت بزمانه جانی است بر سه مرحله از مدینه مطهره فقال من القوم پس گفت آن حضرت کیستند این کرده قالوا المسلمون
 گفته سلمان انیم قالوا من انت پس گفته تو کیستی قال رسول الله گفته پیغمبر السلام فرضعت لیله امرأة صبیها پس برداشت بسوی آن حضرت و پیش آورد زنی که در آن را فحالت لیل
 حج پس گفت آن زن آیا مر این کودک را اگر حج کند ثوابی و اجریت با وجود آنکه بالغ نیست و حج بروی و فی فسخ نه قال نعم و ان حج کفرت آن حضرت آری در او را ثوابی هست و هر آنکه که در او برید
 و میرسد و غمخواری یکی آنجی و ثوابی هست و صبی اگر دعالت مباح کند واجب است بروی حج چون بالغ گردد و هم چنین مذکور آن را کرده و اما فقیر که حج کرد و از واجب واقع شود و بعد از آن عاده واجب
 نبود و واه مسلم و عنه قال ان امرأة من ختم قالت و هم را بن عباس است گفت که زنی از فقیه ختم فتح مجمر و سکون شلته و فتح مکة گفت یا رسول الله ان فريضة الله علی عباده
 فی الحج بدستیک فرض خدا بر بندگان و در حج گذاردن است ادکت ابی منی اکبر ادر یا فکرت و رسید و پدر مراد طایفه و می کبیر است و ضعیف است بجهی که لا یلیت علی الخ
 فنیو لنه بر جای ماندن بیشتر فاجع عنه ای پس حج کنیم از جانب وی قال نعم گفت آری پس حج گذاردن از جانب غیر که فرض باشد جایز است و هر آنکه که در وقت مرگ و ارادت کند

و نفقه کند و بعد از موت اگر وصیت کند و اگر فعل است جائز است با وجود قدرت مطلقا و در بعضی روایات آمده که از والدین جایز است بی امری و بی وصیت و تفصیل این در کتب معتبره
و ذلک فی جملة الوداع و این گفتن زنجشیه حال پدر خود را و جواب دادن آن حضرت را در محال و اوداع بود و اینجا قصه دیگر است که فضل ابن عباس بدین آن حضرت بود و در غایت
حسن و جمال جوانی بود پس این زن بشا بهر حال و والد و نکران او شده و این زن نیز صاحب حسن بود و اگر زن از زنجشیه صاحب حسن میباشند هر دو چشم در یکدیگر دوختن آن حضرت صلی
علیه و سلم چون این حال مشاهده کرد دست بر چشمان فضل بن عباس نهاد و کردن او را بر تافت عباس گفت یا رسول الله چرا بر منی مایی کردن پس عمر خود را فرمود ای عمر شیطان سلطه است
بر منی آدم و در آئینه است در رک و پوست ایشان کما قال متفق علیه و عند قل ای و جل النبی صلی الله علیه و سلم فقال ان اختی نذرت ان تنح و انها ماتت و هم
از این عباس است که گفت که مردی نزد آن حضرت نشست بدستیکه خواهر من مذکر و که که حج کند و می رود است فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم لو کان علیها ذن
اکنث قاضیه اگر میبود و خواهر تو دایمی آید و میگوید تو یکمیکه زدی و ام و در اقال نغم گفت آن زدی یکمیکه زدی و ام قال فاقض دین الله گفت آن حضرت پس بگذارد و ام خلافت و احق بالقتل
زیر که و ام حاضر و از تر است بگذارد و در این صورت نیز جایز نیست مگر بوصیت و اتفاق و این منتهی باب است و نزد شافعی هر که مرد و در کردن ای حق خدا است حج یا غیر حج واجب است فضا
آن انداز مال وی تعدیم بر و صایا و میراث متفق علیه و عند قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یخلون رجل بامرأة باید که خلوت نسا مردی یا زنی یعنی زن
بیکانه خواهد جوان باشد یا پیر و خلوت تنهائی ساختن و لا تسافرن امرأة الا و معها محرم و باید که سفر نکند زنی مگر همراه باشد با و می محرمی و محرم کسی است که خلج با و می جائز نباشد یا خواه
جوان باشد یا پیر و در بعضی روایات فقهیه آمده است که اگر با و می زنی باشد که بروی و ثوق و اغما و و صلاح است جائز است و بعضی گفته اند زنان باشند متعدد و ثقات و بایک زن نیست
و بعضی گفته اند که در هجرت از دار حرب صحبت شرط نیست زیرا که اقامت وی در آن حرام است فقال و جل یا رسول الله اکتبت بعتنم و سکون کاف و قسم های اولی و کسری می
ثمانیه و سکون با نوشته شده هم و ثابت کرده شده است نام من در دیوان فی غزوة کذا و کذا در جنگ چنین و چنین یعنی نام مرا با جماعه که بجنگت با فران و غزوات و مذ نوشته اند
که همراه ایشان بغیر ابرار و خوجبت امواتی حاجت و بیرون آمده است زن من قصد کننده خانه کعبه را چکار کنم بجای آورم و در زن تنها بگذارد که حج را و در راه زن روم قال ذهب
فاجتمع مع امرأته گفت آن حضرت برو پس حج کن با زن خود زیرا که غایبان بسیارند و با زن تو جزو کسی نیست که برو و متفق علیه و عن عائشة رضی الله عنها قالت
استأذنت النبی صلی الله علیه و سلم فی الجهاد گفت عائشه طلب ستوری کردم آن حضرت را در جبا یعنی اذن طلبیدم که اگر بفرماید بجای آورم فقال جهاد کن الحج
گفت آن حضرت جاهد و ثمانی طایفه زنان حج است یعنی پس است مزان که حج بیرون می آید و حاجت نیست که بجای آورید متفق علیه و عن ابی هریره رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تسافرن امرأة مسیورة یوم و لیلته الا و معها ذ و محرم سفر نکند زنی در سیر کرد و زو شب مگر آنکه باشد با و می محرم و لفظ و زاید است
و در بعضی روایات مسیره سه روز و واقع شده و گفته اند بر هر تقدیر مراد تجدید نیست بلکه مطلق سفر است طویل یا قصیر و نزد محدثین در سفر و احکام وی حدیثی معین از شارع ثابت
نشده است و تحقیق این در باب مسیره سفر نکند گفت متفق علیه و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال وقت رسول الله صلی الله علیه و سلم لاهل المدینة
ذا الحلیفه میقات گردانیده است آن حضرت برای اهل مدینه ذ و الحلیفه را که نام جای است قریب بمدینه پنج شش میل وقت هنگام و میقات هنگام کار و جای آن و قاف
آمده این اسم بر جای احرام سبقت که از آنجا بی احرام بگذرد و مردم قاف را مواضع معین ساخته اند که از آنجا احرام بپندند پس اهل مدینه را ذ و الحلیفه میقات ساخته اند و لاهل
الشام الحلیفه و اهل الشام را حلیفه بضم حیم و سکون های مکه و فایز نام موضع است میان مدینه و مکه و لاهل نجد قون المنادیل و برای اهل نجد موضعی که نام وی قرن المنادیل است
و نجد در اصل یعنی زمین بلند است ضد غور که بعضی زمین است و الآن نام بلاد عربست که از نیامه تا زمین عراق است و قرن بفتح قاف و سکون را که در اقرن المنادیل هم
گویند نام موضعی است نزدیک طائف و اما قرن که او پس رضی الله عنه را بوی نسبت کنند بفتح است از بلاد دین که اذنی القاموس و لاهل الیمین یلم و برای اهل یمن بفتح یم و تخانیه
و فتح لام و سکون یمیم هر دو مکر نام موضعی است فحش یمن و لمن اتی علیهم من غیر اهل یمن پس این مواضع مذکوره میقات اند برای اهل یمن مواضع که مذکور شد و هر کس از
که بیاند و برسد برین مواضع و بگذرد از آن چنانکه اهل مدینه بر سر راه شام برسد از حلیفه احرام بپندد و اهل یمن و یمن برسد از یمنت یلم احرام بپندد مثلا من کان یحرم
الحج و العمرة این مواضع است مگر کسی را که راه می کند حج و عمره را و ازین حدیث معلوم میشود که هر که از میقات بگذرد و بی اراده حج و عمره لازم نیست و احرام برای دخول و مکعب
از مذهب شافعی همین است و نزد ما و اینست در آمدن مکعبی احرام که اگر اراده حج و عمره نداشتند در اخصب قول آن حضرت صلی الله علیه و سلم لا یجوز احد البیقات الا احراما و این حدیث
مطلق است معنی باراد حج و عمره نه بلکه وجوب احرام برای تعظیم این بقعه است پس برابر است حاج و عمره و خرابان و اما هر که داخل میقات است و احرام را نداشت دخول مکعبی احرام را بر وی
حاجت خود زیرا که در آمدن او که را بسیار میشود و و لیجاب احرام بر بار حج است پس حکم او حکم اهل مکعب است که فی الهدایه فتن کان دونهن ففعله بضم یم و فتح هاء و تشدید لام من
اهله پس یکمیکه باشد و برای این مواضع داخل این اهل احرام و احرام وی از جای او است که اگر نجاسات کن و اهلال در اصل یعنی آواز بلند کردن و اینجا احرام مراد است که در و می نشیند
آواز بلند میکند و کذا و کذا و چنین و یم چنین یعنی هر که آن طرف از مواضع احرام وی از آنها نجاست که ساکن است در آن حتی اهل مکه بچلون منها تا اگر ساکنان
که احرام می بینند تا که و این مخصوص است حج و از برای عمره اهل مکه از زمین محل احرام می بینند و الآن متعارف موضعی است که نام او تعظیم است و این موضع قریب ترین موضع محل است
بلکه و عائشه صدیقه رضی الله عنها از یمن مجابری عمره احرام سبب با مر آن حضرت صلی الله علیه و سلم و اینجا موضعی است که او را مسجد عائشه میگویند یعنی موضعی که آنجا عائشه نماز گذارد

واحرام است چنانچه باب حج الوداع سایه متفق علیه . من جابر عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال مهل اهل المدینة من ذی الحلیفة والطریق الاخر حجة
ومهل اهل العراق من ذات عرق ومهل اهل نجد قون واهل الیمین بلهلم رواه مسلم ترجمه این حدیث را شرح حدیث سابق مفهومی شود و در بقول وی والطریق الاخر حجة
است که گفته شد لاهل مدین چون بر سر راه شام میمانند حجة میقات ایشان میگردود و راست که از اینجا حرام بندند و ذات عرق که میقات اهل عراق گفته و در حدیث مذکور نیست غیر
بلاد معروفست طول آن از عبادان تا موصل و عرض آن از قادیسیه تا حلوان و تشبیه او بعراق حجة است که این بلاد بر عراق دجله و فرات است و عراق حاصل بحر را گویند و ذات عرق
نام موضعی است از شرقی که بر دو مرطه موازی قرن و عرق بکسر عین که پنجه فرود گویند و من انش و رضی الله عنه قال اعتمر رسول الله صلى الله عليه وسلم اربع عمره گفت انس عمره
بر آورد و آن حضرت چهار عمره کلهن فی ذی القعدة همین چهار عمره در ماه ذی القعدة بودند الا التي كانت مع حجة مکران عمره که بود و همراه حج آن حضرت که آن روز ذی الحجة را بیا
حج بر آورد و عمره برفع و نصب من الحد یدبته فی ذی القعدة اول عمره و از آن چهار عمره که آن حضرت کرده از حدیبیه است بضم حاء و فتح و ال مطعین و کسر موحده و تخفیف تخانیه و
تشدید نیز آمده و تخفیف شده و اکثر است نام قریه است بر نه میل از مکه که اکثر آن در حریم است باقی محل و بعضی که یندام چاهی است و بعضی که یندام نام و بعضی است که آن بقعه را بوی
نام کردند و ذی القعدة الرضوان که تحت شجره بود و قرآن مجید در شان آن می گوید القعدة فی السعدین المؤمنین اذ یبیا یعونک تحت الشجرة آنجا بود برآمد رسول الله صلی الله علیه و سلم از مدینه
روند و شبانه ذی القعدة در سال ششم از هجرت بقعه عمره در یک هزار و چهارصد یا بیشتر سفر و جمع شدند قریش و باز داشتند و از آمدن که پس صلح کرده بازگشت و عمره کردند
که سال آینده بیاید و عمره گذارد پس بحقیقت اینجا عمره نمود و لیکن آن را از عمره بشماردند و حکم احصاء از اینجا شروع شد و این واقع نیز گفته اند که بعد از فوجات بود و بعد از ذی القعدة خیر بود
و جز آن و تمامه قصه حدیبیه در کتب سیر مذکور است و در کتاب الجهاد جمله از آن مذکور شد و عمره من العام المقبل فی ذی القعدة دوم عمره بود از سال آینده و نیز در ذی القعدة
که در وقت صلح قراریافته بود و آن حضرت بمکه درآمد و عمره گذارد و سه روز آنجا بود و روز چهارم برآمد و این عمره را عمره قضا گویند و اطلاق این اسم بر وی در احادیث واقع شده
و این مورد مذکور خفیه است میگویند که محرم با حصار از حرام براید و واجب است قضای فاقات و نزد شافعی بر وی قضا نیست و لفظ قضا که در احادیث واقع شده است بمعنی صلح
است و قضا بمعنی صلح می آید و عمره قضا نزد ایشان بآن معنی است که بقا فاقات و مصالحت قریش در سال آینده کردند و عمره من المعجزة حیث قسم فنائم حنین فی
ذی القعدة سوم عمره است که از جبرانه بکرفت بر آورد آنجا که قسمت کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم غنیمتهای فتح حنین را جبرانه بکسر جیم و عین جمله و تشدید را موضعی است بر یک جمله
آنرا که در سنه ثمانه بعد از فتح کعبه و حنین باضم حاء و فتح نون کرده و فنائم ثمانه را آنجا حاصل شده و در جبرانه پانزده شانزده روز اقامت فرمود و آن فنائم را آنجا قسمت نمود و گویند که آن حضرت شب
بعد از گزاردن نمانه غنا سوار شده بمکه آمد و عمره گذارد و بعد از آن شب بازگشت و نماز صبح بکعبه گزارد و عمره مع حجة و عمره چهارم که با حج وی بعد از فرضیت حج کرده و لابد این
در ذی الحجه بود و این چهار عمره است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کرده و اما حج اسلام جزئی نبود و در ایام جاهلیت قریش حج میکردند و آن حضرت نیز میکردند و تعیین عدد آن در
ضبط علمان در آمده است و الله اعلم متفق علیه و عن البراء بن عازب و رضی الله عنه قال اعتمر رسول الله صلى الله عليه وسلم فی ذی القعدة قبل ان یحج فینزل
گفت براء که آن حضرت در ذی القعدة پیش از حج گذاردن و بارگویی باین غار عمره حدیبیه رنهمه زیرا که تحقیق در وی عمره نبود چنانکه معلوم شد پس عمره آن حضرت سبب شد
و پیش از حج یکی عمره قضا کرد و جبرانه یکی بعد از حج که همراه حجة الوداع کرد و راه الحجازی میان کنیت حج و عمره خواهد مخلص است که حج و قوف بعزرة و طواف میت و سعی میان صفا
و مروه است و عمره طواف و سعی است و احرام در هر شرط است و حج فرض می باشد و نفل و عمره نفل است مگر آنکه کسی نذر کند الفصل الثانی عن ابن عباس و رضی الله
عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت آن حضرت بعد از نزل فرضیت حج یا ایها الناس ان الله کتب علیکم الحج ای مردمان بدرستی که خداوند بر شما
نوشته یعنی فرض کرد و انید بر شما حج فقام الا قریع بن جابس پس ابتدا قریع بن جابس که در فتح مکه در دفع بنی قریظ اسلام آورد و در اوزان لفته القلوب بود و در اسلام و جاهلیت شریف
بود و شانی داشت فقال فی کل عام پس گفت ایها در هر سال فرض است حج یا رسول الله قال لو قلتهما نعم لوجب کفارة آن حضرت اگر بگویم من آن جبر را یعنی برای وجوب
آری هر سال فرض است هر سال واجب میگردد و در هر سال و لو وجبت لم تقبلوا بها و لم تستطعوا و اگر واجب گردد هر سال عمل نمیکند بدان و نمی توانند که وجبت ثانی
مشقتی که در و است بیدل اموال و مهران مل و اولاد و مفارقت اوطان خصوصاً اهل بلاد بعید و فالج موه پس حج در عمره کبار فرض است فمن زاد فقلوع پس یکیز زیاده
بر یکبار کند نفل است و راه احمد و النسانی و الدادمی و عن علی و رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ماک زاد و ادا حله فلیقله
الی بلیت الله یکبار که مالک شد توشه را و شتر می سوار کرد بر ساند و آقا خانه خدا و لم یحج و حج نکرد و فلا علیه ان یموت یهودیا و نصرانیا پس نیست تفاوت بر وی
که بمیرد یا فریدین یهود یا دین نصرانی و دین غایت تغلیط و تشدید است بزرگ حج و یهود و نصاری گفتند یراک صاحب کتاب و ملت اند که هر یک کافرند از مشرکان از
مجموعی و غیر هم که از ایمان و ملت مجبور و محرومند و فلان ان الله تبارک و تعالی یقول و ان وعید بجهت آنست که خدای تعالی می گوید و الله علی الناس حج للیبیت من
استطاع الیه سبیلا و حق است در پذیرا بر دم قصد خانه کعبه هر که میتواند راه رفت بسوی وی و در آخر آیت میگوید و من کفران بعد غنی عن العالمین و یکبار کفر و زندقه و کفر
خدا کند پس خدای نیاز است از عالمیان بکنند یا نکنند و راهان سودی و زبانی نیست سود و زیان ایشان را است و تغلیط و اینجا موافق آنچه در حدیث واقع شده که یامر اتمام
این است و راه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و فی اسنادیه مقال و هلال بن عبد الله مجهول و الحارث یضعف فی الحدیث و این برادر و

هر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ملبدا اكبر ابي محمد ده گفت ابن عمر شينه م آن حضرت را كه اهل مال ميگردانند كه بگویند آواز و تبلیه و
 تلبیه كه و اینكه احمد در سر خود چندی از جنس صغ و ظمی تا به پیچیده می و در لیده و غبار آلوده گرد و از نواده مخصوص طمانه يقول میگفت آن جناب بلیك اللهم بلیك لا شريك لك
 می ایستم برای خدمت و طاعت تو ای بار خدایا نیست شریك ترا و استحقاق خدمت و طاعت آن الحمد لكبره و بفتح تیر و ایستی است و النعمه لك بدینكه تلبیه و تلبیه
 و منت تراست و الملك بضم می معنی پادشاهی لا شريك لك لا یزید علی هؤلاء الكلمات زیاد و دیگر آن حضرت در تلبیه برین كلمات و در بعضی روایات زیاد و کم
 و این عریکه را آنچه من شنیدم همین كلمات است زیاد و بر آن فی و این مقدار کافی است فافهم متفق علیه و عند قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل حله
 فی الخوذ بهم از آن حضرت گفت بود آن حضرت چون می در آرد و پای مبارک خود را در کاب غز بفتح معجه و سکون را و نای در آخر کاب که انچه باشد و چون از حوب و یا از آس باشد
 آثار کاب خوانند و استوت مبنایه قاجیه و بر می داشت آن حضرت را بر پشت خود تا قوی ای استاده اهل من عند مسجد ذی الحلیفه بایک می آید و آن حضرت تلبیه
 از مسجدی که در ذی الحلیفه است که میعات اهل مدینه است و مسجد را بعد از زمان آن حضرت بنا کرده اند و در زمان ایشان مسجد نبود و ای سخن موافق این زمان که در آن حضرت نماز کرد
 از مدینه روان شد و نماز عصر و ذی الحلیفه گذارد و شب آنجا گذارد و صبح احرام بست و چون بر پشت ناو برآمد و بایستاد تلبیه گفت متفق علیه از این حدیث معلوم میشود که آن حضرت
 بعد از برآمدن بر پشت شتر و ایستادن شتر گفت دایین اقدر و شافعی و نزد تلبیه بعد از نماز سنو است و قول ملک نیز همین است و در هر یک که تلبیه کند عقوبت صلو که مردی از آن
 و اگر بعد از استوار بر پشت راحله کند نیز درست است و لیکن بعد از نماز افضل است و مشهور در مذاهب امام احمد بعد از نماز است و مختار نیز بعضی از اصحاب وی بعد از استوار است و در شرح کتاب فرقی گفته اند
 جبر گفت گفتیم بن عباس عجب از صحابه رسول الله صلى الله عليه وسلم که اختلاف کرده اند اهل مال رسول الله صلى الله عليه وسلم که بعد از نماز بود و یا بعد از استوار بر پشت تا قدس گفت ابن عباس هر یک که
 تر جمیع حال اهل مال که پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم بعد از فراغ رکعتین احرام می شنیدند از اتومی و یا در رکعت پس از آن سوار شدن حضرت و اهل مال که پس شنیدند نماز اتمی گفتند
 اهل مال آن حضرت هم بدین حال بود و بعد از آن روان شد و نیز میداد که موضعی بلیه است برآمد و اهل مال که در دشتی و قومی و کان بر مذکوران بابتی اهل مال که در دایم التلبیه ای اهل مال می
 صلى الله عليه وسلم در معاصی او بود و از اینجا حاصل شد توفیق میان روایات و از دو عام و اجتماع صحابه و درج بسیار بود تا گفته اند که از شمار بیرون بود و از صد هزار کس شصت و نه طرف آنجا
 چشم گام میزد و آدمی بود و عن ابی سعید الخدری رضی قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم بصريح بالجمع صراحا بیرون آمدیم ما بان حضرت در حالت تکبیر
 می آورد و می سجده کرد و در ذی الحلیفه حج کرده بودیم تنها و این موضع اختلاف است در شرح احادیث آیند همین کرد و صراحا بضم صاد و خای محمد و آخر آواز و فریاد و واه مسلم و عن
 انس قال كنت ردیف ابی طلحه كنت انش بود من دیر ابی طلحه انصاری که دی بود سوار شونده و انهم لم یصروا بها جميعا الحج والعمرة بدستیکه ایشان بی همجا
 هر آینه آواز می برآوردند حج و عمره و واه الجادری و عن عائشة رضی الله عنها قالت خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم عام حجة الوداع بیرون آمدیم
 بان حضرت برای حجة الوداع کآن حضرت حج برآمده بود و وجه تسمیه حجة الوداع معلوم خواهد شد فاما من اهل بجمرة پس بعضی از کسان می بودند که بانگ می برآوردند بجمرة تنها و
 من اهل حج و عمره و بعضی از کسان می بودند که تلبیه می گفتند حج و عمره هر دو و من اهل بالجمع و بعضی از کسان می بودند که تلبیه می کردند حج تنها و اهل رسول الله و اهل مال که
 پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم بالجمع حج تنها فاما من اهل بجمرة فخل اما کی که اهل مال که بر عمره پس طلال شد یعنی بیرون برآمدنا حرام بعد از اتمی عمره پیش از ایام حج و اما من
 اهل بالجمع اجمع الحج والعمرة فلم یعمل و اما کی که اهل مال که در حج تنها می کردند حج و عمره پس علل نشد و برآمدنا حرام و در بعضی نسخ نظم جمل الغمیر جمع حتی کان يوم النحر
 شده و در بعضی روایاتی که وقت تمام شدن حج و برآمدن از احرام است اگر چه طواف باقی است متفق علیه و عن ابن عمر قال تمتع رسول الله صلى الله عليه وسلم فی
 حجة الوداع بالعمرة الى الحج تمتع و آن حضرت در حجة الوداع بعمره بسوی حج تفسیرش آنست که گفت بد آن اهل بالعمرة آغاز کرد بعمره غم اهل بالجمع بستر اهل که در حج متفق
 علیه تلبیه ساکن مناسک حج بر سه قسم اندیک میفرمیدیم و سکون فاکسرا یعنی افراد کنند که احرام می برای حج تنها است یا برای عمره تنها دوم قارن یعنی قران کننده که احرام بر
 حج و عمره هر دو است سوم تمتع و صورت تمتع آنست که اول عمره میکند اگر شوق می کرده است بر احرام می اندازد اگر چه ده است از احرام می برآید بعد از آن در که می نشیند و چون ایام
 حج می آید احرام می بندد و حج میکند چنانچه در بیان این احکام میاید و تفصیلت تمتع آنست که این هر دو سنک در یک سال بدست آمده و احادیث و اخبار مختلف آمده که صحابه و پیغمبر
 بودند یا قارن یا تمتع و همچنین در فعل آن حضرت اکثر احادیث صحیح در آن آمده که آن حضرت صلى الله عليه وسلم قارن بود و پیغمبر صحابه آثار را قایت کرده اند و در افراد حج نیز احادیث
 بسیار آمده و در تمتع نیز احادیث مروی شده و در توفیق و تطبیق این احادیث و روایات علما تکلم کرده اند و قرآن ترجیح داده اند و در شرح سفر السعادت نیز آمده که در شده است آنجا بدین کیفیت
 بصحی از لاهه ما بر اهل اسلام و اینها را ه لطن کشاده شد و گفته اند چه شد شمار ای معاشر سالمان که ضبط اتوا نیستند که در حال پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم که قارن بود یا منفرد با وجود
 این همه کثرت و اجتماع کثرت و اجتماع و از دو عام مانع تخفیف تعیین شد و با وجود آنکه در تحقیق و تطبیق مشخص است که حال پیغمبر
 شما می که بی تطبیق باطن می کشاید عوی بد را به بسیار است الفصل الثانی من ذیلین ثابت رضی الله عنهما انهما را ای النبی صلى الله عليه وسلم بتجود لاهلا
 و افصل روایتی است از ذیلین ثابت که در غنای صحابه و کبار ایشان و کتاب می و جامع قرآن و قائم فرائض بود که وی دیدن حضرت که بر نه شد برای احرام خود و غسل کرد اهل محلی و آن
 بلند کردن است بر لبی طیب و در اینجا احرام است که سبب اهل مال است و در سفر صبا حج احرام واقع شده و غسل کردن برای احرام افضل اکمل است و اگر وضو کند نیز کافی است و واه التلبیه

والد ادمی و عن ابن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم لبس داسه بالغسل وروایت است از ابن عمر که آن حضرت چنانچه میسر مبارک خود را بغسل کسین معشر شستن می نمود
 کل وجران و تلبیه برای آن بود تا منتشر شود و موسی زولیه نشود چنانکه در فصل اول گذشت و بعضی غسل را غسل خوانده و بعضی شستن و این تصحیف و خطاست و رواه ابو داود و عن خالد
 بن عقیل بن حمیر و تشدید لام امین السائب از ثقات تابعین است عن ابیه و روایت میکند از پدر خود که سائب است قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتاني جبرئيل
 أمه جبرئيل فامرني ان أوصي أصحابي ان يوفعوا أصواتهم بالاهلال پس امر کرد مرا جبرئیل که امر کنم یاران خود را که بلند کنند آوازهای خود را باهلال او التلبیه یا لفظیه
 گفت یحیی اهلال و مراد یکی است اگر چه اختلاف در ذکر افضل است اما اینجا افضل رفع صوت است و رواه مالک و الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجه
 والد ادمی و عن سهل بن سعد و روایت است از سهل بن سعد ساعدی که از کبار صحابه است و آخر صحابیت که مرید مدینه قال قال رسول الله صلى الله عليه
 وسلم ما من مسلم طبعي الا اني من عن يمينه و شماله نیست هیچ مسلمانی که تلبیه کند مگر آنکه تلبیه کند کسیکه از جانب راست و دست چپ او است من جبرائیل
 و من دازنسک یا درخت یا کلخ و در روایتی عن یمنیه و شماله حتی تقطع الارض من ههنا و ههنا تا آنکه منقطع و منتها میگرد و زمین را اینجا و از اینجا جارت است از
 منتهای ارض از جانب یمن و شمال و رواه الترمذی و ابن ماجه و عن ابن عمر و رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم يركع بذي
 الحليفة و كعنين بود آن حضرت که میگزارد برای احرام نهی الحلیفه و در رکعت ثانی استوت به المناقة قائمه عند مسجد ذی الحلیفه پستروقتی که بر می داشت و
 ناقه ایستاد و ترمذی الحلیفه که در جای نزول آن حضرت بنا کرده اهل بهو لاد الکلمات و يقول بلند میگردد آواز را با این کلمات و می گفت لبیک اللهم لبیک لبیک
 و سعد لبک معنی لبیک معلوم شد و معنی سعد یک یاری میبندم یاری دادنی بعد از یاری دادنی یعنی مکرر و اویم در نصرت و تعویذ دین و اقبال امر توام و الخوفی
 یل لب لبیک و نیکی در و دست تو و قدرت و تصرف تست و الرغبا الیک و میل و رغبت و طلب نیز بسوی تست زیرا که خیر در دست تست و رغبت و رغبت و رغبت و رغبت
 معجزه و بعد و بضم را و بقصر بر و روایت است و العمل و عمل نیز بنیستی بسوی تست و تو مقصودی از عمل و بسوی تو صعود میکند آن متفق علیه و لفظه سلم و عن حماد بن عماره بنصر
 عین و تخفیف میم و ما در آخر ابن خزمیه بضم غای جمعه و بفتح زای بن ثابت از ثقات تابعین است عن ابیه و روایت میکند از پدر خود که فریاد بن ثابت است که او را و الشهاد
 گویند عن النبي اني غير صلى الله عليه وسلم انه كان اذا فرغ من تلبيته سال الله رضوانه و الجنة و روایت میکند که آن حضرت بود چون می پرداخت از تلبیه خود
 سوال میکرد از خدا می تعالی او را که این حج و عمره مضی و مقبول و می کرد و سوال میکرد و شست که ثواب آن کرد و چنانکه در حدیث دیگر فرمود الحج للبر و ثوابه و الاستغفار
 بوجته من النار و طلب غفوه و بجمعت و تعالی از آنش و در نز و سنت آنست که هر بار که تلبیه کنی و دعا بخند و رواه الشافعی الفصل الثالث من جابون
 رسول الله صلى الله عليه وسلم لما اودا الحج اذن في الناس روایت است از ابیه که آن حضرت هنگامیکه خواست که حج بر آید در داد و مردم و خبر کرد که بر آید
 فاجتمعوا پس فراهم آمدند مردم فلما اتى البلاء احرم پس هنگامیکه رسید آن حضرت بید که نام موضع است و بعضی بیابان نیز آید احرام بست و بلیه که احرام خود را در
 مسجد ذی الحلیفه بست و تلبیه بخواند و بر روایتی تلبیه هم در مسجد کرد و بر روایتی بعد از آمدن بر پشت ناقه چنانکه گذشت و در تطبیق میان روایات نیز معلوم شد و رواه البخاری
 و عن ابن عباس رض قال کان المشركون يقولون بودند مشرکان در وقتی که تلبیه میکردند می گفتند لبیک لا شریک لک فقول رسول الله صلى الله عليه وسلم
 و بلیکم و ای بر شما قد قد پس پس بفتح فاف و سکون و ال و بتنویس آن هر دو روایت است الا شریکاً هو لک و ما ملک مکر شریکی که او را تراست مالک هستی تو او را
 و جزیر که مالک است آن شریک آن چیز را بقیولون خدا و هم بطوفون باللبیت می گفتند مشرکان این را و حال آنکه ایشان طواف میکردند خانه کعبه مشرکان نیز حج و عمره و
 طواف و شتلاهم بجمع میکردند و این خانه را پیشه تعظیم می کردند و لیکن بحیث شرک تلبیه باین عبارت میکردند که لبیک لا شریک لک الا شریکاً هو لک نفی شریک از حق تعالی میکند
 و تبارک استغنا میکردند که آنها شریک خداوند لیکن مملوک اویند و اگر مالک هم باشند آن چیز آن نیز مملوک خداست و چون آنجا میرسیدند لبیک لا شریک لک آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم میفرمود پس پس همین مقدار بگویند که نسبت شریک مر خدا را و زیاده بر آن نگویند که الا شریکاً الخ و بحقیقت شرک با ملکیت منافات دارد مملوک شریک مالک نیست باشد
 و رواه مسلم باب قصه حجة الوداع و دواعی فقیح و او پد و دو تو دویع پد و دو کردن و جمعی را که آن حضرت صلی الله علیه و سلم کرد و حجة الوداع کویند زیرا که مردم را تعلیم شرائع
 نموده و دواعی کرد و خبر داد و بر ملت خود و ایشان را که گرفت برای رسالت و تبلیغ احکام و این در سنه عاشره بود که آخر سنات عمر شریف وی بود صلی الله علیه و سلم و حدیث بخاری
 اجمع و اتم احادیث است دین باب دومی روایت از حضرت امام جعفر صادق از پدرش امام محمد باقر از جابر و امام محمد باقر شکر جابر بود و سماع حدیث از وی دارد گویند که آن
 حضرت بشارت داده بودند جابر را که یکی از اولاد من از تو اخذ علم خواهد کرد و امام محمد باقر از غفای تابعین و کبار علما بوده و صلی الله علیه و سلم و عن آله الکرام الفصل الاول
 عن جابر بن عبد الله و رضی الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم مكث بالمدینة تسعة سنين لم یحج روایت است از ابیه که آن حضرت
 در مکه مبدینه نه سال که حج نگذاشت و ثم اذن في الناس في العاشرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم حاج پستروند و او دایه و او شش و سال و هم که آن حضرت
 حج گزارنده است یعنی رانده دارد که حج بیرون آید قدم اللد فیه لشکر کثیر پس آمدند بنده مردم بسیار در بعضی روایات آمده که مردم بیشتر از حصر و احصا بودند و تعیین نکردند
 عدد ایشان را و در غزه و تبوک که آخر غزوات آن حضرت بود صلی الله علیه و سلم صد هزار کس بودند و حجة الوداع بعد از وی بود و لا بد زیاده بر آن شده باشد و دواعی یکصد و چهار

نیز بودند و در واتی صد و بیست و چهار هزار و اند علم فخر جنابا معده پس بیرون آمدیم یعنی صحابه آن حضرت حتی اذ التینا ذ الحلیفه تا آنکه چون آمدیم ذوالحلیفه را در سیم
 باین موضع فولدت اسماء بنت عیسی محمد بن ابی بکر و رضی الله عنهما پس برآید اسماء بنت عیسی بنضم جمله و فتح سیم زوجه ابی بکر صدیق بود و محمد بن ابی بکر را و این اسماء بنت عیسی
 بود و جمیل عاقله که همه کس او را میخواستند و تحت ابوبکر صدیق بود و بعد از آن علی مرتضی خواست بعد از وی جعفر بن ابی طالب رضی الله عنهم اجمعین و در وقتی که حضرت یحیی برآمدند و ابی بکر بود
 محمد بن ابی بکر را زاننده فارسلت الی رسول الله پس کس فرستاد و سنان و پیغمبر اصلی الله علیه و سلم کیف اصنع که چه کار کنم حکم حبسیت احرام بر بندم یا نه و چگونه بر بندم حال گفت
 آن حضرت اعتسلی غسل کن و استغفری ثوب و بر بند جای خون را بجا و احوی و احرام بند و صورت استغفار بنای شلش و بغا آن است که پذیرا در که خود بر بند و فرمود پس که رفت بر
 جای خون بند و هر دو طرف آزارش و پس آن بکنند محکم کنند تشبیه دار و آنرا بشرف نفع ثواب و بعضی پاره دم و این حدیث دلالت دارد بر صحت احرام فناء و این مجمع علیه است فصلی رسول
 الله پس کرار و پیغمبر اصلی الله علیه و سلم یعنی نماز احرام در رکعت فی المسجد در مسجد ذی الحلیفه ثم دیکب القصورا و پست سوار شدند و خود را که نام وی قصور است نفع خاف
 و سکون صادر جمله و تسمیه او بقصور است که سابق بود و در سیر و راقصای سیر و غایت جری بود و بعضی گفته اند که تسمیه او بقصوی بحمت آن بود که جانب کوش می بریده بود و قصوی آن
 ناقد را گویند که طرف کوش می بریده باشد و شاه قصوی و ناقد قصوی و جبل قصوی گویند و گفته اند که قصوی و عضبا نفع عین جمله و سکون ضا و جمعه و بوجه و بعد عاچیم و دال جمله نام یک
 ناقد است که آن حضرت را بود و اصلی الله علیه و سلم و گفته اند که اگر کمتر از پنج بریده اند چه عاست و اگر برع رسیده و قصور و اگر زیاد برع عضبا است و اگر از پنج بریده اند صلا است بصا و جمله
 و بعد این الفاظ روایات واقع شده است و گفته اند که طرف کوش ناقد آن حضرت بریده نبود بلکه در اصل خلقت هم چنین واقع شده و حتی اذ الاستوت بدنا فقه علی البیدای
 اهل التوحید تا آنکه چون برداشت آن حضرت را ناقد وی بریده آواز بلند کرد و توجیه مراد تسمیه است چنانکه بیان کرد لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان
 الحمد والنعمة لک و الملائک لا شریک لک قال جابو لسانا نوحی الا الحیج گفت جابو نبودیم که میت میکردیم که حج را لسانا نعروف الصخرة نبودیم که می شایستیم عمره یعنی
 در شهر حج حتی اذ التینا البیت معده استلم الرکن تا آنکه چون آمدیم خانه کعبه را با آن حضرت بود و داد آن حضرت حجر اسود را زدن کرانه خانه و مراد آن کرانه است که در وی حجر اسود
 رکوز است و آنرا زدن اسود نیز گویند و رکن آنجا که مطلق واقع شود و همین رکن را در کرد و مراد با تسلیم بود و دان او است یا سوادن بدست و متعال است از اسلام یعنی حقیقت و سلام بروی
 همین است که او را بوس کنند و لهذا اهل این رکن را محیا گویند یعنی میم و تشدید یا که او را تخت میکنند یعنی سلام میکنند و بعضی گویند از اسلام است بکسیرین یعنی مجار و واحدی سلم که کسیر السلام
 استلام از و است چنانکه اکتال رکعت التسلیم التوجیهی بسته و وجه دیگر نیز هست که در شرح آنرا ذکر کردیم و قول ثلثا و مثنی و دعباس رمل کرد آن حضرت در طواف در کشتن و مثنی کرد در چهار
 و ذکر طواف نکرد و زینب ظهور و شهرت و در بعضی نسخ نوشته اند فطاف سبعا فرل الی آخره و رمل بختین حیدر و مثنی که سخت نبود یا جفا بنیدن و و شهاب چنانکه پهلوانان و مبارزان و دریا
 و وصف قتال کنند و باید که در رمل کاهاز دیک هم زنند و اصل در تشریح این فعل آن است که چون آن حضرت در عمره القضا بکماله مشرکان گفتند که ایشانرا تبیشرب لاخو و سست خست
 است پس آن حضرت مسلم نماز فرمود که باین نوع مثنی حرکت و اظهار جلالت و قوت کنند و بعد از رفع علت حکم باقی ماند و در حقه الودیع نیز که ذکر کردیم گاهی بر وال علت حکم نیز زایل میکرد و چنانچه
 نصیب موفقه القلوب اما اینجا باقی ماند و رمل ستون است در هر طوافی که بعد از وی مثنی است چنانکه طواف عمره و طواف قدوم و طواف غاضت و طواف وایع که اقل و در آخر باب خطبه یوم النحر
 از این مجلس باید که آن حضرت در طواف غاضت رمل بخروند و بر و معانی این الفاظ در شرح احادیث معلوم کرد و دان شأ الله تعالی و درین حدیث که از طبایع بضا و جمعه و بای موده نیست
 با آنکه این نیز ستون است و در احادیث دیگر ذکر آن بیاید و کیفیت اضطیاع و از از ریل ریل راست برکت چپ انداختن و ضعیف معنی باز و است و بعضی نیز از آن یاد و درین نیز صورت
 بخلا است چنانکه در رمل ثم تقدم الی مقام ابراهیم پسر بعد از طواف پیش آمد بسوی مقام ابراهیم که نام منکی است که در وی نشان پای ابراهیم است علیه السلام و آن در پیش خانه
 در جبهه نهادند و فقو ابراهیم خدایان حضرت این آیت را و اتحن و امن مقام ابراهیم مصلی و دیگر مقام ابراهیم را جای نماز اتخاذ و اتفق خاکسرا آن در قرآن بوده و قرأت است و در
 و حدیث کسیر آمده فصلی و کتبتن پس گذارد آن حضرت دو رکعت نماز و این دو رکعت واجب است نزد ما بعد از هر طواف راجعت و دوام بدان و نزد شافعی سنت است فحجل المقام
 بنینه و بین البیت پس گردانید مقام ابراهیم را میان خود و میان خانه کعبه یعنی خلف مقام ایستاد و این افضل مواضع است برای گزاردن این دو رکعت مجاز است هر جا که گذارند و جی
 و وایه الله قرأ فی الرکعتین و در واتی آمده است که آن حضرت خواند درین دو رکعت قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون و تقدیم قل هو الله احد بر قل یا ایها الکافرون
 واقع است و صحیح مسلم و در یک روایت از شرح التمه و توجیه میکنند آنرا که قل هو الله احد برای اثبات توحید است قل یا ایها الکافرون برای تبری از شرک پس تقدیم کرده شد به جهت اتمام حال
 اثبات توحید و در بعضی روایات تقدیم قل یا ایها الکافرون نیز آمده چنانکه ظاهر است و این حدیث دلالت کرد بر آنکه تقدیم سوره متاخر بر سوره مقدم مجاز است و این را شواهدی که در
 و احادیث ثم رجع الی الرکن فاستلمه پسر رکعت آن حضرت بسوی رکن یعنی حجر اسود پس بوسه و آنرا ثم خرج من الباب الی الصفا پسر بیرون آمد و در مسجد بسوی کوه صفا
 و هم برآمدن از صفا بود و صفا و لغت شک مطهر صلب المس آلان نام کو همیت متصل با یاقین فلما دنا من الصفا قوا پس بنحی میگردید که شد آن حضرت بصفا خواند این آیت
 ان الصفا واللووه من شعاقوا لله بدستیک مفا و مر و انشا نماند که ساخته است خدای تعالی برای حج و فرمود آن حضرت ابداء با جلد الله به آغاز کنیم بخیری که آغاز کرد خدای تعالی با
 عبد ابنا الصفا پس آغاز کرد آن حضرت بصفا چنانچه خدای تعالی در آیت کریمه آغاز بآن کرده و فوقی علیه پس بآمد آن حضرت بصفا حتی وای البیت تا آنکه دید خانه را و در آن
 کعبه را و فرمود و ایستاد و میان خود و آنرا با وجود آن نظر بر حجر اسود و بعضی در وی حرم که محاذی او است می افتد فاستقبل القبلة پس روی

[illegible]

وكتب النبي صلى الله عليه وسلم فصلي بها الظهر والعصر والمغرب والعشاء والفجر وسار شداً حضرت بسوى منى ورسيه منى سب كذا ورمى منى اين سب نماز و شنب در منى قوت
کرد ثم مكث قليلاً يستردك كذا بعد انك اذ ان نماز فجر حتى طلعت الشمس تاتى بر آفتاب وامر بقبلة من شعر تقرب له لغيره و امر بركبى انموى كذا زده شود
برای وی صلى الله عليه وسلم در وادی نمره بفتح نون و کسر میم که قریب وادی عرفات است و منتهای زمین حرم است و آنجا کوهی است که بر وی مناره است که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
از برای نشان حرم بنا کرده عرفات از محل است و نام حیوان مشهور است که ابرایک کوه نینین که هرگاه کنگه های سفید و سیاه دارد و آن تشبیه کرده فساد رسول الله پس رفت
در آن پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم بجا عرفات و لا تشک قریش الا الله و اتفق عند المشهور الحرام و مکان نمی بردند قریش مگر آنکه آن حضرت و قوف کننده است نزد
مشعر حرام که نام کویت بنزله که آنرا قریح می گویند کما كانت قریش تصنع فی الجاهلیة چنانکه بودند قریش که میکردند در جاهلیت زیرا که ایشان و قوف بنزله میکردند و آنرا موقوف
همس اهل حرم الله میگفتند و عرفات نیز بنزله بخلاف سایر عرب که و قوف عرفات میکردند پس مکان بنزد آن حضرت نیز و قوف بنزله خواهر کرد فاجا در رسول الله پس تبارک و زد و کشت
پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم از نزله حتی تا قی عرفات تا آنکه آمد عذرا و عرفه ففتح برای مغرب یعنی مکان هر دو می آید و عرفات بلغنا جمع مخصوص مکان است و وجه تسمیه عرفه سیاه
فوجد القبلة قد ضربت له بمره پس یافت خیمه را که تحقیق زده شده است برای وی بنبره فنزل بهای پس فرود آمد بنبره حتی اذا اغارت الشمس امر بالقصورا تا که قوت
گشت آفتاب و وقت زوال شد مگر که پالان کرده شود قصورا که تا آن حضرت بود و قوت حلت له پس پالان کرده شد قصورا را برای آن حضرت فاتی بعض الوادی پس آن حضرت درون
وادی نمره و مغاک آنرا فخطب الناس پس خطبه خواند و خطاب کرد مردم را و قال و کفتم ان دما و کم و امواکم حرام علیکم بدستیک خونهای شما و دمالی شما باحق حرام است بر شما حکومت
یومکم هذا همچو حرام بودن این روز شما که عذرا است فی مشهور کم هذا درین ماه شما یعنی ذی الحجه فی بلدکم هذا درین شهر شما یعنی مکه و این تاکید و تقریر است حرمت و اموال را و عرب
بیمه قایل بودند بحرمت این روز و ماه و شهر که نابینا و روی حرام است الا کل شی من امر الجاهلیة تحت قدامی موضوع آگاه باشید که چیزی و هر رسم را که جاهلیت زیر سر
دو پای من نهاده شد و پست و پایمال است یعنی خوار و باطل و متروک است و دما الجاهلیة موضوعه و خونهای زمان جاهلیت موضوع و متروک و پست است یعنی رسم اهل جاهلیت
آن بود که کینه نگاه میداشتند کس را نه قتل که خون کرده هر چند که مدت باران میکشیدند و میکشیدند و می کشتند پس آن حضرت صلى الله عليه وسلم آنرا باطل گردانید و فرمود و ان اولکم
اضح من دما ندادم بن و بعبیه بن الحارث و بدستیک خنث خنثی می نیم و بدستیکم از خونهای قبیلۀ نادم پس بر عیبن الحارث بن عبد المطلب است حادث عمر رسول الله است
صلى الله عليه وسلم بر عیبر روی صحابی است در خلافت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه و فاتی یافت و او را پسری بود نامش آدم یا تمام یا ایاس و چنانکه میان معد و هذیل بود کسی کو بر سیده
و کشته شد و کان مستور عن عافی بنی سعد و بود پس بر عیبر شیر و او شده در قبیلۀ بنی سعد قتل شد هذیل پس کشته شد و از بنی خضم و ففتح ذال معجم سبب جنگی که میان معد و هذیل شد
و از اینجا معلوم شد که صحیح و دما بن ربعیه است زیرا که فاتی لفظ این چنانکه در عبارت شکوه از روایت مسلم و ففتح شد است و در نسخ مصباح که در مدبره و ففتح شد و بی ذکر لفظ این معجم تا بل علم
گفته که را و این حدیث خطا کرده اند که در مدبره و ففتح شد و دما بن ربعیه است پس بعضی لفظ این را در نسخ مصباح الحاق کرده اند و توریستی می گویند که تا قلیسم نمی کنیم این خطیه را با وجود
امکان تقریر یعنی حدیث بر وجه مصواب و حال آنکه این روایت بخاریست و جامع از علما نقل کرده و خطا را روایت کرده اند که در مدبره و ففتح شد و دما بن ربعیه و وجه صحیح آنست که اضافت دما بر ربعیه نیست
که وی ولی دم است و دما چنانکه اضافت مقتول توان کرد ولی و بی تیر توان کرد و ضمیر در کان مستور عن عافی بمقتول است فافهم با فرمود آن حضرت و با الجاهلیة موضوعه و با
زمان جاهلیت نهاده شده و ساخطا کرده اند شده است و اول دما با عباس بن عبد المطلب و نخت را بنیکه می نیم از بنی قبیلۀ ربابی عباس بن عبد
المطلب است فافهم موضوع کله پس بدستیک ربابی عباس موضوع و باطل است و عباس بن عبد المطلب عمر رسول الله صلى الله عليه وسلم در جاهلیت را بخورد و اموال و بی حکم را بر وی
مردم بودند آنهم را از ذم ایشان نهاده و باطل گردانید و با فرمود فاقعوا الله فی النساء پس تقوی و برپزیر کنید از عذاب خدا در زنان وادی حقوق ایشان فافهم اخذ تموهن ما مالک
پس بدستیک شما گرفته اید زنان را با بان خدا و عهد وی که با شما کرده یا عهدی که شما با وی کرده اید در رعایت حقوق ایشان و استعملتم فوجهن بکلمة الله و طلال کرده اید فوجهای
زنان را بکلمه خدا که امر فافهم است یا با شما بقبول که بدن امر کرده یا بکلمه توحید زیرا که حلال نیست زن مسلمان جز بر مسلمان را و لکم علیهن ان لا یوطین فوشکم اهل الکراهه
و در شمار احق است بر زنان انیکه پایمال نکردند فراموشی شما را بچ می رانند ما خوش میدارید شما و الا یطال و طی است یعنی پی سپردن کنایت است از فافهم که نایدن غیر برادران بر ایشان و
اختلاف کردن و سخن گفتن چنانکه عادت عرب بود فان فعلن ذلك فاضربوهن ضربا غیر مبرح پس اگر بکنند زنان از این سرزنش ایشان را از ذم غیر مبرح و موطلم و برج بجا عمله خنثی و کزنده شفت
و از اینجا معلوم میشود که ایطای فرش کنایت از زن نیست و الا اعتوبت آن غنوبت زنا میبوی و وطن علیکم در فحقن و کسوفهن بالمعروف و منازات است بر شمار و زی ایشان
و جانه ایشان بر وجه مشروع و اعتدال و رزق و دمی و دمن و کسوت جامه و جامه پوشانیدن کسی را و قد فرکت فیکم مالن اقلوا بعد و ان اعصمتن به تحقیق که داشته ام در شما
چیزیکه هرگز گناه نیست و بعد از وجود وی و گذاشتن وی اختیار و قبول وی و عمل بوی اگر چنانکه در زنید و تپا که بر بد آن چیز و کلام است آن چیز کتاب الله کتاب خداست که قرآن مجید است
و سنت در حکم وی و متمم او است یا آنچه نوشته است خدا و فرض گردانیده است بر شما و فرموده و انتم تسالون عنی و شما پرسید و میبوی و زیارت امن که معامله کرده اید با شما را
الحاکم دین و ادای امانت و نصیحت فافهم قاطون پس چه خواهیم گفت شما قالوا ان شهد املک قد بلغت و ادیت و صحبت گفته صحابه کواهی میبوی یعنی پیشین که تو تحقیق
رسانیدی بر حالت و ادای امانت را و نصیحت را و نصیحت خلاص شدن و غیر خوی نمودن فقال با صبعه السبابة پس اشارت کرد که آن حضرت با کشت شهادت خود

یرونها الی السواد عالی که برید و آن بکشت را بسوی آسمان و نیکبها الی الناس وایل میکردانید و می فرمود که ای بسوی مردم و فی الصراح النکبة کالمنقطة یعنی چنگ اللهم اشهد اللهم
اشهد خداوند که او بهش ثلث موات سه بار گفت این کلمه را یا سه بار کرد و اشارت و نکت و استظهار و بعضی گفته اند که نیکبها صواب است که بای میوحده باشد بجای های فوقانی و در
شارق گفته که روایت یابا بد و نقطه فوق اوست و بعضی متقیین گفته که صوابش بابک نقطه و معنی تنگیب برگردانیدن و یکسو کردن یعنی رد و قلب وی بکتاب مردم اشارت کننده بکتاب
ایشان زیرا که آن حضرت سوار بود و انتی و نظر بانصاف معنی نکت بقوفانیه غیر ظاهر است اگر چه بقرینه کلمه الی مجازا اشارت تواند بود و در مجمع البحار مرد و روایت آورده و گفته بقوفانی
بعید المعنی ثم اذن بلال بستر بک ناما گفت بلال ثم قام بستر فامت گفت و بکجه بر آورد و فصلی الظهور پس گذارد آن حضرت نماز پیشین را ثم قام بستر فامت گفت بلال صلی الله علیه و آله
پس گزارد آن حضرت نماز دیگر و لم یصل بلینهما مثیلا و نگذازد میان نماز ظهر و عصر خیز از زمین و رواب و نوافل و درین استیجال و قوف است اینجا میسریند هیچ جایی است که فرض را
بجمله نفل ترک دهند جواب میگویند در عرفانست که فرض وقت نماز عصرست بجهت استیجال و قوف که نفل است ترک می دهند ثم دیکب حتی اتی اللوقف بستر و ارشد آن حضرت
تا آنکه آمد جای ایستادن را در عرفات فجعل یطی ناکته الفصوات الی الصفوات پس گردانید شکم تا خود را که قضا بود بسوی صفات جمع صخر سنگ بزرگ و در واتی صخرات بلفظ تصغیر سنگها
خورد و سیاه نزدیک بجل رحمت که در اینجا موقوف آن حضرت بود صلی الله علیه و سلم و جعل جبل المشاة بین یدیه و استقبل القتیة و گردانید جبل المشاة را که نام موضعی استیم
در اینجا میش و دست خود یعنی پیش خود و روی آورد و بجانب قبله جبل نفع حای مملد و سکون بای میوحده و ریک که در آن فاده باشد و گفته اند توده ریک مطر و جمع وی جبال است و بعضی گفته اند
جبال جاده ریک مانند جبالیم و غیر ریک و مشاة بضمیم جمع ماشی و انصاف جبل مشاة از عقبه اجتماع ایشانست در وی وقاضی حیاض گفته که مراد بجل المشاة صف مشاة و محل اجتماع
ایشان است تشبیه کرد صف ایشانرا بجل بل و موقوف آن حضرت صلی الله علیه و سلم در عرفات را اینجا بود و اگر چه موقوف شریف بشخصه متعین نشده است اما باید که در زمین موضع کثرت
باشد کاهی اینجا و کاهی آنجا نزدیک بنیای قدیم که آنجا است که عامه مردم آنرا مطیج آدم علیه السلام میگویند شاید که بموقف شریف فایز گردد و بان نعمت مشرف شود فلم یزل و اقیام حق
غروب الشمس پس همیشه بود آن حضرت ایستاده تا آنکه فروفت آفتاب و ذهبت الصفوة قلیلا و رفت زردی اندکی حتی غاب القوس تا آنکه ناپدید شد قرص آفتاب گدازید
و بیان غروب است تا کسی گمان نبرد که مراد قریب غروبست و اودف اسامته و پس خود سوار گردا سارتم بن زید را و دفع و برگشت و بیرون آمد از عرفات و سرعت کرد در سیر حتی اتی
المزدلفة تا آنکه آمد مزدلفه که موضعی است در میان عرفات و منی و میوت در وی نزد ما واجب است همچنین نزد امام محمد و بعضی شافعیه و نزد بعضی از ایشان فرض است و وجه تمسک
ای بزدلفه بجهت آنست که شش از زلف یعنی قریبست و مردم روی قریب ببنی کحل مناسک است می آیند و نیز زلف یعنی زمین بمواری جارب و ب داده را گویند و زمین این موضع
آنچنین واقع شده است و مزدلفه را جمع بفتح جیم و سکون میگویند و در سبب از بن عباس که میان آدم و حوا درین موضع اجتماع می و اقترانی حاصل شده و تعارف و عرفات شده و نزد
و الله اعلم بالصواب فصلی بها للغروب والعشاء پس گذارد آن حضرت در مزدلفه مغرب و عشاء را با اذان واحد و اقامتین بیک اذان و دو اقامت چنانکه ظهر و عصر را عقیقه
کر کرده بود و این مذهب شافعی و زفر و بعضی دیگر را گفته است و نزد امام ابو حنیفه و ابی زناد و بسیاری از علما بیک اذان و یک اقامت زیرا که عشاء اینجا در وقت خود است پس اینجا
باقامت جدا اعلام نباشد و عصر و غیر وقت بود پس محتاج بود بزیادت اعلام و در صحیح مسلم بن ابی حازم روایت کرده و ترمذی نیز ازین را تحسین و تصحیح نموده و لم یسجد بینهما شیئا و
تکبار و نماز نفل در میان مغرب و عشاء چیزی و سجدتیم سین نماز نفل را گویند ثم اضطلع بستر یملون و آن حضرت و نجواب رفت حتی طلع الفجر تا آنکه طلوع کرد صبح و در شیب
به تهنید بنحاست با وجود آنکه سنت و ادبی و صلی الله علیه و سلم بود فصلی انقبوحین تبیین له الصبح پس گذارد نماز فجر را در میان میکا ظاهر شد مراد فجر و ازین کلام مفهوم میگرد
که بزدیکران طلوع صبح ظاهر نشده تا آنکه بعضی روایت کرده اند که گزارد نماز صبح را و غیره و قش و در روایتی که از دور تاریکی و صواب آنست که در وقت گذارد و لیکن مردم شک میکنند که
صبح طلوع کرده یا نگردد آن حضرت را صلی الله علیه و سلم بوجی یا بجهت کمال علم وی ظاهر شد که طلوع کرده است و مراد آنکه در غیر وقت گزارد و یعنی در وقت مجامع و کزار و سخن درین
باب در مواقیت صلوة گذشته است ظنند که با اذان و اقامت پس گذارد نماز فجر با اذان و اقامت این را برای دفع توهم گفت که با وجود آنکه استیجال نمود و بکه ترک گذارد اما اذان و اقامت
که سنت متهمه بوده ترک نداشتیم و کب الفصوات حتی اتی المشعر الحرام پس سوار شد تا آنکه آمد بر مشعر حرام که نام موضعی است در مزدلفه که آنرا فرخ میگویند بضم فاف و
فتح زای و حاصله در آنکه قریش در جاهلیت و قوف در آن میکردند چنانکه گذشت بدانکه و بابیج مشعر حرام و مشاعر و مشاعر جمع مشاعر است و شعایر
جمع شعیره مراد اموریج و مناسک و علامات آنست و اصل از شعوب یعنی علم است فاستقبل القبلة پس روی آورد آن حضرت بقبله خدا و کبره و هلاله و وحده
پس دعا کرد و حق سبحانه را و بکبیر و تهلیل و توحید یاد کرد و او را فلم یزل و اقیما حتی اسفوحا پس همیشه بود آن حضرت ایستاده تا آنکه روشن شد صبح خوب و تمام جد کوشید
در کار و این وقوف مزدلفه واجب است نزد ما دفع قبل از طلوع الشمس پس برآید و بیرون آمد از مزدلفه پیش از آنکه برآید آفتاب و اودف الفضل بن عباس و روایت
گردانید فضل بن عباس را چنانکه از عرفات سوار بن زید را ردیف ساخته بود حتی اتی بطن محسن تا آنکه آمد بطن و ادی محمد بضم میم و فتح ها و کسر سین مشد که کیسان مزدلفه و مناسک
و بزرخ است میان هر دو پار و آنست و پار و این و شوق است از صور یعنی مانده شدن و تخمیر مانده کردن و این و ادی مانده میگردانند که زنگار یا مانده گردانیده است صاحب قبل را
چنانکه در بیان حکمت آن معلوم کرد و فحوله قلیلا پس ضبابی مانده اندکی و تیر مانده و از بعضی احوال مفهوم میشود که سخت تر مانده و شاید که قلت باعتبار زمان باشد که مقدار مساوی است و او
و سحاب است ثناب رطوبت از این و ادی و اگر پیاده است تیر و و اگر سوار است تیر از قصد در یافت شرف اتباع و اختلاف کرد و مانده بسبب و حکمت تیر از آن حضرت صلی الله علیه و آله

[illegible]

مغنا و زفاف و موت و بی هم درین موضع اتفاق افتاده بود نه دخل البغض صلی الله علیه و سلم و اما البکی پس در آمدن حضرت و حال آنکه من کریم یکم از وقوع حیض که با و مانع
شود از کزاردن حج فقال لعالت نفست بلفظ معلوم پس گفت آن حضرت شاید که تو حیض کردی و او از نفاس اینجا حیض است و در طاعت نفست بلفظ مجهول می گویند قلت نعم کتم
آری قال فان ذلك شئ کتبه الله علی نبات آدم گفت آن حضرت اندیشه کن زیرا که حیض چیزیست که نوشته شده است یعنی تقدیر کرده است خدای تعالی آن را بر تو نهاده
آدم بی واسطه و در بعضی روایات آمده است که استبای آن از نسائی اسرائیل است و کلام در وی در باب حیض گذشت فافعلی ما فعلی الحاج پس کن ای عایشه چیزی که می کنند
حاجیان غیر آن را قطوفی باللبیت حتی تطهری جز آنکه طواف نمیکنی بخانه آنکه پاک شوی متفق علیه و عن ابی هريرة رضى الله عنه قال لعنتی ابو بکر رضى الله عنه
فی الحجة التي امره النبي صلى الله عليه وسلم عليها گفت ابو هريره فرستاد مرا ابو بکر در حجی که امیر گردانیده بود و او را آن حضرت برای حج یعنی برای حج قبل حجة الوداع پیش
از حجة الوداع که آن حضرت بنفس شریف خود کرد و سابقا معلوم شد که چون حج فرض شد آن حضرت بجهت اشتغال بقبروات نتوانست رفت ابو بکر رضى الله عنه را امیر حجاج ساخت
یوم النحر فی رهط فرستاد مرا ابو بکر و زخمیان کردی که امره ان یؤذن فی الناس امره ابو بکر آن کرده و را که اذان گوید و اسلام کند در دم قتل دارد که ضعیف است و در
هريرة روى الا لایحج بعد العام مشرک اکاه باشد که حج نکند بعد ازین سال پیچ مشرک حج کردن مخصوص مسلمانان باشد و لا یطوفن باللبیت هویان و باید که طواف نکند
بخانه کعبه پیچ بر بنه و این عادت اهل جاهلیت بود که بر بنه طواف میکردند و میکشند عبادت کنیم خدا را در جاهای که گناه میکنیم در آن متفق علیه الفصل الثانی عن
المهاجر المتکی قال سئل جابر عن الرجل یری اللبیت یرفع یدیه فیکت ما حرکه من اربعین است پرسیده شد جابر از مردی که می بنید بیت را بر میسد و هر دو دست خود را
فقال قد حجنا مع النبی گفت جابر تحقیق حج کردیم با پیغمبر صلی الله علیه و سلم فلم نکن نفعله بنون پس بنودیم که بکنیم از او یا بنیر و است یعنی بنو آن حضرت که میکرد
آنرا که مذہب اکثر علماء است و امام احمد گفته و سنابر و او را عاکف و در شرح کتاب خرقی که در مذہب امام احمد است حدیثی درین باب روایت کرده است و در بعضی رسائل
که در مذہب حنفی است ذکر کرده اند که در اول که نظر بر بیت افتد و عاکف و لا بد بر فرعیدن از سنن دعا است و اسد علم رواه الترمذی و ابو داود و عن ابی هريرة قال
اقبل رسول الله صلى الله عليه وسلم فدخل مكة روى آرد آن حضرت پس در آمد مکه را فاقبل الی الحجی پس روی آورد سوی حجر اسود فاستلمه پس استلام حجر
ثم طاف باللبیت ستر طواف کرد بخانه ثم اتی الصفا فیرید بحبل صفا فعلاه پس بالا برآمد و اراحتی بنظر الی اللبیت تا آنکه نظر میکرد و بخانه فرود میزد پس بر داشت هر دو
دست را فاجعل یدکرا الله ما شاء و ید عوایس کشت کند که میکشد خدای تعالی را که میخواهد و دعا میکند پس ازین معلوم میشود که بنظر بسوی خانه دست بر میداشت و دعای می کرد
مکرر و از حدیث سابق در غیر این حالت که صعود صفا است باشد و اسد علم رواه ابو داود و عن ابن عباس رضى الله عنه قال طواف حول اللبیت
مثل الصلوة طواف کردن کرد خانه نافه نماز است و ثواب الا انکم تکلون فیه پس فرق این است که شماسن میکنند در آن و سخن کردن مثل نیست از آنجا که نماز و درین عبادت
ایمانی است که اگر سخن نگوید بهتر است فمَنْ تكلّم فیه فلا ینکلن الا بخییر پس کسی سخن کند در طواف پس باید که تکلّم بکلمه نیک یعنی سخن نیک که اگر چه از جنس کلام ماس باشد و این
حدیث استدلال کرده شده است بر اشتراط طهارت در طواف چنانچه در نماز شرط است و مذہب اکثر مذهبین است ولیکن پوشیده نماند که حقیقت تشبیه من کل الوجوه مرا و نیست زیرا که طواف
ثواب و استقبال قبله و قرائت و سایر ارکان معتبر نیست ولیکن طهارت افضل است و ما و اتفاق دارند بر آن که نماز افضل است از طواف و بعضی میگویند که برای غریبا طواف افضل
است که غنیمت است و جای دیگر بخوانند یا ف و رواه الترمذی و النسائی و الدارمی و ذکر الترمذی جماعة و تفوه علی ابن عباس و ذکر کرده است ترمذی جابرا
از رواه که و تفکر کرده اند این حدیث را بر ابن عباس و گفته اند که این قول ابن عباس است ولیکن ظاهر آنست که این موقوف در حکم مرفوع خواهد بود و اسد علم و عنه قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم نزل الحجر الاسود من الجنة فرواده است حجر اسود از بهشت و هو اشد بياضاً من اللبن و روی در حال نزول سخت تر بود در سفیدی از شبنم و فوقه خط
یا بنی آدم پس سیاه گردانیده است او را کثایان و او را آدم و رسیدن و ستای ایشان رواه احمد و الترمذی و قال هذا حديث حسن صحيح و گفته اند که در بحیثیت آن
ایمان را داشت اگر کامل الا یان است قبول میکند از آنی تر و دینی تا و یل ضعیف الا یان متردد میکند و دو کا فر منکر میشود و لعمری در بحیثیت چیزی نیست که مخالف دلیل فاطم که حکم آنجا
آن کند باشد تا و یل کند و صرف از ظاهر بنماید و قول طایف از یغ که ما دستنمایم بنحوی که بهشت و آنچه در است از جواهر میباین و مخالف است بحقیقت چیزی را که مخلوق اند درین وار
فانیه زخا و لوازم و در زوال و فنا و احوال طافات بدان و باین حجر خود آفات برسد تا آنکه از دست قراط و طاعده شکست که بنواثر آن در وی باقی است و جانش آنست که توانا بکعبه
از نزول و در او دنیا آن احوال تغیر و متبدل شده باشد چنانکه در آدم علیه السلام شده از کشتن و تشنگی و مانند آن و بعضی میگویند که مراد عبودان و از نبوت و جبر و برکت و شرف و کرامت است
که با چه نیست که از بهشت آمده است و سفید بودن او و سیاه کشتن او و بکثایان آدمیان تنبیه است مراد میان را که عبرت گیرند که کثایان در جاد و تشریف میکنند چه و لمای ایشان و این همه تر و دو
شک و تا و یل از ظلمت باطن و جلالت نفس است و رواه است آنست که ظاهراً آن ایمان بیارند و حقیقت آنرا بعلم الهی تقویض نمایند و بگویند که آن اسد علم علی کل شیء قدیر و در شرح زیاده بر تین
و تفصیل و بسط و تطویل کرده شده است و با اسد التوفیق قائم و مشهور شده میان مردم که باقی مانده است در حجر اسود سفیدی چون کمان سفیدی میرود می آید قیامت از توب
میشود و قیامت و حقیر حقیر درین حقیر بود که این را اصل باشد یا نه پس در تاریخ که فاسی که تصنیف کرده گفته که این چیزی ذکر کرده است که در حجر اسود نقطه سفید دیده صیغیر مشرق و بود جلالت
این چیز در سینه یا سفید و مینا و نه و فقهی سلیمان در عقلمانی در ساسک خود گفته که دیدم من در حجر اسود سه جا سفیدی و بعد از آن دیدم که هر وقت در نقصان بود و این در مفسد و شست بود

[illegible]

رواست و لیکن گفت اندک بخیر گفتن رخصت است و سخت آنست که تلبیه گویند و بخیر روز عرفه و حاج را داشت نیست سنت آنست که ما می جمره عقبه تلبیه میگویند و باشند و اما بخیر سنت است
در پس نماز حاج و غیره حاج را متفق علیه و عن جابر بن عبد الله عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من حجت ههنا روايت است از جابر که گفت آن حضرت که منکر دم کن
اینها اشارت بر وضع معین میکند از نماز آن حضرت در آنجا هر کرده و الا آن نیز آن موضع معلوم و معروف است که آنرا منکر النبی نامند و تبرکات آنجا عارفی کرده اند و منی کلها
منحو و مناجیه محل نماز است در هر وضعی از منی که منکر کنند جایز است فانحو و افی و حالکم پس منکر کنید شمار منکر لعل و جایزای رخت خود این را در منی گفت و در عرفات گفت و
وقوفت ههنا و عوفه کلها موقوف و وقوف کردم من اینجا و عرفات همه محل وقوف است و در منکر لعل که اوج منی که نید نفع جمیع جهت اجتماع آدم و حوا در وی وارد و لا فیز
یعنی قرب و اجتماع است گفت و وقفت ههنا و حج کلها موقوف و وقوف کردم من اینجا و جمع همه موقوف است و شک نیست که مکان آن حضرت افضل و اشرف خواهد بود
اما جواز شامل است همه را و او مسلم و عن عائشة رضى الله عنها قالت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما من يوم اكثر من ان يعتيق الله فيه عبدا
من النار من يوم عرفة گفت آن حضرت نیست هیچ روزی بیشتر از روزی از او کردن خدای تعالی در آن روز بنده را از آتش و نوز از روز عرفه و انه ليدنو به و بدستیکه وی حاج
نزدیک میشود بر رحمت و مغفرت ثم یباهی بهم الملائكة یسرفون فیها فرحته منما یه و فرارش میکنند بنده کسان که حاضر اند در آن موقوف ملائکه را فبقول ما اراد هؤلاء پس میگویند
بملائکه چه میخواهند این بنده کسان من بلفظ استغفار تعجب مائلا که اعتراف کنند بفضل بنی آدم و پشیمان شوند از ظنی که در ایشان میکردند و او مسلم الفصل الثاني من عروق
عبد الله بن صفوان تابعی قرشی است ذکر کرده او را ابن حبان در ثقاته و عن خالد بن عقیل له یقول له فی بیان روایت میکند عبد الله از خالی که مراد است گفته میشود او را نیز به
بن شیبان صحابی است قال کنافی موقوف لنا بعرفة گفت یزید بن شیبان بودیم ما در موقفی که بود ما را عرفه در قدیم الزمان در عهد جاهلیت بمیراث آبا و اجداد و قوم ما آنجا موقوف
کرده آمدند بیابان و هم موقوف الا امام جلد دور می انداخت یعنی وصف میکرد و بعد آن موقوف را عمر بن عبد الله از موقوف امام بسیار و البته قافا ناپس آمد اما ابن
مربع لا تضاری بکسریم و سکون را و قیام موقوفه نام او را یست یزید بن عبد الله فقال انی رسول الله صلى الله عليه وسلم فرستاده پیغمبر خدایم صلى الله عليه وسلم
الیکم بسوی شما یقولکم قفوا علی مشاعرکم میگوید آن حضرت شما را موقوف کنید مشاعر خود فأنکم علی ارث ابيکم ابراهیم پس بدستیکه شما بر میراث ابراهیم شایسته
که ابراهیم خلیل الله علیه السلام است حاصل معنی حدیث آنست که هر قومی و قبیل از عرب پیش از زمان اسلام موقفی معین بود از عرفات که در آنجا موقوف میکردند و موقوف قبیل این نزد
بن شیبان در جای بود که بسیار دور بود از موقوف آن حضرت که موقوف امام عبارت از آنست پس اینها خوش هستند که عرض نمایند که نزدیکتر باشند با حضرت خود تفرس نوگو خواهند در آنجا
الصلحانی را که ابن مربع می گفته باریشان فرستاد که بجای خود بایستند و از موقوف قدیم که از پدران آمده است و مشاعر ایشان عبارت از آنست انتقال نکنند که عرفات همه موقوف است
دوری و نزدیکی از موقوف امام متفاوتی ندارد و اما در تنازع و تخالف فقهاء و او الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجه و عن جابر بن عبد الله عن رسول الله صلى الله عليه
عليه وسلم قال کل عرفة موقوف همه عرفه و هر جزوی موقوف است هر جایکه وقف کنند صحیح است و کل منی منحو و همه مناجیه است در هر جای که منکر کنند جایز است و کل
المزلفه موقوف و همه مزلفه موقوف است و کل فجاج مکه طریق و منحو و همه راههای که راه و منحر است فجاج بکسر فاء جمع فجاج یعنی راه کثاده میان دو کوه یعنی راه که یکدیگر
درست است و هر جایکه در که منکر کنند رواست منحر در هر مایه که هم است لیکن در منی عادت شده است و روز منحر که هم می باشد آنجا قربانی میکنند و دعائی میکرد
مثل می و دم شکر متع و نذر و تبرأ آنها اگر در مکه کنند قصوری ندارد و مقصود از تنویر مواضع مذکوره اصل جواز خروج از عتده است و الا فتنیل موقوف آن حضرت و منحو طریق
وی باقی است کلا یعنی رواه ابو داود و الدارمی و عن خاله بن هود بن نفع با و سکون و او ذوالحجه قال رایت النبی گفت دیدم پیغمبر را صلى الله عليه وسلم یخطب الناس
یوم عرفة خطبه میکرد در دم را و عرفه یعنی در عرفات علی بن عقیل قائمانی الکرکابی بر شتر سوار ایستاده بود و در کاب کویا که این بقصد ارتفاع و حصول قوت در کلام بود تا از روز نزدیک
هم میشنود رواه ابو داود و عن عمرو بن شعیب عن ابيه عن جده ان النبی صلى الله عليه وسلم قال خبر الدعاء دعوایوم عرفة بهترین دعاها و دعای روز عرفه است
که در عرفات کنند یا هر جا که کنند و مقصود اصلی ذکر احوال حج و حاجیانست و خیر ما هلت انا و النبیون من قبلی و بهترین دعا و ذکر می که کنم من و پیغمبران که پیش از من بوده اند
لا اله الا الله و احد لا شریک له له المملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر رواه الترمذی و روی مالک عن طلحه بن عبید الله الی قوله لا
شریک له و عن طلحه بن عبید الله بن کرب بن نفع کاف و کسر را سکون شانه تخانیه و در آخر زامی و عبید الله بلفظ تصغیر اینجا و واقع شده است و نسخ مشکوٰۃ موافق آنچه واقع شده است
در بعضی نسخ مصابیح و کاشف ذنبی و بعضی کتب دیگر و صواب عبد الله بدون یا موافق آنچه ذکر کرد کتب اسما الرجال است تابعی است روایت میکند از وی حمید الطویل و حماد بن سلمه
و مالک و جز ایشان وحدیث او در مسند است و طلحه بن عبید الله از عشره مبشره است و وی طلحه بن عبید الله بن عثمان است و عثمان نام ابو قحافه است و الدانی بکسر صیغی رضی الله عنه
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما من یوم الا غطیته و خشم و غصه خورند و ترا خودش فی یوم عرفه که در روز عرفه می باشد یعنی شیطان
الحول و دایم ملتین و در تر و زنده و لا احقر و نه خوار تر و خوار تر و الا غطیته و خشم و غصه خورند و ترا خودش فی یوم عرفه که در روز عرفه می باشد یعنی شیطان
همیشه از مشا به خیر و خوبی از آدمیان غصه نخورد و خوار میگردد و در روز عرفه از همه روزها بیشتر و زیاده تر است خواری و غصه وی و ما ذلک الا لما یروی من تنزل الرحه و
نیست آن را ندکی و خواری و غصه و غم شیطان در روز عرفه مگر بحسب چیزی که می بیند از فرد آمدن رحمت بر آدمیان و تجاوز از الله عن الذنوب العظام و در که شستن خدای تعالی اند

نزدیک

نزدیک

میگوید که هیچ کفر مظالم نرشد و در طریقی گفته که این محمول است بر ظالمی که تو بگوید و عاقلان را در فای حقوق و بیعتی گفته که مراد این حدیث را شاید بسیار است اگر صحیح است محبت است
 و الا پس قول حق سبحانه و تعریف و در آنکه کانی است و ظلم داخل در داد و نذر شرک است و در مواهب له نیز میگوید که نزدی گفته است که آنچه در حدیث تفسیر آمده است کسی که
 حج کند و در فتن بکند و ضیق نوزد و بیرون آید از کائناتان همچو روزی که زانده است او را مادر و مخصوص است بمعاصی متعلقه حقوق الله نه حقوق العباد و در حقوق الله تیر ساقط
 نمیکرد و نفس حقوق پس کسی که بر ذمه او نماز یا کفار است و مانند آن حقوق الله ساقط نمیکرد و در آنکه آن حقوق است از نوب و ذنب نیست مگر تا خرومی پس نفس تا خرومی ساقط نمیکرد
 حج نه آن حقوق با نفسها پس حج مبرور ساقط نمیکرد و از آنکه مخالفت را نه حقوق و این تمهید که از مشایخ علمای محدثین است گفته که کسی که اعتقاد کند که حج ساقط می کرد از چیزی که واجب
 است بر وی از حقوق خدا بخواهد نماز که بر ذمه او است مثلاً توبه داده شود و از این قول او و اگر توبه نکند قتل کرده شود و ساقط می کرد حق آدمی حج اجماعاً انتی و درین کلام
 از تشدید و تصنیق چیزیست که مخفی نیست و مشهور است که حقوق الله مغفور است حج و در حقوق عباد خلاف است و جمهور بر آنکه که مغفور نیست و ظاهر احادیث عموم است
 و الله علم بآب الدفع من عوفه و اللزوم لفته باب در بیان بر کشتن و بیرون آمدن و شتاب را ندن از عوفه و مغفول ظاهر آنست که بجای دفع اندفاع گویند زیرا که دفع یعنی
 بر کردن و بیرون آوردن است نه بر کشتن و بیرون آمدن لیکن دفع اینجا بمعنی خروج و ذهاب است تعبیر به دفع بجای آن که در مذکور چون از دعای بود وقت بر کشتن بعضی مردم
 بعضی دفع میگوید یا مراد دفع نفس و مرکب است و ذکر آن در احادیث فضول سابقه معلوم شده اینجا بیان کیفیت آن میکند الفصل الاول عن هشام بن عروه و ابی
 است مثل پدرش عن ابیه قال روایت میکند از پدر خود که گفت سأل اسماء بن زید کیف کان رسول الله یرسده شد اسماء بن زید که چگونه بود و پیغمبر خالصی لله
 علیه و سلم لیسر فی حجة الوداع حین دفع بحیثیت سیر می کرد و در حجه و دواعی جنگا می کرد بر کشتن از عوفه قال گفت اسماء کان لیسر العنق بود آن حضرت که سیر می کرد
 شتاب و عقیقه بخت سیر سریع و بعضی گفته میان آهستگی و شتابی نداده بر می و بعضی گفته که کام کشاده نهادن فاذا وجد فجوة نص پس چون می یافت فرجه تیز رفتی فی العسک
 فجوة بفتح فاء و سکون حیم قوله تعالی فی قصة اصحاب الکهف و هم فی فجوة منة و نص بصدا و مملو سیر شدید فوق عقیقه و فی الصراح نص نیک را ندن نص بافته میگوید و قتی که بر ذمه
 آنچه در داستان از سیر و هل می استقصا و رسیدن نهایت چیزیست متفق علیه و عن ابن عباس رضی الله عنهما انه دفع مع النبی صلی الله علیه و سلم فی
 عوفه روایت است از ابن عباس که وی دفع کرد و بیرون آمد همراه آن حضرت و روز عوفه فسمع النبی صلی الله علیه و سلم و اذ ذر جواشند بید و ضرراً باللیل پس
 شنید آن حضرت در پس خود منع سخت و در آن مرشتر از آنکه مردم مبالغه می کردند و تیز را ندن و شتاب رفتن و اضطراب می نمودند فاشاد بسوطه البصر پس اشارت کرد آن حضرت
 بتأیید خود بسوی مردم و قال و گفت ایها الناس علیکم بالسکينة ای مردمان بر شما باد که آهستگی و آرام و وقار و زید فان البولیس بالایضاع زیرا که نیک کردن و ثواب
 یافتن در باب حج و زجر آن نیست به تیز را ندن و شتاب رفتن و اضطراب نمودن و شتابی کردن بلکه باجتناب از محرمات و مکروهات نمودن و از رفتن و فسوق دور بودن و راه
 التجاری و عند ان اسماء بن زید کان رد فی النبی صلی الله علیه و سلم من عوفه الی المزدلفة و هم از ابن عباس است که اسماء بن زید بود سوار در پس آن حضرت
 در سوار شدن از عوفه بسوی مزدلفة ثم ارد فی الفضل من المزدلفة الی منی پس سوار کرد آن حضرت در پس خود فضل بن عباس را در سوار می کرد اسن اولاد عباس بود باز
 نه دفع بسوی منی فکلاهما قال لم یزل النبی صلی الله علیه و سلم پس هر دو یعنی اسماء و فضل گفتند روایت کردند که همیشه بود پیغمبر صلی الله علیه و سلم یلیج حتی و می خور
 العقیقه تبیی می کرد تا آنکه می کرد و در حجه عقیقه در روز عوفه بعد از عقیقه تبیی تمام کرده و در حجه عقیقه در حدیث سابق گذشت و در باب رمی الجمار نیز باید متفق علیه و عن ابن عسیر
 قال حج النبی صلی الله علیه و سلم المغرب والعشاء جمع گفت ابن عمر حج کرد آن حضرت نماز مغرب و عشاء هر دو را در یک وقت که وقت عشاء است بجزارد و در مزدلفة و جمع نام
 مزدلفة است چنانکه گذشت کل واحد منهما با قامة کزارد هر یکی ازین دو نماز با قامة یعنی هر یکی را بخیر جدا بر آورد و اگر چنانچه یکی بود چنانکه در فصل اول از باب حجه الوداع گذشت
 و لم یسجد لیهما بکزاره نماز قبل میان این دو نماز و لا علی اتوکل و حلاوة منهما و در رمی الجمار نیز باید متفق علیه و عن ابن عسیر و در عشاء و در التجاری
 و عن عبد الله بن مسعود رضی قال ما روایت رسول الله صلی الله علیه و سلم صلی صلوته الالیقانها گفت ابن مسعود ندیدم من پیغمبر را که کند و هیچ نماز را
 نکرد و قش الاصلوتین صلوته للمغرب والعشاء بجمع کرد و نماز که در مغرب و عشاء باشد در مزدلفة ازینجا معلوم شد که جمع میان صلوته که در سفر روایت میکنند بر آن وجهی که
 شافعیه فیه اندک محل سخن است و آنکه جمع میان ظهر و عصر در روز عوفه گفت از جهت شتر آمدن است و صلی العجری و منذ قبل میقاتها و بکزاره نماز را بعد از عوفه و در مزدلفة
 پیش از وقت و یعنی وقت عتقاد وی که همیشه می کرد و در تاریکی کزارد و چنانکه مردم در شگ و شب بودند که وقت شده است یا نه و فجر طلوع کرده باشد و آن حضرت صلی الله علیه
 و سلم دریافت بخور و می یا بزیه علمی که داشت و حدیثی دیگر در صحیح بخاری هم از ابن مسعود آمده که مفسر بخیر است و مصرح است با آنکه بعد از طلوع فجر کزارد و پیش از وی و در
 بعضی روایات بخاری هم از ابن مسعود آمده که وی کزارد نماز فجر را بعد از طلوع فجر و گفت که کزارد آنحضرت نماز فجر را درین ساعت و بعضی تو هم کرده اند که پیش از
 دخول وقت کزارد و این خطا است و مخالف اجماع متفق علیه و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال انما من قل لم النبی صلی الله علیه و سلم لیلۃ المزدلفة
 فی منخه اهله گفت ابن عباس من از جمله کسانی بودم که پیش فرستاده بود آنحضرت شب مزدلفة و منم فی حفا ان اهل و عیال خود را نسا و اطفال چنانکه در احادیث یاد و خود بعد
 از آنکه پیش از طلوع آفتاب سوار شد و سنت این است و این جامع را در شب فرستاده و فرمود که رمی جمره العقیقه نکنید مگر بعد از آن آفتاب چنانکه هم در حدیث ابن عباس یاد

و قول امام ابو حنیفه همین است و در بعضی احادیث مطلق آمده که بروید و درمی جمره العقبة بکجید و نظر باین اطلاق امام شافعی و امام احمد بن حنبل و در بعضی بعد از نصف لیل کرد و اندوخته نماید که کتب
نظر بقاعده مستوره شافیه است که مطلق اصل بر تقدیر میگرداند و الله اعلم متفق علیه و عن الفضل بن عباس و کان ردیف رسول الله صلی الله علیه و سلم نزد
است افضل و بود وی پس آن حضرت نشیند بر نافه الله قال فی عشیه عرفة و غداة جمع للناس جین دفوعا که آن حضرت گفت در شبانجه و غدا و بامداد و در مدینه را بنشیند
تیز تر از مذوق و ضرب بسیار کرد و نه علیکم بالسکینة بر شما باد ای مردم که قرار دارم کنید و شبانی و اضطراب نورزید و هو کاف ناقصه و حال آنکه آن حضرت باز دارنده بود نافه خود
از تیز رفتن کاف تشدید فاذا لکف یعنی باز داشتن حتی دخل محسورا تا آنکه در آمد و ای محسرا بسین مکتوره مشدده و هو من منی و این وادی محسرا زنا است و بعضی میگویند از
غزوه است و تحقیق آنست که بنیخ است میان هر دو چنانکه گذشت قال علیکم بحسی الخذف الذی یوحی به الحجرة گفت آن حضرت بر شما باد که بر وارید سحر زبانه را
ازین وادی مانند سحر کیره خذف که رمی کرده میشود بآن جمره و سابقه بیان حصی الخذف که شت ظاهرا این حدیث آنست که شکر زبانه از راه برداشته و در بعضی روایات آمده که اگر کوفه
بر داشته بود و ذلین منقول است از ابن عمر و سعید بن جبیر و از هر موضوعی که بر وارید جایز است مگر آن جمرات که بوی رمی کرده شده است که آنها را نباید برداشت و اگر آنها را برداشت
جواز باقی است لیکن خلاف اهل و افضل است و نیز اختلاف کرده اند که بخت شکر زبانه که برای رمی جمره العقبة از یکبار خوانند و یا مقدار که بخت امر و خوانند یا غلخت و
شصت و سه برای روزهای دیگر و قال لم یزل رسول الله و گفت فضل ابن عباس همیشه بود بغیر خدا صلی الله علیه و سلم یلیج تلبیه می گفت حتی رمی جمره العقبة
بعد از رمی جمره از تلبیه باز ماند و او مسلم و عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من ججع و علیه السکینة افاضه که یعنی روان شدن آن حضرت از غزوه و
حال آنکه بود بر وی قرار و آرام و امور هم بالسکینة و امر کرده دم را نیز بسکینة و آشکی و واضح فی وادی محسرا و تیز زنده وادی محسرا باین سابقه گذشت و امر هم باین
بمثل حصی الخذف و امر کرده دم را که رمی کنند بآن شکر زبانه خذف که مقدار بخور یا مقدار رشک باشد چنانکه گذشت و قال لعلی لا اولکم بعد عامی هذا گفت آن حضرت
با صاحب شاید که من نیم شمار اعبادین سال چینی پس بیاموزید احکام دین را و ازین جهت این حج را بجهت الوداع گویند که آن حضرت تعلیم کرد احکام را و و اعلم که باری از مولف میگوید که
لم اجد هذا الحدیث فی الصحیحین نیافتم من این حدیث را در احادیث صحیح بخاری و صحیح مسلم و ذکر کردن صاحب صلیح آزاد فضل اول دلالت میکند بر وجود آن در صحیحین الا فی
جامع الترمذی که در جامع ترمذی از آن ایافتم مع تقدیم و تاخیر با تقدیم بعضی الفاظ بر بعضی و تاخیر بعضی بر بعضی و مقتضای این آنست که در فضل ثانی ذکر کرده میشد الفصل
الثانی عن محمد بن قیس بن مخزومه فخرجت مع سكون حای حمر و فخرجت و بسم تابعی فقه است قال خطب رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال ان اهل الجاهلیة كانوا
یلد فحون من عرفة من کون الشمس کانهما عائم الرحال فی وجوههم خطبه فاذن حضرت پس گفت بدستی که اهل جاهلیت بودند که روان میشدند از عرفة تا آنکه میبود آفتاب که باری
دستارهای مردانست در رویهای ایشان قبل از آنکه غروب یعنی پیش از آنکه فرو رود و آفتاب طبعی در میان و در شب تشبیه از قاضی نقل کرده که تشبیه کرده است خیر را که می افتد ز نور آفتاب
نزدیک میشود باقی بجامه زیر که نور آفتاب میدرخشد در روی مردان مانند درخیدن یاقوتها در شب و بعضی گفته اند که گویا آفتاب بر شما میگذرد و خف کویا عاقل است بر سر کوه ترا
که شکل غامض نصف کرده است و من المزدلفة بعد ان تطلع الشمس من کون کانهما عائم الرحال فی وجوههم و روان میشدند از غزوه بعد از طلوع کردن آفتاب همچنانکه
میشد آفتاب کویا عاقل مردان است در روی ایشان و اما الاذ فخرج من عرفة حتى تغرب الشمس و بدستیک و روان میشدیم از عرفة تا آنکه غروب کند آفتاب و فخرج من المزدلفة
و روان شویم از مزدلفه قبل ان تطلع الشمس پیش از آنکه طلوع کند آفتاب هدینا خالف الهدی عبدة الاوثان سیرت و روش باین مخالف است سیرت پرستندگان بتها
والشرك و مخالف است سیرت شرک را یعنی اهل شرک را رواه البیهقی فی شعب الایمان و قال فیه و گفته است بیهقی در وی خطبنا و ساقه نحوه و رانده است میثا
و ذکر کرده مانند حدیثی که گذشت یعنی مختلف است در بعضی الفاظ و اصل کتاب اینجا بیاض است و این عبارت را جزوی نوشته و در تخریج ابن حجر از البیهقی من حدیث مسدود مخرمه نحوه و عن
ابن عباس و رضی الله عنهما قال قد مناد رسول الله صلی الله علیه و سلم ليلة المزدلفة پیش فرستاد اما آن حضرت در شب مزدلفه اعطیه بقی عبد المطلب که گویا
عبد المطلب باشیم علی حمیوات سوار بر خرگان فجلس لیلط الخافا پس گشت آن حضرت که میرد بکف دست و ان بای ما بر وجه الخف و در اوع فی الصلح بطا و حای حلیت کیف
دست بر پشت زدن کسی را نرم نرم و قبول و می گفت ابی بضم بزه و فتح موصه و مکنون تهمینه و کسرون و فتح بای شده ای پسرکان من و تصحیح این لفظ سخن بسیار است در شرح بیان که
لا ترموا الحجرة حتى تطلع الشمس و می بکنید جمره را تا آنکه طلوع کند آفتاب وقت سحر بای می زد و این است تا وقت زوال و بعد از طلوع فجر نیز جایز است و لیکن سابق دارد و نزد شافعی و
احمد در وایتی پیش از طلوع فجر هم راست بی اسات بشرطی که بعد از نصف لیل باشد و رواه ابو داود و النسائی و ابن ماجه و عن عایشة و رضی الله عنهما قالت ارسل النبی
صلی الله علیه و سلم بام سلمة لیللة الخوکفت عایشة فرستاد آن حضرت ام سلمه را در شب نحر فروخت الحجرة قبل الفجر پس رمی کرد جمره را پیش از فجر ثم مضت فافاضت سیرت
الکشت ام سلمه پس طواف افاضه کرد و کان ذلک الیوم الذی یکون رسول الله صلی الله علیه و سلم عند هابو و کان رمی که می بود آن حضرت نزد ام سلمه یعنی روز
نوبت او بود کویا این اشارت سبب استحصال وی در رمی و افاضت و الله اعلم و گفته اند که این خصیصتی بود خاص بام سلمه و درین حدیث مقال است و اساطین علم حدیث منکرند از زوال
او بود و در فرستادن ام حبیبه و سوده نیز احادیث آمده و ظاهر آنست که جمره را فرستاده بودند و عن ابن عباس و رضی الله عنهما قال لیلی الیقیم و العتمر حتی یسلم الحجر تلبیه می کند بقیع
تا آنکه اسلام بجز میکند شروع در طواف بچایه و کلامه و برای شک را و سیرت و را بقیع کسی است که قامت بلکه کرده است عمره بجامی پس را بقیع و بقیع کسی می افتد و مقصود است که

و مرده نیز مغفبت بدارست و الطواف تو گشتن کرد کعبه نیز مغفبت بدارست و اذا استجمر احدکم فليستجمر وتو چون استجرا کند یکی از شما باید که استجمار کند بطواف کعبه برای مالک است
مر حکم سابق با محبت اتهام و بمبالغه در رعایت تلبیث در واه مسلم الفصل الثانی عن قلعة بنتم قاف و تخفیف دال بن عبد الله بن عمار یقع عین و تشدید مع جمالی است
قدیم الاسلام قلیل الحدیث قامت کرد و بکبر و بهر تخرید بدینہ قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم الحجرة یوم النحر علی ناقه صهباء کففت دیدم آن حضرت
که رمی میکرد و جمره را در روز نحر بر شتر مارده سفید رمی کرد سرمای موی وی سرخ بود فی الصراح اصعب شتری که سفیدی وی با سرخی آمیخته بود باین نوع که بالای شتر و دی سرخ بود و درون وی سفید لیس
عزوب و لا طرد و بنود زن و نه راندن یعنی مردم را از پیش میراند باشد و میزد باشد چنانکه پیش ملوک و امارا میکنند و لیس قبل الیاء و بنو و کففت بگوید و در شتر و بنی قول الله
رواه الشافعی و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و الدارمی و عن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم قال انما جعل رمی الحجار و السعی بین
الصفا و المروة لاقامة ذکر الله فرمود آن حضرت مشروع کرد راندن نشد است انداختن سنگ نیز با و دیدن میان صفا و مروه و کرازی برای یاد کردن خدا می افکند حج اکثران
قبیل بود که در عقل نمی آید سلطان و در کلمه نمیکند معنی عبارت در آن خصوصاً سنگ نیز با بکفایت مخصوص انداختن و از اینجا آنجا و دیدن که این امور تقدیم محض از اشارت فرموده آنکذا تشریع
امور از برای اقامت و ذکر خدا و یاد کردن و دست تعالی در حد ذات شان آنچه مقارن آنجا است از ادعیه و ادکار که در خطا هرگز عقل نشاند آید یا آنکه عاقل اگر فکر کند در سعی و رمی مثلاً تسمیه میشود
و فهم نمیکند مگر از آن تعبیر محض می باید و عقل خود را مغرول و ضعیف بشمارد و نمی بیند که امر شایع را و یاد می آورد و مساوی حق را و این قسمی از فاسد است که احضار انواع ذکر تحقیق است و این
با اعتبار اصل است اما الآن تصور فعل آن حضرت وجود و توقف آن حضرت در آن اما کن و موافق و اتباع و موافقت و صلی الله علیه وسلم درین و دست و پای و آنجا
که دی نهاده لذت و نورانیت و ذوق و حالت می بخشد و اثر و ذوق و قمار در باطن می آرد که زبان تعبیر از زبان آن عاجز است عرفان ذاق ع ذوق این می شناسی بخدا بخشایم اللهم
ازرقنا و اذقنا و اه الترمذی و الدارمی و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح و عن عائشة قلنا و برز عائشة است که گفت فکرم اهل بیت یا رسول الله الا
فنبی اللہ بنا اطلک بمعی آیه از برایم برای تو بنامی و خانه که سایه کند بر ما بنا قال لا کففت آن حضرت بنا بخند در منا خانه منی مناخ من مسبق منا جای فرو آمدن و نشستن کسی است که پیشی
و بیشتر آنجا رسیده مناخ در اصل لغت جای نشستن شتر است و مراد اینجا منزل است یعنی منا جای نیست که مخصوص بجای باشد جای عبادت است که در آنجا بنا کنند تنگ کرد جای بر بندگان
خدا این توجیه شافعی است و نزد ما وجه نبی آنست که زمین حرم و فاسد است زیرا که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فتح کرد که را و توقف کرد و اندیز زمین حرم را پس مالک نشود و آنرا هیچ یکی و آنجا
عربان جای ساخته و محلها بنا کرده اند و عمارت الهی عالی بنا نموده که کسی را مجال نیست که در آن تواند نشست حکایتی از حضرت شیخ اجل اکرم عبد الوهاب متقی مادی آمده رحمة الله علیه که خداوند
ایشان جای بگردانگار گرفته و متعین ساخته بودند چنانکه الآن عادت است قاضی صالح حسینی مدنی که مرد صالح و عالم و فاضل بود آنجا آمد و نشست خادم آن بجای شمع آمد و گفتند که
قاضی صالح آمده از بازار و آنجا گرفته نشسته است فرمودند عرض نکنید و بگردانید و چند طبق از فو که طعام میا ساخته نزد قاضی صالح فرستادند و فرمودند ایشان عرض کنید که ما زمان خوب
کردند که اینجا آمده نشستند جای شما است غایت آنچه مقتضای حسن خلق و مباحثات است کار فرمودند و اه الترمذی و ابن ماجه و الدارمی الفصل الثالث عن فاضل
قال ان ابن عمر کان یقف عند الجمرتين الاولین گفت فاضل که ابن عمر بود که می ایستاد نزد و جمره اولی یعنی بعد از رمی و قوافط و لایا ایستادنی در از یعنی بسیاری ایستاد و یکبار الله
بکبر میگفت خدا را و لیسجد و تسبیح میکرد و می دعا می کرد و او را می حمد و حمد میگفت و او را می تحفیف و تشدید هر دو روایت است و یدعو الله و دعا می کرد خدا را بسیار ایستاد و درین
دو مقام و دعا کردن در تضرع نمودن مستحب و مسنون است و گفته اند مقدار قرأت سوره بقره میباید ایستاد و بعضی از باری تحطش ذلال رحمت چندان ایستاده اند که پاهای ایشان آلود
شده و باسد التوفیق و لا یقف عند جمره العقبة و فی ایستاد بعد از رمی نزد جمره عقبه در روز نحر و ندایام دیگر و در باب یوم نحر باید که گفت ابن عمر چنین دیده ام پیغمبر خدا را ایستاد
علیه وسلم عقبه را بر آمدن بر کوه و این جمره در پایان کوه واقع شده است و وجه عدم توقف نزد این جمره عقبه و طول و توقف نزد و جمره دیگر با آنجا مذکور در انشاء الله تعالی روا
مالک باب العدی یفتح و سکون و نفع و کسر و تشدید بر و آمده اول لغت اهل حجاز و لغت قرآن است و ثانی لغت بنی تمیم و هر دو قرأنت و واحد بر و هر دو و هر دو و هر دو و هر دو
چیز نیست که فرستاده میشود از چهار پایا بلکه آنچه فرج کرده شود و کاهی بر مطلق اهل نیز اطلاق می یابد و وجه تشدید بعدی آنست که بنده هر چه میفرستد بجناب حق و تقرب بپیغمبر نزد وی بدان
هیه تا بل و بقره جائز است باتفاق و در غیر خلاف است و نزد ما جائز است و جائز نیست در و اما اگر آنچه جائز است در ضحایا الفصل الاول من ابن عباس قال صلی رسول الله صلی الله علیه
علیه وسلم الظهر یذی الخلیفه گفت ابن عباس که از آن حضرت ناپشتین رانده وقتی که بر آمد حج دزدی الخلیفه که میقات اهل مدینه است ثم دعا بنا فقه بستر طلبیده و خواند
ناقه خود را که میخواهد است آنرا چسبی کرد و از فاشعرها فی صفحه سنامها الا یمن پس نیزه زد آن ناقه را در گزاف راست کوهان وی فی الصراح منکر کرد و هر چیز صغیر انسان پهلوی وی و
سلت الدم عنها و بستر و پاک کرد و خون را از آن و قللها نعلین و او بخت در کردن ناقه و نعل را فی الصراح تقلید چینی در کردن سوره قربانی و او بخمن بجهت علامت هر دو تا
از عادت جاهلیت بود که میکردند تا معلوم کرد که هر دو است و چپکس نند و در اسلام نیز فرمودند شستن از جهت صحت غرض شستن در کعب و احاطه به طهارت سوار شدن آن حضرت بر شتر بود
خود که ناقه قصور بود فلما استوت به علی البیداء اهل بالجمع پس بنگامیکه داشت ناقه آن حضرت را بریدند که نام موضعی است تلبیکه که در حج و اه مسلم بدانکه اشعار پاره کردن حج
گویند است که گویند روان شود از وی خون شش از شعراست بمعنی علم یعنی تا باند که این هر دو است و تمیز کرد و در داخلها و شناخته شود و زخم شدن و باز ایستادن در دوزان و نحر نیز از علم
اگر ملاک کرد و در اخلاق دادند و هر یک اشعار در غیر مستحب میگرد و در موهبای او و در نظم تقلید پس است اشعار سلت است نزد موهبای او روایت کرده شده است از امام

که مستحب است تقلید و مکرر دست اشعار زیر را که این مثل است و تعذیب خوان است و آن حرام است و آن حضرت صلی الله علیه و آله فرموده بود و از جهت آن کرد که مشرکان با نغمه آمدند از تعرض آن مکرر اشعار و مردم بر سر این سخن بسیار پیچیده و گفته اند که این مخالف احادیث صحیح است که وارد شده اند و اشعار و این مثل نیست بلکه در حکم قصه و مجامع و رختان و در بعضی که برای مصلحت میکنند و نیز تعرض مشرکین در آن وقت بغایت بعید بود و از جهت قوت اسلام و شوکت دین و کثرت اصحاب بحیث لا یبعد و لایحیی این کلام مشهور است میان قوم که گفته اند که اگر بهشت ابدی خیره مر اشعار را را اهل زمان خود بود که مبالغه میکردند و در آن چنانکه خوف سیرت جرات و فساد و عضو بود پس می گفت تقلید پس است و احرام و حصول غرض و با اشعار حاجت نه آنکه اصل اشعار را مکرر می پنداشت یا آنرا مکرر می پنداشت که اشعار کنند و تقلید نکنند و نیز در زمان وی مردم اشعار ترک داده بودند و آنکه میکردند مبالغه میکردند و اشعار را احرام نموده بودند پس مکرر پنداشت از جهت آن و الله اعلم و توبیخ این سخن زیاده و تقریر و تحریر کرده و شرح آنرا نقل کرده ایم و با بعد التوفیق و عن عائشة رضی الله عنها قالت اهدی النبی صلی الله علیه و سلم مروة الى البیت غنما کانت عایشة قد فرستاد آن حضرت یکبارگی بنجانه که بعد کوفه را فغان هاپس قلبی کرد و آنرا و اشعار نکرد و صنفی علیه و عن جابر رضی الله عنه قال ذیح رسول الله صلی الله علیه و سلم عن عائشة بقوله یوم الخوف کف جابر و جگر که آن حضرت از جانب عایشه و از جهت وی که او را روز غر و گفته اند شاید این باذن وی بود زیرا که تفسیر از غیر بی اذن وی روا نمود و او مسلم و عنه نحو النبی صلی الله علیه و سلم عن انس انه بقوله فی حجة و هم از جابر است که مکرر که آن حضرت از جانب زمان خود که وی در حج خود می خواست یعنی فوج است زیرا که مکرر یعنی تیره زدن است مخصوص شتر است و مشهور نزد ائمه آنست که اگر از غنم کس کرده باشد زده مسلم و عن عائشة قالت قلت لفلان بدن النبی گفت عایشه باقیم من کردن بندهای شتران پیچیده خدا را صلی الله علیه و سلم بیدار بدو دست خود بدین بختن و بضم و سکون جمع بدین فحاشا ثم قل لها و اشعروها پشتر تقلید کرد بدن را و اذاعت آنها را و اگر بدن آنها و اشعار کرد آنها را و اهل اها و فرستاد آنها را بلکه یعنی همراه ابی بکر که در سال اول فرصت حج امیر حاج کرده فرستادند و خواهم علیه شی کان احل له پس حرام نشد بر آن حضرت چیزی که حلال کرده شده بود و او را یعنی جاری نشد احکام احرام عایشه این را برای آن گفت که رسید بوی کابن عباس میگوید که هر که بدی بکر فرستاده حرام میگوید و بر وی آنچه حرام میشود و بر محرم مایرسد بدی بکر و مکرر شده شود و رد کرد و بر ابن عباس این قول و بر متفق علیه و عنها قالت قلت فلیلیدها من عمن کان عندی و هم از عایشه است که گفت باقیم فلان بدن آن حضرت را از صوفی که در نزد من کسب و سکون یا شتر یا شتر زکین ثم بعث بهما مع ابی بکر فرستاد آن حضرت بدن را همراه پدر من یعنی ابی بکر صدیق رضی الله عنه متفق علیه و عن ابی هريرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم رای رجلا بسوق بدن آن حضرت و دیدم ویرا که میراند شتر را فقال او کجا پس گفت آن حضرت سوار شو آنرا فقال انها بدن نه پس گفت آنرا و این بدین است یعنی شتر می است چون سوار شوم قال او کجا و مالک باز فرمود و سوار شو آنرا و ابی هریرة من یوما فی الثانیة و الثالثه در کرت دوم گفت آن حضرت این را یاد کرت یوم و از آنچه ذکر کرد در دین حدیث معلوم میشود که در کرت یوم فرمود اما این دین روایت است و در روایت دوم باز آمده است و علما اختلاف کرده اند که سوار شدن بر بدی درست است یا نه قومی بر آن مذکور است که درست است اگر زبان نکند و او را جمعی میگویند که مضطر گردد درست است و الا نه و قول امام ابو حنیفه اینست و حال این رجل معلوم نیست که چه بود و الله اعلم متفق علیه و عن ابی الوفیة نام وی محمد بن مسلم مکی است تابعی است و اسع اعلم قال سمعت جابرا بن عبد الله سئل عن وکوب الصدی گفت شنیدم جابرا را در حالتی که پرسیده شد جابرا بر سوار شدن بر بدی فقال سمعت النبی پس گفت جابرا بشنیدم بنی صلی الله علیه و سلم یقول می گفت او کجا با المعروف و سوار شو او را با اعتدال و اندازد بی افراط و تجاوز از حد اعتدال اذا المحبت الیهما این نیز وقتی که مضطر گردانیده شوی ضرورت افتد و تواند که این بیان بالمعروف باشد حتی تحمل ظهورا تا آنکه نیایی تو پشت را یعنی برک را اگر پشت و سوار شوی و او مسلم و عن ابن عباس رضی الله عنه قال بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم ستیة عشر بدن نه مع رجل گفت ابن عباس فرستاد آن حضرت شتر زده بدنه بکر همراه مردی و گفته اند که نام آنرا نواجیه بن جند اسلمی است و امروه فیها و امیر و حاکم گردانیده و اردان بدن را که بکشد و خبر او را باشد فقال پس گفت آنرا و یا رسول الله کیف اصنع بما ابدع علی منھا چگونه و چه کنم و چه کنم بدنه که مانده شود و فلک کرد و ابداع ما ز آمدن شتر از سر بخت مانده که با بر کران ابداع بضم نمره و سکون موحده و کسر و ال تحقیق این عبارت بیانی دارد و زبان علم در شرح ذکر کرده شد است حاصلش همین است که گفته شد قال گفت آن حضرت انحرها منحرک و اثم اصنع فاعلیها فی دماها پشتر زنگ کن بر و فعل بدنه را که تقلید کرده شده است بدن را خون و می ثم احبلها علی صفتها پشتر بگردان فعل و او بگوید و فعل یکی اند و اندازد حدیث دیگر که در فصل ثانی بیاید فعل فاعلیها مفرد ذکر کرد و چنانچه شام بدنه تا بداند را بگردان که بدی است پس بخورند از وی فخرانه اغنیا که خوردن آن برایشان حرام است و الا تا کمل منها انت و لا احد من اهل دفتک و مخاران بدنه تو و بخور و هیچ یکی از رفیقان تو که در سفر با تو همراه اند خواه فخر باشند یا اغنیا و حکمت در تنی ایشان از اکل هر چند فقیر باشد قطع طمع و خیانت ایشان است از ان و رفع تممت مایکی بکشد و بخورد و ابداع را بهانه سوار و فقیر بضم را و بکسر نیز گفته اند و سکون فاجاعت رفیق راه و در بعضی نسخ لفظا بل نیست و لیکن صحیح ثبوت او است در روایت و اضافت بیانی است و گفته اند این در بدنه که واجب گردانیده است بر خود و از بدنه نظیر میتوان خورد اگر گویند چون یکس خورد و سبب میخورد و درین توضیح مال است جوابش آنکه عادت بر آنست که اهل بوادی می آیند و پس ایشان را میخورد و دفع میگرداند و گاهی قافله دیگر هم میرسد منتفع میگرد و او مسلم و عن جابر قال مخوامع رسول الله گفت جابر مکرر دیدم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم عام الحار یبینه البدنه عن سبعة و القرة عن سبعة در سال مدینه که بجه آمده و محضر شد شتر از پشت کس و کلا و از تن از پشت کس و بدنه نزد شام

بهادر روز
 امام الکلی
 ایام
 کفایت میکند
 دین حیرت
 صلاحیت بیجا
 ملک دار ملک
 زیاده اخلاقی
 کس کس

مخصوص بشر است و در ضعیف بقره را هم بدنه میگویند و این حدیث بظاهر میگوید قول شافعی است که بدنه را با بقره مقابل نهد و در باب الجمعة تیرم چنین آمده است غالب این است لیکن
میگویند که این بقره نیز مقابل شتر مراد است و اگر نه شامل ابل و بقر و غنم است که قال ابل اللغه دوا و مسلم و عن ابن عمر رضی الله عنهما فی رجل قلدنا جملته منخوها و از ابن عمر
آمده است که بدستی وی آمد بر مردی که نشانه است بدنه خود را در غالی که نمیکند آنرا قال گفت ابن عمر ابعثها قیاما معقیده برانگیز آنرا که حال که ایستاده است بسته شده یعنی با
چپ بسته محمل لازم گیر سنت محمد را صلی الله علیه و سلم سنت و شتر خواست و طریق بخیر این است که پای چپ شتر را بر سیمانی بر بندد و دو بالای سینه وی نیزه زند تا خون و
و سفید و دود که سفید و بوی است و در شتر نیز ریح و است و لیکن سنت شتر خواست بر و بدنه که در متفق علیه و عن علی رضی الله عنه قال امرنی رسول الله صلی الله علیه و سلم
ان اقوم علی بدنه گفت در سراسر زمین علی گرم اند و جبهه که اگر در آن حضرت که با یستم بر بدن وی و خبر او را بشم از کار و بار آن و ان تصدق بالجمها و امر که تصدق کم کوشت آن و
جلودها و پوستهای آن و اجلته و جلای آن و ان لا اعطى الخوار منها و امر که در بدنه شتر کشنده را یعنی اجرت و از ان قال گفت آن حضرت منحنی بطنی علیه من عندنا ما
میدیم جز از این شتر خود متفق علیه و من جا بروض قال کنا الانا کل من لحوم بدننا فوق ثلث گفت جا برویم که میخوریم از گوشتهای قربانیهای خود بالا سه روز یعنی در سه
روز بخش میخوریم میخوریم و بر دم میدیم و زیاد و بر سه روز جایز بود بخانه اشتن آن فخص لنا رسول الله پس رخصت کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قال کلا و تفرقوا
پس گفت بخورید و توشه سازید یعنی زیاد و بر سه روز فاکلنا و تفرقوا پس خوردیم و توشه کردیم چون احتیاج بر دم داشتیم امر بسیار بود حکم کرده بودند که تصدق کنند و توشه سازند و زیاد و بر سه
روز بخانه نداشتیم که نیست چنانکه در حدیث مسلم بن الاکوع میاید متفق علیه و ضابطه در خوردن ذبائح است که از انجیه دوم متفق و قرآن بخورد و از دم جنایات بخورد و الفصل الثانی
عن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه و سلم اهدی عام الحدیثیه فی هدا یا رسول الله صلی الله علیه و سلم حمل اکان لابی جهل قال
است از ابن عباس که آن حضرت فرستاد در سال حدیثیه که محضر شد و کلمه استنداد و اقریش که مکبه و آیه و عمره بر کرده و پایای خود شتر را که بر او حمل با بود و در بدنه بنحیت بسته است آمده
بود فی داسه بده من فضة و ستران شتر یعنی در بدنی وی حلقه بود و آنقره بره بضم با و فتح را می مخففه حلقه که در بدنی شتر یا در حلقه میانی وی انداخته اند که فی القاموس یغفل بذلک الشکرین چشم
می انداخت و نگین می ساخت بسبب آن شترکان را تا به بنیده آنرا و دست مسلمانان افتاده و فتح کشته و از اینجا معلوم میشود که نگین که در اندین کفار و آن شترکان را تا به بنیده آنرا و دست
مسلمانان افتاده و فتح کشته و از اینجا معلوم میشود که نگین که در اندین کفار و در غنم و غنمه مناختن ایشان سخن و مستحب است قور تعالی لیغیظهم الکفار و رواه ابو داود و عن حاجیه
الخزاعی صحابیت نام وی ذکوان بود آن حضرت حاجیه نام کرده و پایای خود را بر وی سپرد و مکه فرستاده بود و چنانکه در فصل اول گذشت و اما که تسمیه و ناما جیه بجهت نجات یافتن از
از قریش قال قلت گفت حاجیه گفت من یا رسول الله کیف اصنع بما عطبت من البدن چگونه عالمه بخیر می که هلاک دمانده کرد و از بدن قال انحرها ثم اغمس نعلها فی ماء
گفت آن حضرت شکر کن آنرا شتر غوطه ده نعل او را که قلاده است ثم خل بین الناس و بینها پشتر سوده و بکند او را منع بر در میان مردم و میان آن بدنه فیا کلونها پس بخورند مردم
آنرا یعنی قهر غنیمت چنانکه در قبایع انداخته اند که شتر رواه مالک و الترمذی و ابن ماجه و رواه ابو داود و الدارمی عن حاجیه الا سلمی ظاهر آنست که اختلاف در سنت
و ذات یکی است زیرا که حاجیه در صحابی یکی است و در کتب و ما سلمی گفته اند و مؤلف ترا می گوید و عن عبد الله بن قوطا بضم قاف و سکون را در آخر طای علیه صابی است نام و شیطان بودن
حضرت عبد الله نام نهاد و عن النبی صلی الله علیه و سلم قال ان اعظم الايام عند الله یوم النحر گفت آن حضرت بدینست که بزرگ ترین روز باز در خدا و در نحر است ثم یوم القدر یفتح
مکاف و تشدید را قال ثوبه گفت ثوبه که ما وی حدیث است و هو اليوم الثانی یعنی یوم القدر و دو روز و نحر است نامیده شد به ان از جهت قرار گرفتن مردم و سکونت و زید بن اسلم
در منی بعد از تعب کشیدن و ادای مناسک و مراد آنست که از جمله اعظم ایام روز نحر است از حدیث آمده است که افضل ایام روز عرفه است پس افضل ایام عشره ذو الحجه است و روز
نحر از حلیان ایام است و در روز جمعه نیز آمده است که افضل ایام است و مراد خلاف کرده اند و عرفه جمعه یعنی گفته اند که افضل ایام یوم یوم یوم است و افضل ایام سال روز عرفه است
و الله اعلم قال گفت بعد از این قرأ قوب لرسول الله صلی الله علیه و سلم بد ناسخ و است نزدیک گردانیده شد و بزرگترین آن حضرت بدنه بیخ داشت فظنن بزدلین الله
بایست که میل پس در ایستاده بدنه که نزدیک میشد بسوی آن حضرت تا بکدام نایشان آغاز کند و در غر فلما و جبت جنودها پس بنگامیکه ساقها شده و افتاد بر زمین پهلوی ای زن
و ایعی سر شدند و افتادند قال گفت راوی فکلم کلکده خفیه پس بکلم کرد آن حضرت بکلم نهان یعنی بسته گفت لم افهمها که فهمیدم من آن کلمه را قال و قلت ما قال
گفت راوی پس گفت من یعنی پرسیدم کسی که در پهلوی آن حضرت بود و بعضی نسخ فالت الذی یلحی یعنی پس پرسیدم من کسی را که پیوسته بود با آن حضرت که چه گفت آن حضرت قال
قال گفت آن کس که گفت آن حضرت من شاما قطع بر که خواهر دوزین شتران برای خود قطع دوا بود او دوا و از اینجا استدلال کرده اند بعضی علماء بر جوار نرب و غارت و زنا بعد
از از ان مالک و ذکر حدیث ابن عباس و جابر رضی فی باب الاضحیه و ذکر کرده شد حدیث ابن عباس و جابر که در مصابیح درین باب مذکور اند و در اخره الفصل الثانی
عن سلمه بن الاکوع صحابی مشهور است از شجاعان و نیران از ان نامی بود و پیاده با سواران جنگ میکرد و بقت می نمود و قال قال النبی صلی الله علیه و سلم من جنى
منکم فلا یصبح بعد ثلثه گفت سلمه گفت آن حضرت آن کسی که قربانی کند از شام پس بایک صبح بخند آنکس بعد از شب سیوم و فی بدنه منده شیعی و حال آنکه باشد و غایب
وی از ان چیزی فلما کان العام المقبل قالوا پس بنگامیکه شد سال آینده و گفتند یا رسول الله فعل کما فعلنا العام الماضي کینما که کردیم در سال گذشته کینما که
انجیه بعد از سه روز قال گفت آن حضرت کلا و اطعوا و اخروا بخورید و بپوشید و خور کنید فان ذلک العام کان بالناس جهل زیرا که بدستی و در آن حال بود

در حدیثی است که از ابن عباس روایت شده است که آن حضرت فرمود که اگر کسی از شما را در روز نحر از شتر خود جدا کند و در بدنه او را بکشد و در روز نحر از شتر خود جدا کند و در بدنه او را بکشد و در روز نحر از شتر خود جدا کند و در بدنه او را بکشد

مشت و رنج یعنی فقر و احتیاج فادرت ان تعینوا فیهم پس خوارستم من بنی ازا و خدا که اعانت کند و مردم بخوارند آن چون اسباب احتیاج بر طرف شد نمی زبرد طرف گشت اگر
 بنده رخصت است متفق علیه و عن نبیسته بضم نون و فتح موحده و سکون تحتانیه و شین محجه مجالی است و را نبیسته الخیر میگوید قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و سلم انکما یغنیاکم عن الخومها ان تاكلوها فوق ثلث کفت آن حضرت برستی با بودیم که نمی میکردیم شما را از گشتنای قربانیا که میخوردید از ابلائی سه روز و زیاده بران یکی است حکم
 برای آنکه تا کنجانش کند شما را و فراضی شود میان شما و بهر کس برسد جلاله بالسحنه آورده ای تعالی فراضی و کنجانش را بخلو او و دخوا پس بخورید و بنسید و افتخروا بهمه یعنی بطلب
 کنید بوی اجر و ثواب را از تجارت و الا تشبهید نامی بود و تجارت در کوشش قربانی درست نبود یعنی تصدق کنید و بخورایند مردم را شاید که در خوردن نیز اجری و ثوابی باشد که ایام ضعیفان
 است چنانکه فرمود الا ان هذه الايام ايام اکل و شرب و ناولا که باشد بدستیکاین روز یعنی روزهای غنی و روزهای قربانی و روزهای خوردن و آشامیدن است چنانکه
 ایام ضعیف کشیده و محنت و پدید درین چند روز که حج کردید مغفور شد بدین بخورید و بنوشید و دوی آسایش بینید با با وجود آن خدا را یاد دارید و از ذکر خدا غافل مباشید چنانکه فرمود و ذکر
 و این روزهای ذکر خدا است و علامه ابوداؤد باب الخلق خلق سترون موی و اتفاق دارند بر آنکه خلق افضل است از قصر حاج و مقدر اگر نماز را که خلق حرام است بر ایشان و در
 افضلیت آن است که مقصباتی دارند است بر نفس خود زینت را زوی و حاج و معتبر مامور اند بزرگ زینت و تزیین و انکسار و ادنی قصر است که بیکر نماز موی سر خود معتدل است
 و کفایت میکند در خلق نزداه خلق ریح راس و خلق تمام سر قرب است بسنت چنانکه در مسج و ثابت نشد است خلق از آن حضرت صلی الله علیه و سلم و فریج و عمره و در
 خلق سائر شعور بدن کلام است مذکور در موضح خود و نسبت کلام در اصل جواز و لیکن اولی ترک آنست الفصل الاول من ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
 علیه خلق و أسد فی حجة الوداع آن حضرت خلق کرد و سر مبارک خود را در حجة الوداع و اناس من اصحابه و خلق کردند جماعه از اصحاب و وی نیز از حجت دریافت شرف
 و متابعت و فضیلت خلق که بیان کرد آن حضرت آنرا به عام خلقین را چند بار و قصر بعضی را به بعضی اصحاب از حجت بعد از حجت بعد از عای آن حضرت مقصرون را
 نیز در آن خیر التماس ایشان چنانکه در حدیث بیاید متفق علیه و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال لی معاویه انی مقصرت من داس النبی صلی الله علیه و سلم
 عند اللو و عیثی مقصرت کنت ابن عباس که هر گاه من قصر کرده ام موی از سر آن حضرت زمره و مقصرون درین حدیث اشکال است که در شرح بیان کرده شد و مقصرت کبریا که
 شین محجه و فتح فاف یکچان عیض یا طویل یا تیر که این یکچان را دست و بعضی گفته اند که مقصرت نام حرام است بفتح حیم و لام مقراض که بوی موی و چشم و جفون و کوسپند و شتر اینند و این
 لا نسب و اظہر است متفق علیه و عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال فی حجة الوداع روایت است از ابن عمر رضی الله عنهما که آن حضرت گفت در
 حجة الوداع و وقت بر آمدن از احرام اللهم ارحم المحلقین خداوند از رحمت کن موی سر شتر و گاو را قالوا و المقصرون گفتند صحابه و گویند که آن موی را نیز در عار حجت کن یا رسول الله
 قال اللهم ارحم المحلقین باز آن حضرت دعا کرد محلقان را و گفت خداوند از رحمت کن محلقان را قالوا و المقصرون یا رسول الله التماس دعا باز کرد و صحابه برای مقصرون و درین مرتبه
 قال گفت و المقصرون و متضرع از رحمت کن درین روایت و در بعضی محققین کرده و بار سیوم مقصرون را جمع کرد با ایشان و در روایتی دیگر سه بار گفت چهارم بار گفت و المقصرون
 متفق علیه ازین حدیث معلوم شد که این دعا را محققین راه التماس صحابه و عام مقصرون را در حجة الوداع بود و این دعا احتمال دارد که در عرکه بود که صحابه را بر آمدن از احرام امر کرد و در و بخورید
 که از احرام حج بر آمدند و بعضی گفته اند که در حدیث بود که بعلت احصاء از احرام بر آمد و خلق کرد و صحابه را نیز امر کرد بخلق و ایشان دعا قائل این امر توقف کردند چنانکه در باب الاحصاء بیاید
 و اسما علم و عن یحیی بن الحصین بضم حای تابعی قد صدوق است عن جده روایت میکند از جده خود که صحابه است و کفایت وی امام حصین است انها سمعت النبی که جمعه
 وی شینه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فی حجة الوداع دعا على المحلقین ثلاثا و المقصرون موة واحدة که دعا کرد آن حضرت بر محققین سه بار و بر مقصرون را یکبار ظاهر
 حدیث آنست که سه بار گفت اللهم ارحم المحلقین چهارم بار گفت و المقصرون و احتمال دارد که دو بار گفته باشد و ثالث دعا می محققین در قول او و المقصرون که مقید اشتراک آنها است با
 مقصرون فاف و چه عجیب است موقع گفتار و المقصرون درین مقام که بجهت تقصیر خود را در امتثال امر خود شده اند دعا می آن حضرت صلی الله علیه و سلم و او مسلم متفق علیه و عن ابن
 و عن النبی صلی الله علیه و سلم انی منافاتی الجمرة فوما هاروایت است از انس که آن حضرت آمد بنیاس آد جمره العقبة را پس دعا کرد آنرا و این در روز خمر است
 که از زلف آمد چنانکه گشت ثم اتی منزله ممنا و نحو نسکه پسر آمد و منزل خود که بنما داشت و حجر کرد قربانی خود را ثم دعا بالحل لاق پسر طلب پسر تراش ما که نام وی عمر بن عبد الله است
 مدوی قدیم الاسلام است و در روایت امام احمد که چون حرم آمده و استرود دست گرفته بر سر آن حضرت صلی الله علیه و سلم ایستاد آن حضرت گفت یا عمر مکن که زلف را پسر خیز
 بر و زمره کوش خود و دست تو استرود یعنی بشیار باش و قدر این نعمت بدان هر گاه گفت یا رسول الله بدستیک این انعمهای خداست و منت او است بر من آن حضرت گفت
 آنرا چنین است و قال الحالی شقة الامین و او سر تراش را جانب راست خود را ظاهرین حدیث آنست که مقصرون و تبه بین مخلوق است و بعضی بین خالق اعتبار میکنند فخلقه
 پس خلق کرد جانب راست آن حضرت را ثم دعا بالحل لاق انصا دعی فاعطاه لایا ه پسر تراش آن حضرت ابو طلحه انصا را که از مشاهیر صحابه است و دست که در حقه شریف را
 خنجر کرده و زوجه ام سلیم است که مادر انس بن مالک است و از حجت در بعضی روایات آمده که با ام سلیم و او ثم ناول الشق الا لیر فقال لخلق پسر و لو آن حضرت جانب چپ خود را پس
 گفت تبرش لخلق پس تراشید فاعطاه بالحل لاق پس و او میرا باطلحه فقال فتعده بین الناس پس گفت قسمت کن این را میان مردم پس بر یک دایک را ده موی و دو تار و دو
 نصیب رسیده که یا شاعر این قصه شارت کرده است بیت مرا زلف تو موی پسند است فضلی میکنی بوی پسند است و همچنین افغان نیز قسم کرد و بر حاضران قسمت فرمود و این برکات

در میان است مالی یخا یا باقی ماند که بحث مذکره و یادداشتی بود از اجزای وجود شریف آن حضرت صلی الله علیه و سلم که یابوی بسند است که گفته است این یعنی و اما مست متفق علیه و
 حق عایشه رضی الله عنها قالت کنت اطلب رسول الله کنت عایشه بودم من که طیب میکردم پیچید را صلی الله علیه و سلم قبل ان یجوز من انکما اهرام بند و یو یو الخ
 قبل ان یطوف بالبيت و طیب میکردم روزی پیش از آنکه طواف کند بخانه کعبه بعد از خلق و لبس ثیاب بطیب فیه مسک بخوشبوی که در روی مشک میبود و گفته اند که افضل و اولی طیب
 اهرام مشک و کلاب است که بوی دارد و رنگ ندارد و روزی از اهرام می برآیند و همه چیز طلال می شود و کعبه را بعد از طواف نسا نیز طلال می شود متفق علیه و حق ابن عمر رضی الله عنهما
 صلی الله علیه و سلم افاض یوم النحر ثم وجع فصلی المظهر من رایت است از این مگر آن حضرت آمد و در کعبه طواف کرد و دست راستش را بر سر کعبه گذاشت و در طواف
 و در حدیث جابر و عایشه آمده که گذارد و ظهور انکه درین حدیث تعارض است سخن در ترجیح یکی بر دیگریست و حدیث جابر و عایشه از افراد مسلم است و حدیث ابن عمر در صحیحین است متفق علیه
 اگر چه اینها از مسلم آورده الفصل الثانی عن علی و عایشه رضی الله عنهما قال لا نهی رسول الله کفنه فی کرم پیچید را صلی الله علیه و سلم ان یسأل عن مقتضی المراهه را سها
 از خلق کردن زن سرش را و او الترمذی و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لبس علی النساء الحلق منهن بزیان خلق و چون این حدیث
 متصل جاز خلق بود و در این توهم کرد و بقول خود انما علی النساء التقصیر نیست بر زنان مگر تقصیر در راه ابو داود و الدارمی و هذا الباب خل عن الفصل الثالث و الا حق
 سابق الفصل الاول عن عبد الله بن عمرو بن العاص ان رسول الله صلی الله علیه و سلم وقف فی حجة الوداع بمنی للناس سیالونده آن حضرت توقف کرد و تمام
 در جای در حجة الوداع بمنی برای خاطر مردم که سوال میکردند و استفسار می نمودند و تعلیم احکام و استکشاف ابهام می نمودند فجاءه و دخل فقال لم اشعر فجلقت قبل ان اذبح پس آمدن
 حضرت را مردی پس گفت آن مرد که اگاه نشدم پس حلق کردم پیش از آنکه ذبح کنم و حال آنکه خلق بعد از ذبح باید که در قتل اذبح و لا حرج پس گفت آن حضرت ذبح کن هیچ مشکلی و باکی نیست
 فجاءه آخر فقال لم اشعر فجلجت قبل ان اذبح پس آمد آن حضرت را مردی دیگر پس گفت آگاه نشدم پس حلق کردم پیش از آنکه ذبح کنم قال ارم و لا حرج گفت آن حضرت بینداز
 و نیست هیچ چیز فاسأل النبی صلی الله علیه و سلم عن شیء قد لم و لا احوال الا قال افعل و لا حرج پس پرسیده نشد آن حضرت در هیچ چیز که تقدیم کرده شد و چیزی که تاخیر کرده شد
 که اگر گفت بکن هیچ باکی نیست متفق علیه و فی روایه لیسلم و در روایتی بر مسلم این چنین آمده که آناه و دخل فقال جلجت قبل ان اذبح و آسان حضرت را مردی پس گفت
 حلق کردم من پیش از آنکه ذبح کنم قال ارم و لا حرج گفت آن حضرت رمی کن هیچ باکی نیست و آناه آخر فقال افضت الی البيت قبل ان اذبح و لا حرج تقدیم و غیر
 و در صورت بدو سه واسطه است و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان النبی صلی الله علیه و سلم سیال یوم النحر بمنی فقیول لا حرج گفت ابن عباس بود آن حضرت کسی را
 میشد روزی بمنی پس میگفت نیست حرج فساله و دخل فقال پس پرسید آن حضرت را مردی پس گفت وصیت بعد ما مسیت و میکردم بعد از آنکه شام کردم و حال آنکه رومی وقت
 بامه او است فقال پس گفت آن حضرت لا حرج و نزول انما اکثرنا خیرک تلغوب لازم میکردم و مراد از سازند ایشان بعد از عصر است و نزول اگر در شب کرد لازم نیست چیزی و
 اگر تاخیر شد تا فردا لازم میشود و راه الحجاجی بلکه افعال روزی چهار است رمی و ذبح و حلق و طواف و اختلاف کرده اند که این ترتیب نیست است یا واجب اگر طواف باند و شافعی و احمد و اشیا
 که سنت است متمسک با بخیر حدیث و جماعت که امام ابو حنیفه و مالک از ایشانست میگویند واجب است و میگویند رومی حرج رقیع اثم است از جهت جل و نیان و لیکن جمیع
 است و طیبی گفته که ابن عباس روایت کرده مثل این حدیث و واجب کرده اند و دم پس اگر نمی فهمید و می این معنی را از نمیکرد بخلاف آن و الله اعلم الفصل الثانی عن علی رضی الله عنه
 الله عنه قال آناه و دخل فقال کنت علی آسان حضرت را مردی پس گفت یا رسول الله انی افضت قبل ان اخلق من طواف افاضه کردم پیش از خلق قال لما خلق و ا
 لا حرج گفت آن حضرت تا نزد خلق کن با تقصیر کن و نیست حرج چون تخفیف کرد روی در ترتیب زیاده کرد در ترتیب یعنی اگر حلق هم کنی بقصیر اگر تعالی نیز بزار است و با آخر
 فقال ذبحت قبل ان اذبح و آمد دیگری پس گفت ذبح کردم پیش از آنکه اذبح و لا حرج این و صورت در حدیث سابق مذکره نشده بود و راه الترمذی الفصل الثانی
 عن اسماء بنت شريك بن قیس بن کسیر اصحابی است نزول کرد و کوفه را و حدیث آمده که وفیان است قال خوجت مع رسول الله صلی الله علیه و سلم حاجا فکان النبی
 یا قوله گفت برآمد من با آن حضرت قصد حج کنند پس بودند مردم که می آمدند نزد آن حضرت فمن قائل من بعضی کومینه و بود این را که یاد رسول الله سعیت قبل ان اطوف
 سعی کردم میان من و او پیش از آنکه طواف کنم و اخوت شیا و قد مت شیا یا کومینه بودند که تاخیر کردم ضرر بیشتر کردم و قتش بیشتر کردم انان فکان یقول لا حرج پس و
 آن حضرت که میگفت هیچ باکی نیست و هیچ بزه نیست الا علی و دخل اقتص من عرض مسلم و لیکن حرج و بزه بر مردی است که برید و پاره کرد و آبروی مسلمان را بغیبت و امانت و غیره
 فی الصلح عرض بکسر منی حرج مرد و فی القاموس عرض محل مدح و ذم آنرا و می خواه دفعش و می باشد یا بدیدان یا در هر چه لازم امر اوست و فقر میکند یا از حسب و شرف و غیره
 میدارد آن را از نقص و عیب کردن و هو ظالم و حال آنکه آن مرد ستم کننده است و غایتی ندارد رساننده است و برای عرض صحیح دینی نموده چنانکه حرج رواه و شود و تفسیق و
 و گندیب دانند آن میکنند فذلک الذم حرج و هلاک پس انگش است که بزه کار شده و هلاک گشته بمعصیت حرج بکسر است بر وزن سجع و او را بود او د باب خطبة
 یوم النحر و می ایام التشریق بود و حرج خطب بفتح ثمان و امری که واقع میشود و خطب کلام منشور بر سر کفای القاموس یعنی خطاب کردن بیکدیگر و غالب آمده
 معروف بر خطب چنانکه خطب بکسر خای و طلب لمرأة و ایام تشریق نام سه روز است بعد از روز غر و تشریق قدیم کردن گوشت و چون گوشتی قرانی بنام این ایام قدیم میکنند ایام تشریق
 گفته و از جهت آنکه تشریق اند که قرانیه را و حرج دو وقت طلوع آفتاب میکند پس از تشریق یعنی منو شمس باشد و حدیث آمده است من ذبح قبل التشریق فلیجبه مراد بتوجع و دواع

پس بر یکت راه و میرفت بجانب دست چپ فلیسجل و یقوم مستقبل القبلة ثم یلعو ویرفع یدیه و یقوم طویلا و یتباعد و یزعم و یوح حجرة ذات العقبة من بطن الواح
 پستری میگرد حجرة العقبة از منگاک وادی بسج حصیات یکبر عند کل حصاة و لا یقف عند هاونی ایستاد و زحمة العقبة ثم یضرب پستری کشت فقیول هکذا و ایت و رسول
 الله پس میخفت اینچنین و یدیم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فیهل میگرد از راه النجادی بدانکه سنت چنین واقع شده است که بعد از می و حجرة اولی می باید ایستاد و بسا
 ایستاده در دو عاکر و حجرة اخیر را می میکند و بر گرد و نایستند و دعا بخند سرگز از شرع کسی نداند و مظلوم کان حج و افعال آن تعبیه است که عقل باید ریافت که آن راهی نیست و این
 تیرانان قبل است و لهذا گفت ابن عمر رضی الله عنهما که از ارباب و بعضی از علما گفته اند که وجه درنا ایستادن و اینجای آن بود که درین روز مشاغل بسیار بود و نماز و حج و طریق و افاضه مکه را بر جمعی
 اما این حتی بدایم نمی مقفود است و بعضی گویند حجرة العقبة در راه واقع است پس و قوف نزد آن موجب ازدحام و تضییق طریقی است و حقوق ضرر است بگذرندگان ماه بخلاف و
 حجرة و دیگر که بگذرانند و اما در میان آن و بعضی گفته اند دعا و صلب جهادت و وسطای می باشد در نهایت دی و دعا و صلب عبادت افضل است و اگر دعای حضرت رسول صلی الله علیه
 علیه وسلم در نماز نشد بود پیش از اسلام و بر آمدن از نماز و حجرة اولی در وسط اندیس دعا کرد در نماز و بعد از نماز عقبتی کشت جهادت و باین وجه شاست کرده است در بهای و
 شمنی نیز گفته و در سفر السعاده نیز ذکر کرده و این وجه نیز خالی از ضعف نیست چه دعا بعد از نماز غیر مشروع است و چندین ادعیه و اذکار بعد از نماز ماثور شده و دعا بعد از اظفار مصون
 آمده و تحقیق گردانیده شده است یکی از احوال اجابت دعا محتب نمازهای فرض و عقبت نماز و قرآن و جز آن و بنده ضعیف سجده و اند غنچه و دعا و تحفیک مشرف شد باین
 عبادت انداخته شد و دل وی بی سابقه فکر و قائل بطریق الهام نمیکند در عدم و قوف نزد این حجرة یعنی حجرة العقبة و امید است که صواب باشد و آن این است که در عدم و قوف نزد این
 حجرة اشارت است از بد جیم و رسول کریم که بنده چون در حجرة اولی میجا به کرد و دیانت و مشقت کشید و مبالغه کرد در آن و بایستاد بر باب رحمت و دعا کرد و سوال کرد و ادانوی حق
 خدمت بروی و طاعت خود آسان گردانید و وی تعالی کار را بر وی و مبلج کرد انید و آسودگی و راحت بفضل و کرم خود و افاضه کرد بر وی آثار رحمت و عفو و مغفرت خود و لایسا
 درین عبادت که حج است که شمر غایت آثار رحمت و تسبیح مغفرت است چنانکه بیک و قهقهه و عرفات تمامه کنایان می بخشد که یا که گفت پروردگار تعالی که ای بنده کان من بسیار
 تعب کشیدی و مجاهد کردی و بکیدی آرام گیر و آسوده باش که کنایان شمار بخشد و بر شمار رحمت کرد و این نکته را بارگاه بر علما می ملکه که در آن وقت درین مشهد حاضر بودند عرض کرد
 خصوصاً شیخنا و مولانا قاضی علی ابن القاضی جارا الله تعالی الفاضلی مدنی علیه السلام الشیرازی بن فخره پس همه قبول کردند و استحسان نمودند و دعا بخیر و برکت کردند و الله اعلم و عین
 عمر قال استاذن العباس بن عبد المطلب و رسول الله صلی الله علیه و سلم ان یبیت بکلمة لیالی منی و ایت است از ابن عمر که گفت طلب اذن کرد عباس بن عمر
 از آن حضرت که شب باش کند مکه و در شبای منی من اجل سقایقه از بد منصب ستایه زرم که حواله بنی عبد المطلب بود و عباس رئیس ایشان بود در آن وقت و ستایه جای آب از
 فاذن الله پس اذن کرد آن حضرت و عباس را به میتوت مکه متفق علیه بدانکه مسیت بمنی واجب است نزد جمهور علما و سنت است نزد امام ابو حنیفه و هم چنین در روایتی از شافعی و احمد
 معتبر و بسبب اکثر دلیل است و هم چنین است حکم در مواضع که قیام بیل در آنجا مستحب است و بعضی گفته اند که میتوت یک ساعت کفایت است و مسک قول بسبت آن باین حدیث است
 که اگر واجب بسبب و چون اذن می فرمودند آن حضرت عم عباس را به میتوت مکه و جواب میگویند که بجهت عذر و ضرورت بود و بعضی روایات بلفظ قصت واقع شده بجای اذن
 و کاهی مشک میکنند که اگر سنت بودی چه حاجت است بدان بودی بی اذن نیز میرفت و این سخن ضعیف است زیرا که مخالفت سنت امر خطر بود و از ایشان خصوصاً در مثل این مقام
 از جهت تسلط بر این مخالفت و مخالفت تمامه مردم و ترک ملازمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم و شک نیست که بزرگ سنت آثار است و استئذان برای اسقاط
 آن اشارت بود و در هر ای کفایت است که میتوت بمنی از نماز سبک حج مقصود و از میتوت بلکه برای آسانی رومی است اگر کی میتوت کند در غیر منی و حاضر کرد در وقت رومی لازم
 نمی آید بر وی چیزی لیکن ترک متابعت رسول الله صلی الله علیه و سلم است و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه و اب میگرد بزرگ آن و عن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم جاء الی السقایقه و ایت است از ابن عباس که آن حضرت آمد بسوی ستایه زرم فاستسقی پس طلب کرد آب از عباس که ستایه جواد وی بود فقال
 العباس یا افضل اذهب الی امک پس گفت عباس بر سپر خود را که فضل نام داشت ای فضل بر و بسوی مادر خود فافت و رسول الله صلی الله علیه و سلم شرب من هکذا
 پس میا آن حضرت را آبی از زرد مادر خود فقال استسقی پس گفت آن حضرت عباس آب بخور از آب یعنی از آب زرم و آب اندرون خانه میا فقال پس گفت عباس یا رسول الله
 انهم یجعلون لیل یهرفیه مردم می اندازند و ستایه خود را در آب زرم فقال استسقی باینکه گفت آن حضرت آب ده مرا چه شد که دست و آب می اندازند فشراب منه پس خود
 آن حضرت از آب زرم ثم اتی ذرم و پشتر آمد آن حضرت آب زرم و هم سیقون و یعملون فیها و ایشان یعنی اولاد عبد المطلب آب میدادند مردم و کاه میگردند و در حقیقت
 فقال پس گفت آن حضرت اعلوا فانکم علی عمل صالح کار کنید و مشقت بخشید درین کار زیرا که شما بر عمل صالح آید یعنی این آب و اذن و خدمت ستایه کردن عمل صالح است
 ثم قال لولا ان تغلبوا پستری گفت آن حضرت اگر نمی بود خوف این که غلبه کرده شوید شما یعنی غالب آید بر شما مردم در آب کشیدن بجهت اتباع سنت من و بگذراننده شمارا که کشید
 و این کار از دست شما برود و تزلزلت حق اصح الجمل علی هنده هرگز نیفرود می آمد یعنی از آن حضرت آن روز سوار بود و نام مردم به بنید و احکام میاموزند تا آنکه می نهادم
 ریسان برین و اشاد الی عاتقه و اشار کرد آن حضرت بلفظ ده بسوی گفت خود را و اله النجادی و عن انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم
 صلی الله علیه و سلم و العشر و المغرب و العشاء ثم قد قد قبلت بالمحصب و ایت است از انس که آن حضرت بگذارد نماز پیشین را و دیگر او شام را و خنجر را بمحصب پس خواب کرد

بیکان خوابی و محصب بفتح صاد شده هر موضعی که بسیار باشد شکر برده و ای و الا ان نام موضعی چنین است بیرون که در جانب من متصل بمحل و اگر الطح و الطح نیز میگویند و ضیف بنی کاند
 نیز نام او است و نزول درین مکان بعد از آنکه آمدن زنی بود و روز چهارم از یوم محرم و سیزدهم ذی الحجه ثم رکب الی البیت و طاف بعد از خواب سوار شد و بخانه کعبه آمد و طواف کرد
 طواف و دواعی و عن عبدالعزیز بن رفیع بنضمه و فتح خازن شایسته و ثقات ایشان است قال سالت انس بن مالک قلت لخبونی بشی
 عقلته من رسول الله کنت پرسیدم انس را کفتم خبر ده مرا بچیزی که دانسته و یاد داری از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم این صلی الله علیه و سلم یوم النحر یوم الذی ویه کما کذا در آن حضرت
 نما پریشان را روز تروی که روز ششم ذی الحجه است و مردم از کعبه میروند و وجع تسخیه در باب محراب و دواعی در حدیث جابر که شت قال یعنی گفت انس نماز ظهر یعنی که از پس معلوم شد که
 آن حضرت از کعبه پیش از نماز برآمد قال فاین صلی الله علیه و سلم یوم النحر کنت ابن رفیع بنضمه و طاف هر وقت سابق این بود که کو به خلعت پس کفتم من پس کما کذا در نماز عصر را روز
 نحر یعنی نون و سکون فاو فتح نیز جایز است نام روز چهارم از روز نحر است که از منی می برانید فی الصراج نحر سکون کرده که در کشتن حایان از نماز قال بالا طح کنت که از نماز
 عصر بطح که همان محصب است ثم قال یسکنت انس افضل کما یفعل امراء لکن چنانکه میکنند امرا یعنی آن حضرت خود این چنین کرده و تو همچنان کن که امرا می کنند و مخالفت کن
 که باعث تیج شکر کرده امرا ضروری هم نیست متفق علیه و عن عائشه رضی الله عنها قالت نزول الی الطح لیس بسنة کنت عائشه فرود آمدن آن حضرت الی طح رهنیت
 سنت و از مناسک حج و آن حضرت از طریق سنت و بعد از آنکه فرود آمدن رسول الله فرود نیامد پیغمبر خدا و صلی الله علیه و سلم لانه کان اسمح لخرج وجهه از خروج
 مکر از بیت آنکه نزول در آن موضع سهلتر و آسانتر بود برای بیرون آمدن آن حضرت و قتی که بیرون آید زیرا که چون الی طح نزول فرمود و اسباب و تشاع در آنجا گذاشت و بکمره آمد و
 طواف کرد و از همان راه بمیدیه رجوع نمود آن سان باشد متفق علیه و با آنکه اختلاف است در آن که تحصیب یعنی نزول محصب سنت است یا نه بعضی میگویند و این قول ابن
 عمر است که آن از سنن حج و تشریح مناسک اوست زیرا که آن حضرت صلی الله علیه و سلم در آنجا گفت ما فرود آمدید و باید تا آمدن رسول الله تعالی فرود بچینی کاند که آنجا شش کمان یکدیگر عقد کرده
 بودند و سکوته خورده بودند که بانی ششم و بنی عبد المطلب مخالفات نکنند و مناکحت و مبايعت نکنند و مواصلاست نماید تا آنکه محمد را تسلیم نکنند و بنایسار آن حضرت صلی الله
 علیه و سلم خواست که ظاهر کرد و شاعر اسلام را در مکانیکه ظاهر کرده بودند شاعر کفر را شکر نعمت خدا و فضل و جل و علا و انما یه و طبری در وسط از عمر بن الخطاب آورده که وی
 رضی الله عنه فرمود از جمله سنن است نزول الی طح دلیل یوم النحر و امر میگوید مردم را بدان و در پدایه گفته که اصحاب آنست که نزول آن حضرت صلی الله علیه و سلم محصب بقصد نمودن شکر کمان
 بودند و نصف ضیف باری تعالی را پس سنت باشد چنانکه رمل در طواف انتقی و بعضی گفته که سنت نیست بلکه امری اتفاقی بود و ابو رافع مولی آن حضرت که گفته و عمده و بار خاندن وی بود
 آنجا فرود آمد و خیمه رسول را صلی الله علیه و سلم آنجا زده بر حسب اتفاق و دل وی خود بر مقتضای امر آن حضرت چنانکه مسلم از ابو رافع روایت کرده است و این قول ابن عباس است چنانکه
 بخاری از وی آورده است و عائشه نیز همین جانب است چنانکه در حدیث متفق علیه آمده چنانکه هرگاه آن حضرت صلی الله علیه و سلم در آنجا آمده و نزول فرموده اگر چه بطریق اتفاق
 بود اتباع وی احب و احسن باشد و صحابه و خافای را شدین نیز آنرا میگویند و امام محمد در موطای خود گفته که نزول در محصب احسن است و اگر بکنج چیزی لازم نمی آید و این قول ابی
 حنیفه است و بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین صلی الله علیه و سلم و احسن مبداء و حال چون در خدمت شیخ امام جعفر اکرم و حدیث عبد الوهاب رحمه الله علیه حج کرد و فرمود ما وی از
 نماز رسید محصب نزول فرمود و حضرت شیخ و کما کذا در نماز ظهر را و نجاب رفت و که از مردم در آنجا نماز عصر بعد از آن فرمود سوار شوی این قدر دریافت سعادت اتباع کافی است و فرمود یعنی
 بزم و این قول شیخ منی است با آنچه گفته اند که نزول محصب سنت است و لیکن توقف آن حضرت تا عشا از برای عمره عائشه بود چنانکه بیاید و اسلم علم و عنها حالت احرم
 من التعمیم بحجوه کنت عائشه اذ اتممت عمره فخلت مکة پس در آمد مکه را و تقصیت عمره پس گفتا که در عمره خود که از جهت حدیث حیض فوت شده بود
 چنانکه در باب قصه محراب و دواعی کشت و انتظار فری و رسول الله و انتظار کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بالا طح و الطح که در آنجا نزول فرموده بود حتی فروغت تا آنکه
 فایغ شد من فاموالنا من بالوحیل پس اگر مردم با کجی کردن بجانب مدینه خروج فرمود بالبیت پس بیرون آمدن حضرت از محصب پس کشت بخانه کعبه طواف به قبل
 صلوة الصبح پس طواف کرد بخانه کعبه پیش از نماز بمدا و این طواف و دواعی است و طواف صبح یعنی دال نیز گویند و در وی رمل نیست و بعد از وی سعی نه ثم خروج الی المذنبه
 پسر بیرون آمد بسوی مدینه هذا الحدیث ما وجدته بروایة الشیخین مولف میگوید که این حدیث یافتیم من آنرا بروایت بخاری و مسلم بل بروایت ابی داود بلکه
 بروایت ابی داود مع اختلاف یسیر فی آخره بانک اختلافی در آخر حدیث و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان الناس یصرون فی کل وجه بودند
 مردم که بر میکشیدند در هر طرف و متعبد بمدا آمدن در مکه و بر آوردن طواف و دواعی متعبد نمی شدند فقال رسول الله پس کنت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لا یصرون
 احدکم حتی یکون آخر عهدیه بالبیت باید که نبراید بکشی از شما و کوچ نکنید تا آنکه باشد آخر زمان پیمان و ان و بی بخانه کعبه کنایت است از طواف و دواعی الا انه خفت عن
 الحاضن مکر آنست که سبک گردانیده است کار بر جانف و ساقط گردانیده شده و وی طواف و دواعی اگر طواف زیارت کرد و دست متفق علیه این حدیث دلالت دارد بر وجوب
 طواف و دواعی و این است مذهب ابی حنیفه و احمد و صحیح از مذنب شافعی و سنت است نزد مالک و فرض نیست باتفاق و اما حدیث سابق اگر چه ظاهر وی در هر جریل است بی تقید
 بطواف محمول است برین تهریه این حدیث و عن عائشه قالت حاصنت صفیه لیلته النحر حیض کرد صفیه شب نحر و همین شب است که آن حضرت در محصب بود
 و شب در باب اینج معصاف بر روز سابق میگردانیده چنانکه متعارف است فقالت ما دانی الا حاب تکم نیلکم خود را که توفد دارند و مانع آیند و شما یعنی از جریل مدینه نیز

من جنس مردم و طواف نکرده ام قال النبی صلی الله علیه وسلم عقری بفتح عین و سکون قاف حلقی بفتح حاء و سکون لام و این دعا است که بزرگ کنند و لیکم حقیقت دعا را نیست هم چنین زبان را عادت خوب شد است چنانکه در امثال آن و عقر و ح کردن و قتل کردن و هلاک ساختن یا معنی نازاند این و طلق رسیدن در دو طلق یا ندن چیزی در طلق معنی گفته که این کلمه است که محل تعجب استحال میکند و این دو کلمه را زیاد و برتر تحقیق است که در شرح کرده شده است اطاقت یوم النحر یا طواف کرده است روز نحر طواف زیارت مثیل نعم کفنه آری کرده است قال گفت آن حضرت خطاب بصفیه فافقوی پس برآی و کوچ کن متفق علیه الفصل الثانی عن عمرو بن الاحوص رضی الله عنه نفع بینه و سکون حای و سلم و بصا و سلم صحابی است روایت کرده است از وی پس وی سلیمان قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم يقول فی حجة الوداع ای یوم هذا گفت شنیده ام آن حضرت را که میگفت در حجة الوداع که ام روز است این روز قال الیوم الحج الاکبر گفت روز حج اکبر است حج اکبر نام حج است مطلقا چنانچه در قرآن مجید واقع شده است و میگوید اکبر در مقابل اصغر است که عمره است و او را حج اصغر می نامند و آنکه الآن مردم حج را که روز جمعه افتد حج اکبر میگویند متعارف زبان علم و شریعت نیست و حدیثی هم روایت کرده اند که حج روز جمعه برابر بقیع حج است و گفته اند که این حدیث موضوع و باطل است نعم حجی که آن حضرت کرده صلی الله علیه وسلم در جمعه بود و بی شک حج روز جمعه فضیلتی خاص از جهت اجتماع شرف زمان و مکان قال فان دما عکم و اموالکم و اعواضکم بیکم حرام مکرمه یومکم هذا فی بلدکم هذا شرح این در فصل اول معلوم شده است الا لا یجوز جان علی نفسه آگاه باشد یا که آگاه نکند و ستم نکند هیچ کس آگاه نکند بر نفس خود مقصود منی از گناه کردن و ستم کردن است بر غیر چه هر که بر کسی ستم میکند بحقیقت بر خود میکند که اثم و ذرای آن راجع به و است پس این خبر یعنی نمی است و در روایتی است الا علی نفسه و برین تقدیر یعنی خبر نیست بمعنی خبری الا لا یجوز جان علی آگاه باشد یا که که جنایت نگیرد هیچ جنایت کننده بر غرض خود و لا مولا و علی والده و جنایت نگیرد هیچ فرزندی بر والد خود و اگر این حدیث بحجت است که قبح و شاعت این بیشتر است از جنایت بر نیا یا بحجت آنکه نیز حکم جنایت بر نفس است بحجت جریان عادت جاهلیت بر خدا قارب شخصی بحیثیت وی و این و جابین تاکید حکم سابق است فافهم الا ان الشیطان قد ایس ان یصد فی بلدکم هذا لابل انکم باشید بیتی که شیطا تحقیق نماید شد از این که عبادت کرده شود و اگر انیت است از بت پرستیدن و بیشتر شما که این است یعنی بایست همیشه تکرار و قیامت و لکن تنگوار طاعت فیما تحقرون من اعمالکم فیرضی به و لیکن سر انجام است که باشد در شیطا از فرمان برداری و چیزی که حقیر و کم شمارید شما از غلها می خود یعنی تاراج می کنید و گناهان می و در و از اخور و حقیر می نپارید و در آن غلها طاعت شیطا است که راضی میگرد و شیطا بمان و آن غلها سودی بفتن و همچنان حروب و شر و دیگر در و راه ابن ماجه و الترمذی و صححه و حکم صحیح کرده است ترمذی این حدیث را و عن دافع بن عمرو و الزنی بنعم می و فتح زای و بنو ناست بر نیه صحابی است روایت کرده اند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و حدیث قال و آیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یخطب الناس معی حین اوتفع الضحی گفت دیدم آن حضرت را که خطبه میکرد مردم را بمناسبت میگرد بلند شد چاشنگاه علی فجله صهبا سوار بر استر صهبا و صهبا آتد که بالای شمشیر می سرخ بود و درون سفیدی چنانکه شقر آتشین معجزه قاف و علی یجبر عنه و علی مرضی بنی است غر غیر و تفسیر میگرد از آن حضرت و مردم می شنوایند و می خوانند و میرسانند با نکان که در و بدوند آنچه آن حضرت میفرمود و الناس من قایم و قاعد و مردم بعضی ایستاده بودند و بعضی نشسته در سجده خطبه مسنون است یکی در و در و تزد و بیکدوم و مردم و زعفر سیوم و زمینی در هر جا احکام که بعبادان باید کرد و تعلیم و تعین میفرمود و راه ابو داود و عن عائشه و ابن عباس و عن ابن عباس و رسول الله صلی الله علیه وسلم خطو طواف الزاودة یوم النحر الحلی الملیل در روایت است از عائشه و ابن عباس که آن حضرت تاخیر کرد طواف زیارت را تا شب ظاهر این معارض است بحديث عائشه که آن حضرت طواف کرده و بیکدوم کرد و این اضطرابی است که در حدیث عائشه واقع شده و بسبب این تقدیم و ترجیح کرده اند حدیث ابن عمر را که در صحیحین واقع شده که آن حضرت ظهر نماز کرد و چنانکه گذشت و اسد علم در و الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و عن ابن عباس و عن ابن عباس و رسول الله صلی الله علیه وسلم یومل فی صبح الذی افاض فیه روایت است از ابن عباس که آن حضرت رمل نکرد و طواف افاضت را بخانجا معلوم میشود که رمل بر طواف زیارت نیست و رمل در طواف و ولع هم نیست پس رمل نیست مگر در طواف ترم و راه ابو داود و ابن ماجه و عن عائشه و عن ابن عباس و رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا رمی الحجره فقل اللهم کل شیء الا النساء گفت آن حضرت وقتی که رمی کرد یکی از شجره العقبه پس تحقیق از احرام برآمد و حلال شد مردم را و اعمم چیز مگر زنان و بعد از طواف زنان نیز حلال خواهند شد و راه فی شرح السنه و قال اسناد ضعیف و فی روایه احمد و النسائی عن ابن عباس قال اذا رمی الحجره فقل اللهم کل شیء الا النساء و عنها قالت افاض رسول الله صلی الله علیه وسلم من آخر یوم من حین صلی الظهر گفت عائشه فاض کرد و روان کشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بجانب کعبه برای طواف در آخر و زعفر و در وقتی که از ر و ظهر ظاهر را تا ظهر است که ظهر نماز کرد و مردم رجوع الی صحن پسر بر کشت بسوی منی فکلت بهایا الی ایام التشویق پس رنگ کرد منی شبهای روز تشریق یومی الحجره اذ ازلت الشمس رمی میکرد و جبره را و وقتی که بر کشت آفتاب از جانب مشرق بسوی مغرب کل حجره بسبج حصیات هر حجره هفت سنگریزه بیکر مع کل حصاه یکتر میگفت با هر سنگریزه و یقیف عند الاولی و الثانیه و می ایستاد بجره اولی و ثانیه بعد از رمی و یطیل القیام و در میگرد و ایستادن را و یبصر و زاری میکرد و در و عاچا که گذشت و یومی الثالثه فلا یقیف عند هارمی میکرد و جبره یومی پس بنی ایستاد و زان رمی میکرد و میگذاشت رواه ابو داود و عن ابی البلاح ففتح موعده و تشدید دال و عای ملتین بن عاصم بن عدی ابی البلاح تابعی ثقة است و پیروی صحابی است عن ابیه روایت میکند از پدر خود قال و خص رسول الله صلی الله علیه وسلم لوعا الابل فی البیوتة فکنت فکنت کران حضرت برای

چرا نذکان شتران در شب باشی یعنی اگر در نایبوت نکند رخصت است آن بر موایوم المحرم رخصت کرد که می کنند روز نهم میجواری و مین بعد یوم النحر سیر می
کنند رمی دوروز را که بعد از روز نحر است فیروافی احد هاپس رمی کنند یکی ازین دوروز دواه مالک و الترمذی و الترمذی و قال الترمذی هذا حدیث صحیح
باب ما یجوز به المحرم باب در بیان چیزی که بر هر یک از احرام یعنی حرام است بروی بدن آن خواه واجب کرد بروی دم یا صدقه یا نه و صدقه نصف صاع است یا صاع یا شصیر
یا چیزی قلیل غیر مقدار بمقداری معین و همه مذکور است در کتب فقه و رسائل مناسک و جمله از آن در سال فارسی مناسک بیان کرده ایم الفصل الاول عن عبد الله بن عمر
رضی الله عنهما ان رجلا سال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما یلبس المحرم من الثیاب چه چیزها ناست که بر پوشیده از جامها چه
چیز پوشد فقال پس گفت آن حضرت همه چیز پوشیده لیکن لا تلبسوا القمص پوشیده پیراهن را قمص یعنی قمیص و لا العمام و پوشیده دستار و لا السراويلات و پوشیده
و ما یوشین قمیص و سراویل پوشیدن آنهاست بر وجه تعارف در آن چنانچه پیراهن را در بر آغشته و قبان را در پایا کند و الا اگر بر تن آغشته مثل رو یا چیزی لازم نمی آید زیرا که در نیصورت
نمیکویند که پیراهن پوشیده و ارا پوشیده و لا البرانس و پوشیده برنس یا را در برش بضم موحده و نون و سكون را در میان اینها تفسیر کرده اند و ارا بقلنسوة طویل یعنی کلاه دوازده و نوبین
قاصر است در معرفت آن و آنچه مشهور است اینست که از بلا و شام می آید تمام بدن و سر و گردن را می پوشد و در وقت باران می پوشد و لا الخفاف و پوشیده موزه یا را الا
احد لا یجوز فیلبس فیلبس خفین مگر کسی که نیاید بخلین پس پوشد موزه یا را و لقیطه هما اسفل من الکعبین و باید که بر دهر و موزه یا را پایان ترازید و پوشد موزه یا را
و لا تلبسوا من الثیاب شیامه زعفران و پوشیده از جامه یا چیزی که سوده است آنرا زعفران و لا دوس و خنجره که سوده است آنرا دوس و نفع او و سكون را که سوده است
که رنگ کرده میشود و آنرا اسپرک گویند متفق علیه و زاد النجاشی فی دوا یتدیه و کوه است بخاری در روایتی این عبارت را و لا تنقب المرأة المحرمة و تنقب
بر روی بختی که می پوشد و در بعضی نسخ لا تنقب تباین و تشدید قاف و نقاب کبرون روی بند و لا تلبس القفازین و پوشیدن زن بر دست تهاز از بضم قاف و تشدید فا
و زای در آخر پوششی است که زن عرب برای دفع سرما در دستها پوشند که گشتان و کف و ساعد همه را می پوشد و در میان آن نمیده است پر کرده شده و بعضی گفته اند نوحی از زیور است
که زن آن در دستهای پوشد و من ابن عباس رضی الله عنهما قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول گفت ابن عباس شنیدم آن حضرت را
که خطبه میخواند و حال آنکه وی می گفت اذ المجد المحرم نخلین لبس خفین و قتی که نیاید محرم نخلین یا پوشد موزه یا را و اذ المجد اذ اللبس سوا ویل چون نیاید بند یا پوشد
و لیکن قطع میکند موزه یا را از پیرایشنا چنانکه در حدیث سابق بیان کردیم و برین اند و اگر بجهان طور درست پوشد فدیهد و اما ام احمد میگوید قطع کند که در آن فصاحت مال است و
بجای ضرورت چنانکه استند بحال خود پوشد و فدیهد نیست و در سراویل نیز خلاف است و فرودام او بخیف پاره کند و از ساز و متفق علیه و عن اهل بیته و عن ابن عباس
بضم تیره و فتح قیم و تشدید تخمانیه صحابی است اسلام آورد و در قفح و حاضر شد خنجر و طائف را قال کنا عند النبی صلی الله علیه و سلم بالجحرانه اذ جاءه رجل اعرا کفیت
بودیم باز در آن حضرت رجعه که بر یک مرحله از کما است آن حضرت از آنجا عمره بر آورده بودند که آه و اوامردی ساکن بادیه علیه جتبه و هو متفصح بالخلق بر آن رجعه بود و حال آنکه
آن مرد آلوده بود بخلق بفتح خا حجه و قاف و از خرام طس است که عریان میسازد و در آن عفران می اندازد و مشهور است میان ایشان و ضحیضاد و غای مجتهدین که او در جسد بطیب چنانکه
گویند بیکدیگر زوی فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله فی احرمت بالعمرة و هند علی بدستیکه من احرمتم بر اعمی سهره و حال آنکه این جامه بر بدن من بود فقال پس گفت
آن حضرت اما الطیب الذی بک فلغسله ثلث مرات اما خوشبوئی که باست و آلوده است بدن تو بدان پس بشوی آنرا سه بار از بخت آنکه استعمال زعفران حرام است بر بدن
نه از آن جهت که تقای از طیب بعد از احرام مفید حرام است فافهم و اما المحبته فانزعها و اما جیه که پوشیده پس برکش آنرا و بر از بدن ثم اصنع فی حررات کافضه فحج حجاب
پیشتر کن در عمره تو چنانکه میکنی در حج تو که یا آنرا در عالم بود احکام حج نه شبیه و آن حضرت عمره را حج و فرمود هر چه احکام و ارکان حج است از احرام و شرائط آن احکام عمره نیز همان است
و فرق نیست میان حج و عمره مگر بوجود و توقف بعرض و عدم آن متفق علیه و عن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یمنع المحرم و لا
منیج و لا یمنع بر سر لفظ رفع و جزم و نیست منیج کند محرم خود را و نخند نخاح و دیگری را بولایت و کالت و خواستگاری نکند زن را خطبه کبیر خازن خراستن و این مذهب صحیح
و جمهور و علمایست لیکن نه از نخاح و انکاح تحریمی است و از خطبه تحریمی و نیز زاجا ناست همه و دلیل آنروچ میمونه است من دوا و مسلم و من ابن عباس و من ان النبی صلی الله
علیه و سلم تزوج میمونه و هو محرم روایت است از ابن عباس که آن حضرت نکاح کرد میمونه را رضی الله عنهما و حال آنکه آن حضرت محرم بود برای عمره قضا متفق علیه و عن
یزید بن الاصم بن الحنث میمونه و من خواهر از میمونه بعضی گویند که او را روایت است و محالی است و صحیح آنست که تابعی است ثقة کثیر الحدیث عن میمونه روایت میکنند
خاله میمونه و رسول الله صلی الله علیه و سلم تزوج بها و هو حلال کما آن حضرت تزوج کرد او را و حال آنکه محرم نبود و او مسلم قال الشیخ الامام محی السنه رحمه
الله و الا اکثر من علی انه تزوجها حلالا لا گفت محی السنه اکثر از آنکه آن حضرت تزوج کرد میمونه را در حال که حلال بود و ظهور است تزوج میمونه و هو محرم و ظاهر شد تزوج میمونه
در حال که آن حضرت محرم بود ثمنی بها و هو حلال پیشتر که در غی دور میمونه را و حال آنکه وی حلال بود بسبب فحی طریق مکه نخاح میمونه و نایبی وی در سرف بود و فقیه سید عالم
و کسرا و لغام موضعی است بر راه مکه برده میل از که و از عجایب اتفاقات آنکه فوت میمونه نیز درین موضع اتفاق افتاد و الا آنرا بخاطر مقدمی غایبست که بعضی را ساخته اند بآنکه
حدیث ابن عباس و حدیث یزید بن الاصم و در تعارض آمده حدیث ابن عباس ناطق است بآنکه تزوج میمونه در حالت احرام بود و حدیث ابن الاصم دلالت دارد بر آنکه در حالت حل بود

القی علی ثوبایا نافع بنیز بر من جامه را می نافع که سرودی بخورم نافع میگوید فالحقیته علیه بوسه پس از آنکه بر بنی باقی قال تلقی علی هذا وقل فی رسول الله
 پس گفت ابن عمر ای ای اندازی بر من این را و حال آنکه تحقیق نمی کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان یلبسه المحرم نانی که می پوشد بر من را محرم ظاهر از من است
 اجتناب میخط بود مطلق بر نوع که می پوشد و سابقا معلوم شد که اگر محیط را بپوشد بر وجهی که متعارف در آنست بانی نذر و یا از اجتناب احتیاط کرده و الله علم و راه او بود و عن
 عبد الله بن مالک ابن مجشیه مالک بنون است و این صفت ثانیة عبد الله است و بجهتیه ضم با و فتح حای عمل و سکون یا نام دارد عبد الله است و مالک نام پد او است
 و اگر بنی بنون بخواند لازم آید که بجهتیه دارد مالک باشد و حال آنکه زودا و است و این را در مواضع دیگر ذکر کرده ام قد بر قال احتجم رسول الله صلی الله علیه وسلم و هو محرم
 خون کشید آن حضرت و حال آنکه وی محرم بود و لحنی الجبل بفتح لام و سکون حای عمل و جبل بفتح جیم و ان مشهور نام موضعی است میان مکه و مدینه چنانکه گفت من طریق مکه
 فی وسط و اسد خون کشید در میان سر خود و سطر اینها بفتح سین تصحیح کرده اند و فرق میان وسط و وسط بفتح سین و سکون مشهور است و گفته اند که این محمول بر سر و نیست
 زیرا که بی قطع شعر نخواهد بود و اگر بعضی موضعی باشد که در اینجا موی نیست جائز است بی خدی متفق علیه و عن انس رضی قال احتجم رسول الله صلی الله علیه وسلم
 و هو محرم علی ظهر القدام جماعت کرد آن حضرت و حال آنکه وی محرم بود بر پشت پا من وجع کان به انصب دردی که بود و پشت پا و یا جای موی نیست عالیا و با و جز
 آن در می هم داشت و راه ابو داود و النسائی و عن ابی رافع مولای آن حضرت و وی نخست غلام عباس بود که حضرت بخشید قطعی بود و چون خبر اسلام او عباس را شنید
 آزادش کرد و حاضر شد خداوند حق را نامش بعضی مصعب گفته اند بعضی ابراهیم و بعضی غیر آن و اسلام او پیش از بر بود ولیکن بد بعد حاضر نشده قال تزوج رسول الله
 صلی الله علیه وسلم میمونه و هو حلال نکاح کرد آن حضرت میمونه را و حال آنکه آن حضرت حلال بود و بنی بها و هو حلال و دخل کرد آن حضرت میمونه را و حال
 آنکه آن حضرت حلال بود و گفت انا الرسول بنیها و بود من میا بنی میان آن حضرت و میمونه و راه احمد و الترمذی و قال هذا الحدیث حسن باب المحرم
 میجنب الصید بدانکه صید کردن محرم و راه نمودن وی دیگری را بصید و اشارت کردن بدان حرام است باتفاق و اگر چیزی از این افعال کند لازم میگوید و در الامار و خوردن محرم صید
 تفصیل است اگر خود صید کند یا محرمی دیگر صید کند آن نیز حرام است باتفاق و اگر غیر محرم صید کند برای خود یا برای محرم یا ذن وی یا بی ذن وی در اینجا مذنب و احوال است و علماء
 مذنب بعضی صحابه و تابعین و من بعد هم و ابن عباس و طاووس و ثوری آن است که حرام است بر محرم اکل صید مطلقا بدلیل اطلاق حدیث مصعب بن جهم که بپایه بود
 و مالک و شافعی و احمد آنست که محرم اگر خود صید کند یا کسی برای وی صید کند یا ذن وی یا بی ذن وی حرام است و اما اگر غیر محرم صید کند برای خود و چیزی از آن برای محرم و دیگر
 حلال است و مذنب امام ابی حنیفه و اصحاب وی آن است که حلال است اکل لحم صید محرم و دیگر را اما دام که خود صید کند و امر بدان نکند و دلالت و اشارت و اعانت بر آن
 ننماید وی یا محرم دیگر اگر چه برای وی صید کرده میشود و چنانکه حدیث ابی قتاده بران دلالت دارد این است تحریر مذنب و احادیث دین بحسب ظاهر مخالف و متعارض آمده
 و در شرح سفر السعادت این را بتفصیل بر چه نام استیفا کرده شده است آنجا باید بگوئیم و الله اعلم الفصل الاول عن الصعب بفتح صاد و سکون جیمین
 بن جهم و بفتح جیم و تشدید مثله صحابی است ابن عباس از وی روایت واردات فی خلافة ابی بکر الصدیق رضی الله اهلای رسول الله روایت است از وی که بی
 هیهات و برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حماد و حشیا که در زکات شکار کرده بود و هو بالابواء و آن حضرت را با و بود و بفتح همزه و سکون موحده او بود و آن با
 رو و آن بود و بفتح و او تشدید و ال نام و موصع است میان مکه و مدینه نزد دیگر قبیله و میگویند که قبر عبد الله و الدان آن حضرت را با و است و ابن مصعب بن جهم و
 ساکن بود و خود علیه پس بر کرد و اندید آن حضرت بروی و قبول نکرد فلما دای مافی وجهه پس سگای که دید آن حضرت چیز را که در وی اوست از ناخوشی و افعال
 و اند و از قبول نکرد آن حضرت هیهات و اقال گفت آن حضرت انما لم نؤده عليك الا انا حرم بر سیکه باز نکرد اندید هیهات و از آنکه بحیث آنکه محرم بنیم و بعضی جمع حرام است بحسب
 بعضی و امکنه فی القاموس و در صحاح گفته که جمع حرام است متفق علیه پوشیده نماد که ظاهر این حدیث بدان است که مصعب بن جهم حصار و حشی زنده بصدیه آورد و محرم جابر نیست
 قبول آن و لیکن سخن در گوشت شکار است که محرم را خوردن آن رواست یا نه و در روایات آمده است که هر یک لحم حمار و حشی بود پس در روایات مسلم آمده که هر یک در سرین حمار و حشی را
 که خون از وی میچکد و در روایتی آورده شق چهار را و شق یکسریه بر چیزی و در روایتی آورده و عضو را از وی و در روایتی پای او را پس بقرینه این روایات دین حدیث نیز همین مراد خواهد
 بود و عن ابی قتاده رضی الله خرج مع رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از ابی قتاده صحابی مشهور که وی بیرون آمد همراه آن حضرت و این در عام حدیث بود
 در سال ششم هجرت فتخلف مع بعض اصحابه و هم محرمون پس پس ماند ابو قتاده با بعضی از یاران خود و یاران وی محرم بودند و هو غیر محرم و وی محرم نبود و فخر او احلال
 و حشیا قبل آن پرا و پس مدینه یان وی حمار و حشی را پیش از آنکه بجهتیه وی آنرا فلما دای و تکراره پس بهنجامیکه مدینه یا یان او گذاشته اند و دلالت و اشارت نکرد بدان حتی
 و راه ابو قتاده آنکه دیگر ابو قتاده فوکب فوساله پس سوار شد ابو قتاده هیهات و راهی را که مراد او بود و فالحسب ان ینا و لوه سوطه پس سوال کرد ایشان را که بهند دست و توان
 او را بعضی گفتند که مراد سوطا اینجا سیف است و در بعضی روایات با سوطه محمد نیز مذکور است فابو ابراهیم با او و دنیا یان از دادن سوطه بدست وی بحسب امرام که لازم نیاید
 اعانت بر صید قتل و له پس فرود آمد ابو قتاده از اسب پس گرفت سوطا را و در روایتی سوطه و جمع را فحمل علیه پس حمله آورد و بتاخت بر حمار و حشی محصوره پس بی کرد و بگفتند
 و بگشت او را ثم اکل فاکلو افس خورد ابو قتاده پسر خود و دنیا یان وی نیز فذل موا پس ایشان شدند بعد از خوردن که هر گوشت شکار در حالت حرام خوردن ابو قتاده و پاره گوشت

نهی داشته بود فلما دیکو رسول الله صلی الله علیه وسلم سالوہ پس بنگامیکہ دیا فقتلہ آن حضرت را و بلا زمت شریف رسیدند و تحقیق حال را عرض نمودند و پرسیدند آن حضرت از حکم آن کرد و ابو ذر در آن یاز قال هل محکم منہ شیئ گفت آن حضرت آیا هست با شما از آن چیزی قالوا مضی و جله گفتند بایا می اوست و در روایتی باز وی را و فاختها النبی پس گرفت آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاکلها پس خورد پای آنرا متفق علیہ و فی رواية لهما و در روایتی در بخاری و مسلم را برود و اینچنین آمده کہ فلما اتوا رسول الله صلی الله علیه وسلم قال پس چون آمدند نزد آن حضرت فرمودا منکم احد امره ان یجمل علیها آیا از شما یکی کی بود کہ امر کرد ابو قحافہ کہ اگر حمل کند و بتازد و بروی او نشاند البیها یا اشارت کرده باشد بجایب و یعنی احانت کرده باشد بوجہی از وجوہ بر شکار کردن آنرا قالوا لا لقتلہ بخروہ قال فکلوا اما بقی من لحمها گفت آن حضرت پس خوب کردید کہ خوردید و بخورید آنچه باقی مانده است از گوشت وی این حدیث دلالت بر اباحت میکند اما میگوید صید نکردده یا دلالت و اشارت بر ان نکرده است و حدیث سابق بر حرمت آن مطلقا دلالت میکند و احادیث و آثار بسیار در هر دو جانب آمده و لا بد بعضی ناخوش بعضی خواهد بود و قد حقق فی موضعہ و عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم خمس الاجنح علی من قتلہن فی الحرم و الاحرام پنج چیز اند کہ گناه نیست بر کسی بکشند از در زمین حرم اگر چه در زمان حرام باشد الفأرة تخفیف اموش و الغراب زئغ و الحداة کجسرها و فتح وال و ہمزہ بر وزن غنیمۃ جانوری معروف است کہ آنرا غلیوار میگویند و در صراحات گفته و العقرب و کژدم و الکلب العقور و سگ جرات کننده متفق علیہ و عن عائشۃ رضی الله عنہا ان النبی صلی الله علیه وسلم قال خمس فواسق یقتلن فی الحل و الحرم پنج چیز از حیوانات فاسق انداختہ میشوند فی حل و حرم و میسند از احرام الحیۃ مار و الغراب الاتبع بوجہ و قاف زئغ میشہ کہ سیاه و سفید میباشد و در پشت و شکم وی سفید باشد و این در طیر و کلاب میباشد و فی الصرح یقع پسکی در مرغ و در حدیث دشان قاتل سیدنا امام حسین سلام الله علیہ و علی آباء الکرام واقع شدہ است کہ گفت آن حضرت صلی الله علیہ وسلم کہ کویم ہی منیم بسوی کلب اتبع کہ وہاں ہی ایازد و خون اہل بیت من و بود و شمر لعون ابرص و الفأرة و اموش و الکلب العقور و سگ کزنہ و الحد یا بتقصیر حادہ است کہ در حدیث سابق مذکور شد متفق علیہ بد آنکہ در ہر یکی ازین دو حدیث پنج چیز از خمس موزیات مذکور شد لیکن در حدیث سابق عقرب مذکور شد نہ حیہ و در حدیث لاحق برکس و خواب کا ہی مطلق مذکور میشود و ہما موصوف باقیہ و گفته اند کہ مقتول در حل و حرم کہ قاتل وی محرم باشد یا محل منحصر درین پنج نیست بلکہ موزیات را حکم ہمین است و سباع ہمہ مانند شیر و کرک و پلنگ ہمہ و ذیل کلب عقوراند و اتفاق کرده اند علماء بر جواز قتل محرم را یا شکار ہر موزی را جائز است قتل وی در حل و حرم و اما قتل جائی خواہ در حرم جایب کزدہ باشد یا در حل جائز است نزد شافعی و نزد مالک و در حرم کردہ باشد یا نہا بہر مجرم بردہ تنگ ساخته شود بروی محال مبنی اکل و شرب تا مضطر گردد و بخروج پس قتل کردہ شود و حد زدرہ شود الفصل الثانی عن جابروں ان رسول الله صلی الله علیہ وسلم قال لحم الصيد لکم فی الاحرام حلال ما لم یقتصد و ہ روایت است از جابر کہ آن حضرت گفت گوشت شکار در شمار احرام حلال است مادام کہ صید نخبند شکار محرمید و ایضا لکم ما صید کردہ شود برای خاطر شکار صید کنندہ محرم نہ بود مہرب مالک و شافعی این است و این متوسط است میان دو مذهب دیگر چنانکہ گفتہ شد و واہ ابو داؤد و الترمذی و النسائی و عن ابی ہریرۃ و عن النبی صلی الله علیہ وسلم قال الحد من صید البحر گفت آن حضرت کہ طبع از شکار دریا است یعنی حکم وی حکم صید بحر است و وار شدہ است کہ جارا از بغی افشا دن مایہی است و بعضی گفته اند کہ متولد میگردد و از مایہی مانند کرمکپاس می ایازد و ایشان را دریا ساحل و پر ووش می یابد و بخیز کردند بعضی اعلی کہ صید کنند و را محرم زیرا کہ وی صید بحر است و صید بحر حکم قتل فی سجاء و اصل کلم صید البحر و تم حرا حلال است اما کسی کہ تجزئی کند میگوید کہ وی صید بحر است کہ استقرار و آنجا است و بعضیہ میکنند در زمین و قوت میکنند آنچہ بیرون می آید از زمین از نباتات و ثمرات آن و بعضی گفته اند کہ آن حضرت صلی الله علیہ وسلم از ان صید بحر گفت مراد آنست کہ در حکم صید بحر و حل لکل بی دوج و تنکیہ و اند علم و واہ ابو داؤد و الترمذی و عن ابی سعید الخدری و عن النبی صلی الله علیہ وسلم قال قتل المحرم السبع العادی فرمود بچند محرم مدہ حملہ کنندہ را و وی در حکم کلب عقور است چنانکہ گفته شد و واہ الترمذی و ابو داؤد و ابن ماجہ و عن عبد الرحمن بن ابی عمار و فیہ عن حماد و تشدیدیم تابعی است کہ قرشی عابد بود و مشغوف بجباوت مشغول غمت و سلامت قال سالت جابرا بن عبد الله عن الضبع اصید ہی گفت رسیدم جابرا را از ضبع بفتح معجم و ضم موسہ حیوان محروم کہ آنرا کرک گفتار گویند یا شکار است وی کہ حرام است قتل آن محرم را فقال نعم پس گفت جابرا کی صبع از جابرا شکار است فقلت ایوکل پس گفتم من آیا خوردہ میشود و حلال است خوردن آن فقال نعم پس گفت جابرا کی خوردہ میشود و فقلت سمعتہ من رسول الله پس گفتم من آیا شنیدہ ی نوکتر از پیغمبر خدا صلی الله علیہ وسلم قال نعم گفت آری شنیدم کہ آن حضرت و واہ الترمذی و النسائی و الشافعی و قال الترمذی ہذا حدیث حسن صحیح بلکہ اختلاف کرده اند از اباحت لحم ضبع از عبد بن ابی وقاص آمده کہ دی بخورد و از ابن عباس نیز اباحت آن مرویست و امام شافعی و امام احمد بن حنبل و امام ابو حنیفہ و امام مالک بجز اباحت آن رفته اند زیرا کہ رسول خدا صلی الله علیہ وسلم ہی کرده از ہر ذی ناب از سباع و حیوان کہ اباحت لحم او علی الخلو من نیر و روایت کرده اند لیکن میگویند کہ آن حدیث ضعیف است شافعیہ میگویند کہ ضبع مخصوص است از عموم ہی از ہر سباع تقریر فی حدیث جابرا و اند علم و عن رضی الله عنہ قال سالت رسول الله صلی الله علیہ وسلم عن الضبع قال هو صید گفت جابرا رسیدم آن حضرت را از ضبع کہ آیا آن صید است کہ بکشتن آن بر محرم جای ثابت میشود گفت آن حضرت ضبع صید است و یجعل فیہ کبشا اذا اصابہ المحرم و میگردانند و میدہد محرم و جزای آن فقہار و وقتی کہ برسد و بکشد از محرم و واہ ابو داؤد و ابن ماجہ و اللادھی و عن خزیمۃ بضم خا می مجہد و فتح زای بن جزیئ بفتح جیم و سکون ذای العبد و وی سبزوہ و فتح جیم و کسز زای و بیاض نیز میگویند و بعضی تشدید زای میخوانند بی یا قال سالت رسول الله گفت رسیدم پیغمبر خدا صلی الله علیہ وسلم عن اکل الضبع در خوردن ضبع حل و ایا کل الضبع لحد گفت آن حضرت آیا می خورد ضبع را پیچ یکی یعنی وی چیزی نیست کہ کسی را

سیم و کسر جامکان یا زمان حل متفق علیه و این حدیث دلالت دارد بر تحقق احصاء برض لیکن دلالت دارد بر صحت اشتراط و جامه که میگوید احصاء نیست مگر بعد و میگوید که اگر مرض
 مسیح صلی الله علیه و آله بود اختیار با اشتراط چه بودی و جواب میگوید که اشتراط برای تعین محل است که اگر اشتراط نبود می توانست هر جا که میخواست غسل کند و بر تقدیر اشتراط پیش
 از خبری که محل متیون ذکر و همچنین است مذهب ابی حنیفه و هر که موافق است بوی در تحقق احصاء برض و بعضی گفته اند که جائز نیست غسل با وجود اشتراط و این حکم مخصوص است بصلوات
 و انما علم و صحبت رسیده است از ابن عمر که وی اشتراط را انکار میگرد و در قول وی در حدیث سابق السین حکم سنت رسول الله بحجت نیست و از اینجا مفهوم میگرد که ابن عمر
 قائل است با حصار از جهت مرض فافهم الفصل الثانی عن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و سلم امر اصحابه ان یسدوا اللحد
 الذی یخروا عام الحمد یلیته فی حصره القضاء و روایت است از ابن عباس که آن حضرت امر کرد اصحاب را که تبدیل کنند پدی را که عمر کرده اند در سال حدیه و عمره
 قضای یعنی سابقا در وقت احصاء عمر کرده بودند سال آینده که عمره قضای بخارند و دیگر عمر کنند تا عمر در حرم واقع شود زیرا که پدی احصاء در حج کرده و منشیو مکر در حرم چنانکه مذکور
 امام ابو حنیفه است و این بر تقدیر نیست که عمر در حدیه در غیر حرم و ظاهر است و اگر کوئیم حدیه نیز در حرم بود زیرا که حدیه اکثرش در حرم است چنانچه در شرح ترجمه اشارت بدان
 کردیم پس تبدیل بجهت احتیاط و ادراک فضیلت است ثانیاً و امر برای استحباب است و رواه ابو داود و در بعضی نسخ این عبارت زیاده است که وفیه ضعیف و فی
 سند محمد بن اسحق و عن ججاج ابن عمر و الانصاری صحابی است معدود و در امل مدینه و حدیث وی نزد مجازین است روایت کرد از وی عمره و خبر وی
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من کسر کبک شکسته شود بلفظ مجهول یعنی پایی او و خروج بکسر المفظ معلوم یا ناک شود فقل حل پس تحقیق حلال
 شد یعنی باید که از احرام برآید و علیه الحج من قابل و در دست چار سال آینده یا حدیث نیز دلالت دارد بر آنکه احصاء بر غیر حد و هم می باشد چنانکه مذهب ابو حنیفه است و تقیید
 با اشتراط تکلف است و رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجه و الدامی و زاد ابی داود و فی رواية اخرى و زیاده کرده است ابو داود و در روایت
 دیگر او مرض یا بیمار شود و قال الترمذی هذا لحدیث حسن و در نسخ حسن صحیح و فی المصباح ضعیف و در مصابیح گفته است که این حدیث ضعیف است و توشی گفته که
 حکم بضعف این حدیث باطل است و گفته که این حدیث اتم است از قول عمره و وی یکی از او و ابن عسیر و است و آن قول این است که گفت قد ذکر ت ذلک
 لابی هریره و ابن عباس عمره میگوید که تحقیق ذکر کردم من از امر ابی هریره را و ابن عباس را که حجاج بن عمر و همچنین میگوید فقال اصدق پس گفت ابو هریره و ابن عباس
 رضی الله عنهما راست گفته است و عن عبد الرحمن بن یحیی و یحیی بن یحیی و سکون عین ممل و فتح میم الدلیلی بکسر دال ممل و سکون تخانه صحابی است که نزول کرد
 بکوفه و وفات یافت نجران قال سمعت النبی صلی الله علیه و سلم یقول الحج عرفه گفت شنیدم آن حضرت را که می گفت حج عرفه است یعنی ملاک حج
 و معظم ارکان و می توقف است بعرفه اگر چه طواف نیز رکن است اما این عظیم تر است از آنکه بی وی حج اصلاً صورت ندارد من ادول عرفه قلیل جمع قبل طلوع فجر
 فقل ادول الحج که یک در باید و عرفه را در شب مزدلفه که شب دهم از ذی الحجه است پیش از طلوع صبح صادق پس تحقیق دریافت حج را اول وقت و توقف بعرفه بعد از
 زوال روز عرفه است و آخر وی تا طلوع فجر حدیث است و معنی توقف استادن در آن و ادبیت اگر چه یک ساعت بود و اگر چه خواب باشد اینجا مسئله است می آید که یکی در جزو
 اخیر شب در آنجا رسید و نماز عشا گذارد و است بحیثی که اگر توقف کند نماز از دست رود و اگر عقیده نماز شود حج بدست نیاید چه کار کند نماز کند یا حج کند و بعضی گفته اند نماز
 کند که افضل عبادت است و بعضی گفته اند که حج کند که در قضای او عسرت تمام و مشقتی عظیم است و هو المختار ایام منی ثلثه روزهای منی سه روز است یا زوده و دوز
 و سیزده که آنرا ایام تشریق گویند درین سه روز در منی باید بود و در می باید کرد و فتن تعجل فی یومین فلا اثم علیه پس کسی که شبانی کند و دور و دور آنجا باشد و در آخر روز
 دوم برآید پس نیست پیچ بر وی و نیست در وی ترک واجب و من تاخر فلا اثم علیه و کسی که پس ماند و روز سیزدهم بجا نیست پیچ بر وی و نیست در وی
 ارتکاب بدعت و محابزه و نیست یعنی هر دو برابرند و اگر چه توقف و تاخر افضل است از جهت کثرت عبادت و حصول زیادت مشقت و آورده اند که اهل جاهلیت در وقت
 بودند بعضی تعجل ماکانه دانسته بودند و بعضی تاخیر را پس وارد شد تزلزل تعجل فاما خبر هر دو برابرند و در پیچ کی ایام و حرجی نیست رواه الترمذی و ابو داود و النسائی
 و ابن ماجه و الدامی و قال الترمذی هذا لحدیث حسن صحیح باب حرم مکة حرمها الله تعالی حرم که زمینی است که احاطه کرده است بدان
 و گردانیده است او را خدا تعالی در حکم آن بحجت تعظیم و تشریف و تسمیه بحرم بحجت آنست که حرام گردانیده است و بی سحانه تعلی و وی بسیاری از آنچه حرام نیست غیر
 وی و سبب تحریم بعضی گفته اند آنست که چون آدم علیه السلام با زمین فرستادند ترسید از شیاطین تا ملاک نهند اما پس فرستاد وی سحانه ملاک را تا انگیبانی و پاسبانی وی کشند پس
 درین مواضع که حد و حرم است از هر جانب استنادند و هر چه از زمین در میان مکة و مواضع ملاک بود حرم گشت و بعضی گفته اند که چون حجر اسود در اخیل الرحمن صلوات الله و سلامه
 علیه و علی نبینا و آلنا و علی جمیعنا و در وقت بنای کعبه بنا و روشن گشت بوی در میان و شمال و شرق و غرب و وی پس هر چه از زمین روشن شد و نور حرم شده حد و حرم با علامات است و آن
 مناره است که بنا کرده اند در جمیع جهات مکرر در جانب جبه و جمره که درین دو جانب اتفاق افتاده و او ل کسی که نصب کرده ابراهیم علیه السلام بدلت
 جبرئیل علم بعد از وی قسی بن کلاب و بعضی گفته اند که اسمعیل علیه السلام کرد بعد از پدرش و بعد از وی قسی گفته اند همان بن اوس اول کسی است که نصب کرد انصاب حرم
 در وقتی که رسید که مندرس نکرد و حرم و بعد از وی قریش کردند بعد از آن حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم در سال فتح پیتر عمر بن الخطاب پیتر عثمان بن عفان بعد از وی

معاویه بن ابی سفیان و حدود حرم از نیمه جانب مساوی نیست و نزدیکتر از نیمه جانب بتخیم است و در تاریخ مکه مجریه را بتفصیل بیان کرده است و الله اعلم الفصل الاول
عن ابن عباس رضی قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم فتح مكة لاهجرة ولكن جهاد ونية كفت آن حضرت در روز فتح مکه نیست هجرت ولیکن
باقی است جهاد و نیت بیا نش آنتست که هجرت از مکه مدینه فرض بود بر کسی که استطاعت دارد و بعد از هجرت آوردن رسول الله صلى الله عليه وسلم مدینه و چون فتح شد که منقطع
گشت آن هجرت که فرض بود بر آنکه مکه دار الحرب نماید ولیکن باقی ماند هجرت از دیگر کفر به اسلام از برای صیانت دین و حفظ احکام اسلام و این داخل است تحت جهاد
و نیت یعنی باقی ماند جهاد که کرده شود بدان از فضیلت و ثواب آنچه قوت پذیرفته از هجرت و باقی ماند جهاد که تصحیح نیت و نیک کردن آن در هر عمل و درین نیز معنی
هجرت است یعنی ترک برائی نفس و بیرون آمدن از موطن طبعیت و ترک کردن آنچه نمی کرد شرع از آن و از استغفام و چون خوانده شود بر آنکه روزی شود
بر آنکه روزی شود و بر آورده شود برای جبار یعنی حکم کند امام که بر آنکه جنگ کافران و نصرت دهد مسلمانان را فافروا پس بر آنکه واجب نماید و امثال کسبیده او را
وقال يوم فتح مكة وكفت آن حضرت روز فتح مکه آن همد البطل حرمه الله يوم خلق السموات والارض بدستیک این شهر یعنی مکه حرام گردانیده است و از خدا
تعالی و نهی کرده است از آنکه بچیزی چند در آن روزی که پیدا کرده است آسمانها و زمینها را یعنی تحریم می دادیم و شریعت سابقه است و نیست از آن قبیل که حادث
بود و مخصوص باشد بشری و در شریعتی یا مراد آنتست که این زمین مادر وقتی که پیدا کرده است محرم کرده شده است و این صفت در وی نموده اگر گفته شود که در باب
حرم المدینه باید که بر ابراهیم حرام گردانیده مکه را ساخته است و از حرم و من حرم گردانیده ام مدینه را ساخته ام و از حرم و اگر حرم ساختن وی قدیم باشد و جانشان
آن بابر ابراهیم علیه السلام چه باشد و البش آنکه اسناد تحریم بابر ابراهیم ع از جهت آن باشد که وی رسانیده و اعلام کرد حکم الهی را زیرا که حاکم بشرایع و احکام خدای تعالی است
و حکم وی قدیم است و استیلا صلوات الله و سلامه علیه رسالت آن احکام اندیا چون برداشته شد خانه بیت المعمور با آسمان در وقت طوفان نوح هم مندرس و
منظم گشت عمارتی که بنا کرده بود آدم علیه السلام و بر طرف شد حرمت او و گشت شریعت مکرر که منسیه تا آنکه احیا کرد و از ابراهیم علیه السلام فهو حرام بحرمه الله
یوم الفتح پس این بلد حرام است بحرام گردانیدن خدای تعالی تا روز قیامت و از دلن بحیل القتال فیها لاحد قبلی و بدین شایان این است که هرگز حلال
نکرد و کارزار کردن در این بلد هیچ یکی را پیش از من و لم یحیل لی الا ساعة من نهار و حلال نشد مگر یکساعت از روز اشارت است بوقوع قتال از خالد بن
الولید و لا بد آن بامر و از آن حضرت صلی الله علیه وسلم خواهد بود و لهذا اکثر علما و امام ابو حنیفه از ایشانست میگویند که فتح مکه بقبر و غلبه است که آنرا در کتب قدیم
غنوه میگویند و مذهب شافعی و بروایتی از احمد است که فتح او مصلح است زیرا که ایشان تنهی نبودند برای حرب و وقوع آن اتفاقی بود و بعد از دخول خالد رضی الله
عنه و تعرض بعضی مشرکان مرا و او را و اخذ آنحضرت بحلال شدن قتال مرا و اساعی صریح است در وقوع قتال و فتح غنوه و ثمره خلاف آنتست که یکمیکوید فتح
غنوه بود جائز نمی دارد و فر و ختن خانه و اجاره زمین و خانه های آنها را زیرا که آن حضرت گرفت آنرا از انکار و وقف گردانید میان مسلمانان و کسی که میگوید صلحا بود تجزیه میکند
بیع و اجاره را زیرا که برین تقدیر آن ملوک صاحبان است و باقی است بر ملک ایشان فهو حرام بحرمه الله الی یوم الفتح مکرر برای تفریر و تاکد است لایحضار
شتر که بریده نشود و خا و چه جای شجار و در حدایه گفته که هر که خشیش حرم یادخت آنرا برید که ملوک نیست و خود رسته است بر دست قیمت آن مگر آنچه خشک شده از آن
و در آنکه خشک شده ضمان نیست زیرا که نامی نیست و چنانچه نشود و خشیش حرم و بریده نشود مگر از خرو و امام ابو یوسف گفته باکی نیست بچهر اندین از جهت وجود ضرورت
و تعدد منع و اب از آن و دلیل امام ابو حنیفه و امام محمد اسخید است و نیز برداشتن آن داخل مکن است پس ضرورتی نباشد و از زمستانی است چنانچه حدیث بیاید
و جائز است قطع او و دعوی او و نکات تیرمشتی است زیرا که از جمله نباتات نیست و نزد امام شافعی و هر که موافق است جائز است دعوی بیایم در کلام حرمه مذهب امام احمد سچو منیب
است و شیخ امام اجل عارف و اربع بار عید الوهاب متقی از عارضه می خود که در آخر عمر عارض شده بود حکایت میکرد که از اصحاب مامری بود که وی را احمد سقا میگفتند روزی
کلی از حرم آورده دست مامی داد و بقدری آلتی سهوشد و آنرا بوی کردیم بچهر بوی کردن الی درینجا و دید چنانچه مورچه دو و بدماغ رسید و از بدماغ بهر دو چشم برآمد و در روز
زیاد و شد تا رسید بجایی که رسید ما شار اند و یقده و لا یفر صید و در مانده و در بخانده نشو و شکار و چون تفریر حرام شد قتل و الماف بطریق اولی حرام باشد و که
تفریر کرده هم در تفریرش از سکون تلف شد ضامن کرد و لا ملیتقط القطة الامن عرقها و بر نذر بر زمین افتاد و حرم را مگر کسی که تعریف کند و بشناساند آنرا یعنی تعریف
حرم نیست مگر تعریف تا آنکه یا بملک آنرا پس خرج نمیکند آنرا و مالک نمیکند و تصدق نمیکند چنانکه حکم قطعه قناع و یکو است که تعریف کند و اگر تفریر باشد خرج کند و بعد از آنکه
صاحب او بیاید بهر حال آنجا ند یعنی در لفظ حرم جز تعریف نیست و این از طریقین شافعی است و اکثر علما فرق نموده اند میان قطعه حرم و غیر وی از آن مکن و مذهب
نیز همین است و دلیل بر آن اطلاقی احادیثی است که وارد شده اند در لفظ چنانکه در باب عطفا یا یا نشاء الله تعالی و میگویند که معنی قول وی الامن عرفها مدخید است
که تعریف کند تا کیسال درست چنانکه همه جا میکند و مخصوص بیایم موسم نیست و این خلاف ظاهر عبارت است و نیز سیاق کلام برای بیان فصل حرم مکه و ذکر خصائص است
و اگر حکم قطعه وی حکم لفظا سائر قناع باشد ذکر آنرا فایده نمی بینیم قدر و لا یختلی خلاها و بریده نشود خلف تروی و خلا مقصور خلف ترو خشیش خشک را گویند و قطع خشیش نیز
درست نیست زیرا که حکم شوک دارد و بعضی خلا را ببرد و آیت کرده اند و آن خطا است که قال التورثی فقال العباس پس گفت عباس یا رسول الله الا لا خیر کما ذکرنا

استشاکن از میان خللا و از خبر بکفره و سکون ذال معجز نام گیاهی مشهور است خوشبوی فایده لغتیه نیز که از خبر برای آهنگران مردم است و در بعضی روایات لغتیه تا قیون معج
 قین نفع قاف و سکون تخمیه آهنگر صاحب نهایی گفته آهنگر در برخی محتاج اند با زرد که انتن آهن و زرد و لبیو ته و از برای خانه های مردم نیز کاری آید که بدان سقف خانه
 میسازند و در روایت صحیح آمده فاما بخله فی قبورها و بیوتنا زیرا که ما میگردانیم از خرد در قبرها و خانه های ما از خرد را عرب در میان کور با تیر می انداختند فقال چون التماس کرد عباس
 از خرد از آن حضرت وحی آمد پس استشاکر و فرمود الا الا و خور که از خرد که رواست قطع کردن و در مذنب بعضی آنست که احکام مغضوب بود بوی صلی الله علیه و سلم بر
 خواهد و بر هر که خواهد حلال و حرام کرد و بعضی گویند با جتنا و گفت و اول اصح و اظهر است و الله اعلم و فی روایه ای هر مروه لا یصلح تجرها و لا یلتقط سائیک
 الا منشد بر نزار و بر زمین افتاده که اگر منشد و نشاء و تحریف کم شده کردن و عن جابر رضی قال سمعت النبی صلی الله علیه و سلم یقول لا یحل لاحکم
 ان یحمل بمکة السلاح گفت جابر شنیدم آن حضرت را که میخفت و روایت دیگری را از شما که بردار و بلکه سلاح را یعنی بی ضرورت و حاجت و بعضی گفته اند که مروه است
 مطلقا و قول اول صحیح تر است و قول جمهور علماء است زیرا که آن حضرت در مکه قضا سلاح در آمد و لیکن کافران گفته اند که آنها را در قراب دارد و در فتح نیز مسلح آمد و واه مسلم
 و عن انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم دخل مکة یوم الفتح و علی راسه المخضور روایت است از انس که آن حضرت در آمد و مکه را فتح کرد و در فتح
 و بر سر مبارک وی مغفوب بکسر میم و سکون غین مجمر و فتح فاره خود که در زمره گاه می پوشند که فی الصراح فلما نزع جابه و جل و قال ان ابن خطل متعلق با ستار الکعبه
 پس هر گاه کشید آن حضرت مغفوب را بر آمد نزد آن حضرت مردی و گفت که ابن خطل نفع مجمر و عملا آنچه است پیده های کعبه فقال اقلته پس گفت آن حضرت بخش او را
 و ابن خطل نام او عبد الله است و بعضی گفته اند غالب مرتد شده و مسلمانی را کشید که نیت بود و آن حضرت را و مسلمانی را میگوید و گفته اند که او را و واه بود مغفوب که بیو مسلمانیان نفع میگرد
 و نووی گفته که در حدیث دلیل است مکی را که رواداشته است اقامت حد و دو قصاص در حرم مکه چنانکه مالک و شافعی و نزد ابی حنیفه جایز نیست و جواب میدهند که حکم ابن خطل
 مستثنی است چنانکه از قول آن حضرت صلی الله علیه و سلم معلوم میشود و من دخل المسجد فمات من کسی که در آید مسجد را آسین است و نیز میگوید که اباحت قتل وی در ساعت
 اباحت حرم بود و شاید که بر آورده کشته باشند و الله اعلم متفق علیه و عن جابر رضی ان رسول الله صلی الله علیه و سلم دخل یوم فتح مکة و علیه عامه
 سوداء روایت است از جابر که آن حضرت در آمد و در فتح مکه و بروی دستار سیاه بود و بغیر احرام و آمد بی احرام و واه مسلم در حدیث دلیل است بر استحباب پوشیدن
 سواد چنانکه مذکور است و بعضی میگویند سیاه نبود بلکه بستعال دهن و سودن آهن سیاه مینمود و نیز دلیل است بر آنکه واجب نیست احرام داخل شوند مکه را اگر آنکه
 نیست و عمره کند و اصح قولین شافعی نیست و جواب در حقیقه را آنست که حلال کرده شد مر آن حضرت را ساعتی و عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم بغیر و جیش الکعبه غرامیکه لشکری کعبه را تخراب کنند آنرا و این خبر است از آنچه واقع میشود در آخر زمان و لشکر لشکر نیابت پادشاه مصر در مکه
 موجود و تفصیل آن از کتب سیر و تواریخ باید جست فاذا کانوا بیداء من الارض یخیف با و لهم و آخر هم پس چون می باشند بیابان از زمین در زمین خف کرد و پیش
 اول ایشان و آخر ایشان و بعضی میگویند بیداء نام موضعی است میان مکه و مدینه عایشه میگوید قالت گفتن من یا رسول الله و کیف یخیف با و لهم و آخر هم و فهم سوال
 و چگونه خف کرده شود باول ایشان و آخر ایشان و حال آنکه در میان ایشانند اهل بازارهای ایشان و بعضی گفته اند اسواق اینجا جمع سوخته است بمعنی رعیت و من یلس منهم مکه
 نیست از ایشان یعنی شریک در کفر و عصیت و قصد تخریب کعبه و غارت کردن باهل آن مکه ضعیف و بنده اند مثلا قال یخیف با و لهم و آخر هم گفت آن حضرت خف کرده
 میشوند باول ایشان و آخر ایشان ثم یجشون علی نیا ته و پست بر یکدیگر میشوند بنیات ایشان و همچنین است جریان عادت الهی خراسم هلاک میکند اخیرا را بشوی اشرار که
 فخلط اند میان ایشان بعد از آن تمیز کرده میشود میان ایشان و در قیامت متفق علیه و عن ابی هریره رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یخرب
 الکعبه ذوالسویقین من الحبشة ویران میکند کعبه را شخصی که ذوالسویقین میگوید که از حبشه است و سوبقه تصغیر ساق و سوبقین تشبیه او است و جبهه اکثر ساقهای خود
 و خیف و باریک میباشد و ظاهر این شخص را ساقهای باریک و خور و تر از آنها باشد و حکم الهی بر آن رفته است که هلاک کعبه و خرابی وی بدست حبشه است و این محل عبرت است
 که کعبه با نقدر و عظمت بر دست احرار الناس خراب میکند و در نیایان بان شوکت و عظمت بقصد تخریب وی هلاک شدند و بر زمین فرو رفتند و الله علی کل شیء قدیر و چون کعبه
 خراب شود قیامت قائم گردد و ملک دنیا خراب گردد که تعالی این عالم و آبادانی او منوطه و مربوط به جود این خانه معظم و مکرم است متفق علیه و عن ابن عباس رضی عن النبی
 صلی الله علیه و سلم قال کافی به گفت آن حضرت که یاکه من می بینم خراب کننده کعبه می بینم او را و وی حاضر است نزد من اسود سیاه است الفج بظا و بتدیم مایه
 بر جمیع آنکه در دوپای وی فرج کشاده باشد و پایهای او از یکدیگر دور باشند و در شمی و مالای قدیم نزدیک باشد و در پای شنها دوری و بعضی گفته اند میان رانهای وی دوری بود چنانکه
 شتر و گاو و کوفته زرد و سفید کنند قلعها بجهرا میکند آن شخص کعبه را شک ظاهر حدیث این است که یک کس خواهد بود که خواب خواهد کرد و احتمال دارد که این میراث
 باشد و بوی لشکری بود و واه البخاری الفصل الثانی عن یعلی بن امیه قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال احتکوا الطعام فی الحرم الحاکم
 غله نگاه داشتن تا کبارانی فرو شدند در حرم مصیبت و نافرموده کردن است احتکار در همه بلاد حرام و منی است و مکه که نیت تر است حرمت آن و الحاکم از دین بر کشتن و ارتکاب آنچه
 حرام است در حرم و واه ابو داود و عن ابن عباس رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مکة ما طیبات من بلدین پر عجب خوش شهری بودی تو احببت

الی وچعب دوست داشته شده تو بسوی من لولا ان قومی اخر جونی منك ماسكنت غیرك اگر نمیدوایند که قوم من بیرون می آورده اند ملازمت نکند منم من جز تو در راه
 الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح غریب اسنادا و عن عبد الله بن عدى بن حصارة قریشی زهری است و بعضی گفته اند ثقی علف بنی زهره صحابی است
 معه و در اهل حجاز قال و آیت رسول الله گفت دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و اتقا علی الحزوة اساده بر جزیره نفع ما و سکون برای مجمر و فتح و او تاراج و بعضی
 بفتح زای و تشدید و او را و است کرده اند و عوام که تصحیف میکنند و غوز و میگویند بعین اصل در اصل تل صغیرا گویند و الا ان نام وضعی است نزد مناره مسجد که متصل باب اجابت
 فقال و الله انك لخیر ارض الله الی الله و احب ارض الله الی الله پس گفت آن حضرت خطاب بکلمه غطر کرده بدستیکه تو بهترین زمین خدائی و محبوب ترین زمین خدا
 نزد خدا و لولا انی اخرجت منك ما خرجت و اگر نمی بود که من بیرون آورده میشدم از تو بیرون نمی آمدم و در بعضی روایات بجای الی الله الی است بهتر و دوست داشته
 شده تر نزد من و بسوی من و بود این قول از آن حضرت صلی الله علیه و سلم نزد خروج وی از مکه در عمره قضا زیرا که قریش گفتند که بعد از سر و زبر آید و نشیند و بعضی گمان برد
 اند که نزد خروج بجهت بود و این سخن صحیح نیست زیرا که در بعضی از طرق این حدیث آمده است که آن حضرت گفت و وی سوار بود بر امله خود و در خروج بجهت باین صفت
 بنود بکلمه نهان برآمده و در ترین این آنست که در تاریخ از قیام مذکور است که در سال فتح بود زیرا که در فتح اخراج نمود مکه را که مذکور حال سابق کرده باشد و الله علم و الله الترمذی
 و ابن ملجه الفصل الثالث عن ابی شریح العدوی بفتح عین و دال صحابی است روایت است از وی انه قال احسب من سعید که وی گفت مرعوبون
 سعید بن عاص اموی را که امیر مدینه بود از جانب عبد الملك بن مروان و هو بیعت البعوث الی مکه و حال آنکه عمر بن سعید میفرستاد لشکر را بسوی مکه برای قتال
 عبد الله بن الزبیر پس گفت ابو شریح اذن لی ایها الامیر احد ثلث قولاً قام به رسول الله و ستوری ده مرا ای امیر تا حدیث کنم ترا سختی که خطبه خواندند پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم الغد من یوم الفتح فردای روز فتح مکه سمعته از نای شنیده است این سخن را هر دو گوش من و وعاء قلبی و یاد داشته است آنرا از
 من و ابصرته عیناً و دیده است هر دو چشم من یعنی در حضور شنیده ام نه در پرده حجب و چون یکبار به سبک میکشیدم که آن حضرت آن سخن را حمد الله و انشی علیه شایسته
 کردم خدای را و ذکر کرد صفات وی تعالی را ثم قال ان مکه حرمها الله پسر گفت آن حضرت بدستی که مکه حرام گردانیده است او را خدای تعالی و لم یحرمها الناس
 و حرام نکرد اندیشه اند و در مردم فلا میجل الامرئ یؤمن بالله و الیوم الآخر پس علال نیست مردم ویرا که ایمان می آرند بخدا و روز آخرت ان یسفل بهاد ما انیکه بریزد
 در مکه خون را و لا یعصند بها شیعة و نه علال است که بر دروی رختی را فان تو رخص اجد بقبال رسول الله پس اگر رخصت جویدی کسی را بجز از پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و سلم فیها در مکه و کوی که پیغمبر خدا قال کرد ما نیکو کنیم فقولوا له ان الله قد اذن لرسوله پس بگویند ما و را که خدا اذن کرد پیغمبر خدا را و لم یلذن لکم و اذن کرده است
 مرثدا و انا اذن لی فیها ساعت من نهاده اذن کرده است خدای تعالی مرا در وی مگر یک ساعت و زمان قلیل از روز و قد عادت حرمها الیوم محرمتها
 بالامس و تحقیق بازگشته است حرمت او و در هر چه حرمت او در روز و لیبلغ الشاهد الغائب و باید که برساند این حکم را هر که حاضر است و شنیده است از من هر که را
 که غائب است فتهیل لابی مشریم ما قال لك عمرو پس گفته شد ما ابو شریح را چه گفت مرعوبون سعید در برابر این سخن قال گفت ابو شریح قال گفت عمر و بن عبید
 انا اعلم بذلك منك من دنا تر من باین حدیث که تو گفتی از تو یا ابو شریح یعنی من هم میدانم که مکه حرام است و لیکن ان الحرم لا یحید عاصیا بدستیکه حرم نپا نمید
 گناه کار را که خلاف امر و الی کند و خروج نماید بروی و لا فا و ابد م و نه نپا م سید هر که نیند را بخون یعنی کسی که بخت در حرم در آید و لا فا و ابد م سید
 بضم خای مجمر و سکون را و بفتح نیر گفته اند و موجه فساد درین و خیانت و بلیه یعنی اگر یکی فساد درین کند یا خیانتی دیگر کند چنانکه مال یکی را تلف کند یا حتی یکی را
 ضایع سازد و مجرم گرداند جزای آن از وی ساقط نکند و مقصود آنکه عبد الله بن الزبیر عاصی است و از طاعت امام برآمده و اگر از حرم برآید آنجا نرشد میسر و اگر نه در
 حرمش میگیریم متفق علیه و فی البغادی الحریة الخیانة یعنی در صبح بخاری تفسیر کرده خربت را بخیان و عن عیاش بفتح عین و تشدید تخانیه و شین مجمر بن عبید
 بفتح را و کسر موجه المخرومی بجای مجمر و زای صحابی است قدیم الاسلام برادر ابو جهل است از مادرش و آن حضرت او را دعایم کرد در قنوت اللهم انج عیاش بن ربیعة چنانچه در باب
 القنوت گذشت قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تزال هذه الامة بخیر ما عظموا هذه المحرمه همیشه از این امت بخیر و سلامت در دین و دنیا
 مادامیکه تعطیم کسند این حرمت را یعنی حرمت مکه و حرم خدا را و اجتناب کنند از ارتکاب آنچه نمی کرده اند مدان حتی تعظیمها چنانچه باید و شاید تعظیم وی کرد و مبالغه و
 احتیاط در آن نمود فاذا ضیعوا ذلك هلكوا پس چون ضایع گردانند آن حرمت را هلاک شوند و او ابن ماجه باب حرم المدینه حرسها الله تعالی
 احادیث در تحريم حرم مدینه طهره آمده و اختلاف کرده اند علماء در ترتیب حکم تحريم بران و مذبح امام ابی حنیفه آنست که معنی حرمت در آن مجر و تعظیم و تکریم است بی ثبوت
 احکام دیگر مثل حرمت صید و قطع شجر و زوم جزا و هر که بکند چنینی ازان آثم میگرد و جزای نیست بران و امنیت قول مالک و روایتی است از احمد و قولی است
 مر شافعی را و نووی گفت که مشهور از مذبح مالک و شافعی و جمهور علماء آنست که ضمان نیست در صید مدینه و قطع شجر آن بلکه حرام است بی ضمان و توراتی گفته
 که قابل نشد نه تحريم صید مدینه مگر چندین معده و در احباب و جمهور ایشان منکر نیستند اصطیاء و طیور مدینه و نرسیده است ما را نهی ازان بطریق که اعتقاد
 توان کرد بران و بعضی علماء گفته اند که واجب است در وی جزا چنانچه در حرم مکه و بعضی گفته اند که جزا در حرم مدینه اخذ صلیب است از جهت حدیث مسلم که از

سعد بن ابی وقاص بیاید و قاضی عیاض گفته که قابل نشده باین مکر شاهی در قول قدیم الفصل الاول عن علی رضی الله عنه قال ما کتبنا عن رسول الله صلی الله علیه وسلم الا القرآن وما فی هذه الصحيفة کفتم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب از آن حضرت از وی مکرّمه آنرا و چیزیکه درین صحیفه است چون مردم گفته که علی را رضی الله عنه رسول الله صلی الله علیه وسلم مخصوص کرد اندید بصحیفه دیگر قرآن پس گفت وی رضی الله عنه که نوشتم از آن حضرت مکرّمه آنرا و آنچه بدین صحیفه است دان در قرآن بود که در وی احکام و بیات و بعضی احکام دیگر بود که در قرآن و اب سیف وی رضی الله عنه می بود و این حکم حرم مدینه نیز بود که میگوید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المدینة حرام ما بین عیرالی ثور مدینه حرام است و مدوی از غیر بفتح عین جمله و سکون تخمیناً تا ثور بفتح مثله و سکون و او این نام دو کوه است بدین طوره که حرم است فمن احدث فیها حدثا پس کسیکه نوید آرد در آن بدعتی را یعنی آنچه نمی کرده اند در ارتکاب آن درین حرم او او می محذّر ثایا جای دهد در وی و پناه دهد و اعانت کند حدث پیدا کننده را و محدث بفتح و ال نیز روایت است یعنی امر محدث مبتدع و آدمی یعنی رضی یعنی خود کند بدعت یا رضی که بدعت است از غیر خود فعلیه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین پس بر او است لعنت خدا و لعنت فرشتگان و آدمیان همه و لا یقبل منه صرف و لا عدل و پذیرفته نشود از آن کس منصفه و نه نفل و بعضی تفسیر کرده اند صرف را شفاعت زیرا که آن باز میگرداند عذاب را از کسی که مستحق عذاب است و نیز بر آنکه وی باز میگرداند بنده را از معصیت و تفسیر کرده اند عدل را بعد از آنکه وی معادل و مساوی مفسدی است و از جمله احکامی که در صحیفه نوشته بود این بود که ذمه المسلمین و احده سیبی بها ادناهم عند مسلمانان یکی است سعی می کند بآن ذمه و ترین مسلمانان یعنی هر که از مسلمانان اگر چه وضع و حقیر بود و مثل بنده و زن امان دهد کافر را و عید بند و بوی و در دنیا خود را و در لازم است بر همه رعایت و حفظ آن و جائز نیست نقض آن عید و عید را و فرزانان گویند که نقض آن موجب مذمت است فمن اخفر مسلما پس کسی که عهد شکنی کند مسلمان را یعنی عیدی و وثیقتی که با مسلمانان بسته باشد و آن عهد را بشکند و نداند یا همین عیدیکه مسلمانان بر می بسته است بشکند چنانکه در کلام دانست فعلیه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین لا یقبل منه صرف و لا عدل و من والی قوما بغیر اذن موالیه و کسیکه دوستی و پیوستگی کند با کسی بی اذن و رضای دوستان و پیوستگان وی فعلیه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین لا یقبل منه صرف و لا عدل بدانکه و لا و قتم است یکی را و لای موالاة گویند و عادت عوب بود که بیکدیگر دوستی و پیوستگی میکردند و عیدی می بستند و سوزند و میخوردند که در نیک آمد و بدید که میگردید و معا و ن باشند و باد و شان یکدیگر دوست باشند و باد و شان دشمن و در جاهلیت در باطل و ناحق نیز امداد و معا و نت میکردند و در اسلام در حق می کردند و اکثر اهل عجم که تابعین و تبع تابعین باشند و عرب که با صحابه عقد موالاة می بستند و دوم ولای عتاقه است که هر که آزاد گردند و رآزاد کنند و راقی و ولایتی ثابت شد و نزد عدم و ارثان قریب و ارث میکرد و از وی احتمال دارد که مراد اینجا موالی بولای موالاة باشند و معنی آن باشد که مراد موالی باشد پس بناید که قومی دیگر موالی گیر دلی اذن موالی خود که دارد و بی استشاره ایشان زیرا که درین نوعی از نقض عهد و اید است که نباید کرد و بعضی گفته اند هر که موالاة کند کافر را بقصد اندامی مسلمانان و احتمال دارد که ولای عتاقه مراد باشد پس معنی آن باشد هر که نسبت کند خود را بغیر معق خود مستحق لعنت کرد و چنانچه اگر نسبت کند بغیر پدر خود مستحق لعنت است متفق علیه و فی در ابله لهما من ادع الی غیر ابیه او قولی غیر موالیه و کسیکه دعوی کند و انتساب کند بسوی غیر پدر خود یا والی گیر عین موالی خود را فعلیه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین لا یقبل منه صرف و لا عدل این روایت تأیید دارد و ولایت عتاقه میگوید چنانچه در حدیث آمده است القتل المحرم لعنة الله علیه یعنی عتق پیوندی و رابطه است مانند رابطه نسب تنبیه استکالی که در اینجا حدیث شده است اینست که غیر خود نام کو هست بدین منوره اما جبل ثور پس آن یک است بدین منوره و آن کو بی است که آن حضرت در غار آن بجهت مخفی شده بود اما در مدینه جبل مشهور نیست که او را ثور خوانند و لهذا اکثر رواة تجارتی آنرا هم که اشتد و بعضی علامت که نوشته و بعضی بجای ثور بیاض که آشته و در فتح الباری گفته که ظاهر آنست که اصل ابی عیسی الی احد بوده است و نزار احمد و طبرانی هم چنین واقع شد و بعضی گفته اند که غیر نام جبلی است بلکه و معنی حدیث آنست که حرم مدینه مقدار مسافت است که میان عیر و ثور است بلکه و شیخ محمد الدین در قاموس گفته که ثور جبلی است صغیر بدین و خدای جبل احد پس ذکر ثور صحیح است و و هم نیست چنانکه گفته اند برده اند و در اثبات آن غایت استقصا و تحقیق نموده است در شرح آنرا نقل کرده ام و عن سعد رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی احرم ما بین المدینة فیقطع اعضاها و یقتل صیدها کفتم سعد بن ابی وقاص که گفت آن حضرت بدینستیکم حرام میکرد و انهم میان هر دو لایه مدینه که بریده شود و در خان آن و کشته شود و ثور آن را بجهت موحده زمین سنکستان و در هر دو طرف مدینه سنکستان است و مدینه در میان آن است و عضده بکسر عین و ضا حجه و با در خر جمع عضه درخت کلان فار و اوراق و گفت آنحضرت المدینة خیر طعمه لو کانوا لعلیون مدینه بهتر است مرا ایشانرا اگر بدانند و در حدیث دیگر آمده است که بل و اوصاف فتح خواهد شد و مردم از مدینه بیرون آمده در آنجا خواهند رفت و مدینه بهتر است مرا ایشانرا اگر بدانند لایه عها احد و غنیه عنها الا ابدل الله منها من هو خیر منه فی کزار و مدینه را هیچ یکی از جهت لغواض کردن و در وی کرد اندین از آن مکر آنکه بدل میکند و بجای او می آرد خدای تعالی کسی را که آنکس بهتر است از وی و لایثبت احد علی لا و انها و جهدها و پا بر جامانده هیچ یکی و صبر نکند بر سختی و کرسکی مدینه و شفقت و محنت مدینه الا کنت له شفیعاً و شهیداً یوم القيمة مکر آنکه با شرم او را شفاعت کننده گمان او را و کوهی دهند بر طاعمانی او و در قیامت و گفته اند و جهدها در نسخ

بضم یصح کرده اند و ظاهر آنست که بفتح باشد یعنی مشقت و بضم یعنی وسع و طاقت است و بعضی گفته اند این هر دو لغت است هر دو معنی رواه مسلم
و عن ابی هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يصبر على لاواء المدينة وشدتها احد من امتي كنت
انخفضت صبري كخذ برشدت و محنت مدينة يسبح يكي ازامت من الاكنت له شفعا يوم القيمة كراكنك باشم من اوراشقاغت كنده روز قیامت رواه
مسلم و عنه قال كان الناس اذا اواول الثرة جاوا به الى النبي صلى الله عليه وسلم وهم ازانی هريره است كه گفت بودند مردم چون میدیدند
اول میوم اگر آنرا نوبه میگویند می آورند آن را بسوی آن حضرت فاذا اخذه قال پس چون می گرفت آنحضرت میور را میبخت و میخو از این دعا را
اللهم بارك لنا في عمرنا خداوند ابرکت ده ما را در میوه ما برکت بفرما که او السیدن و افزون شدن و بعضی ثبات و دوام نیز آید و بارك لنا في ثقتنا
و برکت ده ما را در شهر ما و بارك لنا في صاعنا و بارك لنا في مدنا و برکت ده ما را در صاع ما و برکت ده ما را در مد ما بصمیم و تشدید دال صاع و مد هر
دو پیمانه است ولیکن مد یک رطل و یک ثلث تزد اهل حجاز و در رطل تزد اهل عراق و صاع چهار مد را و توسعه رزق و برکت در آن است اللهم ان
ابراهيم عبدك و خليلك و نبيلك خداوند ابراهیم بنده خاص قمت و دوست جانی توست و پیغمبر توست و انی عبدك و نبيلك
و بدستی که من بنده توام و پیغمبر توام اثبات خلعت برای خود نکرد ما وجود ثبوت آن در ذات شریف وی صلی الله علیه و سلم اکل و اتم از ابراهیم و نجیب
که اکل است از خلعت زیرا که حبیب محیی است که بمقام محبوبیت رسیده و خاصه ذات شریف او است از حبت تواضع و گفتا کرد و ثبوت عبودیت که خلاص
اکل صفات و ارفع مقام است و عبودیت حقیقیه که اکل صفات و ارفع مقامات است خاصه مقام محبت است و هر که غیر او هست فروتر است از
وی صلی الله علیه و سلم درین صفت چنانچه اهل تحقیق بیان کرده اند و احتمال دارد که بعد ازین وقت مخصوص و ملقب بآن مقامات شده باشد و الله اعلم
و الله دعاك لملكه و بدستی که ابراهیم دعا کرد ترا برای مکه و حرم ساختن وی و انا دعوك للمدينة بمثل ما دعاك لملكه و من و عایمکم ترا برای مدینه
بمانند آنچه دعا کرده است ابراهیم ترا برای مکه و مشله معه و مانند آن بآن یعنی مدینه را و چنین میخواستیم که مکه را راست غم بدی عواصم و ولید الله
پسر میخواست آن حضرت خورده ترین خود در مکه بود و مر آن حضرت را از اهل بیت وی فیعطیه ذلك الثمر پس میداد آن خورده آن میوه و تخصیص نمود
از حبت زیادت رحم و شفقت بر خورده ان و از حبت رعایت مناسبتی که واقع است میان ایشان و نوبه و از حبت آنکه خورده ان راغب تر و مایل تر و خوش
حال شوند و ترانه بدان و در اشیا غیر ارشاد و تعلیم است مرامت را بر قمع شرف شوق و خصوصاً در آنچه میل طبع بدان بیشتر و سخت تر است چنانچه نوبه و دو
مسلم و عن ابی سعید رضي عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ان ابراهيم حرم ملكه فجعلها حراما كفت آن حضرت بدستی که ابراهیم حرم
گردانید مکه را پس گردانید و احرام یعنی دعا کرد و حق تعالی را که او را حرام گرداند و انی حرمت المدينة حراما و بدستی که من حرام گردانیده ام مدینه را
حرام گردانیدنی ما بین ما و فیها چیزیکه میان و و طرف است از کوهها و ما زیم بجزه ای تنگی میان کوهها که بیکدیگر پیچیده اند و لا یتمین است که در حیت
سعد که شت ان لا بهراق فیها دم که ریخته نشود و وی خون و لا یحمل فیها سلاح لقتال و برداشته نشود و وی سلاح برای کار زدن کردن و لا
یمخط فیها شجرة الا لعلف و ریخته نشود و وی بر کسای درخت که برای خورش ستور و خبازان درخت بعضا تا بریزد بر کسای او و خطا بختن برک که افتد از دشت بختی بخت
و چون یقین برک از درخت جائز نباشد بریدن بطریق اولی نخواهد بود و رواه مسلم و عن عامر بن سعد تابعی ثقة است و مراد بسعد سعد بن ابی وقاص است ان سعد
ادکب الى قصره بالعقیق روایت میکند عامر که سعد پدر او سوار شد بجانب کوشک خود که در جانب وادی عقیق داشت که نام موضعی است مشهور و مشرب که ذکر آن
در اشعار واقع شده است و حدیث او را وادی مقدس خوانده اند فوجد عبد القیظ شجرة و میخاطب پس یافت سعد غلامی را که میبرد درختی را و میریزد بر کمر آنرا
فصلبه پس گرفت سعد جامه و سلاح او را فلما رجع سعد جاءه اهل العبد پس وقتی که باز آمد سعد مدینه آمدند او را کسان آن غلام فکلموه ان یرد
علی غلامهم پس گفت سعد را که باز گردانده از جامه و سلاح بر غلام ایشان او علیهم یا برایشان شک را و یست بجای علی غلامهم علیه کفت یعنی به به ایشان
ما اخذ من غلامهم چیز را که گرفته است از غلام ایشان از جامه و سلاح قتال معاذ الله ان ارد شیئا فقلنیه رسول الله پس گفت سعد نپا میجویم خدا را که
باز دهم خبری را که عطا کرده است و غنیمت گردانیده است مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یعنی گفته است آن حضرت که هر که بر درخت مدینه را سلب و یا
غنیمت است مگر کسی را که بکیر او را فقل فحقین غنیمت انفال جمع وی تنفیل غنیمت دادن و ابی ان یرد علیهم و اما آورد سعد از این که باز گردانید
او را برایشان این برای تعرض کردن بجرم مدینه است چنانکه در شرح ترجمه اشارت بآن رفت و رواه مسلم و عایشه رضي الله عنها قالت لما قدم رسول
الله صلى الله عليه وسلم المدينة و علی ابوبکر و بلال کفت عایشه وقتی که قدم آورد در آن حضرت مدینه را تب زده شد ابوبکر و بلال رضي الله عنهما و
علک تب یا درد تب و فی الصراح و علک تیزی تب فحبت رسول الله فاختبرته پس آمد تر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم پس خبر کردم او را فقال پر کنت
آن حضرت اللهم حبب الينا المدينة کحبا مکه او اشد خداوند محبوب گردان موی ما مدینه را مانند محبت مکه را بلکه سخت تر و بیشتر از محبت مکه و محبتها

و درست و نیک گردان هوا می مدینه را صحت بمعنی تن درستی است و مزاج تن درستی که ساکنان مدینه است و با دل لنافی صاعها و مد ها و برکت ده ماراد صاع می نه
و مد مدینه و افضل حماها و بجای دیگر برتیب مدینه را فاجعلها بالجحفه پس بگردان و برتیب مدینه را بجحفه بضم جیم و سکون های مملد و بغانام موضعی است میان مدینه
و مکه ساکنان و در آن وقت یهود و ناهیبو بوده اند گفته اند که زمین مدینه پیش از هجرت سید البشر صلی الله علیه و سلم زمین و با و بلا و تب و بیماری بود پس دعا کرد آنرا که زمین کفای
رود و در نهد بیث دلیل است بر جواز و عا کفار با مرض و استقام و موت و هلاک و فساد و بلا و ایشان متفق علیه و عن عبد الله بن عمرو بن حفص عن حفص بن غزاف عن
صلی الله علیه و سلم فی المدینة رایت امرأة سوداء ثائرة الرأس روايت است از عبد الله بن عمرو در حدیث خواب دیدن آن حضرت در شان می نه
و دیدم من زنی را سیاه رو لیده موی خوجبت من اللدینة بیرون آمد آن زن از مدینه حتی نزلت مهبیحة تا آنکه فرو آمد موضعی را که نام او مهبیحة است
بفتح میم و سکون با و ففتح تحتانی و عین مملد و آخر قاف و لتها و با و اللدینة گفت آن حضرت پس تعبیر کرد من این رو یا را یا آن زن را که آن تب و بیماری مدینه بود نقل الی
مهبیحة بوده شد بسوی مهبیحة و مهبیحة نام جحفه است که در حدیث سابق مذکور شد فی الصراح و باید و قصر بیماری عام که او را امر کار می گویند و فی القاموس
و با طاعون یا هر بیماری عام و در حرف نون کلمت طاعون و با و فی الصراح طاعون مرکب و با و راه النجادی و عن سفیان بن ابی زهریر بضم زای و فتح با و سکون
تحتانی صحابیت معدود در اهل مدینه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول یفتح المین فیا قی قوم یسیون بفتح تحتانی و ضم موحده و تشدید سین
مملد گفت سفیان شنیدم آن حضرت را که می گفت فتح کرده شود من پس می آید که دهی که سیر می کنند و نرم میسند و ند و میرانند ستوران خود را پس سیر نرم و راندن ستور
چنانکه در قرآن مجید واقع شده است و بست الجبال بسا فیتحملون با هلیهم و من اطاعهم پس کوچ می کنند با کسان خود و با کسانیک طاعت و فرمان برداری می کنند
یعنی با اهل و عیال و توابع و لواحق خود و اللدینة خیر لهم لو کانوا یعلمون و یفتح الشام فیا قی قوم یسیون فیتحملون با هلیهم و من اطاعهم و اللدینة خیر لهم
لو کانوا یعلمون و یفتح العراق فیا قی قوم یسیون فیتحملون با هلیهم و من اطاعهم و اللدینة خیر لهم لو کانوا یعلمون یعنی ولایت را اسلام فتح می شود
و مردم برای طلب سعادت بعیثت و حطام دنیا و حظوظ فانیة و می از مدینه بیرون می روند و از جوار رسول خدا صلی الله علیه و سلم واقامت در مینا و حی و منزل برکت
اعراض می نمایند و اگر بدانند و بفهمند حقیقت حال و سعادت مبداء و مال را واقامت مدینه بهتر باشد پس درین تذمیم و تحقیر حال مردم است و بعضی گفته اند
که مراد آنست که مردم از ولایات و بلاد بر آیند و مدینه سکونت نمایند پس مقصود مرجع مدینه و نازلان اوست و اول معنی اصح و اوجه است و ظاهر است از حدیث
و الله اعلم متفق علیه و عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم امرت بقبریة تاكل القری امر کرده شده ام من هجرت
کردن قبری که بخورد قریه های دیگر را یعنی غالب می آید و منبر می برد همه را یعنی هر که در وی ساکن می شود و وطن می سازد غالب می آید و فتح می کند همه بلاد و این حدیث
این بلده عظیم الشان است که هر که در وی آمد بر همه بلاد غالب کرد و بدینخت عمالقه آمد و ن غالب شدند و فتح کردند بلاد و ولایات را بعد از آن یهود ساکن شدند و
غالب آمدند بر عمالقه پس از آن انصار رسیدند و غالب شدند بر یهود و پیتر رسید المسلمین آمد صلی الله علیه و سلم و مهاجران رضی الله عنهم و غالب شدند و چه
غلبه که ایشان را حاصل شد که عالم را از مشرق تا مغرب در گرفتند و اخبار ساکنان این بلده شریفه و کتاب جذب القلوب الی و یا المحبوب که تاریخ مدینه مطهره است
ذکر کرده ام و یکی از اسامی این بلده مطهره الکات القری و الکات البلد آنست از جهت تسلط و غلبه وی بر سایر بلاد و امصار و نفاذ امر وی بر تمامی اهل اقطار و وصل کرده اند
آنرا بعضی بر زیادت فضل و کرامت نسبت بفضائل بسیار اکن کو با فضائل همه مضاعف و متواتر اند و جنب فضائل وی چنانکه که را ام القری گفته اند از جهت اصالت و
عراقت و نسبت بسیار بقاع ارض و گفته اند که مضمون الکات القری المبح و اکل از معنی ام القری است چا مومت تقاضا می کند محو و هلاک را مگر ثبوت اصالت حق
امومت را بخلاف اکل که مقتضی توارى فاضحلال است و مر این بلده را اسما و القاب بسیار اند از حد متجاوز و بعضی از آنها در کتاب مذکور نقل کرده ایم بقولون پس
میگویند مردم در زمان قدیم آن بلده را ثیر و هی المدینة و نام وی الان مدینه است اسم این بقعه شریفه پیش از زمان نبوت ثیر و اثر ثیر بود و در آن
مبهم پس آن حضرت او را مدینه نام نهاد و از جهت مدن و اجتماع مردم و استیناس و اتیلاف ایشان در وی و نی که در آن خواندن بر ثیر یا از جهت آنکه نام جاهلیت
است یا بسبب آنکه شتی از ثیر یعنی هلاک و فساد و تشریب معنی تونج و ملامت است یا بتقریب آنکه ثیر و اصل نام سنمی یا یکی از جباریه بود و بخاری مد
تاریخ خود حدیثی آورده که هر که یکبار ثیر کوید باید که ده بار مدینه کوید تا تارک و طافی آن کند و در روایتی دیگر آمده باید که استغفار کند و بعضی گفته اند که تعزیر
باید کرد فاعل آنرا و آنقدر قرآن مجید آمده است یا اهل ثیر از زبان منافقان است که بزرگان قصد امانت آن می کردند و نجیب که بزرگان بعضی اکابر و اشعار
لفظ ثیر آمده تنقی الناس کما یبغی الیکو خبث الملیل میلند و در می کنند مدینه مردم در او پلید را چنانکه در و می کنند که آهنگران چرک و پلیدی
آهن را و کبر بکسر کاف و سکون تحتانی کوره که از کل بنا کنند که در وی آهن را بکند از نیا مشک که بدان بد مند و بعضی گفته اند که بنا کرده شده کل را کوره
گویند و مشک را که بدان در دمنده گیر خوانند و این قول اصوب و ازجاست و مراد اهل کفر اند و شرک اند که آنجا بقوت اسلام بر آورده شدند و ساحت قدس
این مکان شریف را آن پاک کرده شد متفق علیه و عن جابر بن سمرة بفتح سین و ضم میم صحابی مشهور و خواهرزاده سح بن ابی دقاص است

رض قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الله تعالى سعى اللدنية طاب له بدستك خدای تعالی نام کرده است مدنی را برزبان حبیب
خود طاب و هم چنین طیب نفع طای و سکون تحتانی و طیب به تشدید و طایب از جهت طهارت وی از انجاس شرک و موافقت هوای وی طایب سلیم را و طیب
عیش و خوشی زندگانی در وی و طیب رایحه وی و همه چیز وی و بعضی از عرفا گفته اند که از خاک مدینه و در دیوار وی و رایح طیب می آید که درمی یابد آنرا
کسی که شامه باطن وی بزرگام کفر و نفاق و خبث اعتقاد و زکوم نباشد و شاید که بشام بعضی از عرفای مخلص مشتاق نیز از آن رسیده باشد و محسن باطن
و ظاهر آن را دریافته باشد بخت در آن زمین که نسیمی وزد زطره و دوست چه جای دم زدن ما فحاشی تا تاریست ابو عبد الله عطا گفته است شعر
بطیب رسول الله طاب نسیمها فما المسکت و الکافور و المنهل الرطب و رواه مسلم و عن جابر بن عبد الله ان اعرابیا بايع رسول الله صلى
عليه وسلم روايت میکند جابر که با دینیشینی بعیت میکرد آن حضرت فاصاب الاعرابی و عات بالمدينة پس رسید ان اعرابی را پتی بزیته
فاتی النبی پس آمد آن اعرابی نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم و قال و کفنت یا محمد اقلنی بیعتی باز کرد ان مرا بیعت مرا که کرده بودم من فی الصرح اقال
بر انداختن بیع فابی رسول الله پس ابا آورد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از بر انداختن بیعت وی و قبول کردن قول وی ثم جاءه پستری از آمدن
اعرابی آن حضرت را فقال پس گفت اقلنی بیعتی فابی ثم جاءه فقال اقلنی بیعتی فابی فخرج الاعرابی فقال رسول الله صلى الله
عليه وسلم انما اللدنية کالکبر تتفق خبثها و تضع طیبها منیت مدینه مکرمانده و آهین کر که دور میکند طیب خود را و خالص میگرداند پاک خود یعنی
دور میگرداند و بد میکند مردم طیب را و خالص از بر چیز و برین تقدیر طیبها مرفوع است و بعضی گفته اند ان تضع یعنی خالص گردانیدن و برین وجه طیبها
مضروب است و بضم تاء و بفتح نون و کسر صاد مشدده از تضع نیز روايت است و بتضیع موحده بجای نون و صا و محله نیز روايت کرده اند از تضع یعنی
جمع و موحده و صا و معجمه نیز از تضع یعنی قطع کرم کذا فی مجمع البحار و طیبها بکسر طاء و سکون یا و فتح طاء و کسری می مشدده هر دو روايت است و
شما فی اصح و اقوی است متفق علیه و گفته اند که این نفی و تضع یا در زمان آن حضرت بود صلی الله علیه و سلم یا در آخر زمان خواهد بود و هیچکس
دجال بیرون نمی آید و جنبانیده و افتانیده میشود مدینه بسه کثرت پس بیرون آید و برود بجانب دجال هر کافر و منافق و احتمال دارد که در هر
زمان باشد حکایت آورده اند که چون عمر بن عبد الغرر مدتی از جانب هشام بن عبد الملك حاکم مدینه طیب بود چون بیرون آوردند
او را گفت متیرسم از آنجا نباشم که مدینه نفی آنها می کند و همچنین متیرسم هر که از آن مکان شریف برآمده است یارب مکر بضرورت حکم شرع و رعایت
حق شرعی برآمده باشد بخت ضرورت است و کرم خدای میداند که ترک صحبت جانان نه اختیار من است دوری از حضرت تو خستم
باختیار خود زره را زمره جانی چه در جور است فمال الله العاقبة و حسن العاقبة و عن ابی هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم لا تقوم الساعة حتى تنفی المدینة شرارها برپا نشود و قیامت تا آنکه نفی می کند مدینه باز که درونید کما ینفی الکبر خبث
المحدث این حدیث ظاهر است در آن که نفی در آخر زمان باشد و رواه مسلم و عنه قال قال رسول الله صلى الله علیه و سلم علی
انقاب المدینة ملائكة لا یدخلها الطاعون و لا الدجال بر اهلای مدینه فرشتگان نگاهبان اند که درونی آید مدینه را به نگهبانی آنها و باز
دجال نقب بفتح نون و ضم نیر آمده و سکون قاف راه در میان دو کوه یا فخر میان دو کوه بدرآمدن دجال بی شک در آخر زمان خواهد بود و نگهبانی
تا در آمدن و یا هم در آن وقت خواهد بود یا همیشه است متفق علیه و عن انس قال قال رسول الله صلى الله علیه و سلم لیس من بلد
الا سیطاة الدجال نیست هیچ شهری مگر آنکه نزدیک است که پی سپر کند آنرا دجال و در آید الاملکة و المدینة مکر مکر و مدینه لیس نقب من انقاب
الا علیه الملائكة نیست هیچ راهی از راه های مدینه مگر آنکه بروی فرشتگان صافین صفی از ده میجور سونفا پس میدارند او را فینزل السجدة
پس نزول میکند و فرود می آید دجال شوره زمین را که بیرون مدینه است و بنجه سین محله و موحده و خای معجمه مفتوحات و سکون موحده نیز آمده
شورستان فتوح المدینة باهلها پس می جنبانند مدینه ساکنان خود را ثلث و حفات سه با جنبانیدن فخرج الیه کل کافر و منافق
پس بیرون می آید بسوی او هر کافر و منافق متفق علیه و عن سعد رض قال قال رسول الله صلى الله علیه و سلم لا یکید اهل المدینة
احدا الا انما ع کما ینماع الملح فی الماء به سکا لی کند و اید آنکه اهل مدینه را هیچ کی مگر آنکه بکند از وفانی کرده و عنقریب چنانکه میکند از دینک در آب همچنانکه
ظاهر شد از حال زید شقی که بعد از واقعه حره در اندک فرصت هلاک شد و بقتاب الهی و الم دق و سل بکذاخت و فانی شد متفق علیه و عن انس
رض ان النبی صلی الله علیه و سلم کان اذا قدم من سفر فظطرا لی جد رات المدینة روايت است از انس که آن حضرت چون قدم می آورد
از سفر پس نظر میکرد بسوی دیوارهای مدینه اوضاع و احوالته تیز میراند شترسواری خود را و انکان علی دابة و اگر سواری بود بر دابه دیگر که مراد بدان اسب و شتر
و مانند آن است حوکها من جبهای جنبانیده آنرا جاذبه محبت مدینه استعمال ایضاً مخصوص شتر است و در غیر شتر تحریک استعمال می یابد و رواه البخاری

بها اندازد مردم
بکمال از مردم
نقد و تقیید
و عن بعضی
نفسه است
یعنی غلو و
ناصح فاعلم

و عنده ان النبي صلى الله عليه وسلم طلع له احد وهم از انس است که ظاهر شد مر آن حضرت را جبیل احد یعنی نظر شریف وی بران افتاد فقال پس گفت
آن حضرت هذا جبیل یحبنا ونحبه این کو هیت که دوست میدارد و ما را دوست میداریم ما اورا اللهم ان ابراهيم خرم مکه خداوند بد رستیکه ابراهيم
حرام کردانید که را وانی احرم ما بین لانتها و بد رستیکه من حرام میکردم ز منی را که میان دو سنگستان مدینه است متفق علیه اثبات محبت
احد بعضی تاویل می کنند و میگویند که این همه تکلم بجا است باعتبار محبت اهل آن که دران مومنان و موحدان باشند از انصار چنانکه شاعر گفته است
مصرع و من مذهبی حب الدیار لاهلها و در مقابل این در بعضی روایات زیاده آمده است که غیر جبیل یغضنا و یغضه و غیر
بعین جمله مفقود که می است که دشمن میدارد و ما را دشمن میداریم ما و از یراک ساکنان وی منافقان بوده اند و تحقیق آنست که این محمول بر ظاهر است
از جهت ابداع علم و فهم و لوازم آن از محبت و عداوت در جهادات بران ه جمی که لایق بحال آنها است خصوصاً بانبیاء و اولیاء خصوصاً سید
انبیاء و سلطان اولیاء که محبوب عالمیان و محبوب پروردگار عالمیان و هر که را خدا دوست داشت همه چنین و همه کس او را دوست دارند زیرا که هر چیز
خلق و محکوم اوست و چنین جرع مفارقت آن حضرت صلی الله علیه و سلم اول دلیل است بران و چنین جزع حدیث مشهور است که سید خود را نزد
رسیده است و عن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سهل بن سعد ساهدی که از شما سیر صحابه است گفت
که گفت آن حضرت احد جبیل یحبنا ونحبه و رواه البخاری **الفصل الثانی عن سلیمان بن ابی عبد الله تابعی است**
بسیاری از مهاجران را دریافته روایت میکند از سعد بن ابی وقاص و ابی هریره و صهیب ثقه است قال رایت سعد بن ابی وقاص اخذ
و حلاً یصید فی حرم المدینه الذی حرم رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت دیدم سعد بن ابی وقاص را که گرفت مردی را که شکار می کرد در حرم
مدینه که حرام کردانید آن حضرت و حد آن تعیین نموده و مرد را از ارتکاب صید و جزآن در آن منع کرده فلسفه شایده پس بود سعد و گرفت جامهای آنرا و
را فحماً موالیه فکلموه فیه پس آمدند صاحبان آن مرد پس سخن کردند سعد را در شان او که جامه های او را بدید فقال ان رسول الله پس
گفت سعد که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم حرم هذا الحرم حرام کردانیده این حرم را یعنی حرم مدینه را و قال من اخذ احداً یصید
فیه فلیسلبه و گفت هر کس که بگیرد یکی را که شکار میکند درین حرم پس باید که بگیرد و رخت و سلاح او را فلا آورد علیکم اطعنیها و رسول الله پس باز
نیز کردیم بر شما و نمیدیم خوردنی که خورانیده است مان خوردن پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و عطا نیک کرده است بن و فی الصراح طعاماً لضمخ و کسب یعنی من که
نمیدیم آنرا بجهت آنکه این عطا است از آن حضرت صلی الله علیه و سلم بر من و کسی است که من بفرموده آن حضرت حاصل کرده ام و لکن ان شتمت دفعت
الیک کلمته و لیکن اگر میخواهی شهادت بیا بجا یه میدهم شما بهای پیش خود رواه ابوداؤد و عن صالح مولى لسعد روايت است از
صالح که مولى بود مر سعد بن ابی وقاص را ان سعد اوجد عبداً من عبید المدینه یقطعون من شجر المدینه سعایف چندى غلام را ان
غلامان اهل مدینه که می بردند بعضی از درختان مدینه را فاخذ متاعهم پس گرفت رخت و جامه آنها را و قال یعنی لموا الله و گفت سعد یعنی خدا
ایشان را وقتی که طلب کردند و کردند آن متاع بسوی ایشان سمعت رسول الله شتمم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بنهی ان یقطع من
شجر المدینه شیئاً نمی میکرد از آنکه بریده شود از درختان مدینه چیزی و قال و گفت آن حضرت من قطع منه شیئاً لمن اخذ ه سلبه
کیسه برد از درختان مدینه چیزی را پس هر کسی را است که گرفته است آن برنده را متاع او و رخت او رواه ابوداؤد و عن الزبیر روايت است از زبیر بن
العوام بشدی و او که از عشره مبشره است و ابن عمر رسول الله است صلی الله علیه و سلم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان صید و حراً
گفت آن حضرت که شکار و ح و درختان و ح و نفع و او و تشدید جیم نام وادی است بطائف حرم حرام است حرم بکسر حای و سکون رابعی حرام است
محرم لله حرام کرده شده است برای خدا تا کید حرم است رواه ابوداؤد و قال محی السنه رحمه الله و ح ذکر و انها من ناحیه طائف
و ح ذکر کرده اند علمای حدیث که وی از جانب طائف است و قال الخطابی و گفته است خطابی انه بضمیر مذکر بل آنها بضمیر مؤنث که در روایت محی
السنه است و بر هر تقدیر راجع بوج است و در اسمای مواضع تذکیر و تانیث هر دو درست است تأیید تاویل بقعه و ناحیه و تذکیر باعتبار موضع و مکان
و گفته اند که حرمت و ح بر سبیل جمی بود که آن حضرت برای اهل مدینه ذکر کرده بود نه بطریق حرم و اگر بطریق حرم بود و وقتی بود بعد از ان منسوخ
شد شافعیه برین اند و حنفیه مثل این در حرم مدینه نیز گفته اند و اکثر علما بر آنند که حرم مدینه و ح باعتبار رعایت تعظیم و احترام است نه باعتبار تحریم
جنایت و وجوب جزا و عن ابن عمر و رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من استطاع ان يموت بالمدینه فلیمیت
بها گفت آن حضرت کسی که میخواهد که بمیرد مدینه پس گو که بمیرد در وی یعنی این قصد و نیت مبارک است باید که بفعل آرد آنرا و اقامت کند در وی تا آنکه بمیرد
در وی فانی اشفع لمن يموت بها پس بد رستیکه من شفاعت میکنم هر کسی را که بمیرد مدینه و در بعضی نسخ اشفع بقتل مدینه فایعنی مقبول شفاعت گردانیده میشود

و عای امیر المومنین عسراست که میگردانم از قنن شمشاد و فی سبیلک و اجعل موتی جلد رسولک و تحقیق مستجاب شد دعای وی رضی الله عنه باینها و عای میکنیم
 بامید اجابت آن انشاء الله تعالی رب العالمین شفاعت آن حضرت را صلی الله علیه و سلم تمامه مسلمانان امید دارند و در موت مدینه واجب میکرد و
 شفاعت یا شفاعت خاص برای بخشیدن تمامه کناها و رفع مراتب و درجات عظیمه باین کنایت است از آنکه موت درین لبله مطهره البته بر امان
 است چه شفاعت جز مومن را نباشد چنانکه در زوار قبر شریف نیز این توجیهات کرده اند و مثل این بشارت در موت بجرم مکذبه واقع شده است چنانکه
 بیاید و راه احمد و الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح غریب اسنادا و عن ابی هريرة عن قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 اخذ قرية من قومی الاسلام خرابا بالمدینة فرموا آن حضرت آخر شهری که خراب شود از شهرهای اسلام نزد قیام قیامت مدینه است
 همه عالم خراب گردد و مدینه منوره آبادان باشد و بعد از همه بحرین حکم الهی تعالی این نیز ویران و فانی گردد و قریه اینجا بمعنی موضع است و
 ترقیب اسم برین طریق است که قریه است که بالاتراز وی بلد و بالاتراز بلد مدینه و فوق همه و جامعتر از همه مصر و بعضی بلد و مدینه را در یک تریه
 نهاده اند و مدینه الآن نام شهر حضرت سید کانیات شده است و بحسب شرف و فضل بالاتراز همه است و راه الترمذی و قال هذا
 حدیث حسن غریب و عن جریر بن عبد الله دض صحابی مشهور است شریف و مطاع و جلیل و جمیل بود و بسیار بدیع الجمال بود چنانکه میر
 المومنین عسرا گفته است که منید اینم بهیچکس را از امت خبر و از خبری که گنج گنجیت کرده اند بما از حسن یوسف و صفات حمیده وی بسیار است
 رضی الله عنه عن النبی روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال گفت آن حضرت ان الله اوحى الى ابي هو لاء اللثة
 نزلت فھى دار هجرتك بدستی خدای تعالی و می فرستاد بسوی من که هر کدام ازین سه جارا که فرود آئی تو پس آن سرای و جای هجرت تست
 یعنی مرا میترساختند که هر کدام از اینجا که خواهی جای جای تست المدینة یکی مدینه او البجورین بحرن که جزیره است بجرمان مشهور و قنبرین به
 کسراف و فتح تون مشدده و سکون سین و کسراف فتح آن هر دو کسرون نیز گفته اند نام بلدیت از ملا دشام و در تاریخ مدینه میگوید که غیر ساخته
 شد آن حضرت را پیش از هجرت میان این سه موضع و در آخر تعیین کرده شد در مدینه و راه الترمذی الفصل الثالث عن ابی
 بکره ففتح موده و سکون کاف صحابی مشهور است از اهل طایف و چون آن حضرت طائف را محصور ساخته بود وی خود را از قلعه در سخر چاه افکند
 بجانب لشکر حضرت انداخت و اسلام آورد و ابو بکره نام یافت و بکره چرخ چاه را گویند عن النبی روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 قال گفت آن حضرت لا یدخل المدینة و عب المسیح الدجال در نمی آید مدینه را ترس مسیح و جلال لها یومئذ سبعة ابواب علی کل
 باب ملکان مر مدینه را در آن وقت که دجال آید و بیرون مدینه نزول کند هفت دروازه بود بر هر در و فرشته نگهبان نشسته و راه البخاری و عن انس
 رض عن النبی صلی الله علیه و سلم قال روایت است از انس از آن حضرت که گفت اللهم اجعل بالمدینة ضحی ما جعلت بکله من
 البرکة خداوند بگردان در مدینه دو چرخه آن آنگه گردانیده در مکه از برکت چنانچه در فصل اول فرمود و شدله معه و انجیث و امثال آن دلالت دارند بر
 فضلیت مدینه بر مکه و این مسئله مختلف فیه است میان علما و دلائل جانیین را در کتاب جذب القلوب ذکر کرده ام فلینظر ثم متفق علیه و عن
 وجل من آل الخطاب و روایت است از مردی از اولاد خطاب عن النبی پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال گفت آن حضرت من زادنی متعل اکان فی جواد یوم
 القیمة کسی که زیارت کند مرا بقصد بطنیل کاری دیگر باشد آن کس در همسایگی من و پناه هست روز قیامت از بعض عارفان می آید که وی حج کرد و زیارت نیامد گفت
 زیارت آن حضرت را نمی خواهم که به تنوع و طفیل حج کنم و این غایت تشوق و تادب جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم است ولیکن صواب آن است
 که قصد حج با قصد زیارت منافات ندارد و علما وقت زیارت بعد از ادای حج داشته اند مقصود آنست که مشوب بغرض دنیوی و قصد سیر و تفرج نباشد
 بیت رفت بر بوی سوزن زلف تو حقی بچمن ورنه کی بوی نسیم سحری بود غرض و بحقیقت در هر دو مکان ظهور کمال و جمال اوست و منظور اتباع و امثال وی صلی
 علیه و سلم هر دو جای تست یا بدر الدجا و من سکن المدینة و صبر علی بلائها کنت له شهید او شفیعا یوم القیمة و کسی سکونت ورزد در مدینه
 و صبر کند بر بلاهای وی و شدت و محنت وی خصوصاً چنانکه در زمان آن حضرت بود و در بعضی روایات علی لا و انها چنانکه سابقا گذشت با شتم من در او را
 گواه و شفاعت کننده روز قیامت گفته اند شهادت بر طاعت و شفاعت و معاصی و من مات فی احد الحورمین بعثه الله من الاعمین یوم
 القیمة و کسی که بمیرد یکی از حورمین مکه یا مدینه را بخیزد و در اخدای تعالی از نبی بیان از عذاب روز قیامت و آمده است که مقبره مکه و مدینه را می نشانند در
 پشت همچنین بی سوال و حساب و کما جا و عن ابن عمرو رض مرفوعا من حج فزاد قبری بعد موتی کسی که حج کند پس زیارت کند قبر اجدادش و موت
 من کان کن زادنی فی حیوتی باشد همچون کسی که زیارت کرد و ملاقات نمود و در حیات من و یکی از فوائد و بشارت زیارت شریف آنست که زائر را از
 نصیب صحبت معنوی و آنچه از لوازم و آثار آنست حاصل میگرد و و این مبنی بر ثبوت حیات است مر آن حضرت را صلی الله علیه و سلم حیات حقیقی دنیاوی

بخلاف شهدا که بحیات معنوی شرف اند و این مسئله را بتفصیل هر چه تمامتر در جذب القلوب بیان کرده ام و بابت التوفیق و رواها را وایت کرد این مرد و شهید
البیهقی فی شعب الایمان و عن یحیی بن سعید و رضی یحیی بن سعید و اوست یحیی بن سعید قطان از کبار ائمه حدیث و ثقات ایشان و روایت میکند
از مالک و شعبه و ثوری و خراشیان و یحیی بن سعید انصاری از تابعین است روایت میکند از وی مالک و شعبه و ثوری ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم کان جالسا و فبریحیجر بالمدينة آن حضرت نشسته بود و کوری کنده میشد در مدینه فاطلع و دخل فی القبر پس نظر کرد مردی در قبر فقال یس مصلح المؤمن
پس گفت آن مرد بدخواجگاه مومن است کور فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بلسا قلت بدر فی بود که تو گفتی که نکوشش کور کردی
برای سلمان قال الرجل انی لم ارد هذا کففت آن مرد بد رستی که من مراد نداشتم باین سخن نکوشش موت برای مومن انما اردت القتل فی سبیل الله اراد
نکردم مگر مردی و تخمین کشته شدن در راه خدا که اگر کسی در غربت شهید شود بهتر است از آنکه بر بستر ببرد و در جای خود بمیرد فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا
مثل القتل فی سبیل الله نیست مردن مدینه مانند کشته شدن در راه خدا بلکه مردن مدینه افضل و اکمل است ما علی الارض بقعة احب الی ان
یکون قبری بها منها نیست بر روی زمین هیچ جای که محبوبتر باشد نزد من که باشد قبر من در آنجا از مدینه ثلث موات سه بار گفت این سخن باین چنین تفسیر
کرد طیبی این حدیث را و از اینجا لازم می آید که مردن در مدینه و مدفون شدن در وی افضل است از شهادت و مدفون شدن در جای دیگر و این حدیث المبح و
ادخل است در بیان فضیلت مدینه و مدفون شدن در وی اما پوشیده مانده که ظاهر ترین تقدیر آنست که گفته میشد نیست قتل در راه خدا مانند موت مدینه و حفظ
حدیث احمال بنم دارد که گفته شود مراد آنست که آن حضرت فرمود صلی الله علیه وسلم یست موت مومن مدینه مثل قتل فی سبیل الله و قتل فی سبیل الله افضل و اعظم است
از همه و لیکن اگر آن روزی نشود موت در مدینه و قبر در وی افضل است از موت در سایر بلاد و قبر در آن و باین تقریر مفهوم میشود افضلیت موت مدینه از موت
در سایر بلاد و لیکن باقی میماند افضلیت شهید کشتن و کشته شدن در راه خدا و الله اعلم بالمراد و رواه مالک و مرسلار وایت کرده و محتمل این حدیث را
مالک بطریق ارسال و از اینجا معلوم میشود که مراد یحیی بن سعید انصاریست که تابعی است و اما مالک و هشام بن عروه و شعبه و ثوری از وی روایت
دارند نه یحیی بن سعید بن القطان که از ثقات و ائمه اهل حدیث و از کبار ایشان است چه وی روایت از امام مالک و از هشام بن عروه و یحیی بن سعید
انصاری و شعبه و ثوری دارد و قد بر و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال عمر بن الخطاب سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
گفت ابن عباس که گفت عمر بن الخطاب رضی الله عنهما شنیدم آن حضرت را و هو بوادی العقیق و قال انک ان حضرت در وادی العقیق بود که نام
وادی ست از او و مدینه و ذکر آن در اشعار و احادیث بسیار واقع شده و آن حضرت آنجا میرفت و نماز میکرد و یقول میگفت آنحضرت اما فی
اللیل آت من ربی آمد مرا مشب آئنده یعنی فرشته از جانب پروردگار من فقال صل فی هذا الوادی المبارک بجز نماز درین وادی مبارک
و قل عمرة فی حجة و بک عمره را در حج یعنی حساب کن این نماز را و برابر کن با عمره که در حج باشد و قول استعمال کرده میشود در جمیع افعال و فی روایقه و
قل عمرة و حجة مقصود بیان فضیلت نماز است درین بقعه شریفه که

حکم عمره حج دارد و رواه البخاری تمام شد کتاب

المناسک بعون الله تعالی و حسن توفیق

ثم تلیوه کتاب النبوع

قد تمه النسوة المبارکة المیمونة الشرفیة المسماة بشرح مشکات شریف تصنیف مولانا عبدالحق دهلوی فی احادیث رسول الله الباری فی یوم النحر عشرين شه
ذی الحجة الحرام سنة سبع و سبعین و مائتین بعد الالف من الهجرة النبویة علی صاحبها الف الثناء و التحية و بعد فان هذا کتاب المشکوة افضل الكتب
بعد القرآن و آخر الصحف فی الازمان و قد ثبت شرفا و جماعت علماء الفحول بعد کلام الله کلام الرسول و فی الحقيقة ان یتامل فی هذا الکلام بلا
اشتباه ان کان کلام الله کلامه و لکن کلام الله کلام الله لا یسا هذا الکتاب بترتیب الاجزاء و الفصول و الابواب کانه سما بلا غة قلات فیها کواکب الانوار
و جنة خلج تجری من تحتها الانوار حکم ابتممت فیها الازمان من مسائل الشرع العراء الفائق و سمجت اطیار القدس علی قصب براعتا معان رائق و کان
اسطره غصون الاشجار فی روضة الفردوس و الفاطه کالثمار اللذیة ذات الکوس و من النقاط فوقه من جامه و من الاعراب علیهم جماسم
مداد طو زاسود من ذائب الحور و الودان و بیاض طرفی سطره فیها عینان نضاتان و تجری من کل نقطة عیون علوم المعنویة کالسبیل و انجل شره
فصح العرب و هم کانوا فی الشعر افضل من تحلیل جواهر نظم المنشورة معلقة بالعرش کالتقذیل و قد نحت من کلمته سبع معلقات الباعلا و دلیل و کیف لا
و هو کلام النبی الامی المحرم الفصح العرب و العجم و من علومه علم اللوح و العلم ما یطلق عن العوی ان هو الا و می یوحی رسول الله المحمدي محمد المصطفی صلی الله علیه

وعلى آله واصحابه بنجوم الاهتدى لمن اقتدى ولقد اهتم في طبعها وترتيبها زبدة الانجاب عمدة الاطياب المستجمع بكلام الاخلاق وقد اضاء ذكرها بجميع الافاق مصدر
الفضائل والاوصاف مرجع القوم نيل والاشراف النصار النخالص النضير والجوهر الفرد العديم الظير انجباب المكرم والمجد المحرم محمد المشايخ والاخصائي الشيخ
عبد الوهاب بنجل المقدس المبرور والمورع المغفور غريق بحار رحمة الله المهيم الشيخ محمد مؤمن وبذل جده في تصحيحها وتمييزها حرفا حرفا وتنزيها عن شوائب
الغلط والسهو طرفا طرفا وسعى فيه غاية المنى ليطلق الاسم المسمى باسم العالم مع نسخ الصحيحة المعبرة لاسيما بالنسخة المطبوعة في الكلكته لانه اصح نسخ في هذا الشأن
وبالحكمة من العدا المعبرة فابو بصحة صحة وكلم من الفضلاء المعتمدة توافقها ورتقه ورثه وهي مطبوعة مع كمال حسن طبعها وكتبا وصحة ما رأت عيون الدهر كتمانها اصح من هذا الكتاب
انطبعت في مطبع الزمان سنة احسن منه عند ذوى الاتصاف خراسان الله تعالى خير النعماني الدنيا والآخرة اللهم اغفر لمن كتبه وقراه وقالبه وطبعه واهتم في تصحيحه ونيل
وصرف من عسر ونظر فيه وتلفظ لفظا منه وسعى في نشره بين المسلمين وانفعوا انتفع به واعان فيه وعظم وتمكنه عنده بجاه صاحب هذا الكلام الشافع في يوم القيمة

عليه الصلوة والسلام وعلى آله واصحابه واتباعه ذوى المحجد والاحترام

بطفلك وجودك يا ارحم الراحمين وخير الناس من آمين

يارب العالمين

١٢٧٧

هجري

